خلاصه

عبقات الانوار

حدیث تشبیه

تألیف:

علامه میر حامد حسین هندی

تحقیق و تعریب از:

حجت الاسلام سید علی حسینی میلانی

ترجمه: مرتضی نادری

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه عبقات الانوار : حدیث تشبیه

نویسنده:

میر حامدحسین هندی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلاصه عبقات الانوار : حدیث تشبیه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:خلاصه عبقات الانوار: حدیث تشبیه/ تالیف حامدحسین هندی ؛ تلخیص و تعریب از علی میلانی ؛ ترجمه مرتضی نادری.

مشخصات نشر:تهران: نبا، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری:[۴۵۶] ص.

شابک:۵۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۲۳-۵۸-۰

یادداشت:کتاب حاضر به نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار... معروف می باشد که خلاصه ای از عبقات الانوار... نوشته حامدحسین الکهنوی است که خود ردیه ای است بر تحفه الاثنی عشریه عبدالعزیز دهلوی.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر:التحفه الاثنی عشریه. شرح.

عنوان دیگر:عیقات الانوار فی اثبات الامامه الائمه اطهار. فارسی. برگزیده.

عنوان دیگر:نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار فی الرد علی التحفه الاثنی عشریه. فارسی. برگزیده.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت -- احادیث

موضوع:دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۲۹ق. التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر.

موضوع:شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:احادیث خاص (تشبیه)

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۱۷

رده بندی کنگره:BP۲۱۲/۵/د۹ت۳۰۲۱۳ ۱۳۸۶

شناسه افزوده:حسینی میلانی، سیدعلی، ۱۳۲۶ -

شناسه افزوده:نادری، مرتضی، ۱۳۵۳ -، مترجم

شناسه افزوده:میرحامدحسین کنتوری، ۱۸۳۰ - ۱۸۸۸م.

شناسه افزوده:دهلوی، عبدالعزیزبن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ق. . التحفه الاثنی عشریه . شرح

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

شماره کتابشناسی ملی:۱۰۲۶۷۹۱

ص :۱

اشاره

پیش در آمد

تقدیم به:

پرچمدار امامت بزرگ و خلافت سترگ،

ولیّ عصر، مهدی منتظر،

حجّه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.

یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ مُزْجاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ . (۱)

ای عزیز، به ما و کسانمان سختی و تنگی رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم؛ ما را پیمانه، تمام بخش و به ما صدقه بده که بی گمان، خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.

علی

ص:۳

۱- ۱) . یوسف (۱۲) / ۸۸ .

حدیث تشبیه (۱):

رسول خدا صلی الله علیه و آله :

مَنْ أرادَ أن یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ و إلی نوحٍ فی فَهْمِهِ و إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ و إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۲)

هر که می خواهد دانش آدم، فهم نوح، زهد زکریّا و توانمندی (۳) موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۱- ۱) . این حدیث بیانگر شباهتهای امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبران الاهی است و با الفاظ گوناگون، از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مترجم)

۲- ۲) . به نقل حاکم نیشابوری.

۳- ۳) . معجم المقاییس: «البطش: أخذ الشیء بقهر و غلبه و قوّه: بطش به معنای گرفتن چیزی با چیرگی وتسلّط و نیروست» که توانمندی و صلابت معنای ملازم آن است. (مترجم)

فهرست اجمالی مطالب

سخن مؤلّف

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی سیّدنا محمّد و آله الطیّبین الطاهرین و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین.

مجلّد حاضر از کتاب «نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار» به حدیث «تشبیه» یا «اشباه» می پردازد؛ حدیثی که از نظر سند، در نهایت صحّت و از جهت دلالت به امامت، در غایت استواری است.

حدیث «تشبیه» در بردارنده این حقیقت است که ویژگیهای والا و خویهای کریمانه ای که در پیامبران الاهی پراکنده شده، در سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام یکجا فراهم آمده است؛ و این از حقایقی است که به برتری آن حضرت از سایر مردمان، بلکه به برتری و «افضلیّت» وی از همه پیامبران، جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلالت می کند. و چون امیرالمؤمنین علیه السلام برترین فرد امّت پس از رسول خداست، تنها اوست که شایسته «خلافت عامّ» و «امامت کبرا»ست؛ و بنابر قاعده عقلیِ قبح پیشی گرفتن کهتر بر مهتر (مفضول بر افضل)، پیشی گرفتن دیگری بر او در خلافت، باطل است.

و این کتاب به بسط سخن در اثبات امامت امیر مؤمنان علیه السلام در پرتو این حدیث و ابطال مجادلات مخالفان در سند یا دلالت آن می پردازد. و توفیق از خداست.

علی حسینی میلانی

ص:۱۱

سخن نویسنده عبقات، علّامه میر حامد حسین

(۱)

بسم اللّه الرحمن الرحیم

ستایش خدای را، همو که از مثل و مانند شدن به چیزی، برتر؛ از کاستی و فقدان صـفات کمال، منزّه؛ از هماوردیِ همدوش و همتا، دور؛ از پلیدیهای ناداری و بیماری، پاک؛ و یگانه و یکتا و بی نیازی است که از ترکیب (شـکل گرفتن از اجزا) و تحلیل (جزء جزء شـدن) برتر است؛ از این رو، فهم همه خردمنـدان و زیرکـان در رسـیدن به کنه ذاتش، نارساست. خـدایی که وجود ممکنات، نشان دهنـده وجوب هستی و برتری او از نوپیدایی است؛ و هر که بخواهد کامل ترین آفرینش زیبا و برترین نوآوری شکوهمنـدش را ببینـد، بایـد به برگزیـدگان وی - که هر فضل عظیمی ویژه آنان است - و اولیای پاک او - که با رهنمودهای خود، شفابخش بیماری هر بیمار و با راهنمایی های زلالشان، سیراب کننده تشنگی هر تشنه ای اند - بنگرد. درود خدا بر پیامبر شریف و برگزیده ارجمندش و خاندان او، صاحبان هر بزرگی و عظمتی.

بنده قاصـر خاکسار خطاکار ناچیز کوچک، حامد حسـین، فرزند علّامه سیّد محمّد قلی نیشابوری - که خدا او را از شرّ فریب و باطل آرایی شیطان نگاه دارد - می گوید:

ص:۱۳

۱- ۱) . شرح حال علّامه میر حامد حسین و یادکرد آثار وی در ترجمه مجلّد «حدیث ثقلین» آمده است. (مترجم)

این مجلّد ششم از منهج دوم (۱) کتاب «عبقات الأنوار فی إمامه الأئمّه الأطهار» است. کتابی که برای پاسخگویی و ردّ شبهات دانشمند بلندمرتبه پر افتخار سنّی و محدّث و تکیه گاه دانشی بزرگان ایشان، مولوی عبدالعزیز بن ولی اللّه، ساکن شهر دهلی - که فضلش در سرزمینها و کرانه های دور دست مشهور است و آوازه ذکاوت و فضیلتش به آبادیها و شهرهای دور نیز رسیده - سامان یافته است. شبهاتی که همچون درختی ریشه کن شده، ناپایدار؛ و وسوسه هایی که سقوط آنها [از اعتبار] در نزد خردمندان و اندیشمندان، روشن و بدیهی؛ و شکّ و تردیدهایی که سرنگونی آنها در پیش صاحبان افهامِ درخشان و بینشهای نافذ، پیدا و آشکار است. وی این همه را در کتاب «تحفه» (۲) با سخنانی دور از اعتدال و میانه روی، در ردّ حدیث ششم از دوازده حدیثی که در موضوع امامت مورد استناد است، به کار گرفته است.

کتاب «تحفه» - که هدف تیرهای اندیشه واقع شده - بر اساس غارت مطالب کتاب «الصواقع» ساخته شده است. الصواقع کتابی است که مطالبش را خودپسند فخرفروش، فریبکار پرلغزش، خدعه گرِ دور از راستی و نور، شکننده خِرد، درمانده دربند، توانا به حمل بارهای سنگین گناه، پرچمدار معاصی کمرشکن، سرنگون در سختی هجران و دوری [از حقیقت] ، هجوم برنده به بدعتهای نابخردانه و زشت، آشکارکننده عیوب کوچک و بزرگی که نهی الاهی را در پی دارد، واژگون کننده آموزه های دین، منحرف و در حجاب و بیزار از یقین و سزاوار دوری از آن، پر ولع و حریص به رویگردانی از آثار صحیح و اخبار راستین و انکار آنها، «مولوی نصراللّه کابلی» (۳) بی رنج و زحمت، به دست آورده و رنگین و آراسته کرده و آنها را به هم بافته و با آن همهمه به پا کرده است. این کتاب که در پوشش پرده های گمنامی بود، پس از

۱- ۱) . علّامه میر حامد حسین کتاب عبقات را در دو منهج (بخش) سامان داده است. وی در منهج نخست به دلالت برخی از آیات قرآن به امامت امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته و در دومین منهج، احادیث این موضوع را از حیث سند و دلالت، کاویده است. (مترجم)

۲- ۲) . برای آشنایی بیشتر با این کتاب، ترجمه مجلّد «حدیث ثقلین» را ملاحظه فرمایید. (مترجم)

۳- ۳) . ر.ک: الذریعه ۳ / ۱۷۷. (مترجم)

آنکه توسّـط سـخنور ظریف نمـایِ جاه طلبِ چرب زبانِ پُرگو (نویسـنده تحفه) مورد تاخت و تاز قرار گرفت و وی مطالب آن کتاب را به خود بست، به غایت، مشـهور و پرآوازه شد و بدین ترتیب، پرده تلوّن کنار رفت و پوشـش فریب و نیرنگ، شکاف برداشت و پوزش پذیری دشوار شد.

و تنهـا خـدا برای دوری و بر کناری از خواری و آنچه فروافتادن از چشم [حقیقت جویان] را در پی دارد، توفیق بخش است و اوست که بـا در دل افکنـدنِ [راههای] رهایی و کناره گیری از آنچه موجب نشانـدار شـدن به عیب و ننگ است، اسـتواری و پابرجایی می بخشد. و برای ثبات در تمسّک به ریسـمان پیروی از معصومان پاک - که درود و سـلام خدا تا آن گاه که شـبْ تاریک و روزْ روشن می شود بر ایشان باد - تنها باید از او کمک خواست.

ص:۱۵

سخن دهلوی، نویسنده تحفه اثناعشریّه، در ردّاستدلال به حدیث «تشبیه» برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

حدیث ششم آن است که امامیّه به طور مرفوع، از رسول خدا صلی الله علیه و آله (۱)نقل کرده اند:

مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلى آدَمَ فى عِلْمِهِ وَ إلى نـوحٍ فى تَقْواهُ وَ إلى إبْراهيمَ فى حِلْمِهِ وَ إلى مُوسى فى بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إلى عَلىٍّ بْنِ أبى طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

نحوه استدلال به این حدیث در اثبات امامت

اشاره

- از این حدیث، برابری امیر با پیامبران در ویژگیهایشان دانسته می شود؛

- پیامبران از همه مردم برترند؛

- کسی که با پیامبرانِ برتر از همگان مساوی است، از همگان برتر است؛

- در نتیجه: علی از همگان برتر است؛

- فرد برتر شایسته امامت است، نه غیر او.

ناراستی و نادرستی این استدلال و مقدّماتش، از آغاز تا انجام، بر هر فرد آگاهی روشن است.

۱- ۱) . بیشتر برادران اهل تسنّن پس از ذکر نام پیامبر صلی الله علیه و آله تنها جمله «صلّی اللّه علیه و سلّم» را می آورند و «آله» را حذف می کنند؛ لیکن در این ترجمه، بر اساس دستور آن حضرت، همه جا پس از ذکر نام ایشان «آله» نیز آمده است. (مترجم)

۱– ردّ استدلال – ۱

این حدیث از احادیث اهل سنّت نیست و ابن مطهّر حلّی (۱) آن را در کتابهایش نقل کرده و یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ در حالی که در آثار ایشان اثری از این حدیث نیست و نمی توان با نسبتی دروغین، اهل تسنّن را به پذیرش سخنی واداشت. همچنین قاعده پذیرفته در نزد اهل سنّت، آن است که:

احتجاج به هر حدیثی که پیشوایان حدیث در کتابی روایت کرده اند و تعهّدی به صحّتش نداده اند - بر خلاف بخاری و مسلم و صاحبان صحاح - یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به ویژه از جانب مؤلّف آن کتاب یا محدّثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.

و این بدان سبب است که گروهی از محدّثان پسین اهل سنّت، همچون دیلمی، خطیب بغدادی و ابن عساکر، آن گاه که دیدند پیشینیان، احادیث «صحیح» و «حسن» را فراهم آورده اند، به گردآوری احادیث «ضعیف» و «ساختگی» و «به هم ریخته» در جایگاهی واحد، علاقه مند شدند تا بتوانند در آنها بنگرند و بیندیشند و احادیث ساختگی را از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا و شناسایی کنند؛ لیکن به سبب فرصت کم و کوتاهی عمر، به انجام این مهم دست نیافتند.

آن گاه پس از ایشان، کسانی آمدند و احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند؛ مانند: «ابن جوزی» در «الموضوعات» و «سخاوی» - که احادیث حسن را در «المقاصد الحسنه» گرد آورد - و «سیوطی» در تفسیر «الدرّ المنثور».

گردآورندگان این احادیث [همچون دیلمی و خطیب و ابن عساکر] خود در مقدّمه کتابهایشان، به هدف پیش گفته تصریح کرده اند. بنابراین، با دانستن وضعیّت واقعی این کتابها - که مؤلّفانشان نیز به این واقعیّت تصریح کرده اند - چگونه احتجاج

۱– ۱) . مقصود جمال الدین، ابومنصور، حسن بن سدیدالدین یوسف بن علی بن مطهّر حلّی، مشهور به «علّامه حلّی» (۶۴۸ – ۷۲۶) است. (الکنی و الالقاب ۲ / ۴۷۷ – ۴۸۰) شرح حال وی از زبان دانشمندان اهل تسنّن، در همین کتاب خواهد آمد. (مترجم)

به این احادیث جایز است؟

از این رو، صاحب «جامع الأصول» (۱) خاطر نشان می کند که «خطیب» تنها برای نیل به همین هدف (نگرش و تأمّل در احادیث پس از گردآوری آنها و بررسی اینکه آیا اصلی دارند یا خیر) احادیث شیعه را از سیّد مرتضی (۲) (برادر سیّد رضی (۳)روایت کرده است.

در مجموع، این حدیث حتّی در شمار آن احادیث نیز نیست و بی گمان، اثری از آن در کتب اهل سنّت، هر چند به طریقی ضعیف، وجود ندارد.

۲- ردّ استدلال – ۲

آنچه در حدیث آمده است، تنها تشبیه برخی از ویژگیهای امیر به برخی از ویژگیهای آن پیامبران است و و همان طور که تشبیه با ادات شناخته شده اش – مانند:

ك و كأنّ و مثل – انجام می گیرد، با این اسلوب هم صورت می پذیرد؛ همان گونه که در علم بیان آمده است: مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلَى الْقَمَرِ لَيْلَهَ الْبِـدْرِ، فَلْيَنْظُرْ إلى وَجْهِ فُلانٍ : هر که می خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند. از این رو، شعر مشهور زیر را نیز نوعی تشبیه بر شمرده اند: لاتَعْجَبُوا مِنْ بِلَى غِلالَتِهِ (۴)قَدْ زرَّ أزْرارَهُ عَلَى الْقَمَرِ (۵)

۱- ۱) ابن اثیر جزری (۵۴۴-۶۰۶).محدث لغوی و اصولی سنی مذهب و صاحب النهایه فی غریب الحدیث .(الاعلام ۵ /۲۷۲) (مترجم)

۲- ۲) ابوالقاسم علی بن الحسین بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم (ع) مشهور به سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵-۴۳۶)از بزرگترین دانشمندان شیعه و صاحب آثاری بسیار مانند :الشافی فی الامامه .(الکنی و الالقاب ۴۸۰/۲)(مترجم)

۳- ۳) ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم (ع) مشهور به سید رضی (۳۵۹ -۴۰۶). از دانشمندان بزرگ شیعه و صاحب نهج البلاغه و آثاری دیگر مانند :حقائق التنزیل .(الکنی و الالقاب ۲۷۲/۲) (مترجم)

۴- ۴) الغلاله :پیراهنی که در زیر جامه ها یا زیر زره می پوشند . (لسان العرب)(مترجم)

۵- ۵) شاعر «ابن طباطبا اصفهانی »(م ۳۲۲)است . مرحوم علامه امینی در جلد سوم الغدیر ،به شرح حال وی پرداخته است . (مترجم)

از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه های آن را بر ماه بسته است.

و همین گونه است ابیات زیر از «متنبّی» (۱): نَشَرَتْ ثَلاثَ ذَوائِبٍ مِنْ خَلْفِها (۲)

در شبی، سه رشته از گیسوان را از پشت سرش، گشود و چهار شب را به من نشان داد.

روی خود را به سوی ماه آسمان کرد و دو ماه را با هم به من نمایاند.

اگر از همه اینها درگذریم، [مضمون حدیث] استعاره ای است که بنیادش بر تشبیه نهاده است و برابر انگاشتن مشبّه و مشبّهٌ به از کمال بی خردی است. و تشبیه خاک صحن پادشاهان به مشک و سنگریزه هایش به مروارید و یاقوت، در اشعار، رایج و مشهور است و هیچ کس از این تشبیه، این همانی و یکی بودن را در نمی یابد.

نیز شاعری سروده است: أرَى بارِقاً بِالْأبْرَقِ الْفَرْدِ يُومِضُ

آذرخشی را دیدم که بر کوهی بلند و تنها با سنگهای سیاه و سپید، درخشید و جامه تاریکی را کنار زد و سپس پنهان شد؛ گویا محبوبه ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.

در احادیث صحیح اهل سنّت، احادیثی در تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به نوح و تشبیه ابوذرّ به عیسی، روایت شده است؛ لیکن از آنجایی که اهل سنّت بهره ای از عقل خداداد دارند؛ هرگز، این تشبیهات را بر مساوی بودن [صحابه با پیامبران الاهی] حمل نکرده، بلکه هر یک را در جایگاه خود نشانده اند؛ چرا که هدف پیکان تشبیه در این قسم سخنان، تنها اثبات وجود وصفی از اوصاف

ص:۲۰

---

۱ - ۱) . ابوالطیّب، احمد بن حسین بن حسن بن عبدالصمد کوفی (۳۰۳ - ۳۵۴) از بزرگ ترین شاعران عرب. (الکنی و الالقاب ۳ / ۱۳۹) (مترجم)

۲- ۲) . «شَعْرها» نیز ضبط شده است. ر.ک: امالی سیّد مرتضی ۴ / ۴۱. (مترجم)

ویژه آن پیامبر است در شخصی که به آن پیامبر شبیه شده است؛ هر چند که او در مرتبت آن پیامبر نباشد.

در داستان رایزنی پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر درباره اسیران جنگ بدر، به نقل عبداللّه بن مسعود - که حاکم نیشابوری آن را روایت کرده و صحیح دانسته - آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

درباره اینان چه می گویید؟ اینها همانند برادرانشان که پیش از ایشان می زیسته اند، هستند. نوح درباره شان گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.» (۱) موسی درباره شان گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دلهاشان سخت بند نِه.» (۲) ابراهیم درباره شان گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی گمان، تو آمرزنده و مهربانی.» (۳) عیسی درباره شان گفت: «اگر عذاب کنی شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان تواند و اگر بیامرزی شان، سزاست؛ که تو خود پیروزمند و فرزانه ای.» (۴)

از ابوموسی اشعری - به روایت بخاری و مسلم - نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«ای ابوموسی، تو را مزماری از مزامیر آل داوود داده اند.»

و آن گونه که در «استیعاب» (۵) آمده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود است:

«هر که را دیدن فروتنی عیسی بن مریم شاد می کند، ابوذرّ را بنگرد.»

«هر که می خواهد فروتنی عیسی بن مریم را بنگرد، ابوذرّ را نظاره کند.»

۱- ۱) . نوح (۷۱) / ۲۶. در بر گردان آیات قرآن کریم به فارسی، از ترجمه های دکتر سیّد جلال الدین مجتبوی واستاد محمّد مهدی فولادوند، بهره برده ایم. (مترجم)

۲- ۲) . یونس (۱۰) / ۸۸ .

۳- ۳) . ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۴- ۴) . مائده (۵) / ۱۱۸.

۵- ۵) . «الاستیعاب فی معرفه الأصحاب» اثر ابن عبدالبرّ اندلسی (۳۶۸ - ۴۶۳). (معجم المؤلّفین ۱۳ / ۳۱۵) (مترجم)

و همین حدیث را «ترمذی» (۱) با الفاظی دیگر روایت کرده است:

«آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذرّ، شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر باشد.» (مقصود، شباهت در زهد است)

۳- ردّ استدلال - ۳

برابری با «افضل» در یک ویژگی، موجب «افضلیّت» فرد برابر نیست؛ زیرا فرد «افضل» ویژگیهای دیگری نیز دارد که به سبب آنها «افضل» شده است. همچنین - همان گونه که بارها گفته آمد - «افضلیّت» موجب زعامت کبرا (امامت) نیست.

۴- ردّ استدلال - ۴

بی گمان، آن گاه از این حدیث برتری امیر از خلفای سه گانه، اثبات می شود که آن خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یاد شده مساوی نباشند؛ و بدون این، برتری مورد ادّعا اثبات نمی شود. و اگر احادیثی را که در بر دارنده تشبیه شیخین (ابوبکر و عمر) به پیامبران اند، جستجو کنیم، به حدّی خواهند رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.

به همین سبب، محقّقان صوفیّه گفته اند: شیخین حامل کمالات نبوّت بوده اند و امیر حامل کمالات ولایت بوده است. از این رو، کارهایی همچون جهاد با کافران و نشر احکام شریعت و به سامان آوردن امور دین - که کار پیامبران باشد - از شیخین، بهتر و نیکوتر سرانجام یافت و آنچه بیشتر از حضرت امیر روایت شده، اموری است که مربوط به اولیاست؛ مانند: آموزش طریقت و راهنمایی به احوال رهروان و مقامات ایشان و هشدار به فریبهای نفس و تشویق به زهد در دنیا و مانند آن.

خرد حکم می کند از افعالی که ویژه ملکات نفسانی (صفات نهادینه شده در آدمی) خاصّی است، به وجود آن ملکات نفسانی در فاعل آن افعال، پی برده شود.

۱- ۱) . محمّد بن عیسی ترمذی (۲۰۹ - ۲۷۹). از محدّثان بزرگ سنّی مذهب و صاحب «صحیح ترمذی». (الاعلام ۶ / ۳۲۲) (مترجم)

مثلاً ـ از پایـداری کسـی در میـدانهای گونـاگون، در برابر همـاوردان و فرود نیزه ها و شمشـیرها، به دلیری او پی می بریم. حالِ سـایر ویژگیهـای درونی، همچون حبّ و بغض و خوف و رجـا، همین گونه است. از این راه، به ویژگیهای درونی افراد پی می برند؛ تا بفهمند که ویژگیهای ایشان از گونه کمالات انبیاست یا کمالات اولیا.

بر این گوناگونی صـفات شـیخین و امیر، حـدیثی که شـیعیان در کتابهایشان روایت کرده اند، دلالت می کند. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرموده است:

یا علی، هر آینه، همان گونه که من بر اساس تنزیل قرآن با مردمان جنگیدم، تو بر اساس تأویل آن با ایشان خواهی جنگید.

این سـخن به همین حقیقت اشـاره می کنـد؛ زیرا همه جنگهای شـیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده است. پس گویا دوره آن دو بـاقی مانـده زمـان نبوّت، و عصـر خلافت امیر سـرآغاز دوره ولایت شـده است. بـدین روی، مشایـخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت، وی را گشاینـده بـاب ولایـت محمّـدی و پایـان دهنـده ولایت مطلق – که مختصّ پیامبران است – بر شـمرده انـد و به همین سـبب است که تمامی سلسـله های فرق اولیای خدا به او می انجامد و مانند سرچشـمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، از وی سرچشـمه می گیرد؛ همـان گونه که سلسـله های فقیهان و مجتهـدان شـریعت، همه، به شـیخین و نایبان این دو، مانند عبداللّه بن مسـعود، مُعاذ بن جبل، زید بن ثابت، عبداللّه بن عمر و مثل اینان – که خدا از همگی آنها خشـنود باشد – می پیوندد و فقه آن فقیهان تراوشی از دریای دانش این دو تن است.

و معنـای امـامتی که در فرزنـدان امـام بـاقی مانـده است – امـامتی که برخی از ایشـان برخی دیگر را جانشـین خـود در آن می ساخت – تنها قطبیّت در امر ارشاد و منبعیّت در فیض ولایت است. از این رو، نقل نشده است که ائمّه اطهار تمام خلق را بر این امر وادار کنند؛ بلکه تنها برخی از یاران خاصّ و برگزیده خویش را به این فیضِ ویژه، مشرّف کرده اند و به هر یک از آنها به انـدازه اسـتعدادشان، این عطای بزرگ را بخشـیده اند. لیکن این گروه نابخرد (شـیعه) تمام این اشارات را به ریاست عمومی و شایستگی تصرّف در امور مربوط به فرمانروایی و اموال، فرو کاسته اند و در نتیجه،

به پرتگاه گمراهی سرنگون شده اند.

بر اساس آنچه گفتیم، همه امّت، امیر و فرزندان پاکش را بسان مشایخ و مرشدان طریقت، باور دارند و امور تکوینی را بدیشان مستند می دانند و به ایشان، درودها و صدقه ها و نذرها تقدیم می دارند و این در میان آنان، امری است رایج؛ لیکن هیچ کس نـام شـیخین را در این امور نمی برد و در هیـچ یکٔ از آنها، آن دو را شـرکت نمی دهـد و امور تکوینی را بـدانها منتسب نمی کند؛ هرچند همگان، همان گونه که فضل و کمال پیامبرانی همچون ابراهیم و موسـی و عیسی را باور دارند، فضل و کمال آن دو را باور دارند. این بدان سـبب است که کمالات آن دو، بسان کمالات پیامبران، بر اساس کثرت و تفصیل و مغایرت است و کمالات اولیا ناشـی از وحـدت و جمع و عینیّت. بنابراین، اولیا آینه افعال و بلکه صـفات الاهی اند و پیامبران و وارثان کمالات آنها، در نظر مردم، تنها دلبستگان عبودیّت و صاحبان رسالت اند. (۱)

۱- ۱) . التحفه الاثناعشریّه / ۲۱۲.

سند حدیث تشبیه

بی گمان، سزاوار بود که دهلوی در انکار این حدیث شریف، از کابلی تقلید نکند؛ بلکه ورع و انصافش(!!) اقتضا می کردند که در این گمان باطل، از این سلف صالح(!!) پیروی ننماید. آیا دهلوی گمان نمی بُرد که روزی در آینده نزدیک، به سبب آنچه گفته و نوشته است، حساب و کتاب و بازپرسی شود؟ چرا حقّ و راستی، وی را از ستیزه در برابر این حدیث شریف و بر زبان آوردن این سخنان تهی از حقیقت، باز نداشتند؟

به یقین، صحّت این حدیث با اندک جستجو و نگرشی در کتب حدیث، هویدا می شود و این حقیقت استوار با کمترین مراجعه به مآخذ اخبار و روایات، آشکار می گردد. این حدیث شریف را گروهی از حافظان و پیشوایان مورد اعتماد اهل تسنّن روایت کرده اند؛ مانند: صاحبان صحاح، مؤلّفان مسانید، دانشمندان نامی و...

که ما تنها به یادکرد نام شماری از راویان پر آوازه این حدیث، بسنده می کنیم:

نام مشهورترین راویان و ناقلان حدیث تشبیه

اشاره

۱. ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام بن نافع حمیری (هم پیمان یا آزادکرده قبیله حمیر) صنعانی، استاد بخاری و غیر او (م ۲۱۱)؛

۲. احمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی، از پیشوایان چهارگانه فقه اهل تسنّن (م ۲۴۱)؛

۳. ابوحاتم، محمّد بن ادریس حنظلی رازی (م ۲۷۷)؛

۴. ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان، معروف به ابن شاهين، محدّث و مفسّر (م ۳۸۵)؛

۵ . ابوعبداللّه، عبيداللّه بن محمّد بن احمد عُكبری، معروف به ابن بُطّه (م ۳۸۷)؛

۶ . ابوعبداللّه، محمّد بن عبداللّه بن حمدوَيْه ضبّی طهمانی، معروف به حاكم نيشابوری (م ۴۰۵)؛

۷. ابوبكر، احمد بن موسی بن مَرْدَوَيْه اصفهانی (م ۴۱۰)؛

۸ . ابونُعَيْم، احمد بن عبداللّه بن احمد بن اسحاق بن موسی اصفهانی (م ۴۳۰)؛

۹. ابوبكر، احمد بن حسين بن علی بن عبداللّه بن موسی بيهقی خسروجردی (م ۴۵۸)؛

۱۰. ابوالحسن، علی بن محمّد بن طيّب جُلّابی، معروف به ابن مَغازِلی (م ۴۸۳)؛

۱۱. ابوشجاع، شيرويه بن شهردار بن شيرويه ديلمی همدانی (م ۵۰۹)؛

۱۲. ابومحمّد، احمد بن علی عاصمی، صاحب كتاب «زين الفتی فی تفسير سوره هل أتی»؛

۱۳. ابوالفتح، محمّد بن علی بن ابراهيم نطنزی، صاحب «الخصائص العلويّه»؛

۱۴. ابوالمجد، مجدود بن آدم، معروف به حكيم سنايی (م ۵۲۵)؛

۱۵. ابومنصور، شهردار بن شيرويه بن شهردار ديلمی (م ۵۵۸)؛

۱۶. ابوالمؤيّد، موفّق بن احمد بن ابی سعيد مكّی، معروف به اخطب خطباء خوارزم (م ۵۶۹)؛

۱۷. ابوالخير، رضی الدين احمد بن اسماعيل طالقانی قزوينی حاكمی (م ۵۹۰)؛

۱۸. شيخ عمر بن محمّد بن خضر، معروف به م لّا اربلی، صاحب «وسيله المتعبّدين»؛

۱۹. نورالدين ابوحامد، محمود بن محمّد بن حسين صالحانی، شاگرد ابوموسی مدينی؛

۲۰. كمال الدين ابوسالم، محمّد بن طلحه قرشی، نويسنده «مطالب السؤول» (م ۶۵۲)؛

۲۱. ابوعبداللّه، محمّد بن یوسف گنجی شافعی، صاحب «کفایه الطالب» (م ۶۵۸)؛

۲۲. محبّ الدین، احمد بن عبداللّه بن محمّد طبری شافعی، صاحب «الریاض النضره» (م ۶۹۴)؛

۲۳. سیّد علی بن شهاب الدین همدانی، نویسنده «المودّه فی القربی» (م ۷۷۶)؛

۲۴. نورالدین، جعفر بن سالار، معروف به امیر ملّا، خلیفه همدانی؛

۲۵. شهاب الدین احمد، صاحب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»؛

۲۶. شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر زاولی دولت آبادی، معروف به ملک العلماء هندی (م ۸۳۹)؛

۲۷. نورالدین، علی بن محمّد بن صبّاغ مالکی، صاحب «الفصول المهمّه» (م ۸۵۵)؛

۲۸. کمال الدین، حسین بن معین الدین یزدی میبدی، صاحب «شرح الدیوان» (م ۸۷۰)؛

۲۹. عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن صفوری شافعی؛

۳۰. ابراهیم بن عبداللّه وصّابی یمنی شافعی، صاحب «الاکتفاء فی مناقب الخلفاء»؛

۳۱. جمال الدین، عطاءاللّه بن فضل اللّه بن عبدالرحمن شیرازی (م ۱۰۰۰)؛

۳۲. احمد بن فضل بن محمّد باکثیر مکّی شافعی (م ۱۰۴۷)؛

۳۳. میرزا محمّد بن معتمد خان بن رستم حارثی بدخشی؛

۳۴. محمّد صدر العالم، مؤلّف «معارج العُلی فی مناقب المرتضی»؛

۳۵. ولی اللّه بن عبدالرحیم دهلوی (پدر دهلوی نویسنده تحفه اثناعشریّه) (م ۱۱۷۶)؛

۳۶. محمّد بن اسماعیل بن صلاح امیر یمانی صنعانی (م ۱۱۸۲)؛

۳۷. احمد بن عبدالقادر شافعی عجیلی؛

۳۸. مولوی ولی اللّه بن حبیب اللّه لکهنوی.

اینان تنها، برخی از راویان حدیث تشبیه اند که به زودی و به ترتیب، نصّ روایات

ایشان را خواهیم آورد. نیز صحّت این حدیث از سخن پدر دهلوی (شیخ ولی اللّه دهلوی) و گروهی از استادان او روشن خواهد شد و خواهی دانست که تعدادی از راویان و ناقلان این حدیث، از دانشمندانی اند که دهلوی به ایشان اعتماد داشته و به روایاتشان استشهاد می کرده و آنان را در کتابهای خود، می ستوده است.

۱- روایت عبدالرزّاق

اشاره

عبدالرزّاق بن همّام صنعانی حدیث تشبیه را با سند خود، از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. یاقوت حموی در «معجم الأدباء» در شرح حال «محمّد بن احمد بن عبیداللّهِ» کاتب، معروف به «ابن المفجّع» می نویسد:

قصیده «ذات الأشباه» از آن اوست. این قصیده از آن رو به «ذات الأشباه» نامبردار شده که سراینده اش به حدیث تشبیه نظر داشته است؛ حدیثی که عبدالرزّاق از مَعمَر، و او از زُهری، و وی از سعید بن مسیّب، روایت نموده که ابوهریره نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در انجمنی از یاران خویش نشسته بود، فرمود:

إنْ تَنْظُرُوا إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نوحٍ فی هَمِّهِ وَ إبراهیمَ فی خُلْقِهِ وَ مُوسَی فی مُناجاتِهِ وَ عیسی فی سُنَنِهِ وَ مُحَمَّدٍ فی هَدْیِهِ وَ حِلْمِهِ، فَانْظُرُوا إلی هذَا الْمُقْبِلِ.

اگر می خواهید دانش آدم، همّت (یا اندوه) نوح، خوی ابراهیم، نیایش موسی، روش و آیین عیسی و سیرت و بردباری محمّد را ببینید، به کسی بنگرید که به سویتان می آید.

پس مردمان همه، [برای دیدن آن مرد] گردن فراز کردند. آن مرد علی بن ابی طالب بود.

مفجّع این حدیث را در قصیده اش - که در بردارنده مناقب فراوانی است - آورده است. و اینک آغاز قصیده: أ یُّهَا اللّائِمی لِحُبِّیَ عَلیّاً قُمْ ذَمیماً إلَی الْجَحیمِ خَزیّا

أ بِخَيْرِ الْأنامِ عَرَّضْتَ لا

وَ لَقَدْ عاوَنَ الْوَصيُّ حَبيبَ اللْ

ای که مرا برای محبّتم به علی سرزنش می کنی، برخیز و نکوهیده و رسوا به دوزخ در آی.

آیا از بهترین آفریدگان، به کنایه، خرده می گیری؟! همواره از هدایت دور و برکنار باشی!

همو که در میانسالی و جوانی و خردسالی و شیرخوارگی و جنینی، همانند پیامبران است؟

در دانشش چون آدم است، آن گاه که شرح نامها و کنیه ها (یا امور پوشیده) را بیاموخت.

و همچون نوح هر آن کس را که در کشتی بر نشست، از نابودی نجات داد؛ آن گاه که کشتی

بر بلندای کوه جودی جای گرفت.

و برای خشنودی خدا، از پدرش دوری جست (۱) و کناره گرفت و او را بیگانه به شمار آورد.

مانند کناره گیری ابراهیم خلیل از آزر در راه خدا و دوری او از وی، به مدّتی طولانی.

ابراهیم قومش را [به خدا] دعوت کرد و لوط که در خویشاوندی و همسایگی، نزدیک ترین مردمان به ابراهیم بود، او را پاسخ گفت.

و علی نیز آن هنگام که برادرش، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را [به اسلام] فرا خواند، از تمام شهرنشینان و بادیه نشینان پیشی گرفت.

و او شباهتی به پدرش اسماعیلِ قدرتمند دارد؛ شباهتی که از من پوشیده نیست.

اسماعیلْ خلیل را در بنای کعبه یاری کرد؛ آن گاه که ستون آن بنا را بالا می برد.

و وصیّ، حبیب خدا را یاری رساند؛ آن گاه که با یکدیگر، کعبه را از بتهای سنگی پاک می کردند.

او خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دوش خود نهد تا وی بتهای ایستاده متراکم را واژگون کند؛

ولی سنگینی نبوّت پشت او را تا کرد تا اینکه نزدیک بود زیر این سنگینی، خمیده شود.

پس علی، برادر راستین نبی، بر شانه او بالا رفت. چه پرشکوه است این بالارونده!

او بتها را از ظاهر کعبه دور کرد و پلیدیها را از آن، به بهترین شکل، زدود.

و اگر وصی می کوشید تا از بلندای شانه های نبی، به ستارگان دست بساید، آن را دور از دسترس نمی یافت.

پس آیا جز علی کسی را می شناسید که پسرش، پیامبر را مرکب خود قرار داده باشد؟ (۲)

شرح احوال راویان حدیث

اشاره

راویان حدیث، همگی، از راویان کتب صحاح اند و همین تو را برای [تصدیق] عدالت و اعتبار و بزرگی و شکوه ایشان، بس است. با این وصف، برخی از سخنان دانشمندان اهل تسنّن را در حقّ هر یک از ایشان، به ترتیب، می آوریم:

۱– ۱) . این سخن بر اساس پندار دشمنان اهل بیت علیهم السلام است؛ بنابراین در آن، حجّتی به زیان ما نیست.

۲– ۲) . معجم الادباء ۱۷ / ۲۰۰ – ۲۰۳.

شرح حال عبدالرزّاق

۱. یافعی: در این سال (۲۱۱) حافظ، ع لّا مه عبدالرزّاق بن همّام یمنی صنعانی حمیری، صاحب مصنّفات فراوان و همو که از کرانه های زمین برای آموختن دانش به سویش می آمدند، در هشتاد و شش سالگی، در گذشت. وی از مَعمَر، ابن جریج، اوزاعی و طبقه آنها روایت کرده است. پیشوایان برای دیدار او به یمن مسافرت می کردند. درباره اش گفته اند: مردمان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سان که [برای اخذ علم] به سوی عبدالرزّاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند. برخی از پیشوایان اسلام از وی روایت کرده اند؛ مانند: امام سفیان بن عُیَیْنَه، امام احمد، یحیی بن معین، اسحاق بن راهَوَیْه، علی مدینی و محمود بن غیلان. (۱)

۲. سمعانی : ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام صنعانی: درباره او گفته شده است:

مردمان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سان که [برای فراگیری دانش] به سوی عبدالرزّاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند. (۲)

۳. ابن خلّکان : ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام بن نافع صنعانی، هم پیمان قبیله حمیر: ابوسعد سمعانی درباره اش گفته است: «گفته اند: مردمان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سان که [برای فراگیری دانش] به سوی عبدالرزّاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند.» وی از مَعمَر بن راشد ازدی، هم پیمان بصره ای قبیله ازد، اوزاعی، ابن جریج و دیگران روایت کرده است. پیشوایان آن عصر، همچون سفیان بن عُیَیْنَه - که از اساتید اوست - احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگران، از وی روایت کرده اند. ولادت او در سال ۱۲۶ و درگذشتش در ماه شوّال سال ۲۱۱ در یمن بوده است. خدایش رحمت کناد. (۳)

ص:۳۱

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۲۱۱.

۲- ۲) . الانساب: «الصنعانیّ».

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۳ / ۲۱۶.

۴. عبدالغنی بن سعید مقدسی (۱): وی از محمّد بن اسماعیل فزاری نقل می کند:

در صنعا نزد عبدالرزّاق بودیم که به ما خبر رسید: یحیی بن معین، احمد بن حنبل و عدّه ای دیگر، حدیث عبدالرزّاق را فرو نهاده و ناپسندش داشته اند. به سبب این خبر، اندوه فراوانی ما را فراگرفت؛ پس گفتیم: مال بسیار صرف کردیم و خود را به رنج افکندیم؛ امّا فرجام کار، حدیث او از اعتبار فرو افتاد. من همواره از این موضوع، در اندوه فراوانی بودم تا اینکه زمان حجّ فرا رسید. از صنعا به سوی مکّه روانه شدم.

در مکّه، به یحیی بن معین برخوردم. به او گفتم: ای ابا زکریّا، حقیقتِ آنچه از شما درباره عبدالرزّاق به ما رسیده است، چیست؟ گفت: به شما چه رسیده است؟ گفتم: اینکه شما حدیث او را ترک گفته و از وی روی برتابیده اید. یحیی بن معین پاسخ داد: ای اباصالح، اگر عبدالرزّاق از اسلام هم بازگردد، حدیثش را ترک نخواهیم کرد.

نیز برای ما از عبدالرزّاق روایت کرده اند که او گفته است: به مکّه رفتم، سه روز درنگ کردم؛ امّا اصحاب حدیث به نزدم نیامدند. پس حجّ گزاردم و طواف کردم و به پرده های کعبه آویختم و گفتم: پروردگارا! مرا چه شده است؟! آیا من کذّابم؟ آیا مدلِّس هستم؟ سپس به خانه بازگشتم. پس از آن، اصحاب حدیث به نزدم آمدند.

احمد بن صالح می گوید: به احمد بن حنبل گفتم: آیا کسی را نیکو حدیث تر از عبدالرزّاق دیده ای؟ گفت: نه.

ابوزرعه نیز گفته است: عبدالرزّاق از کسانی است که حدیثشان پابرجا و استوار شده است.

بخاری می گوید: سال در گذشت عبدالرزّاق ۲۱۱ هجری است. این را گروهی برای بخاری نقل کرده اند. (۲)

ص:۳۲

---

۱ - ۱) سیوطی وی را با عناوین «حافظ»،«امام»و«محدث اسلام»وصف کرده و کتاب «الکمال» اورا از آثار قابل اعتمادش بر شمرده است .(طبقات الحفاظ ۴۸۸/)

۲- ۲) الکمال فی اسماء الرجال ،مخطوط .

۵ . ابن قیسرانی مقدسی : ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام بن نافع صنعانی، هم پیمان قبیله حمیر، به تنهایی، از مَعمَر، ابن جریج و ثوری، حدیث شنیده است. اسحاق بن ابراهیم حنظلی و اسحاق بن منصور از وی روایت کرده اند و محمود بن غیلان نزد آن دو بوده است. ابوالقاسم – در نیشابور – و ابوالحسن خفاف از ابوالعبّاس سرّاج، نقل کرده اند که وی گفت: از محمّد بن سهل بن عسکر شنیدم که می گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که گفت: هرگاه مردم در حدیث معمر اختلاف کنند، قول حق آن است که عبدالرزّاق گفته است. (۱)

بنابراین، عبدالرزّاق از رجال حدیث صحیحین است. ابن قیسرانی در خطبه کتابی که نام رجال صحیحین را در آن گرد آورده، تصریح کرده است: حافظان حدیث بر این باورند که روایت هر آن کس که شیخین (بخاری و مسلم) حدیثی از او در کتابهایشان آورده اند، حجّت است. و اینک سخن ابن قیسرانی:

در نزد گروهی از حافظان حدیث، نظیر: ابواحمد (ابن عدی)، ابوالحسن دارقطنی، ابوعبداللّه (ابن منده)، ابوعبداللّه حاکم و دانشمندان پس از ایشان تا روزگار ما، ثابت شده که روایت هر آن کس که بخاری و مسلم، حدیثش را در صحیحین آورده اند – هرچند برخی درباره او سخنانی گفته باشند – حجّت است؛ چرا که بخاری و مسلم حدیث او را در صحیح خود روایت کرده اند.

با این سخن، شأن عبدالرزّاق در نزد ابن عدی، دارقطنی، ابن منده، حاکم و حافظان حدیث پس از آنان شناخته می شود.

۶ . خوارزمی : بخاری در تاریخش، درباره عبدالرزّاق نوشته است: ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام بن نافع، هم پیمان قبیله حمیر و اهل یمن است. وی از معمر، ثوری و ابن جریج، حدیث شنیده و در سال ۲۱۱ هجری در گذشته است.

بخاری گفته است: آنچه از کتابهایش نقل کرده، صحیح ترین است.

ضعیف ترین بندگان خدا (خوارزمی) می گوید: عبدالرزّاق از محدّثان نامی و از

۱– ۱) . الجمع بین رجال الصحیحین ۱ / ۳۲۸.

مشایخ احمد و افرادی همچون او، مانند یحیی بن معین و دیگران است. امام ابوحنیفه در این مسانید، از او روایت می کند. (۱)

شعرانی درباره کسانی که ابوحنیفه در مسانیدش از آنان روایت کرده، می نویسد:

خدا به سبب خواندن مسانید سه گانه امام ابوحنیفه، از نسخه ای که دست خطّ حافظان - که آخرین آنها حافظ دمیاطی است - در آن ثبت شده است، بر من منّت نهاد. پس دیدم که او جز از برگزیدگان تابعانِ عادل و موثّق - همانان که به شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین انسانهای روزگاران اند - حدیثی روایت نمی کند. افرادی مانند: اسود، علقمه، عطا، عکرمه، مجاهد، مکحول، حسن بصری و مثل ایشان که خدا از همگی آنها خشنود باد. بنابراین، همه راویانی که میان او و پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، عادل، ثقه، سرشناس و برگزیده اند و در بین آنها دروغگو و حتّی کسی که متّهم به دروغ باشد، وجود ندارد.

ای برادر! عدالت کسانی که امام ابوحنیفه - که خدا از او راضی باشد - با وجود شدّت پرهیزگاری، خودنگهداری و مهربانی اش به امّت محمّدی، آنان را برگزیده تا احکام دینش را از ایشان دریافت کند، تو را بسنده است. (۲)

۷. ابن تیمیّه (در پاسخ به برخی از احادیث): علمای سیره، مانند ابن اسحاق و غیر او، از فضائل وی (مقصودش علی علیه السلام است) اندکی یاد کرده و مانند این را نقل نکرده اند. نیز آنچه را پیشتر گفتیم که به اتّفاق اهل نقل ساختگی است، روایت ننموده اند. اهل نقل کسانی اند همچون: پیشوایان تفسیر که آن را با سندهای شناخته شده نقل می کنند؛ مثل: تفسیر ابن جریج، سعید بن ابی عروبه، عبدالرزّاق، عبد بن حمید، امام احمد، اسحاق بن راهویه، بقی بن مخلد، ابن جریر طبری، محمّد بن اسلم طوسی، عبدالرحمن بن ابی حاتم، ابن منذر و غیر ایشان از دانشمندان بزرگ و بزرگوار که در میان امّت، نام و آوازه ای نیک دارند و آثارشان در

۱- ۱) . جامع مسانید ابی حنیفه ۲ / ۵۱۲ .

۲- ۲) . المیزان شعرانی / ۶۴ .

تفسیر، در بردارنده منقولات قابل اعتماد است. (۱)

۸. ذهبی : اخبار ابن مدینی در تاریخ بغداد، ژرف کاوی شده است. در آغاز، لغزشی از وی سرزد؛ لیکن پس از آن توبه کرد. و این ابوعبداللّه بخاری است - که مر تو را بس است - که صحیح خود را از حدیث ابن مدینی آکنده و گفته است: خود را در پیشگاه هیچ کس، جز در پیشگاه علی بن مدینی، خرد و کوچک نیافتم. و اگر حدیث علی و یار و همراه او محمّد و استادش عبدالرزّاق و عثمان بن ابی شیبه و ابراهیم بن سعد و... وانهاده شده بود، درِ [احادیث] بر ما بسته شده و گفت و شنید [حدیث] گسسته و آثار [نبوّت] از میان رفته بود و زندیقان بر ما چیره شده و دجّالان قیام کرده و بر ما شوریده بودند. پس آیا تو را خردی نیست، ای عقیلی (۲)؟! آیا می فهمی که درباره چه کسانی به ناروایی سخن می گویی؟! و ما تنها برای دفاع از آنان و ابطال سخنان ناروایی که درباره شان گفته آمده است، تو را در این روش (بررسی وثاقت یا عدم وثاقت این راویان) پیروی کردیم. گویا درنیافته ای که یکایک ایشان به مراتب، از تو و از راویان ثقه پرشماری که نامی از آنها در کتاب خود نبرده ای، موثّق ترند. و این امری است که هیچ محدّثی در آن شکّ و تردید نمی کند. (۳)

۹. ذهبی : ابوبکر، عبدالرزّاق بن همّام بن نافع، از بزرگان و سرشناسان است. (۴)

۱۰. ابوالوفاء طرابلسی : چگونه او ثقه نباشد و حال آنکه علاوه بر شیخین، امامان ششگانه نیز از او روایت کرده اند؟! و همان گونه که علی بن مفضّل مقدسی گفته، هر که شیخین از او روایت کنند، از پل [نقد و بررسی رجالی] گذشته است. (۵)

۱۱. ولی اللّه دهلوی : در بیان اسباب اختلاف میان اهل حدیث و اصحاب رأی و

۱- ۱) . منهاج السنّه ۷ / ۱۷۸.

۲- ۲) . محمّد بن عمرو عقیلی (م ۳۲۲) صاحب کتاب «الموضوعات». (سیر اعلام النبلاء ۵ / ۲۵۴) (مترجم)

۳- ۳) . میزان الاعتدال ۳ / ۱۴۰.

۴- ۴) . الکاشف عمّن روی فی الصحاح الستّه ۲ / ۱۹۴.

۵- ۵) . الکشف الحثیث عمّن رُمِیَ بوضع الحدیث / ۱۷۱ ؛ ذیل شرح حال داوود بن حصین.

اینکه اهل حدیث تنها به گردآوری احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله اهتمام ورزیده اند، گفته است: ...بلکه به طریق صحیح، از بخاری روایت شده که او احادیث کتاب صحیحش را از میان ششصد هزار حدیث برگزیده است. از ابوداوود نیز به طریق صحیحی، منقول است که روایات کتاب سنن خود را از میان پانصد هزار حدیث گزینش کرده است. احمد نیز مسند خود را ترازویی برای شناخت احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است؛ به نحوی که هر چه در آن کتاب یافت شود - هر چند به طریقی واحد از میان طرق وی - اصلی دارد و گرنه، خیر.

سران اینان (راویان حدیث) عبارت اند از: عبدالرحمن بن مهدی، یحیای قطّان، یزید بن هارون، عبدالرزّاق ، ابوبکر بن ابی شیبه، مسدّد، هنّاد، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، فضل بن دکین، علی مدینی و نظایرشان.

این طبقه سطح نخست از طبقات محدّثان است. محقّقان ایشان پس از استوارسازی فنّ روایت و شناخت مراتب احادیث، به فقه روی آوردند. در میان آنان اندیشه گردآمدن بر تقلید از فردی از درگذشتگان نبود؛ چرا که احادیث و آثاری را روایت می کردند که ناقض و در هم شکننده هر مذهبی از آن مذاهب بود.

بنابراین، بر اساس قواعدی که در خود استوار ساخته بودند، پیروی از احادیث نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و آثار صحابه و تابعان و مجتهدان را آغاز کردند. (۱)

۱۲. تصدیق عبدالرزّاق توسّط خدای متعال : سیوطی می گوید: خطیب در تاریخ بغداد از شیخ صالح، محمّد بن سالم (سلم) خواص، نقل کرده است:

یحیی بن اکثِم قاضی را در خواب دیدم. از او پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟ پاسخ داد:

مرا در پیشگاه خود نگاه داشت؛ سپس به من گفت: ای شیخ بد کردار، اگر پیری ات نبود، بی گمان تو را به آتش می سوزاندم. [پس آنچه بنده را در پیش روی مولایش می گیرد، مرا گرفت. پس آن گاه که به هوش آمدم، مرا گفت: ای شیخ بد کردار! و سه

۱- ۱) . الانصاف فی بیان سبب الاختلاف / ۴۶.

بار این رخداد تکرار شد. پس آن گاه که به هوش آمدم] گفتم: پروردگارا، درباره ات چیز دیگری شنیده بودم. پس خدای متعال فرمود: درباره ام چه شنیده ای؟ و حال آنکه خود به آن، داناتر بود.

پاسخ دادم: عبدالرزّاق بن همّام مرا حدیث کرد و گفت: معمر بن راشد، از ابن شهاب زهری، از انس بن مالک، از پیامبرت، از جبرئیل، از تو ای عظیم، برای ما حدیث نقل کرده است که تو فرموده ای: از هر بنده ای که در مسلمانی، مویی را برای من سپید کرده است، شرم می کنم که با آتشش عذاب کنم. پس خدای - که بلند مرتبه است - فرمود: عبدالرزّاق راست گفته است؛ معمر راست گفته است؛ زهری راست گفته است؛ انس راست گفته است؛ پیامبرم راست گفته است؛ جبرئیل راست گفته است؛ من این را گفته ام. او را به بهشت ببرید. (۱)

شرح حال مَعمَر بن راشد

معمر بن راشد بصری استاد شیخ عبدالرزّاق بن همّام صنعانی است. اینک شرح حال کوتاهی از وی همراه با ستایش او از کتب اهل تسنّن:

۱. سمعانی : و از قدما ابوعروه، معمر بن راشد بصری مهلّبی، هم پیمان آل ازد است. وی اهل بصره و ساکن یمن بوده است. او همان معمر بن ابی عمرو است.

معمر از دانشمندان ثقه است. او از زهری، قتاده، یحیی بن ابی کثیر، ابواسحاق همدانی و اعمش روایت می کند. کسانی که از معمر روایت کرده اند، عبارت اند از:

ثوری، شعبه، ابن ابی عروبه، ابن عُیَیْنَه، ابن مبارک، اسماعیل بن عُلَیَّه، مروان فزاری، رباح صنعانی، هشام بن یوسف، محمّد بن ثور و عبدالرزّاق بن همّام.

ابن جریج گفته است: بر شما باد همراهی و چنگ زدن به دامان این مرد (مقصودش معمر بوده است)؛ چرا که بی گمان، در میان هم عصرانش، داناتر از وی، کسی باقی نمانده است.

ص:۳۷

۱- ۱) . اللآّلی المصنوعه ۱ / ۱۳۶ ؛ با اختلاف اندکی در جاهای دیگر.

رباح می گوید: از ابن جریج درباره تفسیر پرسشی کردم، پس مرا پاسخ گفت.

گفتمش: معمر این گونه پاسخ داده است؛ گفت: هر آینه، معمر از دانش به اندازه سیراب شدن، نوشیده است.

معمر گفته است: در چهارده سالگی، به مجلس قتاده می رفتم و در نزد وی می نشستم؛ حدیثی از وی نمی شنیدم، مگر آنکه، گویا آن حدیث، پیشتر در سینه ام جای گرفته بود. من همراه با کودکان، در حالی که نوجوانی بودم، به تشییع جنازه حسن بصری رفتم و طلب علم را از سال مرگ حسن، آغاز کردم.

علی بن مدینی گفته است: نیک اندیشیدم، دریافتم که اسناد احادیث بر محور شش نفر می گردد؛ بصریان آنها عبارت اند از: شعبه، سعید بن ابی عروبه، حمّاد بن سلمه و هم پیمان قبیله حدّان، ابوعروه معمر بن راشد.

معمر در سال ۱۵۴ هجری در یمن در گذشته است.

ابوحاتم رازی می گوید: اسناد احادیث به شش نفر می انجامد که معمر همه ایشان را درک کرده و از آنان، روایاتی نوشته است. کسی جز معمر را نمی شناسم که دارای این ویژگی باشد. اینان عبارت اند از: از حجاز: زهری و عمرو بن دینار، از کوفه: ابو اسحاق و اعمش، از بصره: قتاده و از یمامه: یحیی بن ابی کثیر.

احمد بن حنبل گفته است: هیچ کس را با معمر نمی سنجی، مگر آنکه معمر را از او دانشجوتر می یابی. (۱)

۲. نووی : امام و محدّث نامی معمر بن راشد: نام وی در مواضعی از «المختصر» یاد شده است... او یار و همراه زهری و استاد عبدالرزّاق است.

ابن معین گفته است: معمر در ثبت احادیث زهری، بر ابن عُیَیْنَه برتری دارد.

برترین مردمان در ثبت احادیث زهری، مالک و معمر و یونس اند.

احمد بن عبداللّه گفته است: معمر در صنعای یمن سکونت گزید و در آنجا ازدواج کرد. سفیان به سوی او کوچید و در آنجا از وی حدیث شنید. معمر نیز از

۱- ۱) . الانساب: «المهلّبیّ».

سفیان حدیث شنید. هنگامی که معمر به صنعا گام نهاد، مردم آن شهر خارج شدن وی را از نزد خود ناپسند داشتند. کسی گفت: او را نگاه می داریم؛ پس زنی را به همسری اش در آوردند.

همگان در وثاقت و جلالت معمر همداستان اند. بخاری و مسلم از وی روایت کرده اند. (۱)

۳. ذهبی : ابوعروه، معمر بن راشد ازدی (هم پیمان ایشان) بصری، امام، حجّت، از بزرگان و سرشناسان و دانشمند یمن است. وی از زهری حدیث نقل کرده است.

...عبدالرزّاق گفته است: از معمر ده ها هزار حدیث نوشته ام. و عبدالواحد بن زیاد گفته است: به معمر گفتم: چگونه از ابن شهاب حدیث شنیدی؟ گفت: «من برده قومی از طاحیه بودم. مرا برای خرید جامه فرستادند. پس به مدینه رفتم و در خانه ای سکنی گزیدم. شیخی را دیدم که مردمان دانش [خویش را] بر او عرضه می کردند. من نیز به همراه ایشان، دانش خود را بر او عرضه کردم... .»

سفیان بن عُیَیْنَه گفته است: سعید بن ابی عروبه به من گفت: از معمرِ شما حدیث روایت کردیم (یا از او برایمان حدیث روایت شد) پس او را شریف و بزرگوار یافتیم.

عبدالرزّاق نیز گفته است: معن بن زائده مقداری طلا به نزد معمر فرستاد؛ لیکن او طلا را نپذیرفت و این امر را پوشیده داشت. (۲)

۴. ذهبی : ابوعروه، معمر بن راشد ازدی (هم پیمان آنان) ، عالم یمن، از زهری و همّام روایت کرده است و غندر و ابن مبارك و عبدالرزّاق از وی روایت نموده اند. (۳)

۵ . خطیب تبریزی : ابوعروه، معمر بن راشد ازدی (هم پیمان ایشان) ، دانشمند یمن... . (۴)

۱- ۱) . تهذیب الاسماء و اللّغات ۲ / ۱۰۷.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۱ / ۱۷۸.

۳- ۳) . الکاشف ۳ / ۱۶۴.

۴- ۴) . الاکمال فی اسماء رجال المشکاه (کتابی است در بردارنده نام رجال «المشکاه» که همراه با آن چاپ شده است).

شرح حال زُهری

ابن شهاب زهری، استاد معمر بن راشد یاد شده، نزد اهل تسنّن، از سرشناسان و مشاهیر است. اینک برخی از سخنان علما در حقّ وی:

۱. ابن حبّان : ابوبکر، محمّد بن مسلم بن عبیداللّه بن عبداللّه بن شهاب بن عبداللّه بن حرب بن زهره بن کلاب زهری قرشی، ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده است. او از داناترین و آشناترین مردمان به متون اخبار و نیکو شکل ترین ایشان در ثبت آنهاست. وی فقیه و فاضل بود. افراد پر شماری از وی حدیث نقل کرده اند. (۱)

۲. سمعانی : زهری... از تابعان مدینه است. وی ده تن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است. او از برترین حافظان عصر خویش است... مردمان از وی حدیث روایت کرده اند. زهری در شب سه شنبه، هفدهم ماه رمضان سال ۱۲۴ در اطراف شام، چشم از جهان فروبست. مدفن او در درّه بیداء، مشهور و زیارتگاه مردمان است. (۲)

۳. ذهبی : [زهری] از بزرگان و سرشناسان است. وی از ابوعمر و سهل روایت کرده است. روایات وی از ابوهریره در صحیح ترمذی و از رافع بن خدیج در سنن نسائی، آمده است. یونس و معمر و مالک و ... از او روایت کرده اند.

ابن مدینی گفته است: نزدیک به دوهزار حدیث از زهری روایت شده است. و ابوداوود نوشته است: زهری بیش از هزار حدیث را اسناد داده است (با ذکر سند روایت کرده است). از وی دوهزار و صد حدیث نقل شده که نیمی از آن مسند است. او در رمضان سال ۱۲۴ در گذشته است. (۳)

۱- ۱) کتاب الثقات ۳۴۹/۵ .

۲- ۲) الانساب «الزهری».

۳- ۳) الکاشف ۹۶/۳ .

۳. یافعی : امام ابوبکر، محمّد بن مسلم بن عبیداللّه بن عبداللّه بن شهاب زهری، از فقها و محدّثان و تابعان سرشناس است. وی دانش فقهای هفتگانه را حفظ کرد و از ده تن از صحابه - رضی اللّه عنهم - روایت نمود. او از سهل بن سعد و انس بن مالک و افرادی دیگر حدیث شنیده است. گروهی از پیشوایان، همچون مالک بن انس، سفیان ثوری و سفیان بن عُیَیْنَه از وی روایت کرده اند.

ابن مدینی می گوید: زهری را نزدیک به دوهزار حدیث است. وی دانش فقهای هفتگانه را فراگرفته و حفظ کرده است.

عمر بن عبدالعزیز گفته است: هیچ کس داناتر از زهری به سنّت گذشته، باقی نمانده است. مکحول نیز چنین گفتاری دارد.

لیث گفته است: ابن شهاب گفت: دانشی را در دلم به ودیعه نسپردم که فراموشش کنم.

دیگر دانشمندان گفته اند: وی در نزد هشام بن عبدالملک بزرگ و پر احترام بود.

یک بار، هشام هفت هزار دینار به او عطا کرد.

عمرو بن دینار درباره اش گفته است: در نزد هیچ کس جز زهری، خوارتر از درهم و دینار ندیدم؛ گویا درهم و دینار در نزد او بسان سرگین چارپایان بود. (۱)

۵ . خطیب تبریزی : زهری، منسوب به زهره بن کلاب، از کسانی است که به نسبت داشتن به بنی زهره، شهرت یافته است. او ابوبکر، محمّد بن عبداللّه بن شهاب، از فقها و محدّثان و دانشمندان سرشناس تابعی در مدینه و مورد توجّه در علوم شریعت است. وی از گروهی از صحابه حدیث شنیده است و گروه پرشماری از وی روایت کرده اند که قتاده و مالک بن انس در شمار آنان اند. عمر بن عبدالعزیز گفته است: کسی را داناتر از او به سنّت گذشته، نمی شناسم. به مکحول گفتند:

داناترین کسی را که دیده ای، کیست؟ گفت: ابن شهاب. پرسیدند: پس از او؟ پاسخ داد: ابن شهاب. دوباره پرسیدند: پس از او؟ تکرار کرد: ابن شهاب... . (۲)

ص:۴۱

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۱۲۴.

۲- ۲) . الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۶۵۳ .

۶ . ابن حجر : محمّد بن مسلم... فقیه، حافظ، کسی که بزرگی و اتقانش مورد قبول همگان است. وی از سران طبقه چهارم [راویان حدیث] است... . (۱)

۷. سیوطی : [زهری] از بزرگان است. ...لیث گفته است: هیچ دانشمندی را جامع تر و عالم تر از ابن شهاب ندیدم. (۲)

شرح حال سعید بن مسیّب

اشاره

سعید بن مسیّب همان کسی است که زهری این حدیث شریف را از او روایت کرده است. وی فقیه مدینه منوّره و امام اهل تسنّن و از تابعان بزرگ است. و اینک برخی از سخنانی که دانشمندان اهل تسنّن در فضیلت و شرافت او گفته اند:

۱. ابن حبّان

: ابومحمّد، سعید بن مسیّب بن حزن بن ابی وهب بن عمرو بن عایشه بن عبداللّه بن عمر بن مخزوم بن نفطه مخزومی قرشی، در سال دوم خلافت عمر، به دنیا آمد و مادرش دختر عثمان بن حکیم بود. وی در فقه و دینداری و پرهیزکاری و دانش و عبادت و فضل، از بزرگان تابعین بود. پدرش به تجارت روغن اشتغال داشت. سعید سرور تابعان و فقیه ترینِ اهل حجاز و داناترین مردم به تعبیر خواب بود. در طول چهل سال، منادی برای نماز ندا نداد، مگر آنکه سعید در مسجد حاضر بود و رسیدن زمان نماز را انتظار می کشید. گفته اند: سعید از کسانی است که میان عثمان و علی، آشتی و سازش برقرار کرد.

هنگامی که با عبدالملک بیعت شد و او پس از این بیعت، از مردمان برای ولید و سلیمان بیعت گرفت، سعید این امور را ناپسند داشت و با عبدالملک بیعت نکرد.

در پس این ماجرا، عبدالرحمن بن عبدالقاری به سعید گفت: تو در جایی نماز می گزاری که هشام بن اسماعیل (استاندار عبدالملک در مدینه) تو را می بیند؛ ای

۱- ۱) . تقریب التهذیب ۲ / ۲۰۷.

۲- ۲) . اسعاف المبطّأ برجال الموطّأ / ۷. (این کتاب همراه با تنویرالحوالک چاپ شده است.)

کـاش مکـان نمازت را جابجا می کردی تا اینکه وی نتوانـد تو را ببینـد. سـعید پاسـخش داد: جایی را که از چهل سال پیش تا کنون در آن به نماز ایستاده ام، تغییر نخواهم داد.

پس سـعید به قصـد عمره، از مـدینه بیرون رفت و گفت: هرگز در کاری که هیـچ نیّت خیری در آن نیست، تنم را به رنج نمی افکنم و مالم را خرج نمی کنم.

عبـدالرحمن بن عبـدالقاری به او گفت: در این صورت، بـا عبـدالملک بیعت کن. سـعید پاسـخ داد: به من بگو اگر خـدا همان گونه که چشمت را نابینا کرده است، دلت را کور گرداند، چه چیزی بر عهده من است؟! و همچنان از بیعت خودداری کرد.

هشام بن اسماعیل به عبدالملک نامه ای نوشت و ماجرا را گزارش کرد.

عبدالملک در پاسخ نامه او نوشت: چه چیزی تو را به سوی سعید می خواند؟! کاری که به زیان ما باشد و ناپسندش بداریم، از او سـرنخواهد زد؛ امّا اگر به زیان ما کاری انجام داد و تو خواستی در برابرش، واکنشی نشان دهی، او را به بیعت فراخوان؛ اگر بیعت کرد که هیچ و گرنه سی ضربه تازیانه اش بزن و در پیش چشمان مردمان نگاهش دار.

هشام سـعید را به بیعت فراخواند؛ لیکن او از بیعت خودداری کرد و گفت: با آن دو (ولید و سلیمان) بیعت نخواهم کرد. هشام سعیـد را سـی تازیانه زد و جامه ای موبین پوشاندش و دسـتور داد تا او را در شـهر بگردانند تا اینکه به محلّه خیّاطین رسـیدند؛ سپس او را بازگردانـد و فرمان داد تا زنـدانی اش کنند. سـعید، پس از این رخدادها، گفت: اگر گمان نمی کردم که هشام مرا خواهد کشت، آن جامه را نمی پوشیدم؛ جامه را پوشیدم و با خود گفتم: عورت خود را در وقت مرگ، با آن خواهم پوشاند.

سعید در سال نود و سه یا نود و چهار هجری در گذشت. برخی گفته اند وی در سال صد و پنج در گذشته است. (۱)

۲. ذهبی

: ابومحمّد، سعید بن مسیّب مخزومی، امام، شیخ الاسلام، فقیه مدینه،

۱- ۱) . کتاب الثقات ۴ / ۲۷۳.

جلیل ترین تابعان، در دومین سال خلافت عمر زاده شد و از خطابه های عمر، اندکی را شنید و از عثمان و زید بن ثابت و عایشه و سعد و ابوهریره و گروهی دیگر، حدیث شنید. او گسترده دانش، پر حرمت، استوار دیانت، حق بر زبان و ژرف اندیش بود.

ابن عمر، به نقل اسامه بن زید از نافع، گفته: سعید بن مسیّب از مفتیان است.

احمد بن حنبل و دیگران گفته اند: احادیث مرسل سعید، صحیح اند.

از قتاده نقل شده است: کسی را داناتر از سعید بن مسیّب ندیدم. زهری و مکحول و دیگران نیز چنین گفته اند.

علی بن مدینی گفته است: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از سعید نمی شناسم. او در نزد من بزرگ ترین تابعی است.

عجلی و غیر او گفته اند: سعید جوایز سلطان را نمی پذیرفت. او را چهارصد دینار بود که با آن روغن و کالاهایی دیگر خرید و فروش می کرد.

سعد بن ابراهیم گفته است: شنیدم که سعید بن مسیّب می گفت: هیچ کس از من به قضاوتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر کرده اند، داناتر نیست.

واقدی می گوید: هشام بن سعد نقل می کند که زهری - در پاسخ به این پرسش که سعید بن مسیّب دانش خود را از چه کسی فرا گرفته است - گفت: از زید بن ثابت، سعد بن ابی وقّاص، ابن عبّاس و ابن عمر؛ نیز از عثمان و علی و صهیب، حدیث شنیده است و بخش اعظم روایات مسند او از ابوهریره است؛ چرا که او داماد ابوهریره بوده است. برخی می گویند: هیچ کس از سعید به قضاوت عمر و عثمان، داناتر نیست.

معمر از زهری روایت می کند: سعید داناترین مردم به قضاوت عمر و عثمان بود.

از قَتاده نقل شده که گفته است: هر گاه برای حسن [بصری] مشکل علمی پیش می آمد، نامه ای به سعید مسیّب می نوشت [و حلّ مشکلش را از وی می خواست] .

حمّاد بن زید از یزید بن حازم، نقل کرده است: مسیّب پی در پی روزه می گرفت.

عبدالرحمن بن حرمله می گوید: شنیدم که سعید می گفت: چهل بار حجّ گزاردم.

یوسف بن یعقوب ماجشون از مطلب بن سائب نقل می کند: همراه با سعید بن مسیّب در بازار نشسته بودم که پیکی از پیکهای بنی مروان، بر ما گذشت. سعید به او گفت: آیا تو از قاصدان بنی مروانی؟ پیک گفت: بله. سعید پرسید: آن گاه که ترکشان می گفتی، احوالشان چگونه بود؟ قاصد گفت: خوب بود. سعید گفت:

ایشان را ترک گفتی در حالی که آنان مردمان را گرسنه نگاه می دارند و سگان را سیر می کنند! پس سعید خواست که به قاصد حمله کند. من به سویش برخاستم و پیوسته او را از این کار بازمی داشتم تا اینکه قاصد از نزد ما گذشت و رفت. به سعید گفتم: پدر بیامرزا! خون خود را حفظ کن! پاسخم گفت: خاموش! ای احمق! به خدا سوگند، خدای متعال مرا برای آنچه بر اساس حقوق او گرفتم، بازخواست نمی کند.

به طریق ضعیفی، از مکحول نقل شده است که هنگامی که خبر مرگ ابن مسیّب به او رسید، گفت: مردمان [در دانش دین] یکسان شدند.

مالک می گوید: به من رسیده که سعید بن مسیّب گفته است: من در به دست آوردن تنها یک حدیث، اسیر روزها و شبها بودم.

مصعب از عبدالله نقل می کند: مصعب بن عثمان مرا حدیث کرد و گفت: آن گاه که مسلم بن عُقبه خواست تا سعید بن مسیّب را بکشد، عمرو بن عثمان و مروان حکم گواهی دادند که او دیوانه است؛ بدین روی، مسلم او را رها کرد و واگذاشت.

ابویونس قوی می گوید: به مسجد درآمدم، دیدم که سعید بن مسیّب تنها نشسته است؛ پرسیدم: او را چه می شود؟ گفتند: او را از اینکه کسی همنشینش شود، بازداشته اند.

می گویم: سیره سعید، به تنهایی، در کتابی می گنجد. (۱)

۳. ذهبی

: امام ابومحمّد مخزومی، سعید بن مسیّب بن حزن، از بزرگان و سرشناسان و سرور تابعان است. وی از عمر و عثمان و سعد، روایت کرده است و

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ ۱ / ۵۴ - ۵۶ .

زهری و قتاده و یحیی بن سعید از او حدیث نقل کرده اند. وی ثقه، حجّت، رفیع الذکر و در علم و عمل، سرآمد است. او در سال نود و چهار هجری در گذشته است. (۱)

۴. خطیب تبریزی

: سعید سرور تابعان از طبقه نخست است. وی فقه و حدیث و زهد و عبادت و ورع را در خود گرد آورده بود. او در میان راویان حدیث، مورد توجّه بوده است و به وثاقتش تصریح کرده اند. وی داناترین مردم به حدیث ابوهریره و قضاوتهای عمر بود و گروه پرشماری از صحابه را دید و از ایشان حدیث روایت کرد. زهری و تابعان زیادی و نیز غیر تابعان، از او روایت کرده اند.

مکحول می گوید: سراسر زمین را در جستجوی دانش گشتم، کسی را داناتر از ابن مسیّب ندیدم.

ابن مسیّب گفته است: چهل بار حجّ گزاردم.

وی در سال نود و سه در گذشته است. رحمت خدا بر او باد. (۲)

۵. ابن حجر

: ابن عمر، به نقل نافع، گفته است: سوگند به خدا، او از مفتیان [و یا: از آنان که دینداری را محکم و استوار ساخته اند] است.

از پدر عمرو بن میمون بن مهران، نقل شده است: به مدینه رفتم و داناترین مردم آن شهر را جستجو کردم؛ به سوی سعید بن مسیّب راهنمایی ام کردند.

ابن شهاب گفته است: عبداللّه بن ثعلبه بن ابی صغیر به من گفت: اگر فقه می خواهی، دامان این شیخ (سعید بن مسیّب) را بگیر.

قتاده گفته است: کسی را داناتر از او به حلال و حرام ندیدم.

محمّد بن اسحاق از مکحول نقل می کند: سراسر زمین را در طلب دانش گشتم، لیکن کسی را داناتر از او ندیدم.

سلیمان بن موسی گفته است: او فقیه ترین تابعان بود.

۱- ۱) . الکاشف ۱ / ۳۷۲.

٢- ٢) . الاكمال فى اسماء رجال المشكاه ٣ / ٦٦٦ .

بخاری می گوید: علی از ابوداوود و او از شعبه و وی از ایاس بن معاویه، نقل می کند که وی گفت: سعید بن مسیّب به من گفت: از کدام قبیله ای؟ گفتم: از مزینه.

گفت: بی گمان، به یاد می آورم روزی را که عمر بن خطّاب بر فراز منبر بر سر نعمان بن مقرن فریاد کشید. نیز بخاری می گوید: سلیمان بن حرب به ما گفت:

سلام بن مسکین از عمران بن عبداللّه خزاعی، نقل کرد که ابن مسیّب گفته است: من میان علی و عثمان، سازش و آشتی برقرار کردم.

ابن معین، به نقل دوری، گفته است: اینجا مردمانی هستند که می گویند: سعید میان علی و عثمان، سازش و آشتی برقرار کرد؛ امّا این سخنی نادرست است. سعید گفته است: عمر مرا در خردسالی دید. می گویم: وی می گوید: در سال دوم خلافت عمر زاده شد. چگونه کودک هشت ساله چیزی را حفظ می کند؟!

دوری می گوید: شنیدم که ابن معین می گفت: در نزد من، مرسلات ابن مسیّب از مرسلات حسن، پسندیده تر است.

ابوطالب می گوید: نزد احمد نام سعید بن مسیّب را بردم؛ وی گفت: آن کیست که همچون سعید باشد؟! ثقه ای از نیکان. پس به او گفتم: آیا روایت سعید از عمر، حجّت است؟ پاسخ داد: در نزد ما حجّت است که سعید عمر را دیده و از او حدیث شنیده است. هرگاه که حدیث سعید از عمر پذیرفته نشود، پس احادیث چه کسی پذیرفته خواهد شد؟

میمونی و احمد بن حنبل گفته اند: مرسلات سعید صحیح اند؛ صحیح تر از مرسلات وی دیده نشده است.

عثمان حارثی از احمد نقل کرده است: برترین تابعان سعید بن مسیّب است.

ابن مدینی می گوید: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از سعید بن مسیّب نمی شناسم. هرگاه سعید بگوید که سنّت چنین است، تو را بس است. و او در نزد من، بزرگ ترین تابعان است.

شافعی، به نقل ربیع، گفته است: احادیث مرسل ابن مسیّب، نزد ما حسن است.

لیث از یحیی بن سعید نقل کرده است: ابن مسیّب راویه عمر (کسی که فراوان از

عمر حدیث روایت کرده است) نامیده می شد. او داناترین و آشناترین مردم به احکام و قضاوتهای عمر بود.

ابراهیم بن سعد از پدرش نقل کرده که سعید گفته است: کسی داناتر از من به هر قضاوتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر انجام داده انـد، بر جای نمانـده است. و ابراهیم از پـدرش نقل می کنـد: و گمان می کنم که عثمان را نیز ذکر کرد.

مالک گفته است: به من رسیده است که عبداللّه بن عمر کسی را به نزد ابن مسیّب می فرستاد و از او درباره برخی از شئون و دستورات عمر می پرسید. نیز مالک گفته است: سعید عمر را درک نکرد؛ لیکن هنگامی که سنّش زیادتر شد، به پرسش از شئون و دستورات عمر پرداخت.

قتاده گفته است: هرگاه برای حسن مشکل علمی رخ می داد، برای سعید بن مسیّب نامه می نوشت [و از او برای حلّ مشکلش کمک می گرفت] .

عجلی می گوید: سعید مردی نیکوکار و فقیه بود.

ابوزرعه درباره سعید گفته است: مدنی، قرشی، ثقه، امام.

و ابوحاتم می گوید: در میان تابعان، کسی برجسته تر از او نیست؛ و او در میان ایشان، احادیث ابوهریره را بهتر از دیگران ثبت و ضبط کرده است.

واقدی گفته است: سعید در سال نود و چهار، در عصر خلافت ولید، در هفتاد و پنج سالگی، در گذشت.

ابونعیم نیز گفته است: سعید در سال نود و چهار در گذشته است.

می گویم: بر اساس آنچه از سعید نقل کرده انـد که سال تولّد او دومین سال خلافت عمر بوده و با توجّه به اینکه اسناد به او صحیح است، همان گونه که واقدی گفته است، طول عمر وی به هفتاد و نه سال می رسد. (۱)

۶ . ابن حجر

: سعید بن مسیّب... یکی از علمای هشتگانه است. دانشمندان بر اینکه مرسلات او صحیح ترین احادیث مرسل است، همداستان شده اند.

۱- ۱) . تهذیب التهذیب ۴ / ۸۴ .

ابن مدینی گفته است: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از او نمی شناسم. وی پس از سال نود هجری، در حالی که به هشتاد سالگی نزدیک شده بود، از دنیا رفت. (۱)

۷. سیوطی

: سعید بن مسیّب... . قتاده می گوید: هیچ کس را داناتر از او به حلال و حرام ندیدم. و مکحول گفته است: کسی را داناتر از وی ندیدم. سلیمان بن موسی نیز می گوید: بی گمان، سعید فقیه ترین مردم است. و احمد گفته است: او برترین تابعان است. (۲)

۸ . عبدالحقّ دهلوی

: امام ابومحمّد مخزومی مدنی، سعید بن مسیّب بن حزن قرشی، از فقهای هفتگانه ای است که در مدینه می زیستند... او از سرشناسان و سرور تابعان بود. وی فقه و حدیث و زهد و عبادت و ورع را در خود گردآورد.

سعید ثقه، حجّت، فقیه، رفیع الذکر و در علم و عمل، سرآمد بود. از امام زین العابدین روایت شده که ایشان فرموده است: سعید بن مسیّب داناترین مردم است. نیز گفته اند: در میان تابعان، کسی از او داناتر نبود. (۳)

شرح حال ابوهریره

اشاره

ابوهریره در نزد اهل تسنّن، از صحابه بزرگوار و امامان عالی قدر است و پس از آنکه به پندار ایشان، خدای متعال همه صحابه را در قرآن کریم ستوده و بعد از آنکه - بنابر روایت و نقل آنها - از رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی به طور عمومی و خصوصی در فضیلت او وارد شده است؛ هیچ نیازی به تعدیل و توثیق وی نیست. با این همه، بخشهایی از زندگی نامه او از کتابهای معاجم صحابه و حفّاظ، یاد می شود:

۱. ابن عبدالبرّ

: ابوهریره دوسی صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است... او در سال فتح خیبر، مسلمان شد و در این فتح، حضرتش را همراهی کرد. وی - که تنها به سیر

۱- ۱) . تقريب التهذيب ۱ / ۳۰۵.

۲- ۲) . اسعاف المبطّأ برجال الموطّأ / ۱۷؛ چاپ شده همراه با تنوير الحوالك.

۳- ۳) . رجال المشكاه، اثر شيخ عبدالحقّ دهلوى.

شدن شکمش راضی بود (و افزون بر آن چیزی نمی خواست) - پس از آن، به انگیزه دانش آموزی، همواره ملازم و در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. دست وی در دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به همراه آن حضرت، همه جا می رفت. او در زمره کسانی است که به بهترین شکل، احادیث نبوی را ثبت و ضبط کرده اند. ابوهریره در مجالسی حاضر می شد که دیگر مهاجران و انصار حاضر نمی شدند؛ زیرا مهاجران به بازرگانی و انصار به باغ و بستانهایشان سرگرم بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داده است که او به آموختن علم و حدیث، حریص است. روزی ابوهریره به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

ای رسول خدا، به یقین، من احادیث پرشماری از تو شنیده ام؛ لیکن بیم آن دارم که فراموششان کنم. نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جامه ات را بگستران. ابوهریره می گوید: من جامه ام را پهن کردم؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتی برگرفت (۱) و سپس فرمود: جامه ات را جمع کن. من چنان کردم که او فرمود و پس از آن، هرگز چیزی را فراموش نکردم.

بخاری می گوید: بیش از هشتصد نفر، از صحابی و تابعی، از ابوهریره حدیث روایت کرده اند. از جمله صحابه ای که از او روایت کرده اند، ابن عبّاس، ابن عمر، جابر، انس، واثله بن اسقع و عایشه اند. عمر بن خطّاب وی را به استانداری بحرین گماشت؛ لیکن پس از مدّتی عزلش کرد. سپس، بار دیگر عمر خواست که استانداری شهری را به او بسپرد، امّا او نپذیرفت و در مدینه ماند تا اینکه در همان شهر از دنیا رفت. (۲)

۲. ابن اثیر

: ابوهریره دوسی صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن که در میان اصحاب

ص:۵۰

۱- ۱) . متن عربی چنین است: قال: ابسط رداءك. قال: فبسطته فغرف بیده. ثمّ قال: ضمّه. فضممت، فما نسیت شیئاً بعد. مشاهده می شود که «مغروف منه» (آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله با مشت خود برگرفته) در عبارت نیامده است. مرحوم علّامه شرف الدین در کتاب «ابوهریره» (ص ۱۹۸، پاورقی ۱) از قسطلانی (شارح صحیح بخاری و صاحب کتاب ارشاد الساری) نقل می کند: منظور آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله مشتی از فیض الاهی برگرفت و در ردای ابوهریره افکند و همین سبب قوّت حافظه وی شد. (مترجم)

۲- ۲) . الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ۴ / ۱۷۵۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از دیگران، از آن حضرت، حدیث روایت کرده است... در اینکه نامش چه بوده، اختلاف فراوانی رخ داده است؛ اختلافی که در نام کسی دیگر چون او و یا کسی که در فضیلت نزدیک او باشد، رخ ننموده است... بنابراین، وی تنها به کنیه اش مشهور است. ابوهریره در سال فتح خیبر، مسلمان شد و در این فتح، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس از آن، به انگیزه دانش اندوزی، همواره ملازم و همراه آن حضرت بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم او را دعا فرمود.

ابوهریره می گوید به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم (۱): ای پیامبر خدا، چیزهایی از تو شنیده ام؛ لیکن نمی توانم حفظشان کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ردایت را بگستران. من ردایم را پهن کردم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله مرا احادیث فراوانی گفت و من هرگز، چیزی از آنچه برایم فرمود، فراموش نکردم.

از ابن عمر نقل شده است که وی به ابوهریره گفت: تو بیش از همه ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی و احادیث او را ثبت و ضبط کردی.

زهری از اعرج نقل می کند: شنیدم که ابوهریره می گفت: هر آینه، شما می گویید که ابوهریره بسیار فراوان از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می کند؛ در حالی که وعده گاه نزد خداست (۲) (اگر من عمداً دروغی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهم، خدا مرا کیفر خواهد داد). من مرد تنگدستی بودم که به اندازه پر کردن شکمم از رسول خدا صلی الله علیه و آله [صدقه] می گرفتم؛ در حالی که مهاجران را داد و ستد در بازارها و انصار را نگاهبانی از اموالشان مشغول کرده بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که جامه اش را بگستراند، هرگز آنچه را از من شنیده است، فراموش نخواهد کرد. پس من جامه ام را [در نزد او] گستراندم تا اینکه حدیث گفتنش به پایان رسید؛ سپس جامه ام را بر خود پیچیدم و هرگز آنچه را از وی شنیده بودم، فراموش نکردم.

۱- ۱) . أخبرنا إبراهیم و غیره عن أبی عیسی، أخبرنا أبوموسی، أخبرنا عثمان بن عمر، أخبرنا ابن أبی ذئب، عن سعید المقبریّ، عن أبی هریره، قال، قلت: ...

۲- ۲) . عبارت عربی چنین است: «و اللّه الموعد.» ابن حجر در شرح این عبارت می نویسد: «قوله: و اللّه الموعد،بفتح المیم، و فیه حذف و تقدیره: عند اللّه الموعد.» (فتح الباری ۵ / ۲۱) (مترجم)

بخاری می گوید: بیش از هشتصد نفر، از صحابی و تابعی، از ابوهریره حدیث روایت کرده اند.

خلیفه (۱) گفته است: ابوهریره در سال پنجاه و هفت، از دنیا رفت. و هیثم بن عدی تاریخ مرگ او را سال پنجاه و هشت هجری گزارش کرده است. (۲)

۳. ذهبی

: ابوهریره دوسی یمانی، حافظ، فقیه، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله ... از گنجینه های دانش و از بزرگ پیشوایان فتوا و دارای اوصاف نیکویی چون جلالت، عبادت و تواضع است. بخاری می گوید: بیش از هشتصد نفر از ابوهریره، حدیث روایت کرده اند.

او از اصحاب صفّه و مردی تنگدست بوده و مزه گرسنگی و ناداری را چشیده است. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وضعیّت زندگی او درست شد و دارایی اش فزونی گرفت. وی کثیر التعبّد و کثیر الذکر بوده است. چندی، فرمانروایی مدینه را بر عهده داشت و چندی دیگر نیز، جانشین مروان در حکمرانی مدینه بود. در بازار راه می رفت و پشته ای بر دوش خود می کشید و می گفت: راه را برای امیر باز کنید. وی مردی شوخ طبع بود.

احمد در مسندش از ابوکثیر خثعمی، نقل می کند که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، این بنده کوچکت (یعنی ابوهریره) را به همراه مادرش، محبوب بندگان مؤمنت فرما و بندگان مؤمنت را نیز محبوب آن دو قرار ده.

اعمش از ابوصالح سمّان نقل می کند: ابوهریره در شمار آن اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از آن حضرت، احادیث بسیاری در یاد داشتند.

شافعی می گوید: ابوهریره حافظترینِ کسانی است که در روزگار وی حدیث روایت کرده اند (محفوظات حدیثی او از تمام راویان بیشتر بود).

کهمس از عبداللّه بن شفیق روایت کرده که ابوهریره گفته است: در میان اصحاب

۱- ۱) . ظاهراً مقصود خلیفه بن خیّاط است. (مترجم)

۲- ۲) . اسد الغابه فی اسماء الصحابه ۵ / ۳۱۵.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را داناتر و آشناتر از خود به حدیث او نمی شناسم.

ابوداوود طیالسی می گوید: عمران قطّان از بکر بن عبداللّه و او از ابورافع، نقل کرده که وی درباره ابوهریره گفته است: ابوهریره با کعب الاحبار دیدار کرد و روایت حدیث و پرسش از وی را آغاز نمود. پس کعب گفت: کسی را چون ابوهریره ندیدم که با اینکه تورات را نخوانده، به آنچه در آن است دانا باشد.

هشیم، از یعلی بن عطا، از ولید بن عبدالرحمن، از ابن عمر، نقل کرده که او گفته است: ای ابوهریره، تو بیش از همه ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی و داناترین ما به احادیث او هستی. (۱)

پس از این همه، فرد منصف، در صحّت حدیث تشبیه، شک نمی کند و بی گمان، دروغین بودن ادّعای دهلوی را درمی یابد و می فهمد که هدف او پوشاندن حقیقت و کتمان واقعیّت بوده است آن هم به انگیزه ای ناروا و باطل.

شرح حال یاقوت حموی

اشاره

آنچه می ماند شرح حال یاقوت حموی، صاحب «معجم الأدباء» است؛ همو که این حدیث را ضمن شرح حال مفجّع آورده است. یادآوری می شود که اوّلاً: یاقوت از نویسندگان بزرگ اهل تسنّن و از ادیبان و محقّقان مشهور آنان است. ثانیاً: وی به تعصّب بر ضدّ سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام شهرت یافته است؛ تا آنجا که نویسندگان شرح حال او، مانند ابن خلّکان، به این امر تصریح کرده اند.

در این صورت، هیچ کس در صحّت و اعتبار حدیثی که یاقوت یاد کرده است، شکّ و تردید نخواهد کرد؛ چرا که [پس از نقل او با آن همه تعصّب] مجالی برای انکار این حدیث یا قدح در سندش، باقی نمی ماند. اینک پاره ای از سخنان دانشمندان اهل تسنّن در شرح حال یاقوت حموی:

۱. سمعانی

: ابوالدرّ، یاقوت بن عبداللّه رومی تاجر، آزادشده عبداللّه بن احمد

ص:۵۳

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ ۱ / ۳۲.

بخاری... از ابومحمّد، عبداللّه بن محمّد بن هزارمرد صریفینی، حدیث شنید و در بغداد، خلاصه امالی ابوطاهر به روایت ابن هزارمرد را بر او قرائت کرد. یاقوت شیخی نمکین چهره، لطیف [نظیف] و ظاهر الصلاح بود. وی در سال ۵۴۳ (۱) در مصر، در گذشت. (۲)

۲. ابن خلّکان

: یاقوت در دشمنی با علی بن ابی طالب رضی الله عنه متعصّب بود. وی برخی از کتب خوارج را خواند و مطالبی از آن کتب در ذهنش آمیخته شد و عمیقاً بر او اثر گذاشت. وی در سال ۶۱۳ به دمشق رفت و در بازاری از بازارهای آن، منزل گرفت. در آنجا با برخی کسانی که در دوستی علی رضی الله عنه متعصّب بودند، مناظره کرد.

میان ایشان سخنانی ردّ و بدل شد و کار بدانجا انجامید که یاقوت درباره علی رضی الله عنه سخنان زشت و ناروا بر زبان آورد. پس مردم بر او شوریدند و نزدیک بود که جانش را بستانند؛ لیکن او از دست ایشان، جان به در برد و پس از آنکه داستان این رخداد به والی شهر رسید، شکست خورده و دست از پا درازتر، از دمشق بیرون رفت. والی شهر در مقام جستجوی او برآمد؛ ولی به او دست نیافت و یاقوت ترسان و نگران، وارد حلب شد... . یاقوت تاریخ را جستجو و کاوش می کرد و کتابی در چهار مجلّد نگاشت و آن را «إرشاد الألبّاء إلی معرفه الأدباء» نامید. (۳)

۳. ذهبی

: شهاب الدین، یاقوت رومی حموی بغدادی تاجر، ادیب و آشنا به اخبار و تاریخ، صاحب نوشته های ادبی در تاریخ و انساب و شهرشناسی و غیر آنهاست. وی در ماه رمضان از دنیا رفت. (۴)

۴. یافعی

: شهاب الدین، یاقوت رومی حموی بغدادی تاجر، ادیبِ آشنا به اخبار

۱- ۱) . به نظر می رسد در یادکرد سال در گذشت یاقوت در انساب سمعانی، خطایی پیش آمده است؛ چرا که این تاریخ در لسان المیزان ابن حجر و اعلام زرکلی، ۶۲۶ ثبت شده است. (مترجم)

۲- ۲) . الانساب: «الرومیّ».

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۶ / ۱۲۷.

۴- ۴) . العبر فی خبر من غبر ۲ / ۴۶۵.

و تاریخ و صاحب نوشته های ادبی در تاریخ و انساب و شهرشناسی و غیر آنهاست.

وی در خردسالی، در سرزمین خود اسیر شد. تاجری در بغداد، او را خرید. هنگامی که بالید و بزرگ شد، مقداری نحو و لغت خواند و صاحبش وی را در سفرهای تجاری به کار گرفت. سپس بین او و صاحبش ماجرایی رخ داد که به آزاد شدن او انجامید. پس صاحبش او را از خود دور کرد. پس از آزادی، یاقوت به آموختن فقه پرداخت و به سبب مطالعه، بهره هایی فرا چنگ آورد. وی کتابی در چهار مجلّد نگاشت و آن را «إرشاد الألبّاء إلی معرفه الأدباء» نامید. همچنین کتابی دیگر در سرگذشت شعرای پیشین و پسین نوشت و کتابهای پر شمار دیگری نیز تألیف کرد.

او را در به دست آوردن معارف، همّتی بلند بود. (۱)

۵ . ابن حجر

اشاره

: یاقوت رومی کاتبِ حموی: ابن نجّار می گوید: یاقوت باهوش و خوش فهم بود. وی برای یافتن نژاد و نسل بزرگان، به شهرهای شام و مصر و بحرین و خراسان سفر کرد و حدیث شنید. او فرهنگ نامه هایی در شهرشناسی (معجم البلدان) و احوال ادیبان (معجم الادباء) و نامهای کوهها و رودها و سرزمینها تألیف کرد. ابن نجّار (۲) نیز گفته است: یاقوت مردی بسیار با فضل، خوش صحبت،

ص:۵۵

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۵۴۳ . پاورقی شماره ۱ صفحه پیشین را ببینید. (مترجم)

۲- ۲) . بهتر است که شرح حال ابن نجّار - همو که ابن حجر سخن وی را در ستایش یاقوت نقل کرده است - نیزذکر شود. ابن شاکر کتبی می گوید: ابن نجّار تاریخی در ذیل تاریخ خطیب نگاشت و آنچه را خطیب نیاورده بود، در آن آورد که به سی جلد رسید و این خود، نشان دهنده تبحّر و گستردگی دانش او در تاریخ است. ابن نجّار، امام، ثقه، حجّت، قاری قرآن، تجویدی، خوش سخن، زیرک و فروتن بود. مشایخی که او از آنها روایت می کند، به سه هزار تن می رسند. بیست و هفت سال برای به دست آوردن دانش در سفر بود... وی صاحب کتاب «القمر المنیر فی المسند الکبیر» است که نام هر صحابی و هر حدیثی را که متعلّق به اوست در آن آورده است. آثار دیگرش عبارت اند از: «کنز الإمام فی معرفه السنن و الأحکام»، «المختلف و المؤتلف» (در ذیل رجال ابن ماکولا)، «المتّفق و المفترق»، «نسبه المحدّثین إلی الآباء و البلدان»، «العوالی»، «المعجم»، «جنّه الناظرین فی معرفه التابعین»، «الکمال فی معرفه الرجال»، «القصر الفائق فی عیون أخبار الدنیا»، «محاسن تواریخ الخلائق»، «الدرّه الثمینه فی أخبار المدینه»، «نزهه الوری فی أخبار أمّ القری» و... . (فوات الوفیات ۴ / ۳۶)

نیکخو و در طلب علم، حریص بود. وی در سال ۶۲۶ در شهر حلب، پیش از آنکه به شصت سالگی برسد، در گذشت. (۱)

اعتماد دانشمندان به یاقوت

اعتماد دانشمندان و حافظان بزرگ اهل تسنّن به سخنان یاقوت و تحقیقاتش در شرح احوال علما، بسیار زیاد است. در اینجا تنها به یادکرد نمونه هایی از اعتماد حافظ جلال الدین سیوطی به یاقوت حموی، بسنده می کنیم.

سیوطی می گوید: «ابوالحسن، محمّد بن محمّدبن عمران بصريِ رقّام»: یاقوت درباره اش گفته است: او از یاران و همراهان ابن درید - که نگاهبان دانش و فهم بوده اند - است. (۲)

همچنین گفته است: «ابوعبدالله، محمّد بن برکات بن هلال بن عبدالواحد سعیدی نحوی»: یاقوت درباره اش می نویسد: وی در نحو و لغت و ادب، بلند مرتبه و از فضلا و دانشمندان سرشناس و برجسته مصری است. او نحو و ادب را از ابن پاشا آموخته است. (۳)

همچنین: «ابوالندی، محمّد بن احمد غندجانی»: یاقوت در وصفش می گوید:

صاحب دانش وسیع و شناخت برتر در لغت و اخبار و اشعار عرب. (۴)

نیز: «ابوریحان، محمّد بن احمد خوارزمی»: یاقوت درباره وی گفته است: و امّا نوشته های او در نجوم و هیئت و حکمت، به شماره در نمی آید. (۵)

۱- ۱) . لسان المیزان ۶ / ۲۳۹.

۲- ۲) . بغیه الوعاه فی طبقات اللّغویّین و النحاه / ۹۹.

۳- ۳) . همان / ۲۴.

۴- ۴) . همان / ۲۱.

۵- ۵) . همان / ۲۰.

۲- روایت احمد بن حنبل

اشاره

احمد بن حنبل حدیث تشبیه را با طریقی صحیح، روایت کرده است: ابوجعفر، محمّد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی - رحمه اللّه علیه - می گوید:

ابوهریره به نقل احمد بن حنبل، از عبدالرزّاق، از معمر، از زهری، از ابن مسیبّ؛ و ابن عبّاس به نقل ابن بطّه در کتاب «الإبانه» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی مُوسی فی مُناجاتِهِ وَ إلی عیسی فی سَمْتِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ فی تَمامِهِ وَ کَمالِهِ وَ جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی هذَا الرَّجُلِ الْمُقْبِلِ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و راز و نیاز موسی با خدا و وقار و سنگینی عیسی و بی نقصی و کمال و زیبایی محمّد را ببیند، به مردی که از پیش می آید، بنگرد.

پس مردمان گردن فراز کردند و همگی علی را دیدند که گویی از سراشیبی، پایین می خرامید و از کوه، فرود می آمد.

انس در نقل این حدیث، از احمد بن حنبل و ابن بطّه پیروی کرده، جز آنکه گفته است: « هر که می خواهد خدا دوستیِ نابِ ابراهیم و زهد یحیی و توانمندی موسی را ببیند، به علی بن ابی طالب بنگرد.» (۱)

شرح حال ابن شهرآشوب

دانشمندان بزرگ سیره و تاریخ اهل تسنّن، ابوجعفر، محمّد بن علی بن شهرآشوب سروی را در کتابهایشان یاد کرده، با ویژگیهای نیکو وصفش نموده و وی را فراوان ستوده اند:

۱. صفدی : ابوجعفر، رشید الدین، محمّد بن علی بن شهراسوب (با سین) سروی مازندرانیِ شیعی، از بزرگان شیعه است. در حالی که هشتاد سال داشت،

۱- ۱) . مناقب آل ابی طالب ۳ / ۲۶۴.

بیشتر قرآن را حفظ کرد و در اصول تشیّع، به غایت و نهایت رسید. از شهرهای گوناگون [برای فراگیری دانش] به سوی او کوچ می کردند. او در دانش قرآن و غریب (واژه شناسی) و نحو از دیگران پیشی گرفت. در روزگار «المقتفِی» در بغداد، بر منبر وعظ نشست و او را به شگفتی آورد؛ از این روی، المقتفی بر وی خلعت پوشاند.

ابن شهرآشوب خوبروی، نیکو چهره و محاسن، راستگو، شیرین سخن، صاحب دانش فراوان و خاشع و عابد و شب زنده دار بود. وی همیشه با وضو بود. ابن ابوطِی در تاریخش او را بسیار ستوده است. وی در سال ۵۵۸ از دنیا رفت. (۱)

۲. فیروزآبادی : ابوجعفر، رشید الدین، محمّد بن علی بن شهرآشوب مازندرانِی شیعی، در اصول تشیّع، به غایت و نهایت رسید. او در دانش قرآن و لغت و نحو از دیگران پیشی گرفت. در روزگار «المقتفِی» بر منبر وعظ نشست و وی را به شگفتی آورد؛ از این روی، المقتفی بر او خلعت پوشاند. ابن شهرآشوب دانشی گسترده و عبادتی فراوان داشت و همیشه با وضو بود. وی صاحب کتابهایی چون «الفصول فی النحو»، «المکنون و المخزون فی عیون الفنون»، «أسباب نزول القرآن»، «متشابه القرآن»، «الأعلام»، «الطرائق فی الحدود و الحقائق» و کتاب «الجدیده» - که مطالب سودمند و ناب فراوانی را در آن گرد آورده است - می باشد. او در سال ۵۸۸ چشم از جهان فروبست. (۲)

۳. سیوطی : ابوجعفر، رشید الدین، محمّد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانِی شیعی: صفدی درباره اش گفته است: او در دانش قرآن و غریب (واژه شناسی) و نحو از دیگران پیش بود و دانشی گسترده و عبادت و خشوعی فراوان داشت. وی کتابهای: «الفصول فی النحو»، «أسباب نزول القرآن»، «متشابه القرآن»، «مناقب علیّ بن أبی طالب»، «المکنون» و... را تألیف کرد. (۳)

۱- ۱) . الوافی بالوفیات ۴ / ۱۶۴.

۲- ۲) . البُلغَه فی تراجم ائمّه النحو و اللّغه / ۲۴۰.

۳- ۳) . بغیه الوعاه فی طبقات اللّغویّین و النحاه / ۷۷.

۴. شمس الدین داوودی : ابوجعفر، رشید الدین، محمّد بن علی بن شهرآشوب بن ابی نصر سروی مازندرانی: وی به حدیث اشتغال داشت و با رجال آن دیدار کرد؛ سپس به فقه پرداخت و در فقه مذهبش به غایت و نهایت رسید. در اصول به اوج رسید تا آنجا که مرجع آن شد. سپس در دانش قرآن و قرائات و تفسیر و نحو از همگان پیش افتاد. مقتدای زمان خود و یگانه دوران خویش بود. او گردآوری و تألیف کتب علمی را به نیکویی، به انجام رساند. غالب آثارش درباره قرآن و حدیث است. ابن شهرآشوب در نزد شیعه، در تصنیفات و تعلیقات حدیثی و رجالی و احادیث مرسل و متّفق و مفترق و دیگر انواع آن، همچون خطیب بغدادی در نزد اهل تسنّن است. وی دارای دانشی گسترده بود و در فنون پرشماری دست داشت. ابن شهرآشوب در شعبان سال ۵۸۸ در گذشت.

ابن ابوطِی می گوید: مردمان در حلب، فرق میان ابن بطّه حنبلی و ابن بطّه شیعی را نمی دانستند؛ تا اینکه رشید (ابن شهرآشوب) به حلب قدم نهاد و گفت: ابن بطّه حنبلی با فتحه و ابن بطّه شیعی با ضمّه است. (۱)

اکنون که بزرگی مرتبت و بلندی جایگاه ابن شهرآشوب سروی را در فقه و حدیث و تفسیر و رجال و قرائات و نحو و... همراه با راستگویی و امانتداری اش در نقل، دریافتی، هیچ شکّ و تردیدی در نزد تو، در روایت حدیث تشبیه توسّط احمد بن حنبل با سندی که پیشتر گذشت و ابن شهرآشوب آن را یاد کرده بود، بر جای نخواهد ماند.

حدیث تشبیه به روایت صاحب الصحائف از احمد

اینها همه، علاوه بر آن است که روایت احمد بن حنبل از حدیث تشبیه، در کتب اهل سنّت ذکر شده است. مثلاً در کتاب «هدایه السعداء» اثر ملک العلماء،

ص:۵۹

۱- ۱) . طبقات المفسّرین ۲ / ۱۹۹.

شهاب الدین دولت آبادی هندی، نقل شده که مؤلّف کتاب الصحائف این حدیث شریف را به احمد و بیهقی نسبت داده؛ آنجا که گفته است:

احمد و بیهقی در فضائل صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

هر که می خواهد علم آدم و تقوای یوشع و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، به چهره علی بنگرد.

نویسنده الصحائف نه تنها - در مقام پاسخ به دلالت این حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت این حدیث را توسّط احمد بن حنبل انکار نکرده، بلکه در صحّت آن تردیدی روا نداشته و گفته است: حقّ آن است که هر یک از خلفای چهارگانه، بلکه هر یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خدا گرامی و به فضائل نیکو آراسته اند و طعن و نکوهشِ هیچ یک از ایشان روا نیست؛ چرا که طعن در حقّ تنها یکی از آنها موجب کفر است. (۱)

نویسنده کتاب «الصحائف» شیخ شمس الدین، محمّد بن اشرف حسینی سمرقندی است. چلبی درباره اش می نویسد:

کتاب «آداب الفاضل» اثر شمس الدین محمّد بن اشرف حسینی سمرقندی، حکیم و محقّق و صاحب «الصحائف» و «القسطاس»، در گذشته در حدود سال ۶۰۰ است. «الصحائف» از مشهورترین کتابهای فنّ است... و بر آن شرحهایی نگاشته شده است. (۲)

چلبی کتاب «الصحائف» را این گونه یاد کرده است: آغاز «الصحائف» در علم کلام است و با جمله الحَمْدُ للّهِ الَّذِی اسْتَحَقَّ الْوُجوُدَ وَ الْوَحْدَهَ شروع می شود. این کتاب در بردارنده یک مقدّمه، شش صحیفه، و خاتمه است. (۳)

همو درباره کتاب «القسطاس» گفته است: «قسطاس المیزان» یعنی منطق، اثر شمس الدین محمّد سمرقندی، صاحب الصحائف، مشتمل بر یک مقدّمه و دو مقاله است. مقاله نخست در تصوّرات و دومین مقاله درباره تصدیقات است. (۴)

۱- ۱) . هدایه السعداء (نسخه خطّی)، هدایت نخست، جلوه هفتم.

۲- ۲) . کشف الظنون ۱ / ۳۹.

۳- ۳) . کشف الظنون ۲ / ۱۰۷۵.

۴- ۴) . همان / ۱۳۲۶.

شارح کتاب «الصحائف»، نویسنده «المعارف فی شرح الصحائف»، آن را این گونه وصف می کند: کتاب «الصحائف» تمام حجّتهای مخالفان را بر فلاسفه و دیگران - که با براهین قطعی و دلایل یقینی، بر اساس آنچه صریحِ عقل بر آن گواه است، اثبات شده - در بر دارد و مطالب آن بر بنیاد اصول و قواعد ایشان است تا پندار و گمان شکّاکان را باطل و ایمان درست باوران را تقویت کند؛ چرا که جز با روشن شدن دلیل و حجّت و از بین بردن شبهه، حقّ از باطل شناخته نمی شود و به ذهن نزدیک نمی گردد. از این روی، جماعتی از دانشمندان و گروهی از صاحبان فضل از من درخواست کردند که بر این کتاب، شرحی رسا و کافی همراه با سخنانی افزون - که استواری مطالب بر بنیاد آن سخنان و رسیدن به یقین در گرو آنهاست - بنویسم. من نیز پذیرفتم و کتاب خویش را «المعارف فی شرح الصحائف» نامیدم.

کاتب چلبی این شرح را نیز در «کشف الظنون» یاد کرده است. از سخنان وی روشن می شود که «الصحائف» شرحهای پرشماری دارد. الصحائف همراه با این شرح، در نزد اهل سنّت از کتابهای کلامی مورد اعتماد (همچون المقاصد، المواقف، الطوالع و شروح آنها) به شمار می رود.

با این وصف، برای اینکه خواننده به آنچه پیشتر یاد کردیم - که نویسنده الصحائف این حدیث شریف را از احمد بن حنبل روایت کرده و صاحب هدایه السعداء نیز این مطلب را در کتابش نقل کرده است - مطمئن شود، آنچه را در این دو کتاب آمده است، نقل می کنیم:

نصّ سخن نویسنده الصحائف

در «هدایه السعداء»، هدایت نخست، جلوه هفتم، در بازگویی آنچه به سبب آن آدمی رافضی می شود، آمده است:

در «التمهید» می خوانیم: هر که بگوید علی پیامبر یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برتر و داناتر است و جانشینی شیخین را نپذیرد یا آنها را ناسزا گوید یا نفرینشان کند یا

ص:۶۱

بگوید که ابوبکر از صحابه نبود، رافضی و کافر است.

در تفسیر طیّبی ذیل آیه « إِذْ هُما فِي الْغارِ : هنگامی که آن دو در غار بودند...» (۱)آمده است: [مفسّران در تفسیر این آیه] گفته اند: هر که همراهی ابوبکر را با نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نپذیرد، کافر شده است.

ترمذی از ابن عمر نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمود: تو در غار با من بودی و در کنار حوض، همراهم خواهی بود.

در «التشریح» آمده است: هر که بگوید دوستی علی کفر و رفض است، او خارجی و کافر است؛ چرا که خدای متعال علی را دوست می داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و مؤمنان همگی او را دوست می داشتند؛ بنابراین، مخالف دوستی و محبّت علی، همه ایشان را ناسزا گفته است.

در «الشفاء» می خوانیم: هر که قائل شود یکی از خلفای چهارگانه گمراه یا کافر بوده، کشته می شود (قتلش واجب است) چرا که او با این سخن، کافر شده است؛ و اگر با سخنی جز این، آنان را دشنام گوید - مانند آنچه مردمان یکدیگر را دشنام می گویند - باید به شدّت، مجازات شود؛ و نیز هر که به دیگر اصحاب نسبت گمراهی دهد، باید شدیداً کیفر ببیند.

در فصل سوم «الصحائف» درباره برترین مردم پس از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: مراد از برترین در اینجا، کسی است که پاداشش نزد خدا از همگان افزون باشد.

[مسلمانان] در شخص او چند دسته شده اند. اهل سنّت و پیشینیان معتزله، ابوبکر را افضل بر می شمارند و شیعیان و بیشتر پسینیان معتزله، علی را افضل می دانند.

اهل سنّت به دو گونه بر باور خود استدلال می کنند:

نخست : سخنان خدای متعال:

وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى * الَّذى يُؤتى مالَهُ يَتَزَكَّى. (۲)

و پرهیزکارترین مردم، از آتش بر کنار داشته خواهد شد * همان که

۱- ۱) . توبه (۹) / ۴۰.

۲- ۲) . لیل (۹۲) / ۱۷ - ۱۸.

دارایی اش را می دهد تا خود پاک شود.

در نزد بیشتر مفسّران، مراد از اتقی ابوبکر - رضی اللّه عنه - است و روشن است که اتقی (پرهیزکارترین) به سبب آیه شریفه « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ : گرامی ترین تان نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.» (۱) در نزد خدای حکیم، اکرم (گرامی ترین) است و گرامی ترین فرد نزد خدا افضل (برترین) خواهد بود.

دوم : سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله :

وَ اللّهِ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ لا غَرَبَتْ علی أحَدٍ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ المُرسَلينَ أفْضلَ مِنْ أبی بَكْرٍ.

سوگند به خدای، خورشید پس از پیامبران و رسولان، بر هیچ کس برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.

شیعیان در پاسخ این استدلال گفته اند: این حدیث هیچ دلالتی به اینکه ابوبکر برترین باشد، ندارد؛ بلکه این حدیث تنها به اینکه فرد دیگری از ابوبکر برتر نیست، دلالت دارد (یعنی ممکن است کسی همرتبه ابوبکر و با او برابر باشد).

دلایل شیعه در موضوع افضلیّت

اشاره

شیعه دلیل می آورد که فضیلت یا بر پایه عقل است یا بر پایه نقل؛ و فضیلت عقلی یا به سبب نَسَب (خویشاوندی) است و یا به سبب حَسَب (شرافت و بزرگی)؛ و علی در تمامی اینها کامل ترین صحابه است؛ در نتیجه، علی افضل است.

فضائل عقلی

الف) فضائل نسبی: علی نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ امّا عبّاس، گرچه عموی آن حضرت بود؛ لیکن تنها از جانب پدر، برادر عبداللّه (پدر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله) محسوب می شد؛ در حالی که ابوطالب از پدر و مادر، برادر عبداللّه بود. نیز علی از طرف پدر و مادر، هر دو، هاشمی است؛ زیرا او علی بن

۱- ۱) . حجرات (۴۹) / ۱۳.

ابی طالب بن عبدالمطّلب بن هاشم و علی بن فاطمه بنت اسد بن هاشم است و هاشمی [از غیر هاشمی] افضل است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا از فرزندان اسماعیل، قریش را و از قریش، هاشم را برگزید.

ب) فضائل حسبی : بی گمان، شریف ترین صفات نیکو زهد و دانش و شجاعت اند و علی در این ویژگیها از تمام صحابه تمام تر و کامل تر است.

۱. علم : برتری علی از دیگران در دانش، به سبب خطبه هایش - که اسرار توحید و عدل و نبوّت و قضا و قدر و احوال معاد را در آنها یاد کرده است - می باشد؛ اسرار و رموزی که در سخن هیچ یک از صحابه یافت نمی شود. همچنین نسبت تمامی گروههای مسلمانان در علم اصول، به او می انجامد؛ چرا که معتزله خود را به وی منتسب می کنند. اشعری نیز به علی منتسب است؛ زیرا او شاگرد جبائی و جبائی به علی منسوب است. انتساب شیعه به علی روشن و اظهر من الشمس است. خوارج نیز با اینکه دورترین مردم از او هستند، ولی بزرگانشان از شاگردان علی اند.

همچنین ابن عبّاس، رئیس مفسّران، شاگرد و درس آموخته علی است و تفسیر مواضع فراوانی را از قرآن - که به دانشهای دقیق مانند حکمت و حساب و شعر و نجوم و رمل و اسرار غیب مربوط است - از وی آموخته است.

علی در دانش فقه و فصاحت، در بالاترین مرتبت بود. دانش نحو نیز از او سرچشمه گرفت و اوست که ابوالاسود دئلی را به تدوین آن رهنمون شد. علی به علم سلوک و تصفیه درون - که جز انبیا و اولیا بدان عارف نیستند - دانا بود؛ تا آنجا که تمامی مشایخْ راه و رسم سلوک را از او یا فرزندانش و یا شاگردان ایشان، آموخته و فرا گرفته اند.

از آن حضرت روایت شده است: «اگر تخت داوری را مهیّا می کردم (یا اگر این مسند برای من فراهم می شد) و بر آن می نشستم، میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل فرقان به فرقانشان داوری می کردم. سوگند به خدا، آیه ای نیست که در خشکی یا دریا، در دشت یا کوه، در آسمان یا زمین، در شب یا روز، فرو فرستاده شده باشد، جز آنکه

من می دانم آن آیه درباره چه کسی و درباره چه چیزی نازل شده است.»

نیز از حضرتش نقل کرده اند که فرمود: «اگر پرده ها [ی دنیا] کنار می رفت [و حقایق نمایان می شد] من از حیث یقین فزونی نمی گرفتم (بر یقین من افزون نمی شد).» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

علی در داوری، داناترین و تواناترین شماست.

و داوری به همه دانشها نیاز دارد.

۲. زهد : وا نهادن لذّتهای دنیایی و پرهیز از محرّمات توسّط علی، از آغاز تا پایان عمر و با وجود توانایی به انجام دادن آنها، امری است که بر پایه نقل متواتر، دانسته می شود. همچنین، زاهدان صحابه مانند ابوذرّ، سلمان فارسی و ابودرداء، همگی شاگردان او هستند.

۳. شجاعت : شجاعت علی بی نیاز از شرح و بسط سخن است؛ چرا که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

جوان مردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست.

نیز حضرتش در روز جنگ احزاب (جنگ خندق) فرمود:

هر آینه، یک ضربت علی از عبادت جنّ و انس برتر و والاتر است.

۴. سخاوت : علی در بخشندگی و سخاوت، به بالاترین مرتبت آن رسید تا جایی که سه قرص نانی را که او و خانواده اش چیزی جز آن برای افطار نداشتند، [به مسکین و یتیم و اسیر] بخشید که در پی این رخداد، خدا آیه «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً : و غذا را با آنکه خود بدان نیازمندند، به بینوا و یتیم و در بند می خورانند.» (۱) را فرو فرستاد.

۵ . فرزندان : فرزندان علی، مانند حسن و حسین، برترین فرزندان صحابه بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن دو فرمود:

حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند.

۱- ۱) . انسان (۷۶) / ۸ .

سپس فرزنـدان حسن،ماننـد: حسن مثنّی (حسن بن حسن) و حسن مثلّث (حسن بن حسن بن حسن) و عبداللّه بن [حسن] مثنّی و نفس زکیّه؛ و فرزنـدان حسـین، ماننـد: امامـان مشـهور که [همراه بـا امیرالمؤمنین و امـام حسن و امام حسـین علیهم السـلام] دوازده تن هستند [برترین نوادگان صحابه اند] .

ابوحنیفه و مالـک - رحمهمـا اللّه - فقه را از جعفر صادق فرا گرفتنـد و دیگران از این دو آموختنـد. ابویزیـد بسـطامی - که از مشایـخ اسـلام است - در خـانه جعفر صـادق سـقّا بوده است و معروف کرخی به دسـتان علیّ رضـا ایمـان آورد و دربـان خانه حضرتش بود. همچنین همداستانی بزرگان امّت و دانشمندان آنها بر شیعه بودن معروف کرخی، به برتری علی دلالت می کند و سخن عوام قابل اعتنا نیست.

فضائل نقلی

اشاره

آنچه از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

۱. حدیث طیر

: هنگامی که پرنده بریانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند تا ایشان تناول کند، فرمود:

خدایا! محبوب ترین بندگانت را نزد من بفرست تا این پرنده را به همراه من بخورد.

پس علی آمد و آن پرنده را به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله میل فرمود.

۲. حدیث منزلت:

ای علی، جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون است نسبت به موسی؛ جز آنکه پس از من، پیامبری نخواهد بود.

این سـخن از سـخن پیامبر صـلی الله علیه و آله در حقّ ابوبکر (سوگند به خدای، خورشـید پس از پیامبران و رسولان، بر کسـی برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.) [در دلالت به افضـلیّت] رساتر و اسـتوارتر است؛ چرا که سخن آن حضرت درباره ابـوبکر، تنهـا به اینکه فرد دیگری از ابـوبکر برتر نیست، دلالـت دارد؛ نه اینکه ابوبکر از دیگران برتر است (یعنی ممکن اسـت کسی همرتبه ابوبکر و با او برابر باشد). همچنین، این

حدیث تنها به اینکه در گذشته زمان، دیگران از او برتر نبوده اند، دلالت می کند؛ نه اینکه او همواره از دیگران برتر باشد. بنابراین، رواست که در هنگام صدور این سخن، کسی از ابوبکر برتر نبوده باشد؛ لیکن پس از زمان صدور حدیث، فردی از او برتر شده باشد.

همچنین، حدیث منزلت – به سبب سخن نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود» – بر اینکه علی را مرتبت انبیاست، دلالت دارد؛ و حدیث مربوط به ابوبکر – به سبب عبارت «پس از انبیا و فرستاده شدگان» – تنها بر این دلالت می کند که دیگرانی که از مرتبت پیامبران پایین ترند، از او برتر نیستند.

بنابراین، رواست که علی از ابوبکر برتر باشد.

۳. حدیث رایَت

(پرچم): روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای فتح خیبر فرستاد؛ امّا او شکست خورده بازگشت. سپس عمر را گسیل داشت، او هم شکست خورده برگشت. پس آن حضرت غمگین شد. فردای آن روز، صبحگاهان، حضرتش در حالی که پرچمی همراه داشت، به سوی مردمان آمد و فرمود:

هر آینه، پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدای و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز دوستدار او هستند. او حمله کننده ای است که هیچ گاه فرار نمی کند.

در پی این سخن، مهاجران و انصار، همگی به سوی آن پرچم آمدند و آن را طلبیدند؛ امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او گرفتار چشم درد است.

پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک خود را بر چشمان علی مالید و سپس پرچم را بدو سپرد.

۴. حدیث سیادت (سروری و آقایی)

: عایشه می گوید: در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ناگاه علی به سوی ما آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او سرور عرب است.» گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا تو سرور عرب نیستی؟ فرمود:

من سرور همه جهانیان هستم و علی سرور عرب است.

۵. حدیث مولا (صاحب اختیار و سرپرست)

: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

نیز احمد و بیهقی در فضائل صحابه نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای یوشع و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، در رخ علی بنگرد.

۶ . از انس بن مالک – رضی اللّه عنه – روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به یقین، برادر، پشتیبان و بهترین کسی که پس از خود بر جای می نهم، همو که بعد از من، دین مرا ادا می کند و وعده هایم را عملی می سازد، علی بن ابی طالب است.

۷. از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علی بهترینِ انسانهاست؛ هر که نپذیرد، کافر شده است.

۸ . روایت کرده اند که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله درباره ذو الثُّدَیَّه – که مردی منافق بود – فرمود:

«بهترین مردمان او را خواهد کشت» (در روایتی دیگر: بهترین این امّت). و این علی بن ابی طالب بود که او را به هلاکت رساند.

نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود:

هر آینه، خدای متعال به اهل دنیا نگریست و از میانشان پدرت را برگزید.

سپس نظری دوباره بر ایشان افکند و از آنان شوهرت را برگزیده ساخت.

اینها سخنانی است که شیعیان گفته اند؛ لیکن درست آن است که همه خلفای چهارگانه، بلکه تمامی صحابه، در نزد خدا گرامی و به فضائل نیکو آراسته اند.

بنابراین، طعن در حقّ ایشان روا نیست؛ چرا که موجب کفر است. و صواب آن است که امامت تمام خلفای چهارگانه حقّ است.

در «المشکاه» آمده است: [صحّت] حدیث «ای علی، جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون به موسی است» مورد پذیرش همگان است.

در «الدرر» می خوانیم: گفته اند که آیه « ...اَلْأَتْقَی * اَلَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکّی » (۱) درباره

١- ١) . ليل (٩٢) / ١٧ – ١٨ .

ابوبکر – رضی اللّه عنه – است و دیگران آن را در شأن ابوالدحداح یاد کرده اند. در «دستور الحقائق» آمده است: شیعیان می گویند: هرگاه که دو دلیل متعارض باشند، هر دو از اعتبار می افتند (إذا تعارضا تساقطا).

اگر گفته شود: از حدیث «سوگند به خدای، خورشید پس از پیامبران و رسولان، بر هیچ کس برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.» تنها این به دست می آید که پس از نبی صلی الله علیه و آله هیچ کس از ابوبکر برتر نیست و از آن درنمی یابیم که ابوبکر از غیر خود برتر است، گفته می شود: بر اساس قواعد زبان، فهمیده می شود که هیچ کس از ابوبکر برتر نیست؛ لیکن فهم عرفی نشان دهنده آن است که ابوبکر پس از پیامبران از همه مردمان برتر است؛ و هر گاه قواعد زبان با فهم عرفی معارض افتد، فهم عرفی رجحان خواهد داشت.

اگر بگویند: این حدیث تنها بر اینکه دیگری از ابوبکر برتر نیست، دلالت دارد و از آن در نمی یابیم که غیر او با او برابر نیست؛ می گوییم: واژه افضل، همانندی و فضیلت دیگری را باطل می کند.

در شرح «عقائد النسفیّ» ذیل عنوان «برترین بشر پس از پیامبر ما» [درباره این حدیث و دلالتش بر افضلیّت ابوبکر] آمده است: بهتر آن است که گفته شود: پس از پیامبران، لیکن در اینجا پسین بودن زمانی مراد است (نه پسین بودن رتبه ای)؛ چرا که پس از پیامبر ما پیامبری نیست. با این همه، ناگزیریم که عیسی علیه السلام را جدا کنیم؛ چرا که اگر همه انسانهایی که پس از پیامبر ما بر زمین گام خواهند نهاد در نظر گرفته شوند، [برتری ابوبکر از تمامی آنها] به وسیله عیسی علیه السلام نقض می شود؛ و اگر هر انسانی که پس از پیامبر ما به دنیا می آید اراده شود، [این حدیث] برتری از صحابه را نمی رساند؛ و اگر همه انسانهایی که در زمان صدور این حدیث بر روی زمین موجودند لحاظ شوند، این حدیث، برتری ابوبکر از تابعان و افراد پس از ایشان را نخواهد رساند؛ و اگر همه انسانهایی که بر روی زمین به وجود می آیند در نظر گرفته

شوند، [حکم برتری ابوبکر از همگان] به وسیله عیسی علیه السلام نقض خواهد شد.

همچنین در همین کتـاب می خوانیم: ما دلایل دو طرف را متعارض یافتیم و این مسئله را از اموری که چیزی از اعمال دینی بر آن متوقّف باشد، نیافتیم و توقّف در آن به هیچ واجبی از واجبات، خللی وارد نمی آورد.

شرح حال احمد بن حنبل

اشاره

احمـد بن حنبل از پیشوایان چهارگانه مشـهور اهل سـنّت است و سـنّیان همه، در حفظ (ثبت و ضـبط دقیق روایات) و وثاقت و پاکدامنی و شکوه و بزرگی اش، همداستان اند. اینک بخشهایی از سخنان دانشمندان ایشان درباره او:

۱. ابن حبّان

: احمـد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبداللّه بن حیان بن عبداللّه بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شـیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معـد بن عـدنان: کنیه وی ابوعبـداللّه و اصل او از مرو و زادگاهش بغـداد است. احمـد بن حنبل از ابن عُیَیْنَه و هشـیم و ابراهیم بن سعد روایت می کند و اهل عراق و غربا از او روایت می کنند. وی در سال ۲۴۱ در گذشته است.

احمـد بن حنبـل حافـظ، متقن، فقیه، ملازم پاکـدامنی، دانشـمندی که علوم را با دورکاوی می آموخت (۱)، مشغول به عبادت دائمی و کسـی است که خدایْ عزّ و جلّ امّت محمّد صـلی الله علیه و آله را بدو یاری فرمود. زیرا در سـختی شدیدی (۲) قرار گرفت و جان خود را برای خـدای متعال داد. او را تا حدّ مرگ تازیانه اش زدند؛ لیکن خدا وی را از کافر شدن، نگاه داشت و او را نشانه ای که در پی اش راه می پویند و پناهی که بدان پناه

ص:۷۰

۱- ۱) . الحفیّ: العالم الذی یتعلّم الشیء باستقصاء. (صحاح جوهری) (مترجم)

۲- ۲) . اشـاره اسـت بـه واقعه ای که تاریـخ نویسـان اهـل تسـنّن تحت عنـوان «یـوم المحنه» از آن یـاد کرده انـد.یوم المحنه به اختلافی که میـان مسـلمانان دربـاره اعتقـاد به مخلوق یا قـدیم بودن قرآن رخ داد، مربوط است. مأمون و معتصم از طرفـداران مخلوق بودن قرآن بودنـد و مخالفان این باور را تحت فشار قرار می دادنـد. احمد بن حنبل که به قدیم بودن قرآن باور داشت، از کسانی است که به قهر و غضب مأمون و معتصم گرفتار آمدند. ر.ک: البدایه و النهایه ۱۰ / ۳۶۵ – ۳۶۹. (مترجم)

می برند، قرار داد.

از احمد بن محمّد بن احمد سندی شنیدم که می گفت: از محمّد بن نصرِ فرّاء شنیدم که گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: در سال ۱۷۴ در حالی که شانزده ساله بودم، به طلب حدیث پرداختم. (۱)

۲. ابونعیم اصفهانی:

و از ایشان است پیشوای بزرگ و سرور برتر ابوعبداللّه احمد بن حنبل، همو که در پیروی [از دین اسلام] ثابت قدم ماند و به هدایت دست یافت، پیشوا و رهبر زاهدان و ناقدان. وی با سختی شدیدی، آزمایش شد و شکیبایی ورزید؛ سپس برگزیده گشت و پاس نعمت را داشت. او نگاهدار علم و حکمت و نگاهبان دانش و اندیشه بود. (۲)

۳. ابن ماکولا

: احمد در نقل روایت، پیشوا و در زهد و پاکدامنی، راهبر و نشانه است. وی داناترین مردم به مذهب صحابه و تابعان بود. اصل او از مرو است؛ لیکن مادرش در حالی که او را باردار بود، به بغداد گام نهاد و احمد در بغداد، چشم به جهان گشود. وی از ابن عُیَیْنَه و ابن عُلَیَّه و هشیم بن بشیر و مردمان بی شماری از اهل کوفه و بصره و مکّه و مدینه و یمن و شام و جزیره، حدیث شنیده است.

۴. نووی : او پیشوایی است که در فضل و کمال از همگنان خویش پیش بود و همگان بر پیشوایی و بزرگی و پاکدامنی و دنیاگریزی و دقیق بودن در ثبت و ضبط و نقل حدیث و فراوانی دانش و سروری اش همداستان اند.

به طرق پرشمار، از ابراهیم حربی، برای ما روایت شده است که وی گفت: سه تن را دیدم که همانندشان هرگز دیده نخواهد شد: ابوعبید قاسم که او را جز به کوهی که در آن، روح دمیده اند، مانند نمی کنم؛ بشر بن حارث، وی را جز به مردی که سر تا پایش در خرد فرو رفته است، تشبیه نمی کنم؛ و احمد بن حنبل، گویا

ص:۷۱

۱- ۱) . کتاب الثقات ۸ / ۱۸ .

۲- ۲) . حلیه الاولیاء ۹ / ۱۶۱.

خدای - عزّ و جلّ - انواع دانش همه پیشینیان را برایش فراهم کرده بود.

از ابومسهر نیز برای ما چنین نقل شده است: کسی را جز جوانی در مشرق، نمی شناسم که امر دین این امّت را پاسبانی کند (مقصودش احمد بن حنبل بود).

از علی بن مدینی نیز برایمان روایت کرده اند که گفت: آقایم، احمد بن حنبل، مرا گفت: جز از کتاب، حدیث نقل مکن. و از ابراهیم بن جابر برای ما چنین نقل شده است: نزد احمد می نشستیم و او حدیث می گفت و ما حفظ می کردیم و استوارش می داشتیم؛ پس هرگاه که می خواستیم حدیث را بنگاریم می گفت: نقل حدیث از کتاب، مطمئن تر است. پس بر می خواست و کتاب را می آورد.

هیثم بن جمیل می گوید: دوست می داشتم که از عمر من کاسته و به عمر احمد بن حنبل افزوده شود.

از ابوزرعه برای ما نقل شده است که گفت: هیچ یک از مشایخ را در ثبت و ضبط و نقل حدیث، از احمد بن حنبل، دقیق تر ندیدم. کتابهایش را دوازده لنگه بار شتر تخمین زدم که همه آنها را حفظ بود.

ابن ابی حاتم در کتاب «الجرح و التعدیل» ابوابی از مناقب احمد - رحمه اللّه - را آورده که در بر دارنده بخشی از احوال گرانمایه اوست. از جمله، از عبدالرحمن بن مهدی نقل کرده که گفته است: احمد داناترین مردم به حدیث سفیان ثوری بود. و از ابوعبید آورده است: دانش به چهار تن می انجامد: احمد بن حنبل که فقیه ترین ایشان است؛ علی بن مدینی که داناترین آنهاست؛ یحیی بن معین که بیش از دیگران آن را نگاشته است؛ و ابوبکر بن ابی شیبه که بیش از دیگران آن را حفظ کرد.

از ابوحاتم درباره احمد و علی بن مدینی پرسیدند، گفت: آنان در حفظ و نگهداری دانش، به یکدیگر نزدیک بودند؛ لیکن احمد فقیه تر بود. ابوزرعه می گوید: کسی را جامع تر و کامل تر از احمد بن حنبل ندیدم؛ زهد و فقه و فضل و کمالات فراوان دیگر، در او گرد آمده بود. قتیبه گوید: احمد پیشوای مردم دنیاست.

از هیثم بن جمیل نقل شده که گفته است: اگر این جوان - مقصودش احمد بن حنبل بود - زنده بماند، به زودی، حجّتی بر مردم زمانش خواهد شد. ابن مدینی نیز

ص:۷۲

گفته است: در میان یاران ما حافظتر از احمد بن حنبل نیست.

عمرو بن محمّد ناقد می گوید: هرگاه احمد در صحّت حدیثی موافق من باشد، اعتنا نمی کنم که چه کسی با من مخالف است. شافعی گفته است: کسی را خردمندتر از احمد بن حنبل و سلیمان بن داوود هاشمی ندیدم. و ابن ابی حاتم گفته است: احمد در شناخت حدیث صحیح و سقیم، فهم کامل داشت.

صالح بن احمد بن حنبل گفته است: پدرم گفت: «پنج بار حجّ گزاردم که سه بار آن پیاده بود و در یکی از آنها سی درهم انفاق کردم.» هیچ گاه ندیدم که پدرم انار و یا میوه دیگری بخرد. او جز هندوانه ای که با نان می خورد و انگور و خرما، هیچ نمی خرید و اوقات بسیاری، نان و سرکه می خورد. پدرم، آن گاه که اسحاق بن راهویه (1) نوشته وی را بر عبداللّه بن طاهر (2) خواند، از نامه نگاری با او خودداری کرد و گفت: «در این صورت، این کتاب نزد من نبوده است.» بسا چیزی را که می خریدیم، از او پنهان می کردیم؛ مبادا که سرزنشمان کند.

میمونی می گوید: هیچ نمازگزاری را ندیدم که به نیکویی احمد، نماز گزارد و همچون او از سنّتها پیروی کند.

از حسین بن حسن رازی نقل شده که گفته است: در مصر نزد بقّالی رفتم. مرا از احمد بن حنبل پرسید، گفتمش: از او حدیث نوشته ام. پس بهای کالا را از من نستاند و گفت: از هر که احمد بن حنبل را بشناسد، بهایی دریافت نمی کنم.

قتیبه و ابوحاتم گفته اند: هر گاه دیدی کسی احمد را دوست می دارد، بدان که وی صاحب سنّتی است.

ابراهیم بن حارث، فرزند عباده بن صامت می گوید: هنگامی که احمد بن حنبل

۱- ۱) . ابویعقوب، اسحاق بن مخلّد حنظلی تمیمی مروزی (۱۶۱ - ۲۳۸) در عصر خود، دانشمند خراسان بود. وی در مرو می زیست. احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و دیگران، از او حدیث فرا گرفته اند. (الاعلام ۱ / ۲۹۲) (مترجم)

۲- ۲) . ابوالعبّاس، عبداللّه بن طاهر بن حسین خُزاعی (۱۸۲ - ۲۳۰) از پر آوازه ترین والیان روزگار خلافت عبّاسیان است. وی از جانب مأمون، حکمران خراسان بوده است. (الاعلام ۴ / ۹۳) (مترجم)

را در محنتی که دچار شده بود، تازیانه زدند، به بشر حافی گفتند: ای کاش برمی خاستی و همان گونه که احمد سخن گفت، سخن می گفتی. پس بشر پاسخ داد: من بر این کار قادر نیستم؛ بی گمان، احمد در مقام پیامبران ایستاده است.

ابن ابی حاتم می گوید: شنیدم ابوزرعه می گفت: مرا خبر رسید که متوکّل فرمان داده است: جایی را که مردم برای نماز بر احمد بن حنبل ایستاده بودند، مسح کنند.

پس شمار مردمان [برای مسح آن زمین] به دو میلیون و پانصد هزار تن رسید.

ورکانی گفته است: در روز مرگ احمد، بیست هزار نفر از جهودان و ترسایان و مجوسان، مسلمان شدند و چهار گروه از مردم، عزادار گشتند: مسلمانان، جهودان، ترسایان و مجوسان.

باری، احوال احمد بن حنبل - رحمه اللّه - و مناقب او بیش از آن است که به حدّی محدود شود و در این باره، گروهی از دانشمندان کتابها نگاشته اند. هدف من در این نوشتار، تنها اشاراتی به جوانب مطلب بود. (۱)

۵ . ابن خلّکان : [احمد] پیشوای محدّثان بود. وی کتاب مسند را نوشت و احادیثی را که به دست دیگران نیامد، در آن گرد آورد. گفته اند: او یک میلیون حدیث از حفظ داشت. وی از یاران امام شافعی - رضی اللّه عنه - و خواصّ او بود و تا وقتی که شافعی به مصر مهاجرت کرد، همواره همراه وی بود. شافعی درباره احمد گفته است: از بغداد بیرون شدم و کسی را در آن با تقواتر و فقیه تر از احمد بن حنبل بر جای ننهادم... .

گروهی از برترین محدّثان از احمد، حدیث فرا گرفته اند؛ مانند: محمّد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجّاج نیشابوری. در پایان دورانش، هیچ کس در علم و ورع مانند او نبود.

ابوالفرج، ابن جوزی، در باب چهل و ششم کتابی که درباره بشر بن حارث حافی - رحمه اللّه - نگاشته، نوشته است: بشر بن حارث حافی را در خواب دیدم که گویی

۱- ۱) . تهذیب الاسماء و اللّغات ۱ / ۱۱۰.

از در مسجد «الرصافه» بیرون می آمد و در آستینش چیزی تکان می خورد. گفتمش:

خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید و گرامی ام داشت. پرسیدم: در آستینت چیست؟ گفت: شب گذشته روح احمد بن حنبل بر ما وارد شد؛ پس بر سرش مروارید و یاقوت ریختند و آنچه در آستین دارم، چیزی است که من برگرفته ام. گفتم:

یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کردند؟ گفت: آنها را ترک کردم در حالی که خداوندگار جهانیان را زیارت کرده بودند و برایشان سفره های غذا گسترده شده بود.

گفتم: تو چرا همراه ایشان غذا نخوردی؟ گفت: خدا بی ارزشی غذا را نزد من دانست؛ پس برایم نگریستن به چهره زیبایش را روا داشت. (۱)

۶ . ذهبی : ابوعبداللّه، احمد بن حنبل، حافظ، حجّت، شیخ الاسلام و سرور مسلمانان در عصر خود بود.

علی بن مدینی می گوید: هر آینه، خدا این دین را در وقت ارتداد جمعی از مسلمانان (یوم الردّه) با ابوبکر و در روز سختی و گرفتاری (یوم المحنه) با احمد بن حنبل توانا گردانید.

ابوعبید گفته است: دانش به چهار نفر می انجامد که فقیه ترین ایشان احمد است.

ابن معین، بنابر نقل ابن عیّاش، گفته است: می خواستند که من مانند احمد بشوم؛ لیکن من هرگز مانند او نخواهم شد.

همام سکونی گوید: احمد بن حنبل [کسی را در دانش و فضل] مانند خود ندید.

محمّد بن حمّاد ظهرانی می گوید: شنیدم که ابوثور می گفت: احمد از ثوری داناتر (یا اینکه گفت: فقیه تر) است.

باری، بیهقی و ابن جوزی، هر یک، در سیره ابوعبداللّه (احمد بن حنبل) کتابی در یک جلد پرداخته اند و شیخ الاسلام انصاری نیز کتاب نیکویی در این باره نگاشته است. (۲)

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۱ / ۱۷.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۲ / ۱۷.

۷. ذهبی : ابوعبـداللّه، احمـد بن محمّد بن حنبل شـیبانی مروزی بغدادی، شـیخ امّت و دانای اهل زمانش و یکی از پیشوایان پر آوازه بود. وی در حدیث و انواع آن، فقه و ریزه کاریهایش، سنّت و راههای بدست آوردن آن، پاکدامنی و پیچیدگیهایش و زهد و حقایق آن پیشوا و راهبر بود. (۱)

۸ . سبکی : او پیشوای بزرگ، ابوعبداللّه شـیبانی مروزی و سـپس بغدادی، صاحب مذهب، شـکیبا در گرفتاری و سختی، یاور سنّت، شـیخ جماعت و پیشوای گروه مسـلمانان بود... . مزنی گفته است: ابوبکر در یوم الردّه، عمر در یوم السـقیفه، عثمـان در یوم الدار (۲)، علی در روز صفّین و احمد بن حنبل در یوم المحنه [اسلام را یاری کردند] ... .

عبـداللّه بن احمـد بن حنبل می گویـد: پـدرم مرا گفت: از کتابهای وکیع، هر کتابی را که می خواهی، برگیر؛ اگر می خواهی مرا از کلام بپرسی، [بپرس] تا بر اساس اسناد (حـدیث مسـند) پاسـخت گویم و اگر می خواهی بر پایه اسـناد پرسـش کنی، [بگو] تا از کلام پاسخت گویم.

از اسحاق نقل شده است: احمد حجّت خدا در میان بندگانش است.

ابوثور در پاسخ به پرسشی گفت: ابوعبداللّه، احمد بن حنبل، شیخ و پیشوای ما درباره این مسئله این گونه گفته است.

و اینها همه، اندکی از ستایش پیشوایان مذهب نسبت به احمد است.

۹. ابن حجر عسـقلانی : احمد بن حنبل... . ابن معین گفته است: کسـی را بهتر از احمد ندیدم. او هیچ گاه با عربیّت خود بر ما فخر نفروخت.

قطّان می گوید: کسی مانند احمد به نزد ما نیامد. همو بار دیگر، درباره احمد

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر، حوادث سال ۲۴۱.

۲- ۲) . منظور روز کشته شدن عثمان است. ر.ك: تاریخ المدینه المنوّره ۴ / ۱۲۷۰. (مترجم)

گفت: دانشمندی از دانشمندان این امّت.

احمد بن سنان می گوید: ندیدم که یزید بن هارون کسی را مانند احمد بن حنبل، بزرگ بدارد.

عبدالرزّاق نیز گفته است: کسی را فقیه تر و پاکدامن تر از احمد ندیدم.

ابوعاصم می نویسد: احمد امام ماست.

عبداللّه خُزَیبی گفته است: احمد برترین فرد زمان خود بود.

عبّاس عنبری می گوید: احمد حجّت است.

یحیی بن معین گفته است: اگر در نشستی به ستایش او بپردازیم، نمی توانیم فضائل او را کاملاً یاد کنیم.

عجلی احمد را این گونه وصف کرده است: ثقه، دقیق در ثبت و ضبط و نقل حدیث، پاکدامن، حدیث شناسی ژرف، منبع آثار نبوّت، صاحب سنّت و خیر.

ابوثور: احمد شیخ و امام ماست.

حجّاج بن شاعر می گوید: دو دیده ام برتر از احمد ابن حنبل، روحی را در جسد ندیده است. احمد دورقی نیز گفته است: هر گاه شنیدید کسی احمد را به بدی یاد می کند، او را در مسلمانی، متّهم بدارید (در مسلمانی اش شک کنید). ابن ابی حاتم می نویسد: از پدرم درباره احمد پرسیدم، پاسخ داد: او امام و حجّت است.

نسائی احمد را این گونه وصف کرده است: ثقه، امین، یکی از پیشوایان.

ابن ماکولا گفته است: احمد داناترین مردم به مذاهب صحابه و تابعان بود. خلیلی می گوید: احمد فقیه ترین فرد مردم عصر خود و پاکدامن ترین آنها و جز در موارد ناچاری، خود دارترین ایشان از بدگویی در حقّ محدّثان بود. ابن حبّان در «الثقات» درباره احمد نوشته است: او حافظ، متقن و فقیه بود. سلیمان بن حرب در پاسخ مردی که مسئله ای را از احمد پرسیده بود، گفت: بی گمان، او پیشواست.

ابن سعد نیز درباره ابن حنبل گفته است: ثقه، ثَبت (دقیق در ثبت و ضبط و نقل حدیث) ، صدوق، کثیر الحدیث. (1)

۱۰. خطیب تبریزی : احمد در فقه و حدیث و زهد و ورع و عبادت، پیشوا بود و

۱- ۱) . تهذیب التهذیب ۱ / ۷۲.

حدیث صحیح و غیر صحیح و راوی عادل و غیر عادل، بدو شناخته شده اند.

فضائل وی بسیار و مناقبش فراوان و آثار او در اسلام، مشهور و مقاماتش در جهان، مذکور است. آوازه او در آفاق پیچید و ثنایش به شهرها رسید. احمد از مجتهدانی است که سخن و رأی و مذهبش در سرزمینهای بسیاری، تکیه گاه مردمان است.

ابوداوود سجستانی گفته است: همنشینی با احمد بن حنبل همنشینیِ آخرتی بود و در مجلس او اندکی هم از دنیا یاد نمی شد و هرگز ندیدم که او دنیا را یاد کند. (۱)

۱۱. کفوی : از پیشوایان چهارگانه ابوعبداللّه، احمد بن حنبل بن هلال شیبانی است. ابواربعه شکیری در «مناقب الأخیار و نوادر الأخبار» از احمد بن حنبل نقل کرده که وی گفته است: «در ربیع الاوّل سال ۱۶۴ زاده شدم و نخستین باری که از هشیم حدیث شنیدم، سال ۱۶۹ بود. در همین سال، ابن مبارک به بغداد آمد و این آخرین باری بود که وی بدین شهر گام نهاد. من به مجلسش شتافتم؛ لیکن گفتند او به طرطوس رفته است. وی در سال ۱۸۱ از دنیا رفت.» پسرش، عبداللّه بن احمد بن حنبل، گفته است: پدرم - رحمه اللّه - در نیمروز جمعه، دوازدهم ربیع الاوّل سال ۲۴۱ در ۷۷ سالگی، در گذشت و ما او را در عصر آن روز به خاک سپردیم.

از ابوداوود سجستانی نقل شده است: با دویست تن از مشایخ علم دیدار کردم و کسی را همچون احمد بن حنبل ندیدم. در امور دنیا - که معمولاً مردم در آنها فرومی روند و همی از آنها سخن گویند - فرو نمی شد و هرگاه سخن از دانش به میان می آمد، سخن می گفت. ابوزرعه می گفت: دیدگانم مانند احمد بن حنبل را ندیده است. گفتمش: در دانش؟ گفت: در دانش و وارستگی و فقه و معرفت.

عبداللّه، فرزند احمد، گفته است: تمام احادیثی که شافعی در کتابش آورده و گفته است: حدّثنی الفقیه الثقه (حدیث کرد مرا فقیه مورد اطمینان) مقصودش از فقیه مورد اطمینان، پدر من است. همو گفته است: نیز از پدرم شنیدم که می گفت:

شافعی از ما بهره هایی برد که ما از او نبردیم (نیازی به بهره وری از او نداشتیم). در

ص:۷۸

۱- ۱) . الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۷۹۷ ، چاپ شده همراه با «المشکاه».

حالی که احمد از شافعی، چهارده سال کوچک تر بود.

همچنین عبداللّه گفته است: پدرم پنج بار حجّ گزارد؛ سه بار پیاده و دوبار سواره.

زمانی جامه پدرم به سرقت رفت. چند روزی در خانه اش ماند. دینارها و جامه ای به وی عرضه شد؛ لیکن نپذیرفت. به وی پیشنهاد کردند که کتابی را رونویسی کند. وی کتاب را رونویسی کرد و یک درهم ستاند و با آن جامه ای خرید و آن را دو نیمه کرد؛ نیمی را شلوار و نیمی را ردای خود قرار داد.

از مزنی نقل شده که گفته است: شنیدم که شافعی می گفت: سه تن از دانشمندان از شگفتیهای جهان اند: عربی که سخنی به فصاحت نمی گوید و او ابوثور است؛ عجمی که سخنی به غلط نمی گوید و او حسن بن محمّد زعفرانی است؛ و کوچکی که هر چه می گوید، بزرگان تصدیقش می کنند و او احمد بن حنبل است.

آن گاه که در عصر مأمون، اعتقاد به مخلوق بودن قرآن آشکار شد و او مردمان را به پذیرش این اعتقاد، وادار کرد، احمد بن حنبل را دست و پا بسته به پیش وی بردند؛ لیکن مأمون قبل از رسیدن احمد به نزدش، از دنیا رفت. مأمون در هنگام مرگ، خلافت را به برادرش معتصم واگذارد و به او سفارش کرد که مردم را به پذیرش مخلوق بودن قرآن، مجبور کند.

احمد مدّتی را زندانی بود (روایت شده است که وی هجده ماه در زندان ماند).

هنگامی که ابراهیم، معتصم بن هارون الرشید، خلافت را به دست گرفت، احمد را - که آن زمان در زندان مأمون بود - طلبید. معتصم وی را در این مدّت، همواره به جماعات احضار می کرد و مجالس مناظره ای برای او ترتیب می داد که افرادی نظیر ابراهیم بن عبدالرحمن بن اسحاق و قاضی احمد بن ابی داوود، در آن حاضر می شدند. احمد سه روز با آنها مناظره کرد و همی با ایشان در جدال بود تا اینکه در چهارمین روز، معتصم دستور داد که وی را تازیانه زنند. او [زیر ضربات تازیانه] شکیبایی ورزید تا اینکه از حال رفت. سپس او را برداشتند و به خانه اش بردند.

پس از مدّتی، معتصم خلافت را به واثق سپرد. وی آنچه را مأمون و معتصم

آشکارش کرده بودند، آشکار کرد (به همان راهی رفت که آن دو رفته بودند).

احمـد بن حنبل در این مـدّت، در نماز جماعت حاضـر می شـد و مردمان را فتوا می داد تا آنکه معتصم از دنیا رفت. احمد در زمان واثق، پنهان شد و در نماز جماعت و غیر آن حاضر نمی شد و فتوا نمی داد؛ چرا که واثق به او گفته بود و هشدارش داده بود: احدی نزد تو نیاید و هرگز در شـهری که من هسـتم، سکونت مگزین. پس احمد در پنهانی ماند تا واثق نیز از دنیا رفت و متوکّل خلافت را در دست گرفت و رنج و محنت از میان برخاست.

متوکّل امام احمد بن حنبل را به حضور طلبید و گرامی اش داشت و مال بسـیاری بدو بخشـید؛ لیکن او این اموال را نپذیرفت و آنها را به فقیران و تهیدستان بخشید.

متوکّل برای خانواده و فرزندان احمد، ماهیانه چهارهزار درهم حقوق تعیین کرد؛ امّا امام احمد آن را هم نپذیرفت. (۱)

۱۲. مناوی : حم: این رمز مربوط به احمد و کتاب مسند اوست. (۲) مسند کتابی را گویند که در آن احادیثی که صحابه همراه با ذکر سـند، از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کرده اند، گرد آمده باشد؛ مانند: مسـند «الشـهاب» و مسند «الفردوس»؛ و این بـدان معنی است کـه احـادیث این دو کتـاب بـا ذکر سـند از رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت شـده است. سـیوطی در رمزگـذاری مسـند احمـد، به یک حرف بسـنده نکرده است (امّا در رمزگذاری برای بخاری و مسـلم و ابوداوود و نسائی و ابن ماجه، رموز تک حرفی به کار برده است) تا اگر تصـحیفی رخ داد (در نگارش یا چاپ خ به ح تبدیل شد) نام او با نام بخاری اشتباه نشود.

امـام احمـد همـان ابن محمّـد بن حنبـل است که یاور سنّت و شـکیبا در محنت بود؛ همو که شافعی درباره اش گفته است: در بغداد، کسی فقیه تر و زاهدتر از او باقی

۱- ۱) . کتائب اعلام الاخیار، مخطوط.

۲- ۲) . منـاوی شارح «الجامع الصـغیر» سـیوطی است و در اینجا به شـرح رموزی که سـیوطی در کتابش به کاربسـته است، می پردازد. (مترجم)

نمانـده است. و امام الحرمین وی را این گونه سـتوده است: احمد چهره سنّت را از غبار بدعت، شـست و ابهام را از باور امّت، زدود. وی در سال ۱۵۴ (۱) در بغداد، چشم به جهان گشود. از شافعی و ابن مهدی و گروهی دیگر از دانشمندان، حدیث نقل کرد و بخاری و مسلم و دیگران از او روایت کرده انـد. وی در سال ۲۴۱ در گذشت و جهان به سبب مرگ او بر خود لرزید. (۲)

۱۳. زرقانی مالکی : امام ابوعبداللّه، احمد بن محمّد بن حنبل شیبانی مروزی و سپس بغدادی، از پیشوایان و حافظان بزرگ - که [برای به دست آوردن دانش] در شهرها، بسیار می گردیـد - شکیبا در بلا، آن که خدا به سبب وی بر امّت منّت نهاد و اگر او نبود، مردمان در ایّام محنت، کافر شده بودند؛ و دارای مناقب مشهور است.

سخن استادش شافعی، در ستایش او بس است: از بغداد بیرون رفتم و کسی را فقیه تر و زاهدتر و پاکدامن تر و داناتر از او بر جای ننهادم.

ابوزرعه رازی گویـد: احمـد یـک میلیون حـدیث از حفـظ داشت. [به او] گفتنـد: چه چیز تو را بر این امر آگاه کرد؟ گفت: [درباره این احادیث] با او گفتگو کرده ام.

وی در سال ۱۶۴ زاده شد و در سال ۲۴۱ در گذشت.

ابن خلّکان گفته است: حاضـران در تشـییع جنازه احمد، شـمرده شدند که تعداد آنها هشـتصد و پنجاه هزار مرد و شصت هزار زن بود. در روز مرگ او، بیست هزار یهودی و مسیحی و مجوسی، مسلمان شدند.

در تهـذیب نووی آمـده است: متوکّل فرمـان داد جایی را که مردمان برای نماز بر احمـد ایسـتاده بودنـد، انـدازه گیری کننـد؛ گنجـایش آنجـا به دو میلیون و پانصـد هزار نفر رسـید. چهـار گروه در مرگ او عزادار شدنـد: مسـلمانان، جهودان، ترسایان و گبران. (۳)

۱- ۱) . پیشتر (شماره ۱۱) سال تولّد احمد ۱۶۴ یاد شد. ابن حجر (تهذیب التهذیب ۱ / ۶۳) و سمعانی(الانساب ۲ / ۲۷۷) نیز تاریخ تولّد او را ۱۶۴ نوشته اند. (مترجم)

۲- ۲) . فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۱ / ۲۵.

۳- ۳) . شرح المواهب اللّدنّیه ۱ / ۳۱.

۱۴. ولی اللّه دهلوی : بزرگ منزلت ترین دانشمندان و آن که گستره روایاتش بیش از دیگران است و آشناترین آنها به حدیث و ژرف ترین ایشان در فقه، احمد بن حنبل و پس از او اسحاق بن راهویه است. (۱)

۳- روایت ابوحاتم رازی

اشاره

ابومحمّد، احمد بن محمّد عاصمی می گوید: حسین بن محمّد، از عبداللّه بن ابی منصور، از محمّد بن بشر، برای ما روایت کرد و گفت: محمّد بن ادریس حنظلی برای ما روایت کرد و گفت: محمّد بن عبداللّه بن مثنّای انصاری برای ما حدیث کرد و گفت: حمید از انس نقل کرده که او گفته است: در یکی از حجره های مکّه، درباره علی گفتگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود:

أ یُّهَا النّاسُ، مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إ بْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی شِدَّتِهِ وَ إلی عیسی فی زَهادَتِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ وَ بهائِهِ وَ إلی جَبْرَئیلَ وَ أمانَتِهِ وَ إلَی الْکَوْکَبِ الدُّرِّیِّ وَ الشَّمْسِ الضَّحیِّ وَ الْقَمَرِ الْمُضیِّ، فَلْیَتَطاوَلْ وَ لْیَنْظُرْ إلی هذَا الرَّجُلِ.

ای مردم! هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپرهیزی عیسی و جمال محمّد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نور افشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد. (۲)

شرح حال ابوحاتم رازی

۱. سمعانی: قریه جَزّ: ابوحاتم، محمّد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی از

۱- ۱) . الانصاف فی بیان سبب الاختلاف / ۵۴ .

۲- ۲) . زین الفتی بتفسیر سوره هل اتی، مخطوط.

مردمان آنجاست. وی می گفت: «ما اهل روستای جزّ اصفهان هستیم. مردم آنجا در زمان حیات پدرم، نزد ما می آمدند؛ سپس از ما بریدند.» ابوحاتم پیشوا و حافظ و فهیم و از دانشمندان نامی بود. او [برای دانش آموختن] به شام و مصر و عراق، سفر کرد. ابوعمرو بن حکیم و مردمان بسیاری که به شماره در نمی آیند، از وی حدیث نقل کرده اند. وی در سال ۲۷۷ چشم از جهان فروبست. (۱)

۲. سمعانی : در شهر ری، دروازه مشهوری بود که آن را دروازه حنظله می گفتند.

ابوحاتم، پیشوای زمانه اش و مرجع رفع مشکلات حدیث، از ساکنان آنجا بوده است. وی از دانشمندان مشهوری است که به فضل و حفظ حدیث و سفر برای کسب دانش و دیدار علما، نامبردار است. پیشوایان پر آوازه ای مانند: یونس بن عبدالاعلی و ربیع بن سلیمان – که هر دو مصری و بزرگ سال تر از او و در شنیدن حدیث، پیشتر بودند – و ابوزرعه رازی و دمشقی و محمّد بن عوف حمصی – که از اقران وی هستند – و مردمان بسیار دیگری که به شماره در نمی آیند، از او حدیث نقل کرده اند.

ابوحاتم خود چنین یاد می کند: نخستین سالی که در طلب حدیث بیرون شدم، تا چند سال، راهی را که پیاده می پیمودم، حساب می کردم تا اینکه به بیش از هزار فرسخ رسید. همواره راه پیموده شده را حساب می کردم تا آن گاه که به بیش از هزار فرسخ رسید، از شمردن باز ایستادم.

همچنین گفته است: بر درگاه ابو ولید طیالسی ایستادم و گفتم: هر کس حدیث غریب مسند صحیحی را بر من بخواند که آن را نشنیده باشم، بر من واجب است که او را درهمی صدقه دهم. هدف من از این کار، تنها این بود که حدیثی بر من بخوانند که من نشنیده باشم و بگویند که این حدیث پیش فلان است تا من نزد او روم و آن حدیث را از وی بشنوم و بدین ترتیب، احادیثی را که نزدم نیست، از ایشان به دست آرم. پس عدّه ای – که ابوزرعه و غیر او از ایشان بودند – بر درگاه ابو ولید گرد من

۱– ۱) . الانساب: «الجزّیّ».

آمدند؛ لیکن هیچ یک از ایشان را میسّر نشد که حدیث ناشنیده ای را بر من بخواند.

احمد بن سلمه می گفت: پس از اسحاق بن راهویه و محمّد بن یحیی، کسی را ندیدم که از ابوحاتم، محمّد بن ادریس، به حدیث آگاه تر و به معانی آن داناتر باشد.

ابوحاتم خود می گوید: روزی هشام بن عمّار مرا گفت: کدام یک از اذواء (۱) را در حفظ داری؟ گفتمش: ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو الیدین و ذو اللّحیه کلابی و شش تا را برایش شمردم. وی خندید و گفت: ما سه تا از آنها را می دانستیم و تو سه تا بر آنها افزودی.

ابوحاتم در ماه شعبان سال ۲۷۷ در شهر ری، از دنیا رفت. (۲)

۳. ابن اثیر (ضمن گزارش رخدادهای سال ۲۷۷): در این سال، ابوحاتم رازی که نامش محمّد بن ادریس بن منذر و از اقران بخاری و مسلم است، در گذشت. (۳)

۴. ذهبی : ابوحاتم رازی (د س ت) (۴) و پسرش: محمّد بن ادریس بن منذر بن داوود بن مهرانِ حنظلی غطفانی... امام، حافظ، ناقد و شیخ المحدّثین، از دریاهای دانش است. وی در شهرها گشت و در شناخت متن احادیث و اسناد آنها به کمال رسید و از همگنان خود، پیش افتاد و به گردآوری حدیث و نوشتن کتب روایی و جرح و تعدیل راویان و بازشناسی احادیث ضعیف و... پرداخت. او در شمار اقران بخاری است.

وی از عبیداللّه بن موسی، محمّد بن عبداللّه انصاری و... حدیث شنیده است.

به دست آوردن نام سایر مشایخ حدیث ابوحاتم کاری بس دشوار است. خلیلی گفته است: ابوحاتم لبان حافظ مرا گفت: نام کسانی را که ابوحاتم رازی از ایشان

۱- ۱) . این واژه جمع «ذو» است و منظور از آن پادشاهانی یمنی هستند که القاب ایشان با «ذو» آغازمی شده است؛ مانند: ذو رُعَین، ذونُواس و ... . (الفایق ۱ / ۴۰۷ ؛ لسان العرب ۱۵ / ۴۵۷). (مترجم)

۲- ۲) . الانساب: «الحنظلیّ».

۳- ۳) . الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۲۷۷.

۴- ۴) . این حروف نشانه های اختصاری کتب حدیث اهل سنّت اند (د: ابوداوود؛ س: نسائی؛ ت: ترمذی) ومقصود ذهبی این است که ابوداوود و نسائی و ترمذی از ابوحاتم، حدیث نقل کرده اند. (مترجم)

روایت کرده است، گرد آوردم؛ تعداد ایشان نزدیک به سه هزار نفر رسید. پسرش، حافظ، امام، ابومحمّد، عبدالرحمن بن ابی حاتم، و یونس بن عبدالاعلی و گروه کثیر دیگری از او حدیث نقل کرده اند.

خطیب می گوید: ابوحاتم در شمار پیشوایان و حافظان و کسانی است که احادیث را به دقّت، ثبت و ضبط کرده اند.

خلیلی می گوید: ابوحاتم به اختلاف صحابه، فقه تابعان و افراد پس از آنها دانا بود. از جدّم - نیز از گروهی که از علی بن ابراهیم قطّان حدیث شنیده بودند - شنیدم که می گفت: کسی را جامع تر و فاضل تر از ابوحاتم ندیدم.

علی بن ابراهیم رازی می گوید: شنیدم که حسن بن حسین گفت: شنیدم که ابوحاتم می گفت: ابوزرعه مرا گفت: کسی را حریص تر از تو به حدیث، ندیده ام.

گفتمش: پسرم عبدالرحمن نیز به حدیث حریص است. گفت: هر که به پدرش بماند، ستم نکرده است.

رقّام می گوید: از عبدالرحمن درباره بسیاری شنیدن حدیث و پرسشهای او از پدرش پرسیدم، پاسخ داد: گاه وی غذا می خورد و من بر او حدیث می خواندم؛ او راه می رفت و من بر او حدیث می خواندم؛ او به قضای حاجت می رفت و من بر او حدیث می خواندم و گاه برای یافتن چیزی، به خانه می رفت و من بر او حدیث می خواندم.

ابن ابی حاتم می نویسد: شنیدم یونس بن عبدالاعلی می گفت: ابوزرعه و ابوحاتم پیشوایان خراسان اند؛ سپس آنان را دعا کرد و گفت: بقای آنها صلاح مسلمانان را در پی دارد.

محمّد بن حسین بن مکرم می گوید: از حجّاج بن شاعر - در حالی که از ابوزرعه و ابن واره و ابوجعفر دارمی ذکری به میان آورد - شنیدم: در مشرق، کسی فاضل تر از ابوحاتم نیست.

حافظ عبدالرحمن بن خراش می گوید: ابوحاتم از اهل امانت و معرفت بود.

هبه اللّه لالکائی گفته است: ابوحاتم پیشوا، حافظ و متقن بود. همچنین لالکائی

او را در شمار مشایخ بخاری یاد کرده است.

نسائی درباره اش گفته است: او ثقه است.

(ذهبی پس از بازگو کردن پاره ای از داستانهای ابوحاتم در سفرهایش می نویسد:) هرگاه ابوحاتم کسی را توثیق کرد، به سخنش چنگ در زن؛ چرا که او جز کسی را که حدیثش صحیح باشد، توثیق نمی کند. و اگر از کسی به نرمی سخن راند یا درباره اش گفت: لایُحتَجُّ به (به وسیله او نمی توان حجّت آورد، سخنش حجّت نیست)، توقّف کن تا ببینی دیگران درباره او چه گفته اند. پس اگر کسی آن راوی را توثیق کرده بود، جرح ابوحاتم را نادیده بگیر؛ چرا که او در [توثیق] رجال حدیث، سختگیر است و درباره گروهی از راویان کتب صحاح گفته است: او حجّت نیست؛ او راوی معتبری نیست؛ و سخنانی از این دست.

ابوحاتم در ماه شعبان سال ۲۷۷ چشم از جهان فروبست. (۱)

۵ . ذهبی : امام، حافظ کبیر، ابوحاتم، محمّد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی، از بزرگان و سرشناسان و... است. (۲)

۶ . ذهبی (ضمن گزارش رخدادهای سال ۲۷۷): در ماه شعبان این سال، حافظِ شرق، ابوحاتم، محمّد بن ادریس حنظلی، در حالی که در نهمین دهه عمرش بود، از دنیا رفت. او در حفظ احادیث، از اقران خود پیشی گرفت و دارای دانشی گسترده بود و در شمار گنجینه های علم قرار داشت. از محمّد بن عبداللّه انصاری و ابومسهر و مشایخی دیگر - که به شماره در نمی آیند - حدیث شنید. وی در ردیف بخاری و ابوزرعه رازی است. (۳)

۷. یافعی : همانند سخنان ذهبی. (۴)

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۲۴۷.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۲ / ۱۳۲.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر ۲ / ۵۸ ، حوادث سال ۲۷۷.

۴- ۴) . مرآت الجنان، حوادث سال ۲۷۷.

۸ . ذهبی : در ماه شعبان سال ۲۷۷، ابوحاتم، محمّد بن ادریس حنظلی رازی، حافظ زمان خود، در حالی که در نهمین دهه عمرش بود، در گذشت. وی در ردیف بخاری و ابوزرعه رازی است. (۱)

۹. ذهبی : حافظ ابوحاتم، محمّد بن ادریس بن منذر رازی، از انصاری و عبیداللّه بن موسی و کسانی دیگر، حدیث شنید و ابوداوود و نسائی و پسرش، عبدالرحمن بن ابی حاتم، و محاملی و دیگران از او روایت کرده اند.

موسی بن اسحاق انصاری گفته است: کسی را حافظتر از او ندیدم.

احمد بن سلمه نیز گفته است: پس از ابن راهویه و ذهلی، کسی را چون ابوحاتم ندیدم که حدیث را حفظ و به معانی آن آگاه باشد.

وی در ماه شعبان سال ۲۷۷ در گذشت. (۲)

۱۰. سبکی : ابوحاتم رازی از پیشوایان مشهور است. وی در سال ۱۹۵ زاده شد.

از عبیداللّه بن موسی و ابونعیم و... حدیث شنید. از اساتیدش، صفّار و یونس بن عبدالاعلی و عبده بن سلیمان مروزی و ربیع بن سلیمان مرادی؛ و از اقرانش، ابوزرعه رازی و دمشقی؛ و از صاحبان سنن، ابوداوود و نسائی، از وی حدیث نقل کرده اند. گفته اند: بخاری و ابن ماجه نیز از او روایت کرده اند؛ لیکن این امر ثابت نشده است. (۳)

۱۱. ابن حجر عسقلانی : ابوحاتم، محمّد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی، از حافظان است و در طبقه یازدهم راویان حدیث جای دارد. وی در سال ۲۷۷ در گذشته است. (۴)

۱- ۱) دول الاسلام ،حوادث سال ۲۷۷ .

۲- ۲) الکاشف عن اسماء رجال الکتب السته ۱۸/۳.

۳- ۳) طبقات الشافعیه۲۰۷/۲ .

۴- ۴) تقریب التهذیب ۲ /۱۴۳ .

۱۲. سیوطی : وی یکی از پیشوایان حافظ حدیث است... خطیب درباره اش می گوید: او یکی از پیشوایان و حافظان و دانشمندانِ دقیق در ثبت و ضبط احادیث بوده، به دانش مشهور و به فضل مذکور است. نسائی و دیگران توثیقش کرده اند.

ابن یونس نیز گفته است: ابوحاتم در زمانهای پیشین به مصر رفت و از دانشمندان آنجا احادیثی را فراگرفت و نوشت و مصریها نیز احادیثی را از او اخذ کردند و نگاشتند. وی در سال ۲۷۵ یا ۲۷۷ در شهر ری، از دنیا رفت. (۱)

۴- روایت ابن شاهین

اشاره

ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان، معروف به ابن شاهین نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. اینک نصّ سخن او:

محمّد بن حسین بن حمید بن ربیع، از محمّد بن عمران بن حجّاج، از عبیداللّه بن موسی، از ابوراشد (حبرانی)، از ابوهارون عبدی، برای ما روایت کرد که ابوسعید خدری گفته است: پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب به سوی ما آمد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاه خود را به او دوخت و سپس فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُكْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی هذا. (۲)

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت (یا داوری) نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، به این مرد بنگرد.

شرح حال ابن شاهین

۱. ابن اثیر

(ضمن گزارش رخدادهای سال ۳۸۵): در ذی حجّه این سال، ابوحفص عمر بن احمد بن محمّد بن ایّوب، معروف به ابن شاهینِ واعظ، از دنیا رفت. زادروز وی در ماه صفر سال ۲۹۷ بوده است. او احادیث بسیاری نقل کرده و

۱- ۱) . طبقات الحفّاظ / ۲۵۵.

۲- ۲) . کتاب السنّه، مخطوط.

فردی ثقه است. (۱)

۲. یافعی

(در گزارش حوادث سال ۳۸۵): در این سال، حافظ، مفسّر، واعظ، صاحب کتابهای پرشمار، ابوحفص، ابن شاهین، عمر بن احمد بغدادی، چشم از جهان فرو بست. حسین بن مهتدی می گوید: ابن شاهین گفته است: سیصد و سی کتاب نوشتم؛ از جمله: «التفسیر الکبیر» در هزار جزء؛ «المسند» در هزار و سیصد جزء؛ و «التاریخ» در یکصد و پنجاه جزء.

ابن ابی فوارس گفته است: ابن شاهین ثقه و امین بود و به گردآوری و نگارش کتبی پرداخت که دیگران پیش از او به نوشتن آنها نپرداخته بودند. (۲)

۳. ابن جزری

: ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین بغدادی، واعظ، حافظ و مفسّر، در سال ۲۷۷ چشم به جهان گشود و حروف را از ابوبکر بن ابی داوود و... روایت کرد... . وی پیشوایی سترگ و ثقه ای مشهور بود و در سنّت نبوی و موضوعاتی دیگر، تألیفات مفیدی دارد. او در دومین روز از روزهای قربانی (عید قربان) در سال ۳۸۵ از دنیا رفت. (۳)

۴. خوارزمی

: ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن احمدِ واعظ، معروف به ابن شاهین: خطیب در تاریخش می نویسد: ابن شاهین از شعیب بن محمّد ذارع و ابوجندب تزلی و محمّد بن محمّد مغلّس و... حدیث شنیده است؛ و عتیقی، تنوخی، جوهری و مردمان پرشماری از او روایت کرده اند.

از ابن ساجی قاضی شنیدم که می گفت: از ابن شاهین احادیث بسیاری شنیدم.

او می گفت: «آنچه تا این زمان به بهای مرکّب و قلم پرداخته ام، حساب کردم؛ به هفتصد درهم رسید. (دراوردی گفته است: من هر چهار پیمانه مرکّب را به درهمی می خریدم.» وی پس از این سخنش، زمانی را درنگ کرد که در آن، ما را حدیث

۱- ۱) . الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۳۸۵.

۲- ۲) . مرآت الجنان، حوادث سال ۳۸۵.

۳- ۳) . طبقات القرّاء ۱ / ۵۸۸ .

نگفت و تنها به نگارش آن پرداخت. او در سال ۳۸۵ در گذشت. (۱)

۵. سیوطی

(در کتاب منتهی العقول): پایان بخش امّتها امّت محمّدی است.

دانشمندان این امّت پیامبران بنی اسرائیل را می مانند و برای فخر ایشان، خلفای چهارگانه و پیشوایان چهارگانه بسنده اند. اینان دانشها را پدید آوردند؛ مانند پدید آوردن دانش نحو توسّط علی و علم عروض توسّط خلیل و علم اصول فقه توسّط شافعی و دانش معانی و بیان توسّط جرجانی.

ابن جریر طبری با روایت اخبار و احادیثِ تفسیری، فرجام امر حفظ احادیث و اخبار را از آن خود کرده است. وی کتابی را که به اندازه بار هشتاد شتر است، حفظ می کرد. ابن انباری، هر جمعه، هزار بخش از کتابها را حفظ می کرد و سیصد هزار بیت شعر برای استشهاد در قواعد نحوی، در حافظه داشت. شافعی با یک بار خواندن یا نگریستن در متنی آن را به ذهن می سپرد. ابن سینای حکیم قرآن را در یک شب حفظ کرد. ابوزرعه یک میلیون حدیث حفظ کرد؛ و تمام احادیث، بخشی از محفوظات احمد بن حنبل است؛ و بخاری صدهزار احادیث در حافظه داشت.

پایان امر نگارش کتاب از آن ابن شاهین است. همو که سیصد و سی کتاب به رشته نوشته درآورد؛ از جمله: «التفسیر» در هزار جزء؛ «المسند» در هزار و پانصد جزء؛ و «التاریخ» در پنجاه جلد. خامه این نوشته ها وزنی معادل هزار و بیست و هفت قنطار (۲) داشته است. اینها همه از کرامات پیچیدن زمان مانند پیچیدن مکان، در نزد مردمی است که وارث شب معراج و شب قدر هستند.

۶. دیار بکری

: حافظ ابوحفص، عمر بن احمد بن شاهین بغدادی، حافظ و مفسِّر و صاحب تألیفات پر شمار، از جمله: «التفسیر» در هزار جزء و «المسند» در هزار و سیصد جزء. (۳)

۱- ۱) . رجال مسند ابی حنیفه ۲ / ۵۳۰ .

۲- ۲) . پیمانه ای که وزن آن در نزد مردمان، گوناگون است. (المعجم الوسیط) (مترجم)

۳- ۳) . تاریخ الخمیس، حوادث سال ۳۸۵ .

۷. زرقانی

: قسطلانی می نویسد: روایت کرده اند که آمنه (مادر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله) پس از مرگش، به آن حضرت ایمان آورد. طبری مستنداً از عایشه نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله غمگین و محزون، در حَجون (۱) فرود آمد و مدّتی که جز خدایْ عزّ و جّل اندازه اش را نمی داند، در آن درنگ کرد. سپس شادمان بازگشت و فرمود: «از خدایم خواستم که مادرم را زنده کند. او [مرا اجابت کرد و] مادرم را برایم زنده کرد. پس مادرم به من ایمان آورد و آن گاه خدا او را [به عالم مردگان] بازگرداند.» این حدیث را ابوحفص، ابن شاهین در کتاب ناسخ و منسوخ روایت کرده است.

زرقانی در شرح سخن قسطلانی می نویسد: این حدیث را ابوحفص، ابن شاهین، حافظ کبیر و پیشوای سودبخش، عمر بن احمد بن عثمان بغدادی - که ثقه و امین است - نقل کرده است. وی دارای سیصد و سی کتاب است؛ از جمله: «التفسیر الکبیر» در هزار جزء و «المسند» در هزار و سیصد جزء. وی در ذی حجّه سال ۳۸۵ چشم از جهان فروبست. (۲)

۸. صدّیق حسنِ قنوجی

، در کتاب «الجنّه فی الأسوه الحسنه بالسنّه»:

اجتهاد مطلق به پیشوایان چهارگانه - که خدایشان رحمت کناد - پایان نپذیرفت؛ بلکه پس از ایشان نیز کسانی یافت می شوند که در نزد دانشمندانی چون: سیوطی، رازی، یافعی، ذهبی، نسائی، ابن حبّان، ابن مصعب، قتیبه بن سعید، قتاده، ابن خلّکان، ابن طرازی، خطیب، ابوزرعه، عراقی، سبکی، طبری، داوود ظاهری، ابوثور، لقانی، مالکی، شعرانی، علیِ خواص، شیخ گیلانی، ابن عربی، فقیه ابن زیاد شافعی، امام محمّد بن علی شوکانی و علمای دیگر - آن گونه که کتابهایشان نشان می دهد - به رتبه اجتهاد مطلق رسیده اند.

۱- ۱) . کوهی است در مکّه که گورستان بوده است. (صحاح جوهری) (مترجم)

۲- ۲) . شرح مواهب اللّدنّیه ۱ / ۱۶۶.

بی گمان، اگر آنچه را در دل داری، آشکار سازی و در راه خدا از سرزنش ملامتگران نهراسی، خواهی گفت: هر آینه، این دانشمندان که پیروان پیشوایانی هستند و با برهانها و اجتهادات گوناگون، مذاهب آنان را ثابت می کنند؛ همگی بسان امامان چهارگانه و مانند ایشان، مجتهدند. این نظر را سخن محمّد بن مالك (مطابق آنچه شعرانی از او آورده است) تأیید می کند. وی می گوید: بی تردید، از آنجا که علومْ عطایای الاهی و بخششهایی از سوی خدای متعال است، هیچ گونه تازگی ندارد که خدا برای برخی از پسینیان، علومی را ذخیره گرداند که هیچ یک از پیشینیان از آن علوم، اطّلاعی نداشته باشند.

شکّی نیست که علوم و فنون متداول در آن زمان (زمان پیشوایان چهارگانه) نسبت به کمالی که امروز به آن رسیده اند، در کاستی و نقص بوده اند؛ بدان سبب که امروزه، تألیفات نامحدود و تحقیقات بسیاری فراهم آمده که هیچ یک در زمان پیشوایان چهارگانه وجود نداشته است. ناگزیر دانشِ عالم امروز از علم دانشمند دیروز، گسترده تر است و اجتهاد در این زمان، نسبت به زمان گذشته، سهل تر شده است؛ همان گونه که گروهی از اهل دانش، به این حقیقت تصریح کرده اند.

حتّی یکی از بزرگان حنفی مذهب مدّعی است که تمام دانش شافعی تنها به اندازه یک سوم دانش اوست.

ابن امیر - رحمه اللّه - می گوید: پسینیان تنها بدان سبب مدّعی اجتهاد نشده اند که هدف رسیدن به مرتبت اجتهاد است نه بر زبان راندنِ دعوی اجتهاد که حاجتی بدان نیست؛ چرا که امروزه، ادّعای آن فساد بزرگی در پی خواهد داشت. زیرا برخی از متعصّبان او را رها نخواهند کرد، هر چند که وی پرتوان و نیرومند باشد. از این روی، گروه بسیاری از کسانی که به مرتبت اجتهاد رسیده اند، خود را در شمار مجتهدان نیاورده و خویش را به یکی از پیشوایان چهارگانه منسوب کرده و در عِداد مقلّدان در آمده اند؛ لیکن کسانی از اینکه روزگار مصائبش را بر سرشان ببارد و یا سنگینی هایش را بر دوش ایشان نهد، نهراسیده اند و آشکارا دعوی اجتهاد کرده اند.

از ایشان اند:

- ابوثور؛ همو که مستقلّاً پیشوا و مجتهد بود.

- محمّد بن اسماعیل بخاری؛ رملی و دیگران وی را مجتهدی مستقل دانسته اند.

– داوود ظاهری؛ لقانی در شرح «الجوهره» او را از مجتهدان مستقل یاد کرده است.

– حافظ ابن منذر نیشابوری؛ وی ع لّا مه ای مجتهد بود و از کسی تقلید نمی کرد.

– حافظ بزرگ، حسن بن سعد؛ او نیز عالمی مجتهد بود و از احدی تقلید نمی کرد.

– عبداللّه بن وهب فهری؛ وی ثقه، حجّت و حافظ بود و از هیچ کس تقلید نمی کرد.

– بقی بن مخلد قرطبی (صاحب تفسیر)؛ همو که پیشوا و مقتدا و راهبر و مجتهد بود.

– قاسم بن محمّد بن سیّار؛ نویسنده کتاب «الإیضاح فی الردّ علی المقلّدین».

– پیشوای سودبخشِ بزرگ، محدّث عراق، ابوحفص، عمر بن احمد بغدادیِ واعظ، معروف به ابن شاهین. ابن ماکولا ـ و دیگران درباره اش گفته اند: او ثقه و امین بود. سیصد کتاب تألیف کرد. فقه [پیشوایان چهارگانه] را نمی شناخت و هرگاه نزد او، از مذهبی یاد می شد، می گفت: من محمّدی مذهب هستم. وی در سال ۳۸۵ در گذشت.

– ابوجعفر، محمّد بن جریر طبری؛ ابن خلّکان در ستایشش می گوید: او از پیشوایان و مجتهدان بود.

باری، این سخنان طولانی را – با اینکه برخی از مواضع غیر مورد نیازش، خلاصه گشت – از آن روی نقل کردیم تا منزلت ابن شاهین روشن شود و دانسته گردد که او بسان بخاری و ابوثور و طبری و مانند ایشان، از پیشوایان و مجتهدانی بوده که از هیچ یک از امامان مذاهب چهارگانه و غیر آنها، تقلید نمی کرده است.

۹. سمعانی

: ابوحفص، عمر بن احمد... معروف به ابن شاهین... ثقه و صدوق است و احادیث زیادی روایت کرده است. وی سفرهایی به عراقَین (بصره و کوفه) و حجاز داشته و از ابوالقاسم بغوی، ابوحبیب برنی، ابوبکر ابن باغندی، ابوبکر بن ابی داوود، ابوعبداللّه بن عقر و طبقه آنها حدیث شنیده است. پسرش عبیداللّه، هلال بن محمّد حفار، ابوبکر برقانی، ابوالقاسم ازهری، ابومحمّد خلال، عبدالعزیز ازجی، ابوالقاسم تنوخی، ابومحمّد جوهری و... از وی حدیث نقل کرده اند.

ابن شاهین سیصد و سی کتاب نوشت. او در سخن گفتن، بسیار خطا می کرد و

اعراب واژه ها را رعایت نمی نمود. از فقه [پیشوایان چهارگانه] هیچ نمی دانست.

وی در ذی حجّه سال ۳۸۵ از دنیا رفت. (۱)

۱۰. ذهبی

: ابوحفص، ابن شاهین... واعظ، مفسّر، حافظ، صاحب کتب پر شمار و از گنجینه های دانش است. او یک ماه پس از مرگ دارقطنی در گذشت؛ در حالی که نه سال از او بزرگ تر بود. ابن ابی فوارس می گوید: ابن شاهین ثقه و امین بود. وی به گردآوری و نگارش کتبی که پیش از وی به نگارش درنیامده بود، دست یازید.

محمّد بن عمر دراوردی گفته است: وی مورد اطمینان بود؛ لیکن در ادای اعراب کلمات خطا می کرد. از فقه [مذاهب چهارگانه] هیچ نمی دانست و می گفت: من محمّدی مذهب هستم. (۲)

۱۱. سیوطی

: ابن شاهین، حافظ، پیشوای مفید و بزرگ، محدّث عراق و... بود.

ابن ماکولا و دیگران درباره اش گفته اند: او ثقه و امین بود؛ کتبی را نگاشت که دیگران ننوشته بودند؛ جز اینکه در ادای اعراب واژگان خطا می کرد و با فقه [مذاهب چهارگانه] آشنا نبود. وی در ذی حجّه سال ۳۸۵ از دنیا رفت. (۳)

۱۲. داوودی

: ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین بغدادی، امام، حافظ، مفید، واعظ، محدّث عراق، صاحب «الترغیب» و «التفسیر الکبیر» و... :

ابن ماکولا و دیگران درباره اش گفته اند: او ثقه و امین بود و... . (۴)

تنبیه

آنچه دانشمندان سنّی درباره نا آشنایی ابن شاهین با فقه یاد کرده اند، تنها بدان معنی است که او با فقه ابوحنیفه و شافعی و سایر پیشوایان مذاهب آشنا نبوده، نه

۱- ۱) . الانساب: «الشاهینیّ».

۲- ۲) . العبر فی خبر من غبر، حوادث سال ۳۸۵.

٣- ٣) . طبقات الحفّاظ / ٣٩٢.

٤- ٤) . طبقات المفسّرين ٢ / ٢.

اینکه فقه الحدیث نمی دانسته است؛ و این عدم آشنایی هیچ گردی را بر دامان او نمی نشاند. چگونه می توان پنداشت که ابن شاهین فقه الحدیث نمی دانسته، در حالی که او محدّثی است کبیر و کتابهایی نگاشته است که پیش از وی نوشته نشده بود؟! وی صاحب «المسند» در هزار و سیصد جزء و آن گونه که از سخن قنوجی به دست آمد، مجتهد مطلق بوده است.

امّا خطای ابن شاهین در ادای اعراب واژگان، به وثاقت و مورد اعتماد بودن و بزرگی مرتبت او آسیبی نمی رساند؛ چرا که خطای اعراب، در محاورات، فراوان رخ می دهد؛ بلکه دانشمندان، چه بسا، عمداً مرتکب این خطا می شوند و حتّی گاهی سخن گفتن بر اساس قواعد نحوی را - آن گاه که با آنچه در زبان عموم مردم رایج و مرسوم است، مخالف باشد - نمی پسندند.

یافعی در شرح حال فرّاء می نویسد: قطرب گفته است: فرّاء نزد هارون الرشید رفت و سخن گفت و چند بار، اعراب واژگان را رعایت نکرد. جعفر بن یحیی برمکی گفت: ای امیرمؤمنان، او در ادای اعراب کلمات خطا می کند. هارون الرشید از فرّاء پرسید: آیا در اعراب واژگان خطا می کنی؟! فرّاء پاسخ داد: ای امیر، سرشت بادیه نشینان رعایت اعراب و طبیعت شهرنشینان عدم رعایت آن است؛ هرگاه خوددار باشم از خطای اعراب، پرهیز می کنم و هرگاه به طبیعت خویش بازگردم، اعراب واژگان را پاس نمی دارم. پس هارون الرشید سخن وی را نیکو شمرد.

همچنین، عادت آنان که نحو را به غایت می دانند، آن نیست که نزد هر کسی برای تظاهر به فصاحت، دهان بجنبانند و اعراب هر واژه ای را حفظ کنند؛ بلکه گاهی، عمداً بدون رعایت قواعد اعراب و بر عادت عموم مردم، سخن می رانند.

آری، تنها مبتدیان اند که برای مصون ماندن از غلط اعرابی، به غایت می کوشند تا آشنایی خود را با نحو بنمایانند؛ و این گونه است که مبتدیان، در هر شاخه ای از شاخه های دانش - که آگاهی اندکی در آن دارند - بحث و گفتگو را فزون می کنند. در همین باره، مثلی درخور ایشان زده اند و گفته اند: هر گاه که ظرف پر باشد، در نزد حاملانش آرام و ساکن است و اگر ناقص و سرخالی باشد، به خروش و جنبش

می آید تا آنچه در خود دارد، برون ریزد. (۱)

۵- روایت ابن بَطّه عُکْبَری

اشاره

(۲)

حافظ گنجی شافعی در «کفایه الطالب» می نویسد: باب بیست و سوم در تشبیه علی بن ابی طالب به آدم در دانشش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمن در بردباری اش، توسّط پیامبر صلی الله علیه و آله :

ابوالحسن بن مقیّر بغدادی در سال ۶۳۴ ، در دمشق، از مبارک بن حسن شهرزوری برای ما روایت کرد که ابوالقاسم، ابن بسری، از ابوعبداللّه عکبری و او از ابوذرّ، احمد بن باغندی، و او از پدرش و پدر او از مسعر بن یحیی نهدی و او از شریک، و او از ابن اسحاق و او از پدرش و پدرش از ابن عبّاس، نقل کرد: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحابش نشسته بود که علی وارد شد. چون چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله به علی افتاد، فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حِکْمَتِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۳)

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال ابن بَطّه

۱. سمعانی: ابوعبداللّه، عبیداللّه بن محمّد بن محمّد بن حمدان، ابن بطّه عکبری بَطّی، از مردم عکبرا، پیشوا و فاضل و به حدیث و فقه، دانا بود. وی احادیث بسیاری نقل کرد و از گروهی از اهل عراق، حدیث شنید. او در شمار فقهای حنابله بوده، کتابهای نیکو و مفیدی نگاشته است. وی از ابوالقاسم بغوی و

۱- ۱) . مرآت الجنان ۲ / ۳۸ ، حوادث سال ۲۰۷.

۲- ۲) . منسوب به «عُکْبرا»؛ شهری که در ده فرسخی بغداد واقع است. (معجم البلدان ۴ / ۱۴۲) (مترجم)

۳- ۳) . کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۱۲۱.

ابومحمّد بن صاعد و ابوبکر، عبداللّه بن زیاد نیشابوری و ابوطالب احمد بن نصر حافظ و ابوذرّ، ابن باغندی، و گروه بسیاری از اهل عراق و غربا (مسافران) حدیث نقل کرده و بارها به شام و بصره و شهرهای دیگر سفر کرده است.

حافظ ابوالفتح، محمّد بن ابی فوارس و ابوعلی حسین بن شهاب عکبری و عبدالعزیز بن علی ازجی و ابراهیم بن عمر برمکی و گروهی دیگر از شهرنشینان و مسافران، از وی حدیث نقل کرده اند.

حکایت می کنند: زمانی که ابن بطّه از مسافرت بازگشت، چهل سال خانه نشین شد و هیچ روزی او را در بازار ندیدند و جز روزهای عید قربان و عید فطر، همه ایّام سال را روزه بود. وی بسیار به معروف، امر می کرد و هر گاه که خبر امر ناروایی به او می رسید، دگرگون می شد.

ابوالحسن دارقطنی به اینکه ابن بطّه کتاب سنن رجاء بن مرجا را شنیده باشد، اشکال کرده است؛ چرا که ابن بطّه این کتاب را از حفص بن عمر اردبیلی روایت می کند؛ در حالی که پسر حفص بر آن است که پدرش، به سبب خردسالی، در زمان حیات رجاء، هیچ کتابی را از او سماع نکرده است. به روایت معجم توسّط ابن بطّه، از ابوالقاسم بغوی نیز اشکال کرده اند.

وی در ماه محرّم سال ۳۸۷ در عکبرا در گذشت و در روز عاشورا به خاک سپرده شد. من مدفن او را در عکبرا زیارت کرده ام. (۱)

. سمعانی : گروهی به نسبت «حنبلی» مشهوراند؛ از جمله: ابوعبداللّه، عبیداللّه بن محمّد بن حمدان بن بطّه عکبری حنبلی، از مردمان عکبرا.

وی کتب پر شماری تألیف کرده و فاضل و زاهد بوده است. (۲)

۳. بدخشانی : ابن بطّه پیشوا و فاضل و به حدیث و فقه آن، دانا بود و احادیث پرشماری نقل کرده و از گروهی از عراقیان، حدیث شنیده است. وی از فقهای

۱- ۱) . الانساب: «البطّیّ».

۲- ۲) . الانساب: «الحنبلیّ».

حنابله بوده و کتب نیکو و سودمندی نگاشته است. ابن ناصرالدین او را در طبقات حفّاظ نام برده، لیکن ذهبی سخنی از وی نگفته است. (۱)

ابن بطّه از مشایخ اجازه دهلوی است.

ابن بطّه از شیوخ اجازه دهلوی است؛ چرا که وی از اساتید اجازه جلال الدین سیوطی بوده و سند مشایخ اجازه ولی اللّه دهلوی (پدر عبدالعزیز دهلوی) به سیوطی می انجامد و دهلوی خود تصریح می کند که حدیث را از پدرش آموخته است.

سیوطی در «زاد المسیر فی فهرست الصغیر» می نویسد: «مختصر الخرَقی»:

قاضی حنابله، عزّالدین ابراهیم بن نصر کنانی و پسردایی اش، شهاب، احمد بن جمال عبداللّه حنبلی، و بدر، محمّد بن شیخ الاسلام، ابوالفضل بن حجر و ابوبکر بن علی بن موسی، حارث مکّی، و کمال، محمّد بن عبدالرحمن قلیوبی، این کتاب را برای من روایت کرده اند. ایشان همگی این کتاب را به طریق اجازه و بدین سند نقل می کردند: ابوبکر بن حسین مراغی، از ابوالعبّاس حجّار، از احمد بن یعقوب مارستانی، از ابوالمعالی محمّد بن نحّاس، از ابوالقاسم علی بن احمد بسری، از

ابوعبداللّه عبیداللّه بن محمّد بن حمدان، ابن بطّه

. و من کتب ابن بطّه را با این سند، سماعاً و اجازتاً نقل می کنم.

سند مشایخ هفتگانه ولی اللّه دهلوی به سیوطی می انجامد؛ زیرا وی در «الإرشاد فی مهمّات الإسناد» می نویسد: سند من [در نقل حدیث] به هفت تن از مشایخ بزرگوار و گرامی و پیشوایان و رهبران مهمّ از کسانی که در مکّه مکرّمه و مدینه منوّره، پر آوازه بوده اند و همگان در خاور و باختر عالم، بر فضل آنها همداستان اند، می انجامد (خدای را بر این امر سپاس): شیخ محمّد بن علاء بابلی، شیخ عیسی مغربی جعفری، شیخ محمّد بن محمّد بن سلیمان ردّانی مغربی، شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی، شیخ حسن بن علی عجیمی مکّی، شیخ احمد بن محمّد نخلی

۱- ۱) . تراجم الحفّاظ، حرف عین، نسخه خطّی.

مکّی و شیخ عبداللّه بن سالم بصری و سپس مکّی. سند این مشایخ هفتگانه به دو تن از پیشوایان و حافظان و رهبرانی که به عنوان «شیخ الاسلام» مشهورند، ختم می شود: زین الدین زکریّا و شیخ جلال الدین سیوطی.

و عبدالعزیز دهلوی در «أصول الحدیث» تصریح می کند که دانش حدیث و دیگر علوم را از پدرش، ولی اللّه دهلوی، آموخته و تعدادی از کتب روایی را در نزد پدر خوانده و از او شنیده، تا اینکه ملکه فهم معانی حدیث و درک حقایق اسنادها برایش پیدا شده است.

۶- روایت حاکم نیشابوری

اشاره

بر اساس آنچه موفّق بن احمد خوارزمی مکّی یاد کرده، حاکم نیشابوری حدیث تشبیه را در «تاریخ نیشابور» نقل کرده است. خوارزمی می نویسد:

شیخ زاهد، حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، این خبر را بر ما خواند و گفت: شیخ قضات، اسماعیل بن احمد واعظ، این خبر را بر ما خواند و گفت: احمد بن حسین بیهقی این خبر را بر ما بخواند... .

با همین سلسله سند، احمد بن حسین مذکور می گوید: حافظ ابوعبداللّه در کتاب تاریخ این خبر را بر ما خواند و گفت: ابوجعفر محمّد بن سعید، از محمّد بن مسلم بن واره، از عبیداللّه بن موسی عبسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و دنیاپرهیزی یحیی بن زکریّا و سختی و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی می گوید: این حدیث را جز با این زنجیره اسناد،

نونوشته ام. و خدا داناترین است. (۱)

شرح حال حاکم نیشابوری

۱. ابن خلّکان

: حافظ ابوعبـداللّه، محمّـد بن عبـداللّه بن محمّـد بن حمـدویه بن نعیم ضَبّی طهمانی، معروف به حاکم نیشابوری و ابن بیّع، در عصر خویش، پیشوای اهل حدیث بود و کتابهایی به نگارش در آورد که پیش از وی، مانندش نوشته نشده بود.

حاکم مردی دانا و آگاه و دانشـمند بود. وی فقه را از فقیه شافعی مذهب، ابوسـهل محمّد بن سلیمان صعلوکی آموخت؛ سپس به عراق رفت و نزد ابوعلی بن ابی هریره فقیه، حدیث خواند. پس از آن به طلب حدیث پرداخت و در آن، سـرآمد و پر آوازه شد و از افراد پرشماری که از بسیاری به شماره درنمی آیند، حدیث شنید.

فهرست نام مشایخ حدیث او حدود هزار نفر را در خود جای می دهد. حاکم حتّی از کسانی که پس از او نیز ادامه حیات داده انـد، روایت کرده است و این به سـبب گستردگی روایت و پرشـماری مشایـخ اوست. وی در علوم حـدیث، نزدیـک به هزار و پانصد کتاب نوشته است... .

امّا کتبی که حاکم در نگارش آنها یکتاست، عبارت انـد از: «معرفه علوم الحـدیث»، «تاریـخ علماء نیسابور»، «المدخل إلی علم الصحیح»، «المستدرک علی الصحیحین»، «ما تفرّد به کلّ واحد من الإمامین» و «فضائل الإمام الشافعیّ».

حاکم نیشابوری یک بار به عراق و دوبار به حجاز، سـفر کرده است. دومین مسافرت او در سال ۳۶۰ بوده است. وی با حافظان متعدّد مناظره و با مشایخ گوناگون گفتگو کرده و احادیثی را از [ایشان اخذ کرده و] نوشته و با دارقنطی بحث و

۱- ۱) . مناقب علی بن ابی طالب / ۴۰.

او را متقاعد کرده است. وی در سال ۳۹۵ در نیشابور، عهده دار امر قضاوت شد.

حاکم در ماه ربیع الاوّل سال ۳۲۱ در نیشابور، زاده شد و در روز سه شنبه، در ماه صفر سال ۴۰۵ در همان شهر، در گذشت. خلیلی در کتاب «الإرشاد» سال مرگ وی را ۴۰۳ نوشته است. خدایش رحمت کناد.

دارقنطی از ملازمان حاکم بوده است و ابوبکر قفال چاچی و دارقنطی و اقران آن دو از وی حدیث شنیده اند. (۱)

۲. ابوالفداء

(ضمن گزارش رخدادهای سال ۴۰۵): در این سال، حافظ... و امام اهل حدیث در عصر خویش و نویسنده ای که کتابهای نو و تازه نگاشت، از دنیا رفت. او در طلب حدیث، به مسافرت پرداخت و مشایخ حدیثش به دوهزار نفر می رسند. وی کتب پرشماری به نگارش درآورد. (۲)

۳. ابن وردی

(در گزارش حوادث سال ۴۰۵): در این سال، حافظ... و امام اهل حدیث در عصر خویش و نویسنده ای که کتابهای نو و تازه نگاشت، در گذشت. او در طلب حدیث، به مسافرت پرداخت و مشایخ حدیثش به دوهزار نفر می رسند. (۳)

۵ . عبدالغافر فارسی

: جانشینی برای او نیامده است. (۴)

۶ . زرقانی

: حاکم، امام، حافظِ کبیر، ابوعبداللّه، محمّد بن عبداللّه ضبّی نیشابوری، ثقه و در ثبت و ضبط اخبار، دقیق است و همگان بر صدق و آشنایی کامل او با حدیث، همداستان اند. وی بسیار سفر کرده و از مشایخ، حدیث شنیده است؛ تا آنجا که مشایخ حدیث وی در نیشابور، نزدیک به هزار نفر هستند و در شهرهای دیگر، بیش از این.

وی در سال ۳۲۱ زاده شد و در سال ۴۰۵ در نیشابور، در گذشت. نوشته های او به گفته ذهبی، پانصد مجلّد و بر اساس سخن عبدالغافر فارسی، هزار مجلّد و به گفته دیگران، هزار و پانصد مجلّد است. از حاکم نقل شده است: آب زمزم را نوشیدم و

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۴ / ۲۸۰.

۲- ۲) . المختصر فی احوال البشر، حوادث سال ۴۰۵.

۳- ۳) . تتمّه المختصر فی احوال البشر، حوادث سال ۴۰۵.

۴- ۴) . السياق فی تاريخ نيسابور / ۵ .

از خدا خواستم که نیکو نگاشتن را نصیبم گرداند. (۱)

۷. عبد الحقّ دهلوی

: حـاکم در علوم گونـاگون، از اهـل فضـل و دانش و معرفت بود و به ویژه در علم حـدیث، یکتای عصـر و یگانه زمان خود به شمار می رفت. وی در حدیث، کتابهایی سترگ و شگرف و شگفت دارد. (۲)

۸ . ابن اثیر

: ... و این شـرطی را که گفته آمد، ابوعبداللّه حاکم نیشابوری یاد کرده است. دیگری گفته است: بی گمان، این شرط در همه جای صحیح بخاری و صحیح مسلم، جاری نیست و آن دو احادیثی را ناسازگار با این شرط، نقل کرده اند.

لیکن گمـان ما به حاکم این نیست؛ چرا که وی دانای این فن بوده، از پیچیـدگیهایش آگاه و با رموز آن آشـناست و سـخن و داوری اش درباره این دو کتاب، پس از کاوش و یقین به این داوری است.

بـاری، نهـایت آنچه این قائل (مخالف سـخن حاکم) مـدّعی است، آن است که احادیث این دو کتاب را کاویـده و احادیثی را یافته که با شـرطی که حاکم ذکر کرده است، سازگار نمی افتـد. و این آخرین دعوی او در نقض سـخن حاکم است؛ در حالی که این سـخن، به هیـچ روی، ناقض سـخن حاکم و مبطل قول او نیست؛ زیرا حاکم اثبات کننـده و او نفی کننـده است و اثبات کننده بر نفی کننده مقدّم است.

راستی، چگونه رواست وی بدان سبب که این حکم را نیافته است، به انتفای آن نظر دهد؟! شاید دیگری یافته و رسیده باشد و او نرسیده باشد؟! آری، گمان نیکو درباره علما نیکوتر و تصدیق سخنانشان سزاوارتر است. (۳)

۱- ۱) . شرح مواهب اللّدنّیه ۱ / ۳۲.

۲- ۲) . رجال المشکاه.

۳- ۳) . جامع الاصول ۱ / ۹۲.

۹. فخر رازی

: در میان محدّثان پسین، دانشمندترین و تواناترین و پژوهنده ترین آنان در دانش حدیث، اینها هستند: ابوالحسن دارقطنی، حافظ ابوعبداللّه حاکم نیشابوری ، شیخ ابونُعَیم اصفهانی، حافظ ابوبکر بیهقی، امام ابوبکر عبداللّه بن محمّد بن زکریّا جوزقی (صاحب کتاب المتّفق)، امام و خطیب صاحب تاریخ بغداد و امام ابوسلیمان خطابی که دریایی در حدیث و لغت بود و در وصفش گفته اند:

حدیث را برای ابوسلیمان قرار دادند، همان گونه که حدید (آهن) را برای ابوسلیمان؛ و مقصودشان از ابوسلیمان دومی، داوود نبی علیه السلام است. همو که خدای متعال درباره اش می فرماید: « وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ : و آهن را برای او نرم گردانیدیم.» (۱) این دانشمندان - پس از بخاری و مسلم - صدرنشینان این علم اند و همگی شان بر بزرگداشت شافعی همداستان اند. (۲)

۱۰. نووی

: نامها و شرح حال صاحبان آنها را از کتابهای پیشوایان و حافظان و چهره های سرشناسی که در این علم به پیشوایی مشهور و در نزد همگان، مورد اعتمادند، نقل کردم؛ مانند: تاریخ بخاری و ابن ابی خیثمه و خلیفه بن خیّاط (معروف به سنان) و طبقات صغیر و طبقات کبیر، اثر محمّد بن سعد و کاتبِ واقدی (ابن سعد ثقه است؛ هرچند استاد او واقدی ضعیف است) و جرح و تعدیلِ ابن ابی حاتم و ثقات ابی حاتم، ابن حِبّان، و تاریخ نیشابور، اثر ابوعبداللّه حاکم و تاریخ بغدادِ خطیب و تاریخ همدان و تاریخ دمشق اثر حافظ ابوالقاسم، ابن عساکر، و دیگر کتب بزرگ تاریخ و غیر آن. (۳)

۱۱. نووی

(پس از نقل سخن حاکم و دیگران در وصف بخاری): اینها همه، اندکی از مناقب و ویژگیهای برجسته و خویهای نیکو و حالات گهربار اوست که به بدانها اشارتی کردم؛ چرا که اینها از امور شناخته شده و روشن است. مناقب بخاری را نمی توان تمام و کمال ذکر کرد؛ چرا که از حدّ شماره بیرون است. مناقب و کمالاتی چون: حفظ و درایت و اجتهاد در تحصیل، و روایت و پارسایی و فایده بخشی، و پاکدامنی و دنیاپرهیزی، و پژوهندگی و استوارسازی، و توان و

ص:۱۰۳

۱- ۱) . سبأ (۳۴) / ۱۰.

۲- ۲) . مناقب الشافعی، وجه سوم از باب چهارم.

۳- ۳) . تهذیب الاسماء و اللّغات ۱ / ۶ .

شناخت، و احوال و کرامات و جز آنها از انواع خویهای نیکو و پسندیده.

و اینها بر اساس سخنان چهره های سرشناس مسلمین و صاحبان فضل و پاکدامنی و آیین و حافظان نکته سنج و محکم کار - که سخنی به گزاف نمی گویند؛ بلکه در آن نیک می اندیشند و استوارش می سازند و در پاسبانی اش بسیار می کوشند - آشکار و روشن می گردد. (۱)

۱۲. نووی:

مسلم - رحمه اللّه تعالی - در آغاز مقدّمه صحیحش، یاد می کند که احادیث را به سه بخش تقسیم کرده است: نخست: آنچه حافظان متقن روایت کرده اند؛ دوم: احادیثی که افراد گمنام و متوسّط در حفظ و اتقان، نقل کرده اند؛ سوم:

آنچه راویان ضعیف و متروک روایت کرده اند. و نیز یادآور می شود که در کتابش، هرگاه نقل احادیث قسم اوّل را پایان داده، به قسم دوم پرداخته است؛ امّا در قسم سوم توقّف نکرده است (آنها را نقل نکرده است).

دانشمندان در مراد وی از این تقسیم بندی، اختلاف کرده اند. امام، حافظ ابوعبداللّه حاکم، و یار و همنشین او، امام، حافظ ابوبکر بیهقی - که خدا آن دو را رحمت کناد - گفته اند: مراد او [از صحیح] قسم نخست است. قاضی عیاض می گوید: و این سخنی است که مشایخ و مردمان از حاکم، ابوعبداللّه، پذیرفته اند و وی را در آن پیروی کرده اند. (۲)

۱۳. خطیب تبریزی

: ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی در حدیث و نگارش کتب و شناخت فقه، یگانه عصر خویش بود. وی از اصحاب بزرگ ابوعبداللّه حاکم است.

گفته اند: هفت تن از حافظان، نیکو کتاب نگاشتند و مردمان از کتب آنها بهره عظیم بردند. [نام آنها چنین است] : ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی؛ سپس حاکم ابوعبداللّه نیشابوری و... . (۳)

۱- ۱) . همان / ۷۶، شرح حال بخاری.

۲- ۲) . المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجّاج ۱ / ۲۳.

۳- ۳) . الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۸۰۶ .

۱۴. سبکی

: مردم زمانه ما کجا و نگاهبانان این شریعت کجا؟ کسانی چون:

ابوبکر صدّیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین و علی مرتضی و... .

و از طبقه تابعان: اویس قرنی و علقمه بن قیس و اسود، ابن یزید، و مسروق بن اجدع و ابن مسیّب و ابو عالیه و... .

و از طبقه دیگر: اوزاعی و ثوری و معمر بن راشد و شعبه و... .

و از طبقه دیگر: شافعی و عفان بن مسلم و آدم بن ابی اَیاس و... .

و از طبقه دیگر: احمد بن محمّد بن حنبل و احمد بن ابراهیم دورقی... .

و از طبقه دیگر: محمّد بن یحیی ذهلی و بخاری و ابوحاتم رازی... .

و از طبقه دیگر: ابوداوود سجستانی و صالح جزره و ترمذی و ابن ماجه... .

و از طبقه دیگر: عبدان و عبداللّه بن احمد اهوازی و حسن بن سفیان... .

و از طبقه دیگر: ابوبکر بن زیاد نیشابوری و ابوحامد، احمد بن محمّد بن شرقی و... .

و از طبقه دیگر: ابوالقاسم طبرانی و ابوحاتم محمّد بن حبّان و ابوعلی، ابن سکن، و... .

و از طبقه دیگر: ابوعبداللّه بن منده و ابوعبداللّه حسین بن احمد بن بکیر و ابوعبداللّه حاکم و عبدالغنی بن سعید ازدی و ابوبکر بن مردویه و ابوعبداللّه محمّد بن احمد غنجار و ابوبکر برقانی و ابوحاتم عبدوی و حمزه سهمی و ابونعیم اصفهانی.

و از طبقه دیگر: ابوعبداللّه صوری و خطیب و بیهقی و ابن حزم و ابن عبدالبرّ و ابوولید باجی و ابوصالح معزول.

و از طبقه دیگر: ابواسحاق حبّال و ابونصر بن ماکولا و ابوعبداللّه حمیدی و ابوعلی غسّانی و ابوالفضل، محمّد بن طاهر مقدسی، و ابوعلی بن سکره.

و از طبقه دیگر: ابوعامر محمّد بن سعدون عبدری و ابوالقاسم تیمی و ابوالفضل بن ناصر و ابوالعلاء همدانی و ابوطاهر سلفی و ابوالقاسم، ابن عساکر، و ابوسعد سمعانی و ابو موسی مدینی و... .

ص:۱۰۵

و از طبقه دیگر: ابوبکر بن نقطه و ابن مدینی و ابوعبداللّه محمّد بن عبدالواحد و... .

و از طبقه دیگر: عبدالعظیم منذری و رشیدالدین عطّار و ابن مسدی.

و از طبقه دیگر: نووی و دمیاطی و ابن طاهری و عبید اشعری و... .

و از طبقه دیگر: قاضی سعدالدین حارثی و حافظ ابوالحجّاج مزّی... .

و از طبقه دیگر: حافظ ابوالعبّاس بن مظفّر و حافظ صلاح الدین علایی.

اینان خبرگان این فن هستند. ما تعداد بسیاری از پیشوایان را یاد نکردیم و شمار قابل توجّهی از محدّثان را رها کردیم و تنها نام کسانی را که گذشت، آوردیم تا توجّهات به سوی آنان و نه دیگران، گردانیده شود. سپس کار به برچیده شدن اسانید انجامید و زیاده روی در آن، نادانی و وسواس به شمار آمد. (۱)

۱۵. اسنوی

: شافعی - خدا از او راضی باشد و خشنودش کند و به سبب او و همه پیشوایان مسلمین، ما را سود بخشد - به سبب سعادتی که در برخی امور، تنها نصیب اصحاب او و نه اصحاب سایرین شده، بر دیگران برتری پیدا کرده است. از جمله آنکه: پیشوایان بزرگ حدیث، یا در شمار شاگردان وی هستند - که حدیث را بی واسطه از او گرفته اند - یا در زمره کسانی اند که مرجع اخذ حدیث بوده اند. [از این دو گروه، این نامها را یاد می کنیم] : امام احمد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابن منذر، ابن حبّان، ابن خزیمه، بیهقی، حاکم ، خطابی، خطیب و ابونعیم. (۲)

۱۶. بدخشانی

اشاره

: حاکم: گروهی از اهل حدیث، این نام را گرفته اند؛ برخی شان به سبب ریاست دنیوی و... برخی دیگر به سبب سرآمدی در حدیث. از دسته دوم، دو تن هستند که در شناخت حدیث، سرآمد معاصران خود شدند. یکی از آنها - که بزرگ تر از دیگری است - حاکم، ابواحمد، محمّد بن محمّد بن احمد بن اسحاق نیشابوری است که نامی از وی در این کتاب نیامده است؛ و دیگری - که مشهورتر است - حاکم، ابوعبداللّه، محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن حمدویه نیشابوری، صاحب «المستدرک علی الصحیحین»، «تاریخ نیشابور» و کتابهای دیگر است. (۳)

ص:۱۰۶

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه الکبری ۴ / ۱۵۵.

٢- ٢) . طبقات الشافعيّه، آغاز کتاب.

٣- ٣) . تراجم الحفّاظ، مخطوط.

تمسّک دهلوی و پدرش به روایات حاکم

ولی اللّه دهلوی حاکم نیشابوری را در شمار مجدِّدان آیین حنیف اسلام در سده چهارم، یاد کرده و در مقدّمه کتاب «فتح الرحمن فی ترجمه القرآن» تصریح کرده که درست ترین تفسیرها تفسیر بخاری و تفسیر مسلم و تفسیر ترمذی و تفسیر حاکم است. همین امر در جلالت و وثاقت حاکم، بس است.

امّا عبدالعزیز دهلوی خود در جای جای کتاب تحفه به روایات حاکم تکیه کرده و در رویارویی با اهل حق، به احادیث وی استناد کرده است. و این امری است که بر خوانندگان کتاب او روشن است. از جمله در پاسخ به طعن چهارم و طعن پانزدهم از مطاعن ابوبکر و در جواب به کید نود و یکم و صد و دوم... . وی در پاسخ به کید نود و یکم می نویسد: چگونه ممکن است اهل سنّت دشمنان اهل بیت را دوست بدارند؛ در حالی که در کتابهایشان احادیث بسیار روشنی آمده است که: «هر کس در حال دشمنی با آل محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، به آتش درخواهد افتاد؛ هر چند که نماز خوانده باشد و روزه گرفته باشد.» و این روایت را طبرانی و حاکم در کتب خویش آورده اند.

بنابراین، حاکم از کسانی است که روایتشان مورد اعتماد بوده و در شمار آنهایی است که به مقامات بلند و درجات عالی رسیده اند. حال چگونه است که دهلوی درستی احادیثی را نمی پذیرد که حاکم از جمله راویان آنهاست؛ احادیثی مانند حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث «أنا مدینه العلم» !!

اعتبار تاریخ حاکم

[خواننده گرامی!] دانستی که حاکم، حدیث تشبیه را در «تاریخ نیشابور» روایت کرده است؛ و نیز از سخنان دانشمندان سنّی در حقّ وی، دریافتی که خدای متعال به او توان نگارش نیکو عطا فرموده، نوشته هایش همگی مفید و معتبر و مشهور

ص:۱۰۷

است. به ویژه «سبکی» در وصف تاریخ نیشابور، می نویسد:

نیشابور از باشکوه ترین و بزرگ ترین شهرها بوده و پس از بغداد، مانندی نداشته است. حافظ ابوعبداللّه حاکم، درباره نیشابور تاریخی نگاشته است که کارشناسان و ناقدان بصیر در برابرش سر تعظیم فرود آورده اند. این کتاب در نزد من، سرور کتابهای تاریخی است. تاریخ خطیب، هر چند در شمار کتب نیکوی اسلامی است؛ لیکن فاصله زمانی نویسنده اش با رخدادهای که گزارش کرده، طولانی است.

زیرا با آنکه بغداد پس از نیشابور به وجود آمده است، دانشمندان آن از علمای نیشابور، قدیمی ترند؛ چرا که بغداد، پیش از آنکه دانشمندان نیشابور در آسمان علم بدرخشند، پایتخت کشورهای اسلامی بوده است. همچنین، حاکم روزگاری دراز پیش از خطیب به دنیا آمده و زیسته است. خطیب زمانی به بغداد رفت که علمای پر شماری پیش از او وارد بغداد شده بودند؛ از این روی، وی در نگارش شرح احوال آنها، به اختصارنویسی ناچار شده است. حاکم امّا، بیشتر کسانی را که در کتابش یاد می کند، مشایخ خودش یا اساتید مشایخش یا افرادی هستند که فاصله زمانی چندانی با او نداشته اند؛ چرا که حاکم نسبت به دانشمندان نیشابور، از علمای متقدّم محسوب می شود. بنابراین، چون شماره کسانی که حاکم شرح احوالشان را نگاشته، اندك بوده است، سخن را در شناساندنشان بسط داده و حقّش را ادا کرده است؛ لیکن خطیب، به همان دلیلی که آمد، عذرش روشن است. (۱)

در «کشف الظنون» در وصف کتابهایی که درباره تاریخ نیشابور نوشته شده، آمده است: از جمله آنها، تاریخ امام ابوعبداللّه، محمّد بن عبداللّه حاکم نیشابوری، درگذشته به سال ۴۰۵ است. تاریخ حاکم، کتاب بزرگی است که با جمله «ستایش خدایی را که محمّد را برگزید» آغاز می شود. «سبکی» در کتاب طبقاتش می نویسد:

تاریخ نیشابور حاکم، تاریخی است که دیدگانم بلندمرتبه تر از آن را ندیده است؛ این کتاب در نزد من، بهترین کتابی است که درباره شهرها نگاشته شده است. (۲)

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه الکبری ۱ / ۳۲۴.

۲- ۲) . کشف الظنون ۱ / ۳۰۸ .

۷- روایت ابن مَرْدَوَیْه

اشاره

موفّق بن احمد خوارزمی می گوید: شهردار به طریق اجازه، برای ما روایت کرد:

ابوالفتح، عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، در شهر اصفهان، از شریف ابوطالب، مفضّل بن محمّد بن طاهر جعفری، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورك اصفهانی ، برای ما نقل کرد: محمّد بن احمد بن ابراهیم،از حسین بن علی بن حسین سکونی، از سوید بن مسعر بن یحیی بن حجّاج نهدی، از شریک، از ابواسحاق، از حارث اعوَر (۱)، پرچمدار علی بن ابی طالب روایت کرد که وی گفت: به ما رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحابش فرمود:

أُریکُمْ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حِکْمَتِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

طولی نکشید که علی بر آن جمع وارد شد. پس ابوبکر گفت: یا رسول اللّه! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الاهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر گفت: خدا و فرستاده اش داناترند که او کیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برایت یافت می شود؟ (۲)

شرح حال ابن مردویه

۱. ذهبی

: حافظ، دقیق در ثبت و ضبط اخبار، علّامه، ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، صاحب تفسیر و تاریخ و غیر آنهاست. وی از ابوسهل بن زیاد قطّان و میمون بن اسحاق خراسانی و... روایت کرده است؛ و ابوالقاسم

۱- ۱) . کسی که بینایی یک چشم را از دست داده باشد. (المعجم الوسیط) (مترجم)

۲- ۲) . مناقب علی بن ابی طالب / ۴۴ - ۴۵.

عبدالرحمن بن منده و برادرش عبدالوهّاب و ابوالخیر محمّد بن احمد و ابومنصور محمّد بن سکرویه و ابوبکر محمّد بن حسن بن محمّد بن سلیم و ابوعبداللّه ثقفیِ رئیس و ابومطیع محمّد بن عبدالواحد مصری و گروه بی شمار دیگری از او روایت کرده اند. «المستخرج علی صحیح البخاری» از کارهای اوست. وی به این فن شناخت کامل داشت و با راویان حدیث، آشنا و بسیار پرتوان و نیکو نگارش بود. در سال ۳۲۳ زاده شد و در بیست و سوم یا بیست و چهارم رمضان سال ۴۱۰ در گذشت. عالی ترین اسنادها از او در «الثقفیّات» (۱) و کتابهای دیگر، آمده است. (۲)

۲. ابن قیّم

(پس از ذکر حدیثی می نویسد): این حدیثی بزرگ و باشکوه است.

شکوه و استواری و بزرگی آن فریاد می زنند که از مشکات نبوّت برآمده است.

آشنایی با این حدیث، جز از طریق روایت عبدالرحمن بن مغیره بن عبدالرحمن مدنی - که آن را از ابراهیم بن ضمره زبیری نقل می کند - ممکن نیست. عبدالرحمن و ابراهیم از بزرگان مردم مدینه و از راویان ثقه ای هستند که در صحّت حدیث، به نقل ایشان احتجاج می شود. امام اهل حدیث، محمّد بن اسماعیل بخاری، به روایات این دو احتجاج کرده است. نیز پیشوایان اهل سنّت این حدیث را در کتابهایشان آورده و پذیرفته اند و در برابر آن تسلیم و خاضع شده اند و هیچ یک از آنها بر متن و زنجیره راویان آن، خرده ای نگرفته است. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند، عبارت اند از:

- امام، فرزند امام، ابوعبدالرحمن، عبداللّه بن احمد بن حنبل، در مسند پدرش و در کتاب «السنّه»؛

- فاضل جلیل، ابوبکر، احمد بن عمرو بن عاصم نبیل، در کتاب «السنّه»؛

- حافظ ابواحمد، محمّد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان عسّال، در کتاب «المعرفه»؛

۱- ۱) . کتابی است از حافظ قاسم بن فضل ثقفی اصفهانی (۴۸۹). (کشف الظنون ۱ / ۵۲۲ و ۵۸۶) (مترجم)
۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۳ / ۲۳۸.

– حافظ عصر و محدّث زمان خویش، ابوالقاسم، سلیمان بن احمد بن ایّوب طبرانی، در بسیاری از کتابهایش؛

– حافظ ابومحمّد، عبداللّه بن محمّد بن حیّان، ابوالشیخ اصفهانی، در «السنّه»؛

– حافظ فرزند حافظ، ابوعبداللّه، محمّد بن اسحاق بن محمّد بن یحیی بن منده، حافظ اصفهان؛

– حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه؛

– حافظ عصر خویش، ابونعیم، احمد بن عبداللّه بن اسحاق اصفهانی؛

و گروه دیگری از حافظان که یادکرد آنها به درازا می کشد. (۱)

۳. سبکی

: وی، آن گونه که در شرح حال حاکم گذشت، ابن مردویه را در طبقه حاکم یاد کرده است.

۴. سیوطی

: ابن مردویه: حافظ بزرگ و علّامه و... . (۲)

۵ . زرقانی

: حافظ، دقیق در ثبت اخبار، علّامه، ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، در سال **۳۲۳** چشم به جهان گشود و کتابهای «التاریخ» و «التفسیر» و «المسند» و «المستخرج علی البخاری» را نگاشت. وی به این فن شناخت کامل داشت و با راویان حدیث آشنا و بسیار پرتوان و نیکو نگارش بود. ابن مردویه در بیست و سوم یا بیست و چهارم رمضان سال ۴۱۰ چشم از جهان فرو بست. حافظ ابن ناصر در «مشتبه النسبه» می نویسد: خوانش درست مردویه، مَرْدُویَه است.

ابن نقطه، از برخی از اصفهانیان، مِرْدُویَه نیز شنیده است. (۳)

معنای اصطلاحی حافظ

دانشمندان اهل تسنّن ابن مردویه را با وصف «حافظ» ستوده اند. این مطلب را

۱– ۱) . زاد المعاد فی هدی خیر العباد ۳ / ۵۶ .

۲– ۲) . طبقات الحفّاظ / ۴۱۲.

۳- ۳) . شرح المواهب اللّدنّيه ۱ / ۱۸۲.

می توان در «الأنساب» (۱)، «تاریخ ابن کثیر» (۲)، «کشف الظنون» (۳) و کتابهای دیگر یافت.

ارزش لقب حافظ در اصطلاح دانشمندان سنّی، بر اهل دانش پوشیده نیست.

نورالدین، علی بن سلطان قاری، در «شرح الشمائل» می نویسد:

بنابر آنچه «میرک» یاد کرده است، مراد از «حافظ» حافظ حدیث است نه حافظ قرآن. البتّه ممکن است مراد حافظ کتاب و سنّت باشد.

حافظ در اصطلاح محدّثان، کسی است که بر متن و اسناد صد هزار حدیث مسلّط باشد. «طالب» فرد مبتدی و خواهانِ مشتاق حدیث است. «محدّث»، «شیخ» و «امام»، استاد کامل [این فنّ] است. «حجّت» فردی است که به متن و اسناد و احوال راویان سیصد هزار حدیث، از حیث جرح و تعدیل و تاریخ آنها، احاطه داشته باشد. «حاکم» آن است که به همین گونه، بر تمام احادیث مسلّط باشد.

ابن جوزی می گوید: راوی فرد ناقل حدیث با ذکر سند است؛ و محّدث کسی است که نحوه روایت هر حدیث را بداند و بر فهم آن اهتمام ورزد. حافظ آن است که هر حدیثی را که به وی رسیده، روایت کند و تمام آنچه را در نزد او بوده و مورد نیازش است، در بر گرفته باشد.

شعرانی گفته است: حافظ ابن حجر می گوید: شروطی که فراهم آمدنش در آدمی سبب می شود تا وی را حافظ بنامند، عبارت اند از: شهرت در طلب حدیث؛ دریافت بی واسطه حدیث از راویان؛ آشنایی با جرح و تعدیلِ طبقات راویان و مراتب آنها؛ و شناخت حدیث صحیح از غیرصحیح (به گونه ای که احادیثی که با این شروط در نزد اوست، بیش از آنی باشد که در نزدش نیست)؛ و به یاد داشتن متون بی شمار. هر که تمام این شرطها را در خود گردآورد، حافظ است. (۴)

بدخشانی می نویسد: نام حافظ را بر خلاف محدّث، بر کسی می نهند که در فنّ

ص:۱۱۲

۱- ۱) . الانساب ۱ / ۱۸۳ ؛ ضمن شرح حال حمزه بن حسین مؤدّب اصفهانی.

۲- ۲) . تاریخ ابن کثیر؛ ضمن یادکرد حدیث طیر در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام .

۳- ۳) . کشف الظنون ۱ / ۴۳۹.

۴- ۴) . لواقح الانوار فی طبقات الاخیار؛ ضمن شرح حال سیوطی.

حدیث، دارای مهارت باشد. (۱)

ابن مردویه استاد کسی است که برترین اسنادها در اصفهان، بدو می انجامد.

از سخن صاحب «تذکره الحفّاظ» دریافتی که گروهی از رهبران و پیشوایان سرشناس (مانند ابن منده) از ابن مردویه، حدیث روایت کرده اند. اعتقاد پژوهندگان سنّی این است که روایت یک راوی عادل از شخصی، برای دلالت بر وثاقت آن شخص بسنده است.

حافظ ابن مردویه اصفهانی، از مشایخ ابومطیع مدینی - که برترین اسنادها در میان اهل اصفهان، بدو پایان می پذیرد - است. این سخنی است که حافظ ذهبی در شرح حال ابومطیع بر زبان آورده است: ابومطیع، محمّد بن عبدالواحد مدینی (مصریّ الاصل) صحّاف و ناسخ بود و نود و چند سال زیست. برترین اسنادها در میان اهل اصفهان، بدو ختم می شود. او از ابوبکر، ابن مردویه، و نقّاش و ابن عقیلِ باوردی و گروهی دیگر روایت می کند. (۲)

این سخن، به تنهایی، نشانگر شأن و جایگاه و مرتبت بلند ابن مردویه است.

اعتماد حافظان اهل تسنّن به کتابهای ابن مردویه

از دیگر اموری که نشان دهنده عظمت و جلالت ابن مردویه است، اعتماد حافظان بزرگ به روایات و کتابهای اوست؛ مانند اعتماد آنان به مسلم و بخاری و همگنان آن دو.

ابن جزری گفته است:

کتابهایی که این احادیث را از آنها نقل کرده ام، با حروفی که نشانه آنهاست، رمز گذارده ام و در این کار، کوتاه ترین روش را برگزیده ام؛ بدین گونه که برای صحیح بخاری، نشانه «خ» و برای صحیح مسلم، نشانه «م» و برای سنن ابوداوود، نشانه «د»

۱- ۱) . تراجم الحفّاظ؛ مخطوط.

۲- ۲) . العبر فی خبر من غبر ۳ / ۳۴۸.

و برای کتابهای ترمذی و نسائی و ابن ماجه قزوینی به ترتیب، حروف «ت» و «ن» و «ق» را قرار داده، برای چهار کتاب نخستین رمز «عه» و برای تمام این شش کتاب نشانه «ع» را انتخاب کرده ام. به همین ترتیب، صحیح ابن حبّان را به «حب» صحیح «المستدرک» را به «مس» و کتاب ابوعوانه را به «عو» و کتاب «ابن خزیمه» را به «مه» و الموطّأ را به «طا» و سنن دارقطنی را به «قط» و مصنّف ابن ابی شیبه را به «مص» و مسند امام احمد را به «آ» و کتاب بزّار را به «ر» و مسند ابویعلی موصلی را به «ص» و سنن دارمی را به «می» و معجم کبیر طبرانی را به «ط» و معجم اوسط را به «طس» و معجم صغیر را به «صط» و کتاب «الدعاء» وی را به «طب» و کتاب «ابن مردویه» را به «مر» و سنن بیهقی را به «قی» و سنن کبیرش را به «سنی» و «عمل الیوم و اللّیله» ابن سنی را به «ی» رمز نهاده ام. باید دانست که من امیدوارم تمام آنچه را در کتاب خود گردآورده ام، صحیح باشد. (۱)

۸- روایت ابونُعَیم

اشاره

محمّد صدر العالم می نویسد: ابونعیم در فضائل صحابه، به طور مرفوع، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَنْ سَرَّهَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبراهیمَ فی خُلَّتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۲)

هر که را نگریستن به دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا، شادمان می کند، به علی بن ابی طالب بنگرد.

شرح حال ابونعیم

۱. فخر رازی:

در میان محدّثان پسین، دانشمندترین و تواناترین و پژوهنده ترین

۱- ۱) . الحصن الحصین، خطبه کتاب.

۲- ۲) . معارج العلی فی مناقب المرتضی، مخطوط.

آنها در علم حدیث، اینها هستند: ابوالحسن دارقطنی، حافظ ابوعبداللّه حاکم نیشابوری، شیخ ابونعیم اصفهانی و... . اینها پس از بخاری و مسلم، صدرنشینان این علم اند و همگی بر بزرگداشت شافعی، همداستان اند. (۱)

۲. ابن خلّکان

: حافظ ابونعیم، احمد بن عبداللّه بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، حافظ مشهور، نویسنده کتاب «حلیه الاولیاء» و از محدّثان سرشناس و حافظان ثقه بزرگ است. او از اصحاب فضل، دانش آموخت و دیگران از وی آموختند و بهره بردند. کتاب «حلیه الاولیاء» او از نیکوترین کتابهاست. ابونعیم در ماه صفر یا در روز بیست و یکم ماه محرّم سال ۴۳۰ در اصفهان، در گذشت. خدایش بیامرزاد. (۲)

۳. ابن تیمیّه

: هر دانشی را شخصیّتهایی است که مایه شناخت آن دانش اند.

دانشمندان حدیث بزرگ ترین و ارجدارترین و راستگوترین و عالی مرتبت ترین و دیندارترین عالمان دین اند. بی گمان، محدّثان از صادق ترین و متدیّن ترین و امانتدارترین و داناترین و آگاه ترین مردمان به آنچه درباره جرح و تعدیل گفته اند، هستند. کسانی چون:

مالک و شعبه و سفیان ثوری و یحیی بن سعید قطّان و عبدالرحمن بن مهدی و عبداللّه بن مبارک و وکیع بن جرّاح و شافعی و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و ابوعبید و یحیی بن معین و علی بن مدینی و بخاری و مسلم و ابوداوود و ابوزرعه و ابوحاتم و نسائی و عجلی و ابواحمد، ابن عدی، و ابوحاتم بستی و ابوالحسن دارقطنی و مانند ایشان که افرادی پرتعداد هستند و به شماره در نمی آیند.

مردمان کتابهای خرد و کلانی درباره اخبار نگاشته اند؛ مانند طبقات ابن سعد و... . آنان کتب حدیث را گاهی بر پایه احادیث مسند و گاهی به گونه موضوعی، تألیف کرده اند. هدف برخی از نویسندگان، گردآوری احادیث صحیح بوده است؛

۱- ۱) . فضائل الشافعیّ. سخن فخر رازی پیشتر نیز در شرح حال حاکم نیشابوری آمد.

۲- ۲) . وفیات الاعیان ۱ / ۹۱.

مانند: بخاری و مسلم و ابن خزیمه و ابوحاتم و دیگران. گروهی از ایشان در پی آن بوده اند که بر اساس ضوابط صحیحین، به نقل حدیث بپردازند؛ مانند: اسماعیلی و برقانی و ابونعیم و دیگران. دسته دیگر به نقل و گردآوری احادیث سنن پرداخته اند؛ که ابوداوود و نسائی و ابن ماجه و... در این دسته جای می گیرند. (۱)

۴. ابن قیّم

(در همان سخنی که در شرح حال ابن مردویه آمد): و از پیشوایان اهل سنّت، حافظ عصر خویش، ابونعیم، احمد بن عبداللّه بن اسحاق اصفهانی است. (۲)

۵ . ابوالمؤیّد خوارزمی

: حافظ ابونعیم، احمد بن عبداللّه بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، صاحب «المسند الرابع» و نوه محمّد بن یوسف فریابی زاهد است. حافظ ابوعبداللّه نجّار در تاریخش درباره او می نویسد:

ابونعیم تاج المحدّثین و از دانشمندان سرشناس و در زمره کسانی است که علم و حفظ و فهم و درایت احادیث در آنان گردآمده است و افراد فراوانی برای فراگیری حدیث، به نزد وی می رفته اند. او کتابهایی در حدیث نوشت که در شهرها گشت و مردمان از آنها بهره بردند. وی زمانی دراز و به نیکویی، زیست تا آنکه بسیاری از نوادگان خود را دیدار کرد. پیشوایان سرشناس از او روایت کرده اند. (۳)

۶ . ذهبی

(ضمن گزارش رخدادهای سال ۴۳۰): در این سال، حافظ ابونعیم، احمد بن عبداللّه بن احمد اصفهانی، چشم از جهان فرو بست؛ همو که در برترین اسنادها و حفظ و گستردگی دانش حدیث و فنون آن، در دنیا یگانه بود. وی کتابهای بزرگی به نگارش درآورد که در سراسر آفاق مشهور است. (۴)

۷. سبکی

اشاره

: حافظ ابونعیم اصفهانیِ صوفی، جامعِ فقه و تصوّف و غایتِ حفظ و ثبت و ضبط دقیق اخبار و از پیشوایان سرشناس است. خدای متعال برترین شکل

۱- ۱) . منهاج السنّه ۷ / ۳۵ - ۳۶.

۲- ۲) . زاد المعاد ۳ / ۵۶ .

۳- ۳) . رجال جامع مسانید ابی حنیفه ۲ / ۳۹۱.

۴- ۴) . العبر فی خبر من غبر ۳ / ۱۷۰ ، حوادث سال ۴۳۰.

روایت حـدیث و بالاـترین درجه فهم آن را در او گردآورد. حافظان از سراسـر جهان [برای کسب دانش] به سوی او سـفر می کردند.

ابونعیم در مـاه رجب سال ۳۳۶ در اصـفهان، زاده شـد. زاهـد، محمّد بن یوسف بنّاء، از مشایخ صوفیّه، از نیاکان اوست. پدرش برای وی از گروهی از مشایـخ، اجـازه خواست که ابونعیم در کسب اجـازه از ایشـان، در تمام عالم یکتاست. از شامیان، خیثمه بن سـلیمان و از بغـدادیان، جعفر خلـدی و از مشایـخ واسط، عبداللّه بن عمر بن شوذب و از اهل نیشابور، اصمّ به ابونعیم اجازه داده اند.

ابونعیم در سال ۳۴۴ از عبداللّه بن جعفر بن احمد بن فارس و قاضی ابومحمّد بن احمد عسّال و احمد بن سعید سمسار و احمد بن محمّد قصّار و احمد بن بندار سـعّار و عبداللّه بن حسن بن بندار و طبرانی و ظهرانی و ابوالشـیخ و جعابی، حدیث شنید. وی در سال ۳۵۶ سـفرهای خود را آغاز کرد و در بغـداد، از ابوعلی بن صوّاف و ابوبکر بن هیثم انباری و ابوبحر برنهاری و عیسـی بن محمّـد طوماری و عبدالرحمن، پدر مخلص و ابن خ لّا د نصـیبی و حبیب قزّاز و گروه پرشـمار دیگری؛ و در مکّه، از ابوبکر آجری و احمـد بن ابراهیم کنـدی؛ و در بصـره، از فـاروق بن عبـدالکریم خطابی و محمّـد بن علی بن مسـلم عامری و گروهی دیگر؛ ودر کوفه، از ابوبکر، عبـداللّه بن یحیی طلیحی و دیگران؛ و در نیشابور، از ابواحمدِ حاکم و حسـنک تمیمی و اصـحاب سراج و پسینیان او حدیث شنید.

کوسـیار بن لبالبرود جبلی - که سـی و چند سال، پیش از ابونعیم از دنیا رفت - و ابوسعد مالینی - که هجده سال قبل از او مرد - و ابوبکر بن علی ذکوانی - که سـیزده سـال زودتر از ابونعیم از جهـان رفت - و حافـظ ابوبکر خطیب - که از شاگردان ویژه ابونعیم بود و برای فراگیری دانش به سوی او کوچیـد و اخبـار پرشـماری را از او نقـل کرد و بـا این همه، نـامی از او در تاریخ بغداد نبرد (البتّه لزوم یادکرد ابونعیم در تاریخ بغداد، بر خطیب پوشـیده نبود؛ لیکن فراموشی از خویهای آدمی است. نیز همین امر موجب غفلت حافظ ابوسـعد بن سـمعانی شـد تا جایی که در «الذیل» نامی از ابونعیم به میان نیاورده است) - از وی حدیث روایت کرده اند.

از دیگر دانشمندانی که از ابونعیم روایت کرده اند، حافظ ابوصالحِ مؤذّن و قاضی ابوعلی وحشی و ابوبکر محمّد بن ابراهیم عطّار (که از او درخواست املای حدیث کرد) و حافظ سلیمان بن ابراهیم و هبهاللّه بن محمّد شیرازی و ابوالفضل احمد و ابوعلی حسن، فرزندان احمد حدّاد، و مردمان پرشماری دیگر هستند که ابوطاهر، عبدالواحد بن عبداللّه شیخ الذهبی آخرین کسی از آنهاست که از دنیا رفت.

ابوعبدالرحمن سلمی، با وجود تقدّمش، از واحد، از ابونعیم روایت کرده است.

وی در «طبقات الصوفیّه» می نویسد: عبدالواحد بن احمد هاشمی، از ابونعیم، احمد بن عبداللّه ، از محمّد بن علی بن حبیش مُقری در بغداد، از احمد بن محمّد بن سهل آدمی؛ و حدیثی را می آورد.

ابومحمّد بن سمرقندی می گوید: از ابوبکر خطیب شنیدم که می گفت: جز دو تن، هیچ کس را ندیدم که شایسته نام حافظ باشد: ابونعیم اصفهانی و ابوحازم عبدوی اعرج.

احمد بن محمّد بن مردویه می نویسد: ابونعیم در عصر خود، کسی بود که دیگران برای اخذ علم به نزد وی کوچ می کردند و در هیچ جایی از زمین، در اسناد حدیث، کسی از او مطمئن تر و حافظتر نبود. حافظان جهان به پیشش گرد آمده بودند و هر روز نوبت یکی از آنها بود. وی تا نزدیکی نیمروز به اندازه ای که می خواست بر طالبان حدیث می خواند و آن گاه که برای رفتن به خانه اش از جای برمی خاست، در طول راه، بر او جزءِ حدیثی می خواندند و او هرگز ملول نمی شد.

غذای وی تنها نگارش و خواندن حدیث برای دیگران بود.

حمزه بن عبّاس علوی می گوید: اصحاب حدیث می گفتند: ابونعیم چهارده سال تمام، یکّه تاز میدان حدیث بود و در خاور و باختر جهان، کسی در علوّ اسناد و حفظ حدیث با وی برابری نمی کرد. هنگامی که کتاب «حلیه الأولیاء» را نگاشت، در زمان حیاتش، آن را به نیشابور بردند. نیشابوریان آن کتاب را به چهارصد دینار خریدند.

حافظ ابن مفضل نیز می نویسد: استاد ما سلفی، اخبار ابونعیم را گردآورد و کسانی را که او از آنان حدیث نقل کرده بود، نام برد؛ شماره شان نزدیک به هشتاد تن

شـد. کتابی ماننـد «حلیه الاولیاء» او نوشـته نشـده است. ما این کتاب را از ابوالمظفّر کاشانی - که تمامی اش را جز اندکی، بی واسطه از ابونعیم شنیده بود - شنیده ایم.

ابن نجّار می گوید: ابونعیم تاج محّدثان و از پیشوایان سرشناس است.

از کراماتی که برای ابونعیم یاد کرده اند، این است که وقتی سـلطان محمود سـبکتکین بر اصفهان چیره شد، فردی را از جانب خویش به ولایـت آنجـا گمـارد و خود شـهر را ترک کرد. مردم اصـفهان بر والی شوریدنـد و او را کشـتند. سـلطان محمود به اصفهان بازگشت و مردمش را امان داد تا اینکه آنان از جانب او اطمینان یافتند.

سپس در روز جمعه، در مسجد جامع، به سراغ ایشان رفت و کشتاری بزرگ کرد.

پیش از این، کسانی حافظ ابونعیم را از جلوس در مسجد جامع، بازداشته بودند.

بـدین ترتیـب، دو کرامت برای او پدیـدار گشت. یکی سـلامت از کشـتاری که بر مردمـان رفت؛ چرا که اگر او نیز در مسـجد حاضـر بود، در شمار کشتگان قرار می گرفت؛ و دیگری، انتقام زودهنگام خدای متعال از کسانی که او را از جلوس در مسجد بازداشته بودند.

«حلیه الاولیاء» از آثار ابونعیم است که در شـمار نیکوترین کتابهاست. شیخ و امام، پدر ما - رحمه اللّه - بسیار ما را بر خواندن آن برمی انگیخت و خوانـدنش را بر دیگران، دوست می داشت. از دیگر آثار ابونعیم این کتابهاست: «معرفه الصـحابه»، «دلائل النبوّه»، «المسـتخرج علی البخـاری»، «المسـتخرج علی مسـلم»، «تاریـخ اصـفهان»، «صـفه الجنّه»، «فضائـل الصـحابه؛ و کتابهـای کوچک پرشمار دیگر.

ابونعیم در بیستم ماه محرّم سال ۴۳۰ در نود و چهار سالگی، در گذشت.

بحث درباره جزء «محمّد بن عاصم»

(۱)

این جزء را ابونعیم روایت کرده است و کسانی که آن را از او نقل کرده انـد، در ثبت و ضـبط اخبار، راویانی دقیق اند. ابونعیم ثقه و مطمئن و پیشوایی صادق است؛ لذا هرگاه بگوید من این جزء را خود از رجال حدیث شنیده ام، اعتماد به او رواست.

۱- ۱) . این جزء را کسانی که بی واسطه از ابونعیم دریافتش کرده اند، روایت می کنند.

برخی از نادانان خرده گیر بر پیشوایان دین گفته اند: «بی گمان، دلیلی بر شنیدن این جزء توسّط ابونعیم یافت نشده است.» این سخن ناسزایی است که دامن گیر گوینـده آن می شود! چرا که نیـافتن دلیلی بر سـماع این جزء توسّـط او، سـبب نمی شود که چنین دلیلی وجود نداشـته باشد؛ علاوه بر اینکه اخبار فرد ثقه به شـنیدن خود، بسـنده است. همچنین، حافظ ابوالحجّاج، یوسف بن خلیل، در دست نوشـته ای، آورده که اصل سـماع ابونعیم را از جزء محمّد بن عاصم، دیده است. حافظ ضیاءالدین مقدّسی دست نوشـته حافـظ ابوالحجّاج را یافته و این مطلب را در مکتوبی ذکر کرده است. شـیخ ما ابوالحجّاج مزّی نیز دسـتخطّ حافظ مقدّسـی را دیـده و این حقیقت را برای اسـتاد ما، حافظ ابوعبداللّه ذهبی یاد کرده و او این ماجرا را برای ما باز گفت. بنابراین، تردید آنها باطل می شود.

خرده گیران اشـکال دومی مطرح کرده و گفته اند: خطیب بغدادی، دانشـمندی که افراد دقیق در ثبت و ضبط اخبار، نزدش سر تسلیم فرود آورده اند و علاوه بر اینها، از ویژگی همراهی ابونعیم برخوردار است، سماع این جزء را توسّط ابونعیم، نیافته است. اشـکال کننده می گوید: در نامه ای که احمد بن ابی طالب از دمشق برای من فرسـتاد، آمده است: حافظ ابوعبداللّه بن نجّار از بغداد برایم نوشت: ابوعبداللّه حافظ در اصـفهان، این خبر را بر من بخواند و گفت: ابوالقاسم بن اسـماعیل صیرفی، از یحیی بن عبـدالوهّاب بن منده، نقل کرده که او گفته است: از ابوالفضل مقدّسـی شـنیدم که می گفت: از عبدالوهّاب انماطی شـنیدم که یـاد می کرد نوشته ای به خطّ خطیب و بـدین گونه یافته است: از محمّـد بن ابراهیم عطّار، مستملی ابونعیم (کسـی که از وی درخواست املای حـدیث کرده است) درباره جزء محمّـد بن عاصم و چگونگی قرائت او بر ابونعیم و سـماع ابونعیم پرسـیدم، پاسخ داد: ابونعیم کتابی را برای من بیرون آورد و گفت آن را خود شنیده است. پس من آن را بر او قرائت کردم.

در پاسـخ به فرد اشـکال کننده می گوییم: در این حکایت، طعنی بر ابونعیم وجود ندارد؛ چرا که حاصل این داسـتان آن اسـت که سماع این جزء توسّط ابونعیم بر خطیب، اثبات نشده است و به همین سبب، وی از مستملی ابونعیم اجازه استفاده

از آن را درخواست می کنـد و مسـتملی پاسـخش می دهـد که در خواندن این جزء، بر سـخن اسـتاد خود مبنی بر اینکه آن را سماع نموده، اعتماد کرده است؛ و این [برای حصول اعتماد] کافی است.

و اینک اشـکال سوم خرده گیران: همچنین خطیب گفته است: ابونعیم را دیـدم که در برخی امور سـهل انگاری می کرد؛ مثلاً در «اجازه» بدون آنکه [نحوه اجازه را معیّن کند] می گفت: «أخبرنا».

در پاسـخ می گـویم: چنین سـخنی از خطیب ثـابت نشـده است و به فرض ثبوت، قـدح ابونعیم به شـمار نمی آیـد. دیگر آنکه کاربرد «أخبرنا» در اجازه، مورد اختلاف است. پس هرگاه نظر چنین دانشـمند ارجمنـدی (مقصودم ابونعیم است) آن باشد که «أخبرنا» نشان دهنـده اجازه است، چگونه می توان آن را سـهل انگاری بر شـمرد؟ و اگر سـهل انگاری به شـمار آید، هرگز از گونه قبیح آن نیست. و اگر نحوه روایت علما را تنها به گونه ای روا بداریم که همگان بر آن همداسـتان اند، حجم بسـیاری از سنّت را تباه خواهیم کرد.

حافـظ ابوعبـداللّه بن نجّار اشـکالِ وارد به سـماع جزء محمّـد بن عاصم، توسّط ابونعیم را بـدین گونه بر طرف ساخته است که حافظان دقیق و مطمئن آن را از ابونعیم نقل کرده اند. ما نیز یادآوردی کردیم که اصل سماع ابونعیم یافت شده است؛ بنابراین، این پندارها همگی از میان می رود.

بـاری، ما به یاد نـداریم کسـی در طعن ابونعیم، سـخنی بر زبان رانـده باشـد و جز همین کلامی که به خطیب نسـبت داده انـد، سخنی در نکوهش وی، ذکر نشده است.

نیز یادآور شدیم، ثابت نشده است که خطیب چنین سخنی گفته باشد؛ از این رو، باید بر پایه پیشوایی و بزرگی ابونعیم عمل و به او اعتماد کرد و به گفتار بیهوده ستیزه جویان و دروغهای دروغ زنان وقعی ننهاد. حقیقت آن است که ما از هیچ کس سخن صریحی در جرح و خوارداشت ابونعیم، به یاد نـداریم و اگر کلامی در قـدح وی موجود باشـد، ناسـزایی است در حقّ گوینده آن و خدا ابونعیم را از دشنام او، دور داشته است.

حافظ ابن نجّار نیز گفته است: در اسناد سخنی که از خطیب حکایت شده، نام کسانی به چشم می خورد که به سبب مخالفت ابونعیم با مذهب و عقیده شان، با وی غرض می ورزیده اند؛ از این رو، این سخن پذیرفته نیست.

شیخ ما ذهبی می گوید: تساهلی که به آن اشاره شده، چیزی است که ابونعیم در مواردی اندک، در اجازه، روا داشته است؛ چرا که او در موارد بسیاری گفته است:

جعفر خلدی برایم نوشت؛ ابوالعبّاس اصمّ برایم نوشت؛ ابوالمیمون بن راشد در کتابش ما را خبر داده است؛ لیکن این گونه می اندیشم که مقصود وی آن است که بگوید: عبداللّه بن جعفر در آنچه بر او خوانده شده، ما را از حدیثی آگاه کرده و ظاهر این امر نشان دهنده وجود اجازه است.

اگر شیخ ما ذهبی، این سخن را در جایی می گوید که عدم سماع ابونعیم از عبداللّه بن جعفر، خاصّتاً، بر گمانش چیره شده، این سخن به خودش باز می گردد؛ چرا که وی دانشمندی است که در «حفظ» به پایه ابونعیم نمی رسد و بدون تردید، ابونعیم از عبداللّه بن جعفر، حدیث شنیده است. اگر این گونه نباشد، چگونه ممکن است که وی این عبارت را به کار گیرد؟ با این همه، اگر ابونعیم این عبارت را ناروا به کار بسته باشد، نهایت آن است که تدلیسی جایز است که شدیدتر از آن را بر بزرگ تر از وی، نادیده انگاشته اند.

خرده گیران اشکال چهارمی نیز دارند: حافظ یحیی بن منده می گوید: شنیدم که ابوالحسن قاضی می گفت: از عبدالعزیز نخشبی شنیدم که می گفت: ابونعیم تمام مسند «الحرث» ابن ابی اسامه را از ابن خلّاد نشنیده؛ امّا تمام آن را نقل کرده است!

در پاسخ می گوییم: حافظ ابن نجّار می گوید: عبدالعزیز در این موضوع، دچار پنداری ناروا شده است. زیرا من خود نسخه ای قدیمی از این کتاب دیدم که بر آن به خطّ ابونعیم نوشته شده بود: فلانی این کتاب را تا پایان بخشی که من این مسند را از ابن خلّاد شنیده بودم، از من شنید. بنابراین، شاید ابونعیم باقیمانده کتاب را به

طریق اجازه [از دیگران] روایت کرده باشد. (۱)

۸ . یافعی

(در گزارش حوادث سال ۴۳۰): در این سال، امام، حافظ، شیخِ عارف، ابونعیم در گذشت. وی از محدّثان سرشناس و حافظان بزرگ و مفید بود.

ابونعیم از اهل فضل، دانش آموخت و دیگران از او آموختند و بهره مند شدند. کتاب «حلیه الاولیاء» او از نیکوترین کتابهاست؛ و نکوهش ابن جوزی از این کتاب و کاهش او از ارزش آن، از باب این سروده من است همراه با ابیات دیگری در مدح امام ابوحامد غزّالی و آثار و سخنان بلند او: لَئِنْ ذَمَّها جاراتُها وَ ضَرائِرُ

سوگند می خورم، اگر هم شویان و هووهایش او را نکوهش کنند و زیبایی زینت و زیورش را عیب بنامند، [جای شگفتی ندارد] ؛ چرا که هیچ نکورویی از نکوهش حسودی و هیچ صاحب حقّی از دشمنی به باطل رونده ای، در امان نمانده است.

کتاب تاریخ اصفهان نیز از آثار ابونعیم است. ابونعیم به داشتن برترین اسنادها و حفظ، یگانه جهان است. وی از مشایخ عراق و حجاز و خراسان روایت کرده و کتابهایی نگاشته که در سراسر عالم، مشهور است. (۲)

۹. اسنوی

: ...ابونعیم جامع بین فقه و حدیث و تصوّف است. خطیب می گوید:

در میان مشایخم با کسی حافظتر از او و ابوحازم اعرج برخورد نکردم. (۳)

۱۰. خطیب تبریزی

: ابونعیم از مشایخ ثقه ای است که به حدیثشان عمل

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه الکبری ۴ / ۱۸.

۲- ۲) . مرآت الجنان ۳ / ۵۲ ، حوادث سال ۴۳۰.

۳- ۳) . طبقات الشافعیّه اسنوی ۲ / ۴۷۴.

می شود و سخنشان مرجع است. (۱)

۱۱. سیوطی

: حافظ کبیر و محدّث عصر، ابونعیم... . مشایخ جهان به او اجازه دادند و او در این امر یکتاست. حافظان بسیاری به سبب دانش و حفظ و علوّ اسنادش، به درگاه او شتافتند. (۲)

ابونعیم شیخ امام الحرمین است.

از دیگر فضائل حافظ ابونعیم آن است که وی استاد ابوالمعالی، امام الحرمین است. ابن خلّکان در شرح حال امام الحرمین، پس از آنکه وی را با عبارت «داناترین پسینیان در میان اصحاب امام شافعی به طور مطلق، همو که همگان بر پیشوایی اش اجماع کرده اند و بر فزونی مایه علمی و مهارتش در دانشهای گوناگون، مانند اصول و فروع و ادبیّات و غیر اینها، همداستان اند» می ستاید، می گوید:

از شیخ ابواسحاق نقل کرده اند که وی به امام الحرمین گفته است: ای مفید اهل مشرق و مغرب، تو امروز پیشوای پیشوایانی. امام الحرمین از دانشمندان بسیاری حدیث شنید. وی از حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب حلیه الاولیاء، اجازه روایت دریافت کرده است. (۳)

۹- روایت بیهقی

اشاره

حافظ احمد بن حسین بیهقی نیز از راویان حدیث تشبیه است. گروهی از دانشمندان، حدیث تشبیه را به روایت بیهقی [در کتابهایشان] آورده اند. از جمله:

۱. سمرقندی، صاحب کتاب «الصحائف»، بر پایه آنچه ملک العلماء هندی در کتاب «هدایه السعداء» آورده است.

۲. خوارزمی مکّی، در کتاب «المناقب» (در این کتاب، بیهقی حدیث تشبیه را از حاکم نقل کرده است).

۳. ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤول».

۱- ۱) . الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۸۰۵ .

۲- ۲) . طبقات الحفّاظ / ۴۲۳.

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۳ / ۱۶۷.

۴. ابن صبّاغ مالکی در کتاب «الفصول المهمّه».

۵ . حسین میبدی در کتاب «الفواتح بشرح دیوان أمیرالمؤمنین».

۶ . بدخشانی.

۷. عجیلی شافعی.

روایت بیهقی دلیل ثبوت حدیث است.

صاحب «المشکاه» درباره گروهی از علما - که بیهقی نیز در شمار آنان است - می گوید: «هر آینه، هر گاه من حدیثی را به ایشان نسبت دهم، گویا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده ام.» بنابراین، روایت بیهقی دلیل ثبوت حدیث است. علی بن سلطان قاری، این عبارت را در «المرقاه» شرح داده است. اینک نصّ سخن او:

«هر گاه من حدیثی را به ایشان نسبت دهم»: منظور وی «هر حدیثی» است و مقصود او از «ایشان»، پیشوایان یاد شده ای است که آثارشان با زنجیره های به هم پیوسته نقل، در میان دانشمندانِ مشهور، شناخته شده است. «گویا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده ام»؛ یعنی: در جایی که حدیث [نقل شده توسّط اینان] مرفوع باشد - که غالباً این گونه است - آن را با راویانش به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و آن گاه که حدیث موقوف باشد (حدیث موقوف در حکم حدیث مرفوع است)، آن را به صحابه نسبت داده ام. (۱)

دلیل دیگر آن است که حافظ سیوطی در نقد داوریهای ابن جوزی بر ساختگی بودن برخی از احادیث، برای خارج کردن حدیثی از حکم ابن جوزی، آن را به بیهقی استناد می دهد. و اینک نمونه ای از این دست:

ابن شاهین، از علی بن محمّد بصری، از مالک بن یحیی ابوغسّان، از علی بن عاصم، از فضل بن عیسی رقاشی، از محمّد بن منکدر، از جابر بن عبداللّه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای متعال در طور، با زبانی با موسی سخن گفت که در روزی که وی را

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشکاه ۱ / ۲۷.

[در آغاز پیامبری] نـدا داده بود، با آن سـخن نگفته بود. از این روی، موسـی به خـدا عرض کرد: خـدایا، آیا این همان صدای توست که پیشتر با آن با من سـخن گفته ای؟ خدای حکیم پاسخ داد: ای موسـی، من با توان هزار زبان با تو سـخن گفتم و مرا توان تمـامی زبانهـاست و من از این نیز توانـاترم. هنگـامی که موسـی به نزد بنی اسـرائیل بـازگشت، به او گفتنـد: سـخن گفتن خدای رحمان را برای ما وصف کن. موسی گفت: سبحان اللّه! هرگز نمی توانم.

گفتنـد: سـخن گفتن او را به چیزی تشبیه کن. گفت: آیا صـدای آذرخشـهای کشـنده را شـنیده اید؟ سـخن گفتنش به آن می ماند.

ابن جوزی درباره این حدیث می گوید: این حدیث صحیح نیست و «فضل» راوی متروکی است.

سیوطی پاسـخ می دهـد: داوری وی بر ساختگی بودن حـدیث، محلّ تردیـد است؛ چرا که «فضل» به دروغگویی متّهم نیست و بالاترین خرده ای که بر او گرفته اند، قَدَری بودنش است. ضمناً، فضل از کسانی است که ابن ماجه از ایشان حدیث نقل کرده است. امّا این حـدیث را بزّار هم در مسـندش به نقل سلیمان بن موسـی از علی بن عاصم، روایت کرده است. بیهقی - همو که عهد کرده در نوشـته هایش حدیثی را که می داند ساختگی است، نقل نکند - نیز آن را در کتاب «الأسـماء و الصفات» آورده است. ابوحاتم نیز در تفسـیرش - که بر خود لازم دانسـته صـحیح ترین احادیث را در آن گردآورد - این حـدیث را نقل کرده است؛ و بی گمان، وی هیچ حدیث ساختگی ای را در این کتاب، جای نداده است. (۱)

شیخ رحمهاللّه سـندی در «مختصـر تنزیه الشـریعه» درباره حدیثی که نسبت ساختگی بودن به آن داده اند (حدیث دربردارنده پرسـش عثمان از کلیدهای آسـمانها و زمین است) می نویسد: این حدیث را بیهقی در «الأسـماء و الصـفات» آورده و او کسـی است که عهد بسته در نوشته هایش حدیثی را که می داند ساختگی

۱- ۱) . اللّآلی المصنوعه ۱ / ۱۲ ، کتاب التوحید.

است، نقل نکند.

مآخذ شرح حال بیهقی

مناقب بیهقی جدّاً فراوان است. این مناقب در کتابهای تراجم و تاریخ، ذیل شرح حال او، یاد شده است. اینک برخی از آن مآخذ:

۱. معجم البُلدان ۱ / ۵۳۸ ؛

۲. الأنساب ۲ / ۳۸۱؛

۳. الکامل فی التاریخ ۱۰ / ۵۲ ؛

۴. وَفَیات الأعیان ۱ / ۷۵؛

۵ . المختصر فی أخبار البشر ۲ / ۱۸۵؛

۶ . سِیَر أعلام النُّبَلاء ۱۸ / ۱۶۳؛

۷. تذکره الحُفّاظ ۲ / ۱۱۳۲؛

۸ . العِبَر فی خبر من غَبَر ۳ / ۲۴۲؛

۹. دُوَل الإسلام ۱ / ۲۶۹؛

۱۰. تتمّه المختصر فی أخبار البشر ۱ / ۵۵۹ ؛

۱۱. مرآه الجنان (حوادث سال ۴۵۸)؛

۱۲. طبقات الشافعیّه سبکی ۴ / ۸ ؛

۱۳. طبقات الشافعیّه أسنوی ۱ / ۱۹۸؛

۱۴. طبقات الحفّاظ / ۴۳۳؛

۱۵. الوافی بالوفیات ۶ / ۳۵۴؛

۱۶. البِدایه و النِهایه ۱۲ / ۹۴؛

۱۷. النجوم الزاهره ۵ / ۷۷؛

۱۸. المِرقاه فی شرح المشکاه ۱ / ۲۳؛

۱۹. شَذَرات الذهب ۳ / ۳۰۴؛

و... . در ادامه، بخشهایی از شرح حال او را از برخی از این مآخذ، خواهیم آورد.

إن شاء اللّه تعالی.

ص:۱۲۷

۱۰- روایت ابن مغازلی

اشاره

حافظ ابوالحسن، ابن مغازلیِ جُلّابی، حدیث تشبیه را با زنجیره ای به هم پیوسته از راویان، از انس بن مالک روایت می کند. وی می نویسد:

احمد بن محمّد بن عبدالوهّاب، از حسین بن محمّد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمّد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از [ابراهیم بن سلیمان بن رشید، از زید بن عطیّه،] از ابان بن فیروز، از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلى عِلْمِ آدَمَ وَ فِقْهِ نُوحٍ، فَلْيَنْظُرْ إلى عَلىِّ بْنِ أبى طالِبٍ. (۱)

هر که می خواهد دانش آدم و فهم ژرف نوح را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال ابن مغازلی

سمعانی در «الأنساب» ابوالحسن، ابن مغازلی را می ستاید و با اوصاف نیکو، وصفش می کند و تصریح می نماید که به واسطه فرزند ابن مغازلی، ابوعبداللّه محمّد بن علی جلّابی، از وی روایت کرده است. اینک نصّ سخن سمعانی:

جُلّابی منسوب به جُلّاب (۲) است. از کسانی که بدین نسبت مشهورند، ابوالحسن، علی بن محمّد بن طیّب جلّابی، معروف به ابن مغازلی است. وی از مردم واسط عراق بوده است. او مردی فاضل و با راویان شهر واسط و احادیثشان آشنایی داشته و به شنیدن و طلب حدیث، بسیار مشتاق بوده است. از آثار او کتاب «ذیل تاریخ واسط» را دیدم و خواندم و بخشهایی را برگزیدم.

ابن مغازلی از ابوالحسن، علی بن عبدالهاشمی، و ابوبکر، احمد بن محمّد خطیب، و ابوالحسن، احمد بن مظفّر عطّار، و دیگران حدیث شنیده است؛ و پسرش در واسط، و ابوالقاسم، علی بن طرّاد، وزیر بغداد، برای ما از او روایت

۱- ۱) . مناقب علی بن ابی طالب / ۲۱۲.

۲- ۲) . معرّب گلاب پارسی است. (لسان العرب ۱ / ۳۷۴) (مترجم)

کرده اند. وی در ماه صفر سال ۴۳۸ در رود دجله، غرق شد. جنازه اش را به واسط بردند و در آنجا به خاک سپردند.

پسر او ابوعبداللّه، محمّد بن علی بن محمّد جلّابی، در واسط به نیابت از ابوالعبّاس، احمد بن بختیار مندایی، قاضی و حاکم بود. وی شیخی دانشمند و فاضل بود و از پدرش و ابوالحسن، محمّد بن محمّد بن مخلّد ازدی، و ابوعلی، اسماعیل بن احمد بن کماریِ قاضی و دیگران حدیث شنیده بود. من در واسط، تنها در دو نوبت، احادیث بسیاری از او شنیدم و در طول مدّت اقامتم در آن شهر، وی را همراهی می کردم و احادیث پرشماری، به اجازه او و از ابوغالب، محمّد بن احمد بن بشران نحوی واسطی، بر وی خواندم. (۱)

از آنچه گذشت، روشن می شود که ابن مغازلی به یک واسطه - که پسر او باشد - از مشایخ سمعانی، صاحب «الأنساب» بوده و پسرش بدون واسطه، استاد اوست (شرح حال سمعانی در ادامه کتاب خواهد آمد).

ابن مغازلی از مشایخ حافظ خمیس حوزی نیز هست. خمیس ستایش وی را در حقّ ابن سقّای واسطی و تعصّب اهل سنّت را نسبت به او، نقل کرده است.

حافظ ذهبی می نویسد:

سلفی می گوید: از خمیس حوزی درباره ابن سقّا پرسیدم، گفت: وی از طایفه مُزَیْنَه از قبیله مُضَر است. او سقّا نبود؛ بلکه لقبش این بود. وی از بزرگان و ثروتمندان و اهل فضل شهر واسط به شمار می رفت. پدرش او را به سفر برد و بر سر درس ابوخلیفه و ابویعلی و ابن زیدان بجلی و مفضّل بن جندی نشانید. خدا به عمر و دانش او برکت بخشیده بود. زمانی، ابن سقّا حدیث طیر را بر مردم خواند؛ لیکن ایشان آن را برنتابیدند و بر او شوریدند و از جای بلندش کردند و جایگاهش را به آب شستند. وی پس از این رخداد، خانه نشین شد و با احدی از مردم واسط سخن نگفت. به همین سبب، احادیث اهل واسط از او اندک است. ابن سقّا در سال ۳۷۱

۱- ۱) . الانساب: «الجلّابیّ».

در گذشت. این داستان را استاد ما ابوالحسن مغازلی، برایم نقل کرده است. (۱)

بنابر آنچه گذشت، حافظ خمیس حوزی - که شرح حالش در ادامه خواهد آمد - از شاگردان ابن مغازلی است.

باری، اینها که نقل شد، گوشه ای از مناقب ابن مغازلی و نشانه هایی از مرتبت بلند و جایگاه بزرگ و ارزش سترگ اوست. از دیگر اموری که نشان دهنده عظمت ابن مغازلی است، اعتماد حافظان بزرگ و دانشمندان سرشناس به روایات و احادیث اوست.

ذهبی می گوید: علی بن محمّد بن طیّب جلّابی (ابن مغازلی) در تاریخش می نویسد: ابن سقّا از پیشوایان اهل واسط و حافظان مورد اطمینان است. (۲)

سمهمودی نیز پس از ذکر اختلاف در وجوب صلوات بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله می نویسد: حافظ ابوعبداللّه محمّد در کتاب «نظم درر السمطین» یاد می کند که از جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش، از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن حضرت به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: «هرگاه کاری بر تو دشوار آمد، بگو:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ علی آلِ مُحَمَّدٍ. اللّهُمَّ إنیّ أسْأ لُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أنْ تَکْفِیَنی ما أخافُ وَ أحْذَرُ.

بارخدایا! بر محمّد و خاندان او درود فرست. خدایا! به حقّ محمّد و خاندانش، از تو می خواهم مرا از آنچه بیم دارم و هراسناکم، حفظ فرمایی.

در این صورت، از آن امر دشوار، در امن و امان خواهی بود.»

امّا نویسنده «نظم درر السمطین» حدیث را به کسی که آن را در کتاب خود آورده باشد، نسبت نداده است. در «مسند الفردوس» بی ذکر سند و به گونه مرفوع، از علی - رضی اللّه عنه - روایت شده است:

مَنْ صَلَّی علی مُحَمَّدٍ وَ علی آلِ مُحَمَّدٍ مِائَهَ مَرَّهٍ، قَضَی اللّهُ لَهُ مِائَهَ حاجَهٍ.

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ ۱۶ / ۳۵۲.

۲- ۲) . همان.

هر که صد بار بر محمّد و خاندان او درود فرستد، خدا صد حاجت او را برآورده خواهد ساخت.

لیکن دانشمند فقیه، ابوالحسن، ابن مغازلی، همین حدیث را از طریق علی بن یونس عطّار، از محمّد بن علی کندی، از محمّد بن مسلم، از جعفر بن محمّد صادق، از پدرش، از جدّش، از علی بن ابی طالب نقل کرده است. (۱)

سمهودی در جایی دیگر می نویسد: ابوالحسن، ابن مغازلی، از طریق موسی بن قاسم، از علی بن جعفر نقل می کند که وی گفت: از حسن درباره سخن خدای متعال: « کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ » (۲) پرسیدم، پاسخ داد:

مشکات فاطمه و « الشجره المبارکه » ابراهیم است. مقصود از « لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ » آن است که یهودی و نصرانی نیست. و در « یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ »؛ مراد از « نُورٌ عَلی نُورٍ » امامی است که از پی او امامی خواهد آمد. و تفسیر « یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ » آن است که: خدا هر که را بخواهد، به ولایت ما راهنمایی می کند.

مقصود از امام در «امامی که در پی اش امامی خواهد آمد» پیشوایانی اند که در امور دینی، از آنان پیروی می کنند و به دامانشان چنگ در می زنند و بدیشان مراجعه می نمایند. (۳)

۱- ۱) . جواهر العقدین ۲ / ۶۵ .

۲- ۲) . نور (۲۴) / ۳۵ : اَللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضِی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ : خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه ای باشد. آن آبگینه گویی اختری است درخشان. آن چراغ از روغن درخت خجسته زیتونی که نه خاوری است و نه باختری، افروخته می شود. روغن این چراغ، هر چند آتشی بدان نرسد، [از درخشندگی] روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد، به نور خود راه نماید و خدای برای مردم مثلها می زند و خدای به هر چیزی داناست.

۳- ۳) . جواهر العقدین ۲ / ۹۴.

این حدیث را احمد بن فضل بن محمّد بن باکثیر مکّی شافعی نیز روایت کرده است. (۱)

محمود شیخانی قادری، از ابن مغازلی، از طریق عبداللّه بن مثنّی، از عمویش، ثمامه بن عبداللّه بن انس، از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا کانَ یَوْمُ الْقیامَهِ وَ نُصِبَ الصِّراطُ علی شَفیرِ جَهَنَّمَ، لَمْ یَجُزْ عَلَیْهِ إلّا مَنْ مَعَهُ کِتابُ وِلایَهِ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ رضی الله عنه . (۲)

چون روز قیامت فرا رسد و صراط را بر دهانه دوزخ نهند، تنها کسانی از آن خواهند گذشت که همراهشان سندی بر ولایت علی بن ابی طالب باشد.

همچنین در «جواهر العقدین» از طریق سماک بن حرب، از حبیش، حدیثی آمده که ابویعلی نیز آن را از ابوطفیل، از ابوذرّ، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

إنَّ مَثَلَ أهْلِ بَیْتی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفینَهِ نُوحٍ؛ مَنْ رَکِبَ فیها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ. وَ إنَّ مَثَلَ أهْلِ بَیْتی فیکُمْ مَثَلُ بابِ حِطَّهٍ.

بی گمان، مثل خاندان من در میان شما، همچون مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن بر نشست، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، غرق شد. نیز مثل اهل بیت من در میان شما، مثل باب حطّه است.

بزّار نیز این حدیث را به همین شکل، از طریق سعید بن مسیّب، از ابوذرّ، روایت کرده است. دانشمند فقیه، ابوالحسن، ابن مغازلی هم این حدیث را به همین گونه، نقل کرده و در پایانش این عبارت را افزون آورده است: «هر که در آخرالزمان با ما بجنگد، گویا همراه دجّال نبرد کرده است.» (۳)

ابن حجر مکّی در «الصواعق» می نویسد: آیه ششم این سخن خداست:

ص:۱۳۲

۱- ۱) . وسیله المآل، مخطوط.

۲- ۲) . الصراط السویّ فی مناقب آل النبیّ، مخطوط.

۳- ۳) . جواهر العقدین ۲ / ۱۲۱.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ (۱)

آیا به مردم رشک برند، بدان سبب که خدا از فضل خود بدیشان بخشیده است؟

ابوالحسن، ابن مغازلی، درباره این آیه از [امام] باقر رضی الله عنه چنین نقل می کند: به خدا سوگند، مردمی که بدانها رشک می برند، ما هستیم. (۲)

محمّد بن معتمدخان بدخشانی همان سخن سمعانی را - که پیشتر گذشت - در شرح حال ابن مغازلی در کتاب «تراجم الحفّاظ» - که آن را از «الأنساب» سمعانی برگرفته - ذکر کرده است.

امّا نام کتاب تاریخ ابن مغازلی در «کشف الظنون» - آنجا که فهرست تواریخ واسط آمده - یاد شده است: از کتابهای تاریخ واسط، تاریخ ابوعبداللّه، محمّد بن سعید بن دبیثی واسطی، درگذشته به سال ۶۳۷ ، و ذیل آن اثر ابن جلّابی است. (۳)

علاوه بر اینها، آنچه به طور قطع و یقین آشکار می سازد که ابن مغازلی از دانشمندان سرشناس و مهمّ و مورد اطمینان اهل تسنّن است، سخن دهلوی است که نشان می دهد ابن مغازلی در زمره دانشمندان سنّی مذهبی است که در فضائل علی و اهل بیت طاهرین علیهم السلام کتاب نوشته اند. وی می گوید:

ابن یونس - که از مجتهدان بزرگ شیعه است - در «الصراط المستقیم» می نویسد:

ابن جریر «الغدیر» و ابن شاهین «المناقب» و ابن ابی شیبه «أخبار و فضائل علیّ» و ابونعیم اصفهانی «منقبه المطهّرین» و «ما أنزل من القرآن فی فضل أمیرالمؤمنین» و ابوالمحاسن رویانی شافعی «الجعفریّات» و موفّق مکّی «الأربعین فی فضائل أمیرالمؤمنین» و ابن مردویه «ردّ الشمس فی فضل علیّ» و شیرازی «نزول القرآن فی

۱- ۱) . نساء (۴) / ۵۴ .

۲- ۲) . الصواعق المحرقه / ۹۱.

۳- ۳) . کشف الظنون ۱ / ۳۰۹.

شأن أميرالمؤمنين» و امام احمـد بن حنبل «مناقب أهل البيت» و نسائی «مناقب أميرالمؤمنين» و نظنزی «الخصائص العلويّه» و ابن مغازلی شافعی «مناقب أميرالمؤمنين» (كتاب «المراتب» را نيز نام می برد) و بصری «درجات أميرالمؤمنين» و خطيب «الحدائق» را نگاشته اند.

سيّد مرتضی می گويد: شنيدم ابن شاهين می گفت: از فضائل علی هزار جزء گرد آورده ام. (۱)

انصاف دهيـد! آيا شـيعه در فضائل اميرالمؤمنين و اهل بيت، كتابی بسان يكی از اين نوشـته ها دارد؟! آنان كه با كتب شـيعيان آشنا هستند، می دانند كه دانشمندانشان همگی، در نقل فضائل امير و زهرا و حسنين، ريزه خوار و خوشه چين اهل سنّت اند.

آری، گـاهی كتـابی از ايشـان در شـرح حـال ديگر امامـان يـافت می شود. گواه سـخن مـا كتابهـای «كشف الغمّه» و «الفصول المهمّه» و كتابهايی ديگر در اين موضوع است. (۲)

می بينيد كه دهلوی، سخن ابن يونس را در اينكه ابن مغازلی از دانشمندان سنّی است، پذيرفته و گردن نهاده است و اين همان نكته ای است كه ما در پی تأكيد آن هستيم. امّا پندار او مبنی بر اينكه «الفصول المهمّه» از آثار شيعه است، خيالی است باطل؛ چرا كه اين كتاب از نوشته های نورالدين، ابن صبّاغ مالكی است و اين حقيقت در ادامه همين كتاب، آشكار خواهد شد.

امّا نقل نويسـنده «كشف الغمّه فی أحوال الأئمّه» از اهل سـنّت، تنها و تنها از باب اسـكات خصم و قطع حجّت آنهاست و كتبی كه شـيعيان امامی در فضائل اميرالمؤمنين و اهل بيت عليهم السـلام به نگارش در آورده اند و احاديثی كه دانشـمندان ايشان به طرق خود، در اين بـاره روايت كرده انـد، از كثرت و فراوانی، به شـماره در نمی آيـد و اين حقيقتی است كه هر كس به «غايه المرام» و «بحار الأنوار» و كتابهايی از اين دست، مراجعه كند، تصديق خواهدكرد. ليكن عذر دهلوی جهل اوست!

پس از اينها همه، آنچه بر جای مانده است، يادكرد كوتاهی از شرح احوال

ص:۱۳۴

۱- ۱) . منقول از شرح حال وی به نام «أنوار العرفان» اثر معين قزوينی اثناعشری.

۲- ۲) . التحفه الاثناعشريّه، در حاشيه تعصّب سيزدهم از باب يازدهم.

سمعانی، نویسنده «الأنساب» و خمیس حوزی است؛ بدان سبب که این دو کسانی اند که از ابن مغازلی روایت می کنند.

شرح حال سمعانی، راوی ابن مغازلی

اشاره

اینک پاره ای از ستایشهای علمای سنّی در حقّ سمعانی، نویسنده «الأنساب»:

۱. ابن خلّکان

: تاجِ اسلام و... حافظ و فقیه شافعی، سمعانی مروزی، ملقّب به قوام الدین: شیخ عزّالدین ابوالحسن، علی بن اثیر جَزَری در آغاز «مختصر»ش از وی نام می برد و می نویسد: ابوسعد حلقه میانی زنجیره خانواده سمعانی و چشم بینا و دست یاریگر آنهاست. سروری این خانواده با وی به انجام می رسد و بزرگی ایشان بدو کمال می یابد.

وی در جستجوی علم و حدیث به خاور و باختر و شمال و جنوب زمین کوچید و بارها به ماوراءالنهر و سایر شهرهای خراسان و سرزمینهایی دیگر - که یادکرد تمامی آنها به طول می انجامد و ممکن نیست - سفر کرد. دانشمندان بسیاری را دید و با آنان همنشین شد و از ایشان دانش آموخت و حدیث نقل کرد و کارهای نیک و خویهای ستوده شان را پیروی نمود و کتابهای نیکو و پرفایده ای نوشت. شماره مشایخ وی از چهارهزار می گذرد.

پدرش ابومحمّد، پیشوا و صاحب فضل و مردی اهل مناظره و حافظ و فقیهی شافعی مذهب بود. وی مجموعه ای از احادیث، املا کرده که مانندش سابقه نداشته است؛ اثری که بر پایه متون و اسانید سخن می گوید و مشکلات آنها را می زداید. او آثار دیگری نیز دارد.

نیای سمعانی منصور است. همو که بی تردید و به گواهی موافق و مخالف، پیشوای عصر خود بود. منصور در آغاز، حنفی مذهب و در میان پیشوایان حنفی، مردی شناخته شده به شمار می رفت؛ لیکن در سال ۴۶۲ حجّ گزارد و در حجاز

رخدادی برایش پیش آمد که موجب گشت به مذهب امام شافعی درآید. (۱)

۲. ابن اثیر

(در گزارش حوادث سال ۵۶۳): در این سال، فقیه شافعی، عبدالکریم بن محمّد بن منصور، ابوسعید بن ابی المظفّر سمعانی مروزی، چشم از جهان فروبست. وی بسیار حدیث شنید و در جستجوی آن سفرها کرد و احادیثی سماع نمود که کسی جز او آنها را نشنیده بود. بارها به ماوراءالنهر و خراسان کوچید و به شهرهای جبل و اصفهان و عراق و موصل و جزیره و شام و... گام نهاد. سمعانی آثار پر آوازه ای بر جای نهاده است؛ مانند: «ذیل تاریخ بغداد» و «تاریخ شهر مرو» و «کتاب النسب» و... . او نوشته هایش را تا جایی که خواسته، به زیبایی و حسن آراسته است. نام مشایخ او را گردآوردند و شماره کردند؛ از چهار هزار تن افزون شد.

ابوالفرج، ابن جوزی، سمعانی را یاد می نماید و از او بدگویی می کند. از جمله آنکه می گوید: «سمعانی شیخی را در بغداد پیدا می کرد و همراه او از بالای نهر عیسی می گذشت، آن گاه می گفت: فلانی در ماوراءالنهر، برایم حدیث نقل کرد.» این سخن جدّاً خنک است؛ چرا که سمعانی حقیقتاً، به ماوراءالنهر سفر کرده و به بیشتر شهرهای آن گام نهاده و از عموم مشایخ آن سرزمینها، حدیث شنیده است؛ بنابراین چه نیازی به این فریب خنک داشته است؟ بله! گناه او نزد ابن جوزی آن است که شافعی مذهب است. امّا ابن جوزی پیرو فرد دیگری است؛ از این رو، جز بیشتر حنبلیها، گریبان کسی را رها نکرده است! (۲)

۳. ابن وردی

: او پیشوا و فرزند پیشوا و فرزندِ فرزند پیشوا و پدر پیشوا بود. (۳)

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۳ / ۲۰۹.

۲- ۲) . الکامل فی التاریخ ۱۱ / ۳۳۳، حوادث سال ۵۶۳ .

۳- ۳) . تتمّه المختصر فی اخبار البشر ۳ / ۱۱۲.

۴. ذهبی

: حافظ، کسی که در فضل، بر اقران خود فائق آمد، علّامه، تاج الاسلام سمعانی، صاحب کتابهای بسیار و... . وی هوشیار و فهیم و در نویسندگی، سریع بود و کتابهای نیکویی نوشت. او تدریس کرد و فتوا داد و پند آموخت و حدیث املا کرد و از مردگان و زندگان، مطالبی نگاشت. وی ثقه و حافظ و حجّت بود و [در راه فراگیری دانش] بسیار سفر کرد. سمعانی دادگر و دیندار و نیکو کردار و خوش رفتار بود و مطالب فراوانی در ذهن داشت. ابن نجّار می گوید: از کسی شنیدم که شماره مشایخ سمعانی را هفت هزار تن یاد می کرد و این عددی است که هیچ کس به آن دست نیافته است. سمعانی کتابهای نیکویی نگاشت و در نوشته هایش، سروده ها و زنجیره های راویان فراوانی آورد. وی حافظی لطیف و ظریف بود و بسیار سفر کرد.

او دانشمندی ثقه و راستگو و دیندار بود. مشایخ و اقرانش از او حدیث شنیدند و گروه پرشماری از وی حدیث نقل کردند... . (۱)

۵. ذهبی

: محدّث شرق، صاحب نوشته های فراوان و سفرهای بسیار... .

سمعانی حافظ و ثقه بود و احادیث پرشماری نقل کرد. وی دانشی گسترده داشت و کتابهای زیادی نگاشت و ظریف و لطیف و بزرگ و پاکیزه و هوشیار و شریف بود. (۲)

۶. یافعی

(ضمن بازگویی رخدادهای سال ۵۶۲): در این سال، فقیه شافعی مذهب، امام، تاج الاسلام، ابوسعد، عبدالکریم سمعانی مروزی در گذشت. وی حافظ و ثقه بود و احادیثی فراوان نقل کرد و دانشی گسترده داشت. فضائلش بسیار است. او ظریف و لطیف و بزرگ و هوشیار و شریف بود و آثار نیکوی پرفایده ای برجای گذاشت. (۳)

۷. اسنوی

: سمعانی پیشوا و دانشمند و فقیه و محدّث ادیب و نیکو کردار بود. (۴)

۸. سبکی

: سمعانی محدّث مشرق و صاحب کتابهای مفید و پر بهره و ریاست و سروری و اصالت است. محمود خوارزمی می گوید: خانواده سمعانی در سرزمینهای اسلامی، در دانشهای شرعی و امور دینی، رفیع ترین و بزرگ ترین و

١- ١) . تذكره الحفّاظ ۴ / ١٣١۶.

٢- ٢) . العبر فى خبر من غبر ۴ / ١٧٨.

٣- ٣) . مرآت الجنان ٣ / ٣٧١.

۴- ۴) . طبقات الشافعيّه ٢ / ۵۵ .

مقدّم ترین خانواده است. پیشینیان و پسینیان این خانواده، راهبر دانشمندان و الگوی اهل فضل بودند و پیشوایی و ریاست از آن ایشان بود؛ آن هم از روی فضل و دانش ژرف، نه به سبب بخشش اموال و بی شرمی.

وی در بیست و یکم ماه شعبان سال ۵۰۶ در شهر مرو، زاده شد و به حدیث و آموختنش روی آورد و در طلب آن بسیار سفر کرد و به شهرهای خراسان و اصفهان و ماوراء النهر و عراق و حجاز و شام و طبرستان، گام نهاد و «معجم البلدان» را بر اساس شنیده هایش گردآورد. در سال ۵۳۸ به زادگاهش، شهر مرو، بازگشت و همسری برگزید که ثمره این ازدواج، ابوالمظفّر عبدالرحیم بود.

سمعانی همراه با فرزند، به نیشابور و اطرافش و هرات و پیرامونش و بلخ و سمرقند و بخارا رفت و فرهنگ نامه ای برای او گردآورد. سپس به مرو بازگشت و پس از مسافرتهای بسیار، دست از سفر کشید و به نوشتن و املای حدیث و موعظه و تدریس پرداخت. او دانش را پراکند تا آنکه در کسوت پیشوایی از پیشوایان مسلمین، آن هم در دانشهای پر شمار، در گذشت. سال مرگ وی ۵۶۲ است. (۱)

۹. ابن قاضی شهبه

: عبدالکریم بن محمّد... تاج الاسلام، حافظ کبیر و امام شهیر، از دانشمندان سرشناس و محدّثان شافعی مذهب است. ابن نجّار می گوید: از کسانی شنیدم که شماره مشایخ سمعانی را هفت هزار تن یاد می کردند و این عددی است که هیچ کس به آن دست نیافته است. وی ظریف، حافظ، پر مسافرت، ثقه، راستگو، دیندار، خوش کردار و صاحب آثار نیکو بود. ابن نجّار آثار سمعانی را دنبال کرده و گفته که آنها را به خطّ وی یافته است. (۲)

۱۰. سیوطی

: حافظ ابوسعد، عبدالکریم سمعانی، کسی که در فضل، سرآمد همگنانش بود، علّامه، تاج الاسلام، فرزند حافظ معین الدین، ابوبکر محمّد بن علّامه مجتهد، ابوالمظفّر منصورِ مروزی است و در ماه شعبان سال ۵۰۶ زاده

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه ۷ / ۱۸۰.

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه ۲ / ۱۱.

شده است. وی به حدیث روی آورد و به سرزمینهای بسیاری کوچید و از ابوعبداللّه فراوی و زاهر شحامی و طبقه آنها حدیث شنید و شماره مشایخش به هفت هزار تن رسید و به نگارش کتابهایی دست یازید. سمعانی در سال ۵۶۲ ، در ماه جمادی الاولی، در گذشت. (۱)

شرح حال خمیس، راوی ابن مغازلی

۱. ذهبی

: وی حافظ، امام و محدّث واسط، ابوالکرم، خمیس بن علی بن احمد واسطی حوزی است. سلفی او را می ستود و می گفت: خمیس دانشمندی ثقه بود و هر که از وی پرسشی می کرد، در هر حالی که بود، از آنچه در حفظ داشت، پاسخش می داد. (۲)

۲. ذهبی

(ضمن بازگویی حوادث سال ۵۱۰): در این سال، حافظ ابوالکرم، خمیس بن علی واسطی حوزی، از دنیا رفت. وی در طلب علم، کوچید و در بغداد، از ابوالقاسم، ابن البسری و طبقه او حدیث شنید. حوزی دانشمند فاضلی بود. (۳)

۳. یافعی

(در گزارش رخدادهای سال ۵۱۰): در این سال حافظ ابوالکرم، خمیس بن علی واسطی حوزی، در گذشت. او عالم و فاضل و شاعر بود. (۴)

۴. سیوطی

: حافظ و محدّث واسط، ابوالکرم، خمیس بن علی بن احمد واسطی جعدی، از ابن بسری و ابونصر زینبی و طبقه او حدیث شنید. وی عالمی ثقه بود که از حفظ، حدیث املا می کرد. حوزی به حدیث و ادب و جمع روایات و جرح و تعدیل آشنا بود. در ماه شعبان سال ۴۴۲ زاده شد و در سال ۵۱۰ در گذشت. (۵)

۱- ۱) . طبقات الحفّاظ / ۴۸۱.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۲۶۱.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر /۴ ۲۰ ، حوادث سال ۵۱۰ .

۴- ۴) . مرآت الجنان، حوادث سال ۵۱۰ .

۵- ۵) . طبقات الحفّاظ / ۴۵۸.

۱۱- روایت شیرویه دیلمی

اشاره

شیرویه بن شهردار دیلمی، حدیث تشبیه را در کتابش «الفردوس» این گونه روایت کرده است: ابوالحمراء از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرتش فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی وَقارِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی مُوسی فی شِدَّهِ بَطْشِهِ وَ إلی عیسی فی زُهْدِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که می خواهد وقار آدم و فهم نوح و توان بسیار موسی و دنیاپرهیزی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال دیلمی

۱. رافعی

: حافظ ابوشجاع، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو دیلمی همدانی، از محدّثان پسین و به حفظ، مشهور است. وی بدانچه خداوند از درآمد املاکش روزی او ساخته بود، قناعت کرد و به شنیدن و گردآوری حدیث پرداخت و در طلب آن [به شهرهای گوناگون] کوچید. ابوسعد سمعانی می گوید: شیرویه در جمع آوری احادیث، خود را به رنج افکند و کتاب «الفردوس» را نگاشت. (۲)

۲. ذهبی

: وی محدّث، حافظ، مفید همدان و مصنفّ تاریخ آن و نویسنده کتاب «الفردوس» است. فرزندش شهردار و محمّد بن فضل اسفرائینی و محمّد بن قاسم بسری و حافظ ابوالعلاء، احمد بن محمّد بن فضل و حافظ ابوالعلاء، احمد بن الحسن عطّار و حافظ ابوموسی مدینی و دیگران از او روایت کرده اند. وی در نوزدهم ماه رجب سال ۵۰۹ از دنیا رفت. (۳)

۳. ذهبی

: محدّث و عالم و حافظ و مورّخ و... . یحیی بن منده می گوید: شیرویه

ص:۱۴۰

۱- ۱) . فردوس الاخبار، از نسخه خطّی کتابخانه ناصریّه.

۲- ۲) . التدوین فی ذکر علماء قزوین ۳ / ۸۵ .

۳- ۳) . تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۲۵۹.

جوانی زیرک و نیکو و پاکدل و کم حرف و در سنّت، سخت و استوار بود. (1)

۴. ذهبی

: حافظ و صاحب کتاب «الفردوس» و... . او در اعتقاد به سنّت، سخت و استوار بود. (2)

۵ . اسنوی

: ابن صلاح، دیلمی را یاد کرده و گفته است: او محدّث بود و در طلب دانش، بسیار سفر کرد. او صورتی زیبا و سیرتی نیکو داشت و هوشمند و کم حرف و در سنّت، سخت و استوار بود. وی کتابهایی نگاشت که [در میان مردمان] منتشر شد؛ از جمله آنهاست: «الفردوس» و «تاریخ همدان». وی در سال ۴۴۵ زاده شد و در ماه رجب سال ۵۰۹ در گذشت. (3)

۶ . سیوطی

: حافظ و محدّث و مفید همدان و نگارنده تاریخ این شهر و نویسنده کتاب «الفردوس»، از عبدالوهّاب بن منده و ابن بسری و طبقه آنها حدیث شنید. وی شناخت نیکویی [به حدیث] داشت؛ لیکن کسانی از وی متقن ترند. (4)

اعتبار کتاب «فردوس الأخبار»

کتاب فردوس الاخبار در نزد اهل تسنّن، از کتابهای ارزشمند و معتبر است.

دانشمندان سنّی این کتاب را با ستایشهای نیکو، ستوده اند و اعتبار و شهرتش را روشن و آشکار ساخته اند.

علی بن شهاب الدین همدانی در «روضه الفردوس» می نویسد: چون کتاب فردوس الاخبار را از آثار شیخ و پیشوا و علّامه، پیشرو پژوهندگان و حجّت

ص:۱۴۱

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۹ / ۲۹۴.

۲- ۲) . العبر فی خبر من غبر ۴ / ۱۸ ، حوادث ۵۰۹ .

۳- ۳) . طبقات الشافعیّه ۲ / ۱۰۴.

۴- ۴) . طبقات الحفّاظ / ۴۵۷.

محدّثان، شجاعِ دین و آیین و یاور سنّت، ابوالمحامد، شیرویه بن شهردار دیلمی همدانی - که خدا رحمتش را بر روح او فروریزد - خواندم، آن را دریایی از دریاهای فایده و گنجی از گنجهای نکات دقیق یافتم که از حقایق سخنان نبوی پُر شده و ریزه کاریهای آثار مصطفوی در بوستانهای فصولش، پراکنده بود. (۱)

ثعالبی در «مقالید الأسانید» می گوید: فردوس دیلمی را شیخ نورالدین، علی بن محمّد بن عبدالرحمن اجهوری تا حرف لام و به شیوه قرائت شاگرد بر استاد، برایم روایت کرد و اجازه نقل باقیمانده اش را عطایم نمود. (۲)

فرزند دیلمی، شهردار بن شیرویه، در «مسند الفردوس» می نویسد: «فردوس الاخبار» اثری ارزشمند و گران ارج و مورد علاقه دانشمندان است. این کتاب گوهرهای نورانی سخنان نبوی را به همراه فوائد فراوان و محاسن پر شمار، در خود گردآورده است. کتابی که آوازه اش در سراسر زمین پیچید و برای حفظ آن رقابتها در گرفت. فردوس، از جهت تفصیل و بخش بندی، مانندی در جهان اسلام ندارد و در گذشته روزگار، کتابی به پیوستگی و نظم آن نوشته نشده است. (۳)

در «کشف الظنون» آمده است: «فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، المخرّج علی کتاب الشهاب» کتابی است در موضوع حدیث، اثر ابوشجاع، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو همدانی دیلمی. سیوطی در «الجامع الصغیر» از روش دیلمی پیروی کرده است. (۴)

عبدالرئوف مناوی می گوید: مسند «الفردوس» که به «مأثور الخطاب، المخرّج علی کتاب الشهاب» نامیده می شود، نوشته امام، عماد الاسلام، ابوشجاع دیلمی است. نویسنده در این کتاب، اسناد را حذف و برای نشان دادن کتابهایی که مآخذ او در نقل حدیث بوده اند، از نشانه های اختصاری استفاده کرده است. وی احادیث را به ترتیب حروف الفبا آورده است تا حفظ آنها [برای خواننده] آسان شود. مسند این کتاب اثر فرزند دیلمی، حافظ ابومنصور، شهردار بن شیرویه است. شهردار در

۱- ۱) . روضه الفردوس، خطبه کتاب.

۲- ۲) . مقالید الاسانید، در یادکرد مسند فردوس.

۳- ۳) . مسند الفردوس، خطبه کتاب.

۴- ۴) . کشف الظنون / ۱۲۵۴.

کتابش اسناد تمام احادیث کتاب پدر را آورده و نوشته خویش را «إبانه الشبهه فی معرفه کیفیّه الوقوف علی ما فی کتاب الفردوس من علامه الحروف» نامیده است (زدودن شبهه برای شناخت رمز گذاریهای کتاب فردوس). (۱)

ادفوی در «الإمتاع» در استدلال به جایز بودن غنا و عدم دلالت آیه «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ : و با آواز خود هر که را از آنها توانی، برانگیز و از جای ببر.» (۲) بر حرمت آن می نویسد: استناد برخی به اینکه ابلیس نخستین کسی است که آواز غنایی خوانده (اگر سخن درستی باشد) پس غنا حرام است، روا نیست و این دلیل حرمت غنا نمی شود؛ چرا که همه کارهایی که ابلیس انجام داده است، حرام نیستند! حافظ شجاع الدین، شیرویه، در کتاب «الفردوس بمأثور الخطاب المرتّب علی کتاب الشهاب» نقل می کند: «نخستین کسی که حُدا (۳) کرد ابلیس بود»؛ و همگان بر عدم حرمت حدا همداستان اند. اگر کسانی ادّعا کنند که دلیلی بر روا بودن حدا دلالت می کند، پس حدا به سبب دلیل از حکم حرمت خارج شد؛ پاسخ می دهیم:

بر رَوایی غنا نیز دلیل دلالت می کند و بر حرمت آن دلیلی یافت نشده است.

این سخن ادفوی بود که اسنوی شافعی در شرح حال او، از وی نقل کرده است.

اسنوی می نویسد: کمال الدین ابوالفضل، جعفر بن وعداللّه ادفوی... مردی فاضل بود و در دانشهای گوناگون دست داشت. وی ادیب و شاعر و باهوش و بزرگوار و بسیار جوانمرد بود و از تکلّف دوری می کرد. ادفوی کتاب ارزشمندی در احکام سماع نوشت و آن را «الإمتاع» نامید و بدین گونه، دانش فراوان خود را نشان داد. او بسیار به سماع گرایش داشت و در مجالس آن حاضر می شد. ادفوی [در طول زندگانی اش] به شنیدن و نقل حدیث و تدریس و... اشتغال داشت. (۴)

۱- ۱) . فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۱ / ۲۸.

۲- ۲) . اسراء (۱۷) / ۶۴ .

۳- ۳) . آواز خواندن برای راندن شتر است. (المعجم الوسیط) لیکن به نظر می رسد نوع خاصّی از آواز باشد که نخستین بار، برای آوازی که شتر را بدان برانند به کار رفته است. ر.ک: لغت نامه دهخدا (مترجم)

۴- ۴) . طبقات الشافعیّه ۱ / ۸۶ .

علاوه بر آنچه گذشت، دهلوی خود به برخی از احادیث ساختگی موجود در کتاب دیلمی، تمسّک می کند و وی را به عنوان یکی از محدّثان نامدار، می ستاید و حتّی او را مورد قبول شیعه معرّفی می نماید. وی پس از نقل رؤیایی می نویسد: در این سیاق، ابوشجاع، شیرویه دیلمی - که از محدّثان نامی است و شیعه نیز به وی اطمینان دارد - حدیثی در کتاب «المنتقی» از ابن عبّاس آورده است.

باز دهلوی می نویسد: رؤیای امام حسن نیز مشهور و طریق نقل آن درست است.

دیلمی در «المنتقی» از امام حسن نقل می کند که ایشان فرمود: «پس از رؤیایی که دیدم، هرگز جنگ نخواهم کرد. من پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست خود را بر عرش نهاده بود و ابوبکر را دیدم که که دست بر شانه آن حضرت گذارده بود و عمر دست بر شانه ابوبکر داشت و دست عثمان بر شانه عمر بود. همچنین، خونی دیدم.

پرسیدم: این خون چیست؟ گفتند: خون عثمان است که خدا آن را می طلبد.»

ابن سمّان از قیس بن عباد نقل می کند: شنیدم علی در روز جنگ جمل می گفت:

«خدایا! من از خون عثمان به تو پناه می برم؛ چرا که من در روز کشته شدن او، سبک مغز شدم و خرد از دست بهشتم و خود را نیز نشناختم. آنان برای بیعت به نزد من آمدند؛ لیکن من گفتم: هان! من از خدا شرم می کنم که با کسانی که عثمان را کشتند، بیعت کنم؛ همو که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: آگاه باشید! من از مردی که ملائکه از او شرم دارند، شرم می کنم. من از خدا حیا می کنم که با مردمان بیعت کنم و عثمان کشته شده و بر زمین افکنده شده و هنوز در گور نرفته باشد. مردمان [چون این سخنان را از من شنیدند،] بازگشتند و چون عثمان در گور نهاده شد، به نزد من آمدند و خواستار بیعت شدند. من گفتم: خدایا! من از آنچه بر آن گام می نهم، بیمناکم. سپس اراده ای استوار در من پدید آمد و من بیعت کردم و چون مردمان مرا امیرالمؤمنین خواندند، گویی که دلم از هم شکافت!» (۱)

۱- ۱) . التحفه الاثناعشریّه / ۳۲۹.

اینها سخنانی است که دهلوی با اعتماد به دیلمی، از او نقل می کند تا فضیلت و منقبتی را برای عثمان اثبات نماید. دهلوی در نقل این داستان، انبازی برای دیلمی جز ابن سمّان – که شریک دیلمی در نقل رؤیای نخستین است – یاد نمی کند.

بنابراین، دیلمی در نزد دهلوی مورد وثوق و اطمینان است و این اطمینان و وثوق به پندار وی، در نزد شیعه هم وجود دارد.

با این همه و با اینکه حدیث تشبیه از احادیث کتاب فردوسِ دیلمی است و گروه بزرگی از حافظان نامدار و دانشمندان سرشناس اهل سنّت در نقل آن با دیلمی همداستان اند، چرا دهلوی حدیث تشبیه را از احادیث اهل تسنّن بر نمی شمارد و وجود آن را در کتابهایشان، هرچند به طریقی ضعیف، نمی پذیرد؟!

همچنین چرا دهلوی از حدیث ولایت رویگردان است در حالی که دیلمی از روات آن است؟! دیلمی حدیث ولایت را به دو طریق نقل کرده و پیشوایان حدیث اهل سنّت و صاحبان صحاح در نقل آن، با وی همراهی می کنند. [شگفت تر آنکه] حتّی شخص دهلوی و پدرش ولی اللّه دهلوی نیز این حدیث را روایت کرده اند!!

خدای – عزّ و جلّ – می فرماید: «نشانه ای از نشانه های خدایشان به سوی آنان نیامد، مگر آنکه از آن رویگردان بودند.» (۱) بله! دهلوی مدّعی بطلان این حدیث از ریشه است! «به کژی و ناراستی، ستیزه کردند تا بدان وسیله، حقّ و راستی را پایمال کنند» (۲)؛ لیکن «چه کسی از خدا راستگوتر است؟» (۳) آری! «اگر هر آیتی ببینند، بدان ایمان نیاورند؛ و اگر راه رشد را ببینند آن را در پیش نگیرند؛ و اگر راه کژی و گمراهی را ببینند، آن را به عنوان راه برگزینند» (۴).

از همین روی، سیف اللّه ملتانی، مروّج سخنان و پیرو اندیشه های دهلوی، ناگزیر شده است که در پاسخ به استدلال شیعه بر اساس حدیثی که دیلمی روایت می کند، بگوید: انصاف آن است که اعتراف کنیم احادیث کتاب فردوس دیلمی در

۱- ۱) . انعام (۶) / ۴.

۲- ۲) . غافر (۴۰) / ۵ .

۳- ۳) . نساء (۴) / ۱۲۲.

۴- ۴) . اعراف (۷) / ۱۴۶.

نزد اهل سنّت معتبر نیست، چه رسد به شیعه.

خواننده گرامی - که خدای رحمتت کناد - به این دوگانه گویی و اختلاف میان ریشه و شاخه و پیرو و پیشرو، بنگر [و خود داوری کن] ! امّا ناراستی و نادرستی داستانهای بی ارزشی که دهلوی از دیلمی در شأن عثمان نقل می کند، برای هر که کتاب «تشیید المطاعن» را بخواند، روشن خواهد شد.

۱۲- روایت عاصمی

عاصمی، نویسنده «زین الفتی بتفسیر سوره هل أتی» در خطبه کتابش می نویسد:

آن که دوستی خدایی، پاس داشتِ حقّش را بر من واجب کرده است و من نیز بزرگ و گرامی داشتِ او را بر خود لازم می دانم، پس از آنکه دید فوایدی را از سوره الرحمن گردآورده و اصولی را در علوم قرآن استخراج کرده ام، از من خواست نکاتی را در شرح سوره انسان بنگارم و به عنوان بهترین هدیه و احسان، تقدیم وی کنم.

سپس بارهای بار نزد من آمد تا مرا یادآوری کند. پس اندیشیدم که برای گزاردن حقوق او و پیشینیانش و شتاب به نیکی و احسان در حقّ وی و پشتیبانی اولیا و بازماندگانش، بهتر و شایسته تر آن است که به برآوردن خواسته او مشغول شوم.

بنابراین، پس از طلب خیر، به پناه خدای پاک رفتم و کار را آغاز کردم؛ چرا که او بهترین سرپرست و یار است و به سبب نیکیها و پاداشهایی که وعده داده، مردمان به او گرایش دارند؛ و پاداش دهی به نیکان و کمک رسانی در انجام کارهای خیر، برای وی آسان است و بر انجام آنچه بخواهد، تواناست.

بی گمان، از استوارترین اموری که مرا به این کار فرا خواند و برانگیخت - پس از آنچه پیشتر از آن یاد کردم و روشن ساختم - آن است که برخی از نادانهایی که جهل و علم را به هم آمیخته اند و بی خبرانی که در شهرها نسبت به ما چهارپا محسوب می شوند - و ما همان گروه بزرگ و بزرگوارِ اهل سنّت و جماعتیم که به سبب ادلّه استوار، این راه را بر گزیده ایم - پنداشته اند که ما ناسزاگویی به مرتضی - خدا از او خشنود باشد و بهترین نعمتهایی را که در نزد خود دارد، عطایش فرماید - و فرزندان

وی و نسل و نوادگانش را روا می شماریم؛ لیکن چگونه چنین باشد؟ در حالی که او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» و این حدیثی است که پیشوایان آن را پذیرفته اند و با اصول سازگار است.

...مژده داده بودیم که برخی از همانندیهای مرتضی را - که رضوان خدا بر او باد - با پیامبران یاد کنیم و در ابتدای سوره - که خدا آن را با داستان آدم علیه السلام آغاز می کند - بدان اشارتی کردیم؛ چرا که در مرتضی - که رضوان خدا بر او باد - شباهتی با پدرمان آدم علیه السلام و سپس شباهتهایی با پیامبران پس از او وجود دارد؛ پیامبرانی که نخستین ایشان آدم و سپس نوح و ابراهیم خلیل و یوسف صدّیق و موسای کلیم و داوود توانمند و سلیمان سپاسگزار و ایّوب شکیبا و یحیی بن زکریّا و عیسای روح اللّه و در پایان، محمّد مصطفی علیهم السلام است.

من برای هر یک از پیامبران و ذکر شباهتهای علی با او، فصل جداگانه ای برگزیدم تا فرد خردمند، نیک در آن بیندیشد و بدانچه در پس این شباهتها نهفته است، پی ببرد. و خدا برای انجام کارهای درست، توفیق می بخشد.

آنچه روش ما را در یادکرد شباهتهای علی با پیامبران، استوار می دارد، حدیثی است که نیایم، احمد بن مهاجر - رحمه اللّه - از ابوجعفر رازی (مستملیِ ابویحیی بزّاز) از مسلم، از عبیداللّه بن موسی عبسی، از ابوعمر ازْدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء برای من نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

نیز محمّد بن ابی زکریّای ثقه، از ابوالحسین محمّد بن احمد بن جعفر خوری، از ابوجعفر محمّد بن احمد بن سعید رازی؛ و نیز استادم، احمد بن محمّد - رحمه اللّه - از ابواحمد ابراهیم بن علی همدانی، از ابوجعفر رازی، از ابوعبداللّه محمّد بن

مسلم، از عبیداللّه بن موسی عبسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حبرانی برای من روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود (متن حدیث در اینجا مطابق نقل ابوالحسین است):

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و دنیاپرهیزی یحیی بن زکرّیا و توانمندی موسی بن عمران را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

همچنین، محمّد بن یحیای ثقه، از ابوسهل عصامی، در شهر بلخ و به طریق قرائت، از ابوبکر، ابن طرخان، از محمّد بن مالک بن هانی مکتّب کندی، از احمد بن اسد، از عبیداللّه بن موسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد، از ابوالحمراء نقل می کند که وی گفت: همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی به سوی ما آمد؛ پس آن حضرت فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که را نگریستن به دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم، شادمان می کند، به علی بن ابی طالب چشم بدوزد.

نیز نیایم احمد بن مهاجر رحمه اللّه - از ابوعلی هروی، از ابوعروه، از حسن بن عرفه عبدی، از عمر (یعنی ابوحفص ابّار) از حکم بن عبدالملک، از حارث بن حصیره، از ابوطارق، از ابوربیعه بن ناجد، برای من روایت کرد که علی بن ابی طالب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

فیکَ مَثَلُ عیسی بْنِ مَرْیَمَ؛ أبْغَضَتْهُ الْیَهُودُ حَتَّی بَهَتُوا أُمَّهُ وَ أحَبَّتْهُ النَّصارَی حَتَّیْ أ نْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذی لَیْسَ بِهِ.

در تو مَثَل عیسی بن مریم است؛ یهودیان دشمنش داشتند تا آنجا که بر

مادرش دروغ بستند؛ و مسیحیان دوستش داشتند تا حدّی که وی را در جایگاهی که سزاوارش نبود، نشاندند.

سپس علی بن ابی طالب گفت: دو گروه در ارتباط با من، هلاک می شوند: دوستی که بیش از اندازه می ستایدم و بدانچه در من نیست، می شناساندم؛ و دشمن دروغ زنی که کینه اش از من، او را به دروغ بستن بر من وا می دارد.

این احادیث نشان دهنده نیکویی روش ما در یادکرد شباهتهاست و به پیروی ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این امر، دلالت می کند و همین برای شرافت و پیروی ما از حضرتش بسنده است؛ چرا که خدای متعال وی را پشتیبان و الگوی مسلمانان قرار داده است. از این رو، هیچ نادان کودنی و هیچ ناصبی گمراهی نباید گمان برد که ما بر مرکب دشمنان برنشسته ایم و در این راهی که گزیده ایم، پس از روشنی، دچار انحراف شده ایم. و خدا در نجات از بدیهای زمان، یاریگر است و تکیه گاه ما در رخدادهای روز و شب اوست.

همچنین، حسین بن محمّد بستی، از عبداللّه بن ابی منصور، از محمّد بن بشر، از محمّد بن ادریس حنظلی، از محمّد بن عبداللّه بن مثّای انصاری، از حمید، از انس چنین نقل می کند: در حجره ای از حجره های مکّه بودیم و از علی سخن می گفتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود:

أ یُّهَا النَّاسُ، مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إ بْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی شِدَّتِهِ وَ إلی عیسی فی زَهادَتِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ وَ بهائِهِ وَ إلی جَبْرَئیلَ وَ أمانَتِهِ وَ إلَی الْکَوْکَبِ الدُّرِّیِّ وَ الشَّمْسِ الضَّحیِّ وَ الْقَمَرِ الْمُضیِّ، فَلْیَتَطاوَلْ وَ لْیَنْظُرْ إلی هذَا الرَّجُلِ.

ای مردم، هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپرهیزی عیسی و جمال محمّد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نور افشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد.

۱۳- روایت نطنزی

اشاره

ابوالفتح نطنزی حدیث تشبیه را از ابوالحمراء، خادم رسول اللّه صلی الله علیه و آله روایت می کند. ابوالحمراء می گوید:

پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودیم که علی بن ابی طالب رضی الله عنه سر رسید. پس خاتم پیامبران فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبراهیمَ فی خُلَّتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که را دیدن دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا، شادمان می کند، به علی بن ابی طالب بنگرد.

شرح حال نطنزی

۱. سمعانی

: ابوالفتـح، محمّد بن علی بن ابراهیم نطنزی، در لغت و ادب و فنّ شـعر، در خراسان و عراق، برترین بود. وی در سال [پانصـد و] بیست و یک به مرو گام نهاد و من از او بهره بردم و از دریای دانشـش مشتِ آبی برگرفتم. در همدان نیز با او دیدار کردم. سپس در مـدّت اقامت من در بغـداد، چنـدین بار به این شـهر آمـد و من هر بار که او را می دیـدم، احادیثی از او می نوشـتم و علومی از وی فرامی گرفتم.

نطنزی در اصـفهان، از ابوسـعد مطرّز و ابوعلی حدّاد و عاصم بن نصـر رخی و در بغداد، از ابوالقاسم بن بیان رزاز و ابوعلی بن نبهان کاتب و طبقه آنان حدیث شنید و من در گذشته نزدیک، در مرو، از او حدیث شنیدم. (۲)

۲. صفدی

: نظنزی از شاعران و نویسندگان بلیغ بود. وی به شهرها سفر کرد و با

۱- ۱) . الخصائص العلویّه، مخطوط.

۲- ۲) . الانساب: «النطنزیّ».

بزرگـان دیـدار نمـود. او محفوظـات فراوانی داشت و دوسـتدار دانش و سنّت بـود و بسـیار صـدقه می داد و روزه می گرفت. نظنزی پشـیمان کننـده پادشاهـان و سـلاطین [از سـتم و بیـدادشان] بود و نزد ایشان منزلتی بزرگ داشت و به آنان بزرگی می فروخـت؛ لیکـن برای دانشـمندان فروتنی می کرد. وی در اصـفهان و خراسـان و بغـداد، احـادیث پرشـماری شـنید و از روایت حدیث، بهره مادّی نمی برد. (۱)

۳. ابن نجّار

: نظنزی یگانه دوران و نابغه روزگار بود و در برخی از فضائل، بر تمام معاصران خود برتری یافت. (۲)

۱۴- روایت سنایی

اشاره

عارف نامی، ابوالمجدود بن آدم غزنوی، ملقّب به حکیم سـنایی، مضـمون این منقبت و مفاد این حدیث شـریف را در «حدیقه الحقیقه» در ابیاتی در ستایش مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به نظم در آورده است: عالِمی بود همچو نوح استاخ (۳)

دهلوی، سنایی را از اهل سنّت می داند.

حکیـم سـنایی از شـاعران و عارفـان نامـدار اسـت و اشـعار حکمـت آمیزش نزد اهـل ادب و معرفـت، رایـج و محفـوظ اسـت. عبدالرحمن جامی در «نفحات الأنس فی حضـرات القدس» - که شـرح حال عارفان پر آوازه را در آن گرد آورده - وی را یاد کرده است. اکنون سـخن مـا بـا دهلوی این است که سـنایی از شـاعران بزرگ سنّی مـذهب و در نزد دانشـمندان ایشان فردی پذیرفته است. وی در مبحث «مکاید» - که در آن، نیرنگهایی را به شیعه نسبت داده است - می نویسد:

۱- ۱) . الوافی بالوفیات ۴ / ۱۶۱.

۲- ۲) . ذیل تاریخ بغداد، به نقل: «الیقین» اثر سیّد، ابن طاووس حلّی / ۹۵.

۳- ۳) . استاخ: یگانه. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

نیرنگ سی و ششم: آن است که شیعیان، یک دو بیتی را با رعایت وزن و قافیه، بر ساخته اند و در اشعار شاعران بزرگ اهل سنّت جای داده و به ایشان منسوب کرده اند؛ اشعاری که صریح در تشیّع و مخالف مذهب تسنّن است. سپس پنداشته اند که آنچه به اصل شعر افزوده اند، در اصل از ابیات شاعر بوده است و اهل سنّت آنها را از شعر شاعر انداخته اند تا شیعیان آنها را وسیله اثبات باورهایشان قرار ندهند. بیشتر این شعرسازیها در اشعار شاعران پذیرفته و ستوده اهل تسنّن، نظیر: شیخ فریدالدین عطّار و شیخ اوحدی و شمس الدین تبریزی و حکیم سنایی و ملّای رومی و حافظ شیرازی و خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رخ داده است. همچنین، پیشینیان شیعه سه بیت به اشعار امام شافعی افزوده اند.

شافعی چنین سروده است: یا راکِباً قِفْ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مِنًی

ای سواره بر مرکب، سپیده دمان، آن گاه که حاجیان همچون سرازیر شدن امواج فراتِ خروشان، به منا سرازیر می شوند، در آنجا، در جایگاه سنگریزه انداختن، بایست و نشستگان و ایستادگان مسجد خیف را ندا در ده: اگر دوستی آل محمّد صلی الله علیه و آله رفض و بی دینی به شمار می آید، هان! ای جنّ و انس، گواه باشید که من رافضی هستم.

و هدف او از این اشعار، ردّ ناصبیان است؛ همانهایی که هر کس را که آل محمّد صلی الله علیه و آله را دوست بدارد، به رفض منسوب می کنند؛ لیکن در برخی از کتب شیعه، ابیاتی به اشعار شافعی افزوده اند که صریح در تشیّع است. اینک آن ابیات: قِفْ ثُمَّ نادِ فَإِنَّنی لِمُحَمَّدٍ

بایست و ندا سر ده که من دشمن محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّ او و فرزندانش نیستم. آنان را آگاه کن که من از آن مردمانی ام که وِلای اهل بیت را عهد نشکسته اند و بگو: ابن ادریس به اینکه

شما کسانی را بر علی مقدّم داشته اید، خشنود نیست.

آری، این فریبی از فریبهای آنان است؛ فریبی که جدّاً سرد و خنک است؛ چرا که این شاعران سنّی مذهب اند و دعوی شیعه بودن آنها با نسبت دادن یک یا دو بیت شعر به ایشان، از کودکان دبستانی هم سر نمی زند. (۱)

۱۵- روایت شهردار دیلمی

اشاره

شهردار بن شیرویه دیلمی نیز حدیث تشبیه را - که پدرش در کتاب فردوس نقل کرده - با ذکر سند، روایت می کند:

پدرم، از مکی بن دکین قاضی، از علی بن محمّد بن یوسف، از فضل کندی، از عبداللّه بن محمّد بن حسن (هم پیمان (یا غلام) بنی هاشم در کوفه) از علی بن حسین، از احمد بن ابی هاشم نوفلی، از عبداللّه بن عبیداللّه بن موسی، از کامل ابوالعلاء، از ابواسحاق سبیعی، از ابوداوود، از نفیع، از ابوالحمراء غلام پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که گفت: پیامبر فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی شِدَّتِهِ وَ إلی عیسی فی زُهْدِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی هذَا الْمُقْبِلِ.

هر که می خواهد دانش آدم و صلابت موسی و دنیاپرهیزی عیسی را ببیند، به کسی که بدین سوی روی می آورد، بنگرد.

پس نگریستیم و دیدیم که علی به سوی ما می آید. (۲)

به زودی، روایت او را در عبارت خوارزمی نیز خواهی یافت.

شرح حال شهردار دیلمی

۱. ذهبی

: ابومنصور، شهردار، پسر حافظ شیرویه بن شهردار دیلمی، محدّث

ص:۱۵۳

۱- ۱) . التحفه الاثناعشریّه / ۴۵.

۲- ۲) . مسند الفردوس، مخطوط.

بود. ابن سمعانی درباره اش گفته است: وی حافظ و حدیث شناس و فهیم و آشنا به ادب و مردی ظریف بود. (۱)

۲. سبکی

: ابن سمعانی می گوید: شهردار دیلمی حافظ و حدیث شناس و فهیم و آشنا به ادب و مردی ظریف و نرم خو و مسجد نشین بود و مانند پدرش عمر را در کار نگارش و شنیدن و جستجوی حدیث سپری کرد. وی همراه پدرش به اصفهان و بغداد مسافرت کرد. (۲)

۳. ابن قاضی شهبه و اسنوی

نیز وی را در«طبقات الشافعیّه» یاد کرده اند. (۳)

۴. ثعالبی

نیز در «مقالید الأسانید» وی را نام برده و همان سخن ذهبی را درباره اش بازگو کرده است.

۵ . دهلوی

نیز در «بستان المحدّثین» شهردار را با به کارگیری سخنان ثعالبی - بنابر روش و عادتش در این کتاب که بهره گیری از سخنان ثعالبی است - ستوده است.

۱۶- روایت خوارزمی

اشاره

موفّق بن احمد مکّی خوارزمی، مشهور به خطیب خوارزمی، حدیث تشبیه را به سند زیر روایت کرده است:

شیخِ زاهد، حافظ ابوالحسین، علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از شیخ القضات، اسماعیل بن احمد واعظ، از ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی؛ و به همین اسناد: از احمد بن حسین بیهقی، از ابوعبداللّه حافظ، در کتاب تاریخ، از ابوجعفر، محمّد بن احمد بن سعید، از محمّد بن مسلم، از عبیداللّه بن موسی عبسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء نقل کرده است که

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر، حوادث سال ۵۵۸ .

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه الکبری ۷ / ۱۱۰.

۳- ۳) . طبقات اسدی ؛ طبقات اسنوی ۲ / ۲۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریّا و توانمندی موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی گفته است: این حدیث را جز با این سند، ننوشته ام. و خدا داناترین است. (۱)

شرح حال خوارزمی

۱. عماد اصفهانی

اشاره

: خطیب خوارزم، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن محمّد مکّی خوارزمی، در فقه و ادب، از برترینان و بزرگان و در خویشاوندی و نژاد، از برگزیدگان و بزرگواران است. (۲)

مآخذ شرح حال عماد کاتب اصفهانی

شرح حال عماد کاتب اصفهانی را در کتابهای زیر می توان یافت:

- وفیات الأعیان ۴ / ۲۳۳ ؛

- معجم الأدباء ۱۹ / ۱۱ ؛

- العبر فی خبر من غبر ۴ / ۲۹۹ ؛

- المختصر فی أخبار البشر ۳ / ۱۰۵ ؛

- مرآه الجنان ۳ / ۴۹۲ ؛

- طبقات الشافعیّه الکبری ۶ / ۱۷۸؛

و دیگر کتب معتبر تاریخ و تراجم.

۲. ابوالفتوح مطرزی

: مطرزی، در جای جای کتاب «الإیضاح فی شرح

ص:۱۵۵

۱- ۱) . مناقب علی بن ابی طالب / ۴۰.

۲- ۲) . خریده القصر و جریده العصر، مخطوط.

المقامات» خوارزمی را در زمانی که حدیثی از او نقل می کند، به نیکوترین صفات، ستوده است. و اینک نمونه هایی از این دست:

وی در ضمن سخن از زهد اویس قرنی رضی الله عنه می نویسد:

از شواهدی که نشان دهنده زهد اوست، حدیثی است که پیشوای بزرگ، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، بدین سند برایم نقل کرد: شیخ ابوالغنائم، محمّد بن علی نرسی معدّل، از شریف ابوعبداللّه، محمّد بن علی بن عبدالرحمن علوی حسینی، از احمد بن علی عطّار مقرئ، به طریقه قرائت، از علی بن احمد بن عمرو، از محمّد بن منصور مقرئ، از محمّد بن علی خلف، از حسین اشقر، از مخلّد بن حسین، از مردی، از اسید بن عمرو، نقل می کند:

اویس قرنی هر گاه که به شب می رسید، جامه ای بر می گرفت و سر و پاهایش را با آن می پوشاند و باقیمانده اش را صدقه می داد. نیز به خوراکش می نگریست و اندکی از آن جدا می کرد و زیادی اش را می بخشید و می گفت: «خدایا! نزد من برای آنان که شب را برهنه و گرسنه به سر آورده اند، چیز اضافه ای نیست.»

از اخبار دیگری که نشان دهنده عبادت فراوان اوست، خبری است که مولای من (خوارزمی) به همین اسناد تا محمّد بن منصور و او از عبداللّه بن ابی زیاد، از سیّار، از جعفر بن سلیمان، از ابراهیم بن عیسی سکری نقل کرده است که اویس قرنی می گفت: «هر آینه، به گونه ای خدای را در زمین عبادت خواهم کرد که فرشتگان در آسمان عبادتش می کنند.»

پس چون شب فرا می رسید می گفت: «ای نفس! امشب، شب ایستادن در پیشگاه خداست.» پس تمام شب را تا به صبح در قیام بود.

و هنگامی که شب دوم سر می رسید، می گفت: «ای نفس! امشب، شب رکوع است.» پس همی در رکوع بود تا به صبح می رسید.

در شب سوم هم می گفت: «ای نفس! امشب، شب سجده است.» و تا صبحگاهان سر برخاک می نهاد.

امّا گفته ابوهریره: «[بصره] یکی از دو بال دنیاست»؛ آن را مولایم، صدرنشینِ

ص:۱۵۶

نیکبخت شهید، صدر الصدور، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، اجازتاً، به سند:

شیخ ابوالغنائم، محمّد بن علی نرسی معدّل، از شریف ابوعبداللّه، محمّد بن علی بن عبداللّه علوی حسینی، از علی بن فضل دهقان، از محمّد بن زید رطّاب، نقل کرد که وی گفته است: ابراهیم بن محمّد ثقفی گفت: شنیدیم که مردم بصره به سخنی که از ابوهریره یاد می شود، افتخار می کنند. آن سخن این است: دنیا بسان پرنده ای برایم نمایان شد که بصره و مصر دو بال آن بودند؛ پس آن گاه که این دو شهر ویران شوند، آن رخداد پیش خواهد آمد... .

صدر الائمّه، اخطب خطبای خوارزم، موفّق بن احمد مکّی و سپس خوارزمی، برای ما این حدیث را نقل کرد و گفت: سیّد و پیشوا، مرتضی ابوالفضل حسینی - که خدای از جانب من پاداش نیکویش دهاد - این حدیث را از کتابش «أتی من مدینه الری» بر من بخواند و گفت: سیّد ابوالحسن، علی بن ابی طالب حسینی شیبانی، به شیوه قرائت من بر او، از شیخ عالم، ابوالنجم، محمّد بن عبدالوهّاب بن عیسی تمّار رازی، از شیخ عالم، ابوسعید، محمّد بن احمد بن حسین نیشابوری، از محمّد بن علی بن جعفر ادیب، به شیوه قرائت حدیث، از ابوالفرج، معافا بن زکریّا، از محمّد بن احمد بن ابی الثلج، از حسن بن محمّد بن بهرام، از یوسف بن موسی قطّان، از جریر، از لیث، از مجاهد، از ابن عبّاس نقل کرد که وی گفته است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أنَّ الرِّیاضَ أقْلامٌ وَ الْبَحْرَ مِدادٌ وَ الجِنَّ حُسَّابٌ وَ الْإنْسَ کُتَّابٌ، ما أحْصَوْا فَضائِلَ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

اگر درختان همه بوستانها، قلم و آب همه دریاها، جوهر و جنّیان شمارنده و آدمیان نویسنده می شدند، قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نبودند.

مولایم، صدرنشین دانشیان، علّامه خوارزمی، برایم نقل کرد که فخر خوارزم (۱)

ص:۱۵۷

۱- ۱) . شاید مقصود از فخر خوارزم، زمخشری باشد. (مترجم)

گفته است: نواختن نی در مثل، چون صدای زیبای داوود و حلاوت آواز اوست.

از مولایم، صدرنشین کبیر مسند دانش، علّامه خوارزمی، شنیدم که می گفت:

شنیدم که فخر خوارزم چنین می گفت: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم به گیتی گشود، ایوان کسرا لرزید و چهارده کنگره از آن فروریخت؛ آتش آتشکده فارس خاموش شد و آب دریاچه ساوه فروکش کرد.

شعر خوارزمی - که با مطلع « أضاعُونی وَ أیَّ فَتًی أضاعُوا » (مرا تباه کردند و چه جوانمردی را تباه کردند!) آغاز می شود - تضمین شعری از امیّه بن ابی صلت است.

این شعر با مصراع « لِیَوْمِ کَریهَهٍ وَ سِدادِ ثَغْرٍ » (برای روز دشواری و بستن راه آمدن دشمن) پایان می پذیرد.

روایت شده است که ابوحنیفه همسایه ای فاسق داشت که فراوان این بیت را به آواز می خواند. اتّفاقاً او شبی مست از خانه برون شد و پاسبانان وی را دستگیر و زندانی اش کردند. چون ابوحنیفه این خبر را شنید، فردای آن روز، برخاست و به شتاب، به سوی او رفت و آن قدر درباره اش با پاسبانان سخن گفت که از زندان آزاد شد. هنگامی که ابوحنیفه آن مرد را به خانه اش رسانید، به او گفت: آیا ما تو را تباه کردیم؟ پس آن مرد دست ابوحنیفه را گرفت و به برکت تلاش او توبه کرد.

این داستان را از مولای صدرنشینم، خوارزمی نیز در مناقب ابوحنیفه شنیده ام.

وی این حکایت را قریب به مضمون بالا و با اسنادش به ابویوسف، نقل می کرد.

۳. ابن نجّار

: موفّق بن احمد مکّی، خطیب خوارزم و فقیه و فاضل و ادیب و شاعر و بلیغ و از شاگردان زمخشری بود. (۱)

۴. محمّد بن محمود خوارزمی

: وی نیز موفّق خوارزمی را در جای جای کتاب «جامع مسانید أبی حنیفه» یاد کرده و به سخنانش احتجاج نموده و او را با اوصاف

ص:۱۵۸

۱- ۱) . ذیل تاریخ بغداد، به نقل: ابن طاووس حلّی در کتاب الیقین / ۱۶۶.

بلندی ستوده است. و اینک نمونه هایی از این دست:

محمود خوارزمی پس از نقل سخن منسوب به شافعی (مردمان همه نیازمند و ریزه خوار ابوحنیفه اند) می نویسد:

این معنا را زبردست ترین خطیب در خاور و باختر عالم، ابوالمؤیِّد مکّی خوارزمی، بر پایه اشعاری که فرزند او، صدر کبیر، شرف الدین احمد بن موفّق مکّی خوارزمی، برایم خواند، در قالب ابیاتی به نظم کشیده است. شرف الدین خوارزمی می گوید: صدرِ علّامه، ماهرترین خطیب شرق و غرب، صدرنشین پیشوایان، ابوالمؤیِّد، موفّق بن احمد مکّی خوارزمی برایم اشعاری خواند که آنها را در ستایش ابوحنیفه - رضی اللّه عنه - سروده بود: أئِمَّهُ هذِهِ الدُّنْیا جَمیعاً بِلا رَیْبٍ عِیالُ أبی حَنیفَهْ

بی گمان، پیشوایان این جهان، همگی، ریزه خوار ابوحنیفه اند.

همچنین، نوه خوارزمی، صدرِ بزرگ، شرف الدین، احمد بن مؤیّد بن موفّق مکّی خوارزمی، برایم اشعاری خواند و گفت: این اشعار سروده نیایم، ماه تابان آسمان دانش، علّامه، چیره دست ترین سخنوران خاور و باختر، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی خوارزمی - رحمه اللّه - است: أیا جَبَلَیْ نُعْمانَ إنَّ حَصاکُما

ای کوههای نعمان، سنگریزه های شما دو کوه به شماره در می آید؛ لیکن فضائل نعمان (ابوحنیفه) قابل شمارش نیست. کتابهای شکوه مند فقه را بخوان تا در آنها نکات دقیق ابوحنیفه و سرخی شقایق را توأمان بیابی.

نیز همو از جدّ خویش این اشعار را در ستایش ابوحنیفه نقل کرده است: رَسُولُ اللّهِ قالَ سِراجُ دینی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوحنیفه چراغ دین و امّتِ هدایتگر من است. وی پس از صحابه، در فتواها، جانشین احمد صلی الله علیه و آله در شریعت وی شد. تار ابریشم فتوای او اجتهاد و

پود آن ترس از خدای رحمان است.

و همچنین این اشعار را: غَدا مَذْهَبُ النُّعْمانِ خَيْرَ الْمَذاهِبِ

مذهب ابوحنیفه بهترین مذاهب گشت، همانند ماه تابان که بهترین ستارگان است. وی با رعایت تقوا در بهترین دوران، به تفقّه پرداخت؛ بنابراین، بی گمان، مذهب او بهترین مذاهب است.

خطیب خطیبان خوارزم، صدرالائمّه، أبوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، در مناقب ابوحنیفه – رضی اللّه عنه – از هفتصد و سی تن از مشایخ مسلمانان که در خاور و باختر سرزمینهای گوناگون، از وی حدیث روایت کرده اند، یاد می کند. خدا از او خشنود باد.

گونه ششم از مناقب و فضائل ابوحنیفه – که وی در آنها یکتاست – شاگردی در نزد چهارهزار تن از پیشوایان بزرگ تابعانِ پیش از خود است. دلیل این مدّعا، سخنی است که گروهی از مشایخ مورد اطمینان از صدرنشین دانشیان، علّامه، زبردست ترین سخنور خوارزم، صدر الائمّه، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، از ابوحفص، عمر بن امام ابوالحسن علی زمخشری، از پدرش – رحمه اللّه – نقل کرده اند که وی گفته است: میان اصحاب پیشوای بزرگ ابوحنیفه و پیروان امام کبیر شافعی – رضی اللّه عنه – کشاکشی درگرفت و هر یک مقتدای خود را برتر می شمرد.

گونه هفتم از مناقب ابوحنیفه – که وی در آنها نیز یگانه است – گردآمدن پیروانی برای اوست که برای هیچ کس پس از وی، چنین پیروانی فراهم نیامد. دلیل این سخن، خبری است که مشایخ ثقه در کلامی بلیغ و فصیح از صدر الائمّه، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، از امام، علّامه، رکن الاسلام، ابوالفضل عبدالرحمن بن امیرویه، از قاضی القضات ابوبکر، عتیق بن داوود یمانی، در برتری مذهب ابوحنیفه – رضی اللّه عنه – بر دیگر مذاهب نقل کرده اند: ابوحنیفه پیشوای پیشوایان، چراغ امّت، مردی پرتوان و پیشرو در گردآوری دانش شریعت است؛ کسی که

خدایْ تعالی با توفیق دهی و عصمت، او را نیرو بخشید. از این رو، برای نگاهداری این امّت توسّط پروردگار متعال، پیروان و پیشوایانی گرد او آمدند که در هیچ عصری از اعصار در هیچ سرزمینی از سرزمینها، فراهم نیامده بودند. (۱)

[همچنین، محمّد خوارزمی در جامع مسانید ابی حنیفه می نویسد:]

باب اوّل: در یادکرد پاره ای از فضائل ابوحنیفه - که وی در آنها به اجماع همگان، بی نظیر است - به توفیق الاهی می گوییم: مناقب و فضائل او همچون سنگریزه های بیابان به شمار و شماره در نمی آیند و رسیدن به غایت آن، ممکن نیست؛ لیکن از برتریهای ویژه او - که به گفته همگان همتایی در آنها ندارد - که می توان آنها را در ده گونه به شماره در آورد و ذکر کرد، اینهاست: نخست: اخبار و آثار روایت شده در ستایش او؛ دوم: آنکه او - و نه آنها که پس از وی آمدند - در عصر صحابه و کسانی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند، چشم به جهان گشود؛ و... .

نخستین فضیلت، بر پایه خبری است که صدر کبیر، شرف الدین، احمد بن مؤیّد بن موفّق بن احمد مکّی برایم نقل کرد. همو از نیایش، صدرالائمّه، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، از عبدالحمید بن احمد براتقینی، از امام محمّد بن اسحاق سراجی خوارزمی، از ابوجعفر، عمر بن احمد کرابیسی، از ابوالفتح، محمّد بن حسن ناصحی، از زاهد ابومحمّد، حسن بن علی بن محمّد، از ابوسهیل، عبدالحمید بن محمّد صوافی، از پدرش، از ابوالقاسم، یونس بن طاهر بصری، از ابوالنصر، احمد بن حسین ادیب، از ابوسعید، احمد بن محمّد بن بشر، از محمّد بن یزید، از سعید بن بشر، از حمّاد، از مردی، از نافع، نقل کرد:

ابن عمر - رضی اللّه عنه تبارک و تعالی و تقدّس - گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، مردی که به نام ابوحنیفه می شناسندش، ظهور می کند که خدا سنّت مرا به دست او زنده می گرداند. (۲)

ص:۱۶۱

۱- ۱) . جامع مسانید ابی حنیفه ۱ / ۳۱.

۲- ۲) . همان ۱ / ۱۴ - ۱۵.

شرح حال خوارزمی، نویسنده جامع المسانید

اشاره

محمّد بن محمود خوارزمی، صاحب «جامع مسانید أبی حنیفه» در فقه و حدیث، از پیشوایان بزرگ حنفی مذهب است. اینک برخی از سخنان دانشمندان در ستایش او:

کفوی : شیخ و امام و خطیب، ابوالمؤیّد، محمّد بن محمود بن محمّد بن حسن خوارزمی، در سال ۶۰۳ (۱) زاده شد و نزد استاد صاحب نظر، نجم الملّه و الدین، طاهر بن محمّد حفصی، فقه بیاموخت و در خوارزم، حدیث شنید. سپس به بغداد گام نهاد و در آنجا نیز حدیث آموخت و در دمشق به روایت حدیث پرداخت. وی پس از چیرگی تاتار بر خوارزم، عهده دار منصب داوری و سخنوری شد؛ سپس آنجا را ترک گفت و به قصد حجّ، رهسپار بغداد گشت. خوارزمی پس از گزاردن حجّ و مدّتی مجاورت، از راه مصر به دمشق رفت و سپس راهی بغداد شد و تا دمِ مرگ در آن شهر بماند و به تدریس پرداخت. سال در گذشت او ۶۵۵ است. (۲)

قرشی : امام و خطیب، ابوالمؤیّد، محمّد بن محمود بن حسن خوارزمی، در سال ۵۹۳ پای به گیتی نهاد. وی نزد امام، طاهر بن محمّد حفصی، فقه بیاموخت و در خوارزم و بغداد، حدیث شنید و در دمشق، به روایت حدیث پرداخت. خوارزمی پس از چیرگی تاتار بر خوارزم، عهده دار منصب قضاوت و خطابه شد؛ سپس آنجا را ترک گفت و به قصد حجّ، رهسپار بغداد شد. او پس از گزاردن حجّ و مدّتی مجاورت، از راه مصر به دمشق رفت و سپس راهی بغداد شد و تا دمِ مرگ، در آن شهر بماند و به تدریس پرداخت. خوارزمی در سال ۶۵۵ چشم از جهان فروبست. (۳)

ص:۱۶۲

۱- ۱) . دیگر دانشمندان اهل سنّت همچون قرشی - که سخنش در ادامه خواهد آمد - و زرکلی (الاعلام ۷ /۸۷) تاریخ تولّد محمّد خوارزمی را ۵۹۳ یاد کرده اند. (مترجم)

۲- ۲) . کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.

۳- ۳) . الجواهر المضیّه فی طبقات الحنفیّه ۳ / ۳۶۵.

چلبی : مسند امام اعظم، ابوحنیفه، نعمان بن ثابت کوفی، در گذشته به سال ۱۵۰ ، توسّط حسن بن زیاد لؤلؤیی روایت شد و شیخ قاسم بن قطلوبغای حنفی، آن را بر پایه روایت حارثی، مطابق ابواب فقه، مرتّب ساخت و همراه با توضیحاتی در دو مجلّد، تنظیم کرد. جمال الدین، محمود بن احمد قونوی دمشقی، متوفّای سال ۷۷۰ ، آن را مختصر کرد و «المعتمد» نامیدش و سپس آن را شرح داد و «المستند»ش خواند. ابوالمؤیّد، محمّد بن محمود خوارزمی، در گذشته به سال ۶۶۵ نیز زوائد این مسند را گرد آورده است. آغاز این کتاب چنین است: ستایش مر خدایی است که به کرمش، ما را از زلال ترین نهرهای شریعت، سیراب فرمود. (۱)

دهّان (در کتاب کفایه المتطلّع): کتاب جمع المسانیدِ امام اعظم ابوحنیفه، اثر علّامه، قاضی القضات، ابوالمؤیّد، محمّد بن محمود بن محمّد خوارزمی - رحمه اللّه - است که آن را از فقیهان حنفی روایت می کند.

۵ . صفدی

اشاره

: موفّق خوارزمی در ادبیّات عرب، توانا بود و دانشی سرشار داشت.

وی فقیه و فاضل و ادیب و شاعر بود و نزد زمخشری درس خوانده بود. او صاحب خطبه ها و شعر و مناقب است. (۲)

برخی از مآخذ شرح حال صفدی

دانشمندان اهل سنّت صفدی را ستوده اند و شرح حالش را در کتابهای معتبر نگاشته اند. اینک برخی از آن کتب:

۱. المعجم المختصّ (ذهبی) / ۹۱ ؛

۲. الدرر الکامنه فی أعیان المائه الثامنه ۲ / ۸۷ ؛

۳. طبقات الشافعیّه (قاضی شهبه اسدی) ۶ / ۴.

۶ . عبدالقادر قرشی

: ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن محمّد مکّی، خطیب خوارزم و استاد ناصر بن عبداللّه مغربی، در حدود سال ۴۸۴ چشم به جهان گشود. وی دانش عربی را از زمخشری فرا گرفت. قفطی نامش را در «أخبار النحاه» یاد

۱- ۱) . کشف الظنون / ۱۶۸۰.

۲- ۲) . ر.ک: بغیه الوعاه فی طبقات اللّغویّین و النحاه، اثر سیوطی.

کرده است. او مردی ادیب و فاضل و با فقه و ادب، آشنا بود. خوارزمی مصنّفات محمّد بن حسن را از عمر بن محمّد بن احمد نسفی روایت کرده است. وی در سال ۵۶۸ در گذشت. خدایش بیامرزاد. (۱)

شرح حال عبدالقادر قرشی

عبدالقادر قرشی در شمار دانشمندان بزرگ اهل تسنّن است. محمود بن سلیمان کفوی درباره اش می نویسد:

فاضل و دانشمند کامل، مولا عبدالقادر بن محمّد بن نصراللّه بن سالم، ابوالوفاء قرشی، دانا و صاحب فضل و جامع علوم بود. وی دارای کتابها و نوشته ها و تواریخ و سخنرانیها و تألیفات است. در سال ۶۷۶ زاده شد و از کسان پر شماری، همچون علاءالدین ترکمانی و پدرش (قاضی القضات شمس الدین) و فخرالدین عثمان ماردینی ترکمانی (پدر علاءالدین) و هبه اللّه ترکمانی و دیگران، دانش آموخت.

قرشی حدیث شنید و حدیث روایت کرد و فتوا داد و درس آموخت و کتابهای «العنایه فی تحریر أحادیث الهدایه» و «الطرق و الوسائل فی تخریج أحادیث خلاصه الدلائل» - که به «المجموع» نیز نامبردار است - و شرح «معانی الآثار» (نوشته طحاوی) و «الدرر المنیفه فی الردّ علی ابن أبی شیبه عن الإمام أبی حنیفه» و «ترتیب تهذیب الأسماء و اللّغات» و «البستان» در فضائل ابوحنیفه و «الجواهر المضیّه فی طبقات الحنفیّه» و «مختصر فی علوم الحدیث» و «مسائل مجموع فی الفقه» و «قطعه من شرح الخلاصه» در دو جلد و «تفسیر آیات و فوائد» را نگاشت.

دانشمند فاضل، مولا قاسم بن قطلوبغا، نویسنده «تلخیص التراجم»، از وی حدیث شنیده و دانش آموخته است. او در سال ۷۷۵ چشم از جهان فروبست. (۲)

سیوطی در شرح حال قرشی چنین می نگارد:

محیی الدین، عبدالقادر بن محمّد بن محمّد بن نصراللّه بن سلام، ابومحمّد بن

۱- ۱) . الجواهر المضیّه فی طبقات الحنفیّه ۳ / ۵۲۳ .

۲- ۲) . کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.

ابی الوفاء قرشی، تدریس کرد و فتوا داد و «شرح معانی الآثار» و «طبقات الحنفیّه» و «شرح الخلاصه» و «تخریج أحادیث الهدایه» و آثاری دیگر را به نگارش درآورد. وی در سال ۶۷۶ به دنیا آمد و در ماه ربیع الاوّل سال ۷۷۵ رخت از جهان برکشید. (۱)

چلبی در ضمن یادکرد کتاب «الجواهر المضیّه» اثر قرشی، می گوید:

نخستین کسی که درباره طبقات پیروان ابوحنیفه کتابی نوشته، شیخ عبدالقادر بن محمّد قرشی، درگذشته به سال ۷۷۵ و صاحب «الجواهر المضیّه فی طبقات الحنفیّه» است. وی خود در مقدّمه کتابش می نویسد: کسی را ندیده ام که طبقات ما پیروان ابوحنیفه را گرد آورده باشد؛ حال آنکه این پیروان گروههای بی شماری را تشکیل می دهند.

عبدالقادر قرشی «طبقات الحنفیّه» را با کمک شیخ قطب الدین عبدالکریم حلبی و ابوالعلاء بخاری و ابوالحسن سبکی و ابوالحسن علی ماردینی فراهم آورد. بدین گونه، این کتاب زندگی نامه های فراوان و فواید فقهی بسیاری را در خود جای داد. (۲)

شرح حال قفطی

اشاره

قفطی همان است که خطیب خوارزمی را در کتاب طبقاتش یاد کرده است.

سیوطی درباره وی می نویسد:

قفطِی وزیر: وی جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم شیبانی، وزیر حلب و نویسنده «تاریخ النحاه» و «تاریخ الیمن» و «تاریخ مصر» و «تاریخ بنی بویه» و «تاریخ بنی سلجوق» است. در سال ۵۶۸ در شهر قفط، زاده شد و در سال ۶۴۶ در شهر حلب، در گذشت. (۳)

سیوطی در جای دیگری، درباره قفطی می گوید:

ابوالحسن قفطی، علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن

۱- ۱) . حسن المحاضره فی محاسن مصر و القاهره ۱ / ۴۷۱.

۲- ۲) . کشف الظنون ۱ / ۶۱۶ .

۳- ۳) . حسن المحاضره فی محاسن مصر والقاهره ۱ / ۵۵۴ .

احمد بن محمّد بن اسحاق بن محمّد بن ربیعه بن حارث، معروف به قاضی اکرم و صاحب «تاریخ النحاه» است. یاقوت حموی گفته است: قفطی در ماه ربیعِ سال ۵۶۸ در قفط، زاده شد. وی مردی بسیار فاضل و هوشیار و بزرگ منزلت بود و هرگاه در دانشی از دانشها مانند: نحو و لغت و قرائت و فقه و حدیث و اصول و منطق و ریاضی و نجوم و هندسه و تاریخ و جرح و تعدیل، سخن می گفت، به نیکوترین شکل به آن می پرداخت. او سخاوتمند و گشاده رو بود. قفطی «الإصلاح» را برای برطرف ساختن کاستیهای «صحاح جوهری» نوشت. دیگر آثار او عبارت اند از:

«الضاد و الظاء»، «تاریخ النحاه»، «تاریخ مصر»، «المحلّی فی استیعاب وجوه کلّا». (۱)

۷. تقی فاسی

: علّامه ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن محمّد مکّی، خطیب خوارزم، ادیب و فصیح و زبان آور بود. روزگار بسیاری در خوارزم، سخنوری کرد و خطبه ها خواند و برای مردمان سخن گفت و گروههای پرشماری برای آموختن دانش به نزدش شتافتند. وی در ماه صفر سال ۵۶۸ در شهر خوارزم، از دنیا رفت. ذهبی وی را بدین گونه در «تاریخ الإسلام» یاد کرده است و شیخ محیی الدین، عبدالقادر حنفی، او را در «طبقات الحنفیّه» نام برده و گفته است:

قفطی نام خطیب خوارزمی را در «أخبار النحاه» آورده است. وی ادیب و فاضل و با فقه و ادب، آشنا بود و نوشته های محمّد بن حسن را از عمر بن محمّد بن احمد نسفی روایت کرد. (۲)

شرح حال تقی فاسی

اشاره

حافظ سخاوی در شرح حال تقی فاسی می نویسد:

وی شیخ الحرم ابوعبداللّه، محمّد بن احمد بن علی بن ابی عبداللّه، محمّد بن محمّد بن عبدالرحمن بن محمّد بن احمد بن علی بن عبدالرحمن بن سعید بن

۱- ۱) . بغیه الوعاه فی طبقات اللّغویّین و النحاه / ۳۵۸.

۲- ۲) . العقد الثمین فی اخبار البلد الامین ۷ / ۳۱۰.

عبدالملك، مشهور به ابوالطیّب، فرزند شهاب، ابوالعبّاس بن ابوالحسن فاسی مکّی مالکی، نامبردار به تقی فاسی است.

تقی فاسی در ماه ربیع الاوّل سال ۷۷۵ در مکّه، زاده شد و در این شهر شریف و در مدینه منوّره - به سبب هجرت به این شهر به همراه مادرش در سال ۷۸۳ - بالید و پرورش یافت. وی با اهتمام تمام، به دانش حدیث پرداخت و کتابهای پرشماری نگاشت و مردمان را از دانش خود بهره بخشید و منتفع ساخت و مردمان نیز از او دانش آموختند. فاسی تدریس کرد و فتوا داد و در مکّه و مدینه و قاهره و دمشق و شهرهای یمن، احادیثی را که گرد آورده بود، روایت کرد؛ بدین ترتیب، پیشوایان عصر از وی حدیث شنیدند و [به ویژه] در محلّه های شهر مکّه، گروههایی بودند که از او حدیث می آموختند.

شیخ ما در معجم خویش آورده است: فاسی با زبان خود مرا حدیث گفت و به فرزندانم اجازه نقل داد. در حجاز، همانندی برایش بر جای نماند.

شیخ ما کتابهایی چند بدو وام داد و او به شاگردی در نزد استاد ما و برتری او از دیگران، حتّی استاد مشترکشان که از مردم عراق بود (آن گونه که در «الجواهر» آمده است) اعتراف داشت. جمال بن موسی، معجمی برای او به سامان آورد که پیش از پایانش از دنیا رفت.

تقی فاسی در حدیث و تاریخ و سیره دست داشت. وی دارای دانشی گسترده بود و به اخبار شهر خود توجّه ویژه ای می کرد؛ از این رو، نشانه های آن را زنده کرد و فراموش شده هایش را بازشناساند و آثار آن را حیات نو بخشید و زندگی نامه سرشناسان آن سرزمین را به نگارش درآورد و بدین گونه، تاریخ جامعی را در دو جلد سامان بخشید و آن را «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» نام نهاد. وی در این اثر، تمام آنچه را «ازرقی» [درباره مکّه] یاد کرده بود، گردآورد و مطالبی بر آن افزود و وقایع پس از وی را در آن بیاورد و به وقایع گذشته نیز، نگاهی دوباره کرد و چندین بار آن را خلاصه نمود.

او همچنین «العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» را در چهار مجلّد نگاشت و در

آن، زنـدگی نـامه گروهی از فرمانروایـان و والیـان و قاضـیان و خطیبان و پیشوایان و مؤذّنان و جماعتی از دانشـمندان و راویان حدیث آن سامان را به همراه نام کسانی که در آن شـهر زیسـته اند و یا در آن زمین چشم از گیتی فروبسته اند یا اثری از خود در مکّه و سـرزمینهایی که بعـدها به آن افزوده شـد، بر جـای نهـاده انـد، نقـل کرد. وی این کتاب را به ترتیب الفبایی، تنظیم و سپس مختصـر کرد. نیز بر «سـیر النبلاء» و «التقیید» (اثر ابن نقطه) مطالبی افزود و کتابهایی درباره «الآخریّات» - که پیش نویس بیشـترش را آمـاده کرد - و اذکـار و ادعیه و مناسـک حـجّ بر اسـاس فقه شـافعی و مـالکی، نوشت و « حیـاه الحیوان» دمیری را خلاصه کرد و اسناد روایات چهل حدیثی را که پیشتر گردآورده بود، به همراه فهرستی استخراج نمود. فاسی برخی از کتابهای حدیث استاتیدش را نیز مستندسازی کرد. (۱)

سیوطی درباره فاسی می نویسد:

حافظ ابوالطیّب، تقیّ الـدین محمّـد بن احمـد بن علی بن عبـدالرحمنِ شـریف مکّی، در سال ۷۷۵ زاده شـد و ابوبکر بن احمدِ محبّ و ابراهیم بن سـلار به وی اجازه روایت دادند. فاسـی برای آموختن دانش، سـفر کرد و از همگنان خود پیش افتاد و چند کتـاب حـدیث نگـاشت و شـیخ زین الـدین عراقی به او اجـازه داد تـا بر دیگران حـدیث بخوانـد. وی درس گفت و فتوا داد و کتابهایی به نگارش درآورد - که تاریخ مکّه در شمار آنهاست - و در مکّه، عهده دار قضاوت بر پایه فقه مالکی شد.

وی در ماه شوّال سال ۸۳۲ در گذشت. ابن حجر درباره اش می گوید: در حجاز، مانند او بر جای نماند. (۲)

۸ . سیّد شهاب الدین احمد

: اصـحاب دانش و عرفان در گـذشت قرون و اعصار، همواره در سایه دوستی علی بن ابی طالب بوده انـد و صاحبان حقیقت و یقین در همه شهرها و سرزمینها به دوستی خالصانه با او، افتخار کرده اند و مدایح و مناقبش

ص:۱۶۸

۱- ۱) . الضوء اللّامع لاهل القرن التاسع ۷ / ۱۸.

۲- ۲) . طبقات الحفّاظ / ۵۴۹ .

را در قالب نظم و نثر، آشکار ساخته اند و اوصاف و مراتب فضل او را بر خلاف خواست حسودان و برای مغلوب کردن بدخواهان، بر زبان رانده اند. از جمله آنان، پیشوای بزرگ، دانشمند مهتر، دانای فاضل زیرک، حافظ خطیب و ناقد نجیب، ضیاءالدین موفّق بن احمد مکّی است که با سرودن اشعاری در رشته ستایندگان حضرتش در آمده و با ریسمان استوار اراده اش، در سپهر خیرخواهان او برآمده و از دهان خود درّ و گوهر بیرون ریخته و گفته است: أَسَدُ الْإِلهِ وَ سَيْفُهُ وَ قَناتُهُ

[علی] شیر خدا و شمشیر و نیزه اوست که در روز حمله ورشدنش [در برندگی و کوبندگی] همچون ناخن و دندان است. در حالی که شمشیرش به ریختن خون زره پوشان اصرار می ورزید، از آسمان ندا برخاست: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی، شکست دهنده احزاب، نیست. (۱)

ابوسعید رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا - صلّی اللّه علیه و آله و بارک و سلّم - برای علی - رضوان اللّه تعالی علیه - برخی از رخدادهایی را که وی پس از وفات آن حضرت با آنها روبرو می شود، نقل فرمود؛ پس علی گریست و گفت: ای پیامبر، به حقّ خویشی و همراهی ام با شما، درخواست می کنم تا از خدا مرگ مرا بخواهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا از من می خواهی که خدا را برای تغییر آنچه حتمی است، بخوانم؟ علی گفت: ای پیامبر خدا، به کدام سبب با قوم بجنگم؟ فرمود: به سبب بدعتهایی که در دین پدید می آورند.

نیز ابوسعید رضی الله عنه از علی - کرّم اللّه تعالی وجهه (۲) - نقل می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- ۱) . توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل، مخطوط.
۲- ۲) . خدای ذات او را گرامی کند. دعایی است که اهل سنّت پس از بردن نام علی بن ابی طالب علیه السلام آرند. این لقب خاصّ حضرت مرتضی است و در وجه خصوصیّت این جمله گفته اند که جناب وی قبل از اسلام هیچ گاه پیش بتان سجده نکرده است. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

با من عهد بست که من با پیمان شکنان و بیدادگران و از دین بیرون روندگان (ناکثین و قاسطین و مارقین) بجنگم. بدو گفتند: ای امیرمؤمنان، پیمان شکنان چه کسانی اند؟ فرمود: پیمان شکنان همانان اند که در جنگ جمل، در برابر من صف آرایی کردند و بیدادگران مردم شام اند و از دین بیرون روندگان خوارج اند.

دو حدیث بالا را صالحانی روایت کرده و گفته است: این دو حدیث را پیشوای مطلق در روایت و درایت، ابوبکر بن مردویه و خطیب خوارزم، موفّق، ابوالمؤیّد - که خدا زیبایی دانش را به سبب اسنادهای نقل شده ایشان و احادیث مسند آنان پایدار بدارد - نقل کرده اند.

۹. سیوطی

: ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن ابی سعید اسحاق، معروف به اخطب خوارزم: صفدی می گوید: خوارزمی در ادبیّات عرب، توانا بود و دانشی سرشار داشت. وی فقیه و فاضل و ادیب و شاعر بود و نزد زمخشری درس خوانده بود. او صاحب خطبه ها و شعر و مناقب است. قفطی گفته است: ناصر مطرزی بر خوارزمی حدیث خوانده است. وی در حدود سال ۴۸۴ زاده شد و در سال ۵۶۸ در گذشت. (۱)

۱۰. کفوی

: ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن محمّد مکّی، خطیب خوارزم، استادِ امام ناصر بن عبدالسیّد مغربی، در حدود سال ۴۸۴ چشم به جهان گشود. وی ادیب و فاضل بود و به فقه و ادب، شناخت کامل داشت. خوارزمی فقه حنفی را از طریق نجم الدین عمر نسفی، از صدر الاسلام ابوالیسر بزدوی، از یوسف سیاری، از حاکم نوقدی، از ابوبصیر هندوانی، از ابوبکر اعمش، از ابوبکر اسکاف، از ابوسلیمان جوزجانی، از محمّد، از ابوحنیفه، دریافت کرده است. وی دانش عربی را از زمخشری آموخت و ناصر بن عبدالسیّد مغربی فقه و ادبیّات عرب را از او فرا گرفت. خوارزمی در سال ۵۶۸ چشم از گیتی فروبست. (۲)

۱- ۱) . بغیه الوعاه فی طبقات اللّغویّین و النحاه ۲ / ۳۰۸.

۲- ۲) . کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.

کتاب «کتائب أعلام الأخیار»

نصّ سخن کفوی در خطبه کتابش چنین است:

«پس از ثنا و ستایش خدا؛ بی گمان، سنّت جلیل و جاری خداوند در میان آفریدگانش و نعمت لطیف و روان او بر مخلوقاتش، آن است که در هر عصر و نسلی، در شهرها و سرزمینها، گروهی از دانشمندان را پدید آورَد که در میدان دانش، همچون تاختن سوارانِ حمله بَر، بر یکدیگر بتازند و در رزمگاه نظر، بسان حمله ور شدن شیران پرتوان، بر هم یورش برند. خدای نیکی شان دهاد و تاخت و تازشان همیشگی باد!

پس خدا توفیق خود را همراه ایشان گردانْد و راهشان را برای به دست آوردن دانش، آسان فرمود؛ بدان گونه که در هر یک از آنان، علم و عمل فراهم آمد و شیرینی فهم و اصالت هویدا شد. بدین ترتیب، خدای متعال خدمت داوری و فتوا را بدیشان واگذارد و نعمت دنیا و عقبی را بر آنان فروبارید؛ چراکه با داوری و دانش آنهاست که حکم دین و امور مهمّ امّت به انجام می رسد و با رأی و قلم اینان است که مصحلت خاصّ و عامّ سامان می یابد. و خدای متعال را در قضای پیشینی و تقدیر پسینی اش، حوادثی است شگفت که در زمان خود رخ می دهند و قضایایی است طُرفه که به پایان خود روان اند؛ و اگر این گروه عالی مرتبت و آراسته به فضائل نیکو نبودند، چه کسانی پوشیدگیهای این رخدادها را می زدودند و مشکلات این پدیده ها را رفع می کردند؟ و این هدایتی است از جانب خدایْ تعالی. سپاس او را که ما را به این امر هدایت فرمود.

و ستایش خدای را بر فرو ریزش نعمتهای پی درپی و الطاف پرشمارش بر این بنده ناچیز و نیازمند به رحمت خدای بزرگ و توانا، خدمتکار دیوان شرع مصطفوی، محمود بن سلیمان، مشهور به کفوی - که خدا کاستیهای او را نمایانش سازد و فرجام کارش را به نیکی، پایان دهد و امروزش را بهتر از دیروزش گرداند - چرا که او را توفیق بخشید تا از میان عقاید گوناگون، راست ترین و استوارترین آنها را برگزیند و از بین مذاهب مختلف، درست ترین و وزین ترینشان را بپذیرد؛ همان

خدایی که شریف ترین دانشها را بدو بخشید و نیکوترین فنون را به وی عطا فرمود.

از نیکوترین این نعمتهای بزرگ و پرشکوه ترین این دو لطف سترگ، آن است که خدای متعال وی را به گردآوری اخبار فقیهان هر عصری - که صاحبان فتوا و قضاوت بودند - از زمان پیامبرمان محمّد صلی الله علیه و آله تا عصر مشایخمان در اکنون، بدان گونه که در دوره های گوناگون، داوری کردند و فتوا دادند و بهره مند ساختند و بهره مند شدند، رهنمون شد.»

نویسنده «کشف الظنون» درباره او می نویسد: «کتائب أعلام الأخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار» اثر مولی محمود بن سلیمان کفوی، متوفّای سال ۹۹۰. (۱)

ابومهدی، عیسی ثعالبی، در کتاب «مقالید الأسانید» فراوان از کفوی نقل می کند؛ تا جایی که در نگارش شرح حال زین عراقی و تفتازانی و طحاوی و... بر وی تکیه می کند و به سخن او استناد می نماید. همچنین، غلام علی آزاد در «سبحه المرجان» و شاه ولی اللّه (پدر دهلوی) در «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» و «دهلوی» در کتاب «بستان المحدّثین» در شرح حال طحاوی، همگی این گونه اند.

اعتبار «مناقب خوارزمی»

اشاره

به یقین، کتاب «مناقب علیّ» اثر خطیب خوارزمی، در شمار کتب معتبری است که دانشمندان از آن کتابها نقل و بدانها استناد می کنند. و اینک برخی از مواردی که دانشمندان بزرگ اهل تسنّن به این کتاب اعتماد کرده و در مؤلّفات مشهور خود از آن نقل کرده اند:

- حافظ گنجی : ابواسحاق بن برکه کتبیِ مقرئ، در مسجدش در شهر موصل، از حافظ ابوالعلاء، حسن بن احمد بن حسن همدانی، از ابوالفتح عبدوس، از شریف ابوطالب، مفضّل بن محمّد بن طاهر جعفری، در خانه اش در اصفهان، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک، از احمد بن محمّد بن سری، از

۱- ۱) . کشف الظنون ۲ / ۱۴۷۲.

منـذر بن محمّد بن منذر، از پدرش، از عمویش حسـین بن سـعید، از پدرش، از اسـماعیل بن زیاد بزّاز، از ابراهیم بن مهاجر، از یزید بن شـراحیل انصاری، کاتب علی علیه السـلام نقل می کند: شـنیدم که علی می گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله در حالی که من حضرتش را به سینه خود تکیه داده بودم، فرمود:

ای علی، آیا سـخن خـدا را که می فرمایـد: «هر آینه، آنان که ایمان آوردنـد و کارهای نیک انجام دادنـد، آنهاینـد که بهترین آفریدگان اند.» (۱) نشـنیده ای؟ بهترین آفریدگان تو و شـیعیانت هستید و وعده گاه من و شـما حوض است؛ آن گاه که امّتها برای حسابرسی بیایند و شما پیشانی سپیدان خوانده شوید.

این حدیث را بدین شکل، حافظ ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد بن مکّی خوارزمی، در مناقب علی یاد کرده است. (۲)

و به همین زنجیره سـند، از ابن شـاذان نقل شـده است که گفت: ابومحمّـد، حسن بن احمـد مخلّـدی در کتابش، از حسـین بن اسـحاق، از محمّد بن زکریّا، از جعفر بن محمّد، از پدرش، از علی بن الحسین و او از پدرش و او از علی بن ابی طالب نقل می کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر آینه، خدایْ تعالی برای برادرم علی فضائلی قرار داده است که از بسـیاری، به شماره در نمی آید. از این رو، هر که فضیلتی از فضائل او را پذیرفته و نقل کند، خدا گناهان پیشـین و پسـینش را خواهد آمرزید؛ و هر که فضـیلتی از فضائل وی را بنویسد، تا آن گاه که اثری از آن نوشـته باقی است، فرشتگان همواره برایش آمرزش خواهند خواست؛ و هر که فضیلتی از فضائل او را بشـنود، خـدا گناهـانی را کـه از راه گـوش مرتکـب شـده اسـت، خواهـد بخشـید؛ و هر آن که به فضـیلتی از فضائـل او بنگرد، پروردگار گناهان چشم او را عفو خواهد کرد.

و سپس فرمود:

۱- ۱) . بیّنه (۹۸) / ۷.

۲- ۲) . کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۲۴۶.

نگریستن به رخسار علی عبادت است. یاد کردن علی عبادت است. و خدا ایمان هیچ بنده ای را جز به ولایت او و بیزاری از دشمنانش نمی پذیرد.

این روایت را تنها بر اساس حدیث ابن شاذان نوشتیم؛ حدیثی که حافظ همدانی نقل کرده و خوارزمی در نقل آن وی را پیروی کرده است. (۱)

- حافظ زرندی : خطیب ضیاءالدین، اخطب خوارزم، موفّق بن احمد مکّی - رحمه اللّه - سروده است: أَسَدُ الْإِلهِ وَ سَيْفُهُ وَ قَناتُهُ

[علی] شیر خدا و شمشیر و نیزه اوست که در روز حمله ورشدنش [در برندگی و کوبندگی] همچون چنگال و دندان است. در حالی که شمشیرش به ریختن خون زره پوشان اصرار می ورزید، از آسمان ندا برخاست: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی، شکست دهنده احزاب، نیست. (۲)

- ابن وزیر در «الروض الباسم» : ...بشر بن مالک کندی عهده دار بردن سر حسین علیه السلام شد. وی سر را در حالی به نزد ابن زیاد برد که می خواند: اِمْلَأْ رِكابی فِضَّةً وَ ذَهَبا أنا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبا

قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمّاً وَ أبا

رکاب مرا از سیم و زر آکنده ساز؛ چرا که من پادشاهی را که [قدرش از مردمان] در پرده بود، کشتم؛ همو که در میان مردم، بهترین پدر و مادر را داشت.

بی گمان، این گوینده فاسق در ستایش این سرور گلوبریده، راست گفت و خدای را با همین کار زشتش دیدار کرد. و عبیداللّه بن زیاد دستور داد که به شتاب، سر حسین علیه السلام را ببرند و بر سر نیزه کنند تا مردمان از آن دوری جویند. پس طارق بن

۱- ۱) . همان / ۲۵۲.

۲- ۲) . نظم درر السمطين / ۱۲۱.

مبارك برخاست و ابن زیاد را اجابت کرد و این کار پست را به انجام رسانید. سپس در میان مردمان فریاد برآورد و آنان را در مسجد جامع، گرد آورد و به منبر فراز شد و خطبه ای برخواند که ذکرش حرام است.

پس از آن، عبیدالله بن زیاد جریر بن قیس جعفی را فراخواند و سر مبارک حسین و خاندان و یارانش را بدو سپرد. جریر بن قیس آن سرهای مبارك را با خود به دمشق برد. جریر نیز خطبه ای خواند که سراسرش دروغ و ناسزا بود. سپس سر را بیاورد و در برابر یزید نهاد و سخن ناشایستی بر زبان راند.

این ماجرا را حاکم و بیهقی و بسیاری از مشایخ اهل نقل به طرق صحیح و ضعیف، نقل کرده اند. اخطب الخطباء، ضیاءالدین، ابوالمؤیّد، موفّق الدین بن احمد خوارزمی نیز در کتابی که درباره شهادت حسین در دو جلد گردآورده و هم اکنون نزد من است، این رخداد را یاد کرده است.

شرح حال ابن وزیر

اشاره

العزّ، ابوعبدالله، محمّد بن ابراهیم بن علی مرتضی بن هادی بن یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب حسنی یمانی صنعانی، برادر هادی ای که نامش در آینده می آید، در حدود سال ۷۶۵ چشم به جهان گشود. وی به شعر پرداخت و از همگنان پیش افتاد و کتاب «العواصم و القواصم فی الذبّ عن سنّه أبی القاسم» را در ردّ زیدیّه نوشت و همان را در «الروض الباسم عن سنّه أبی القاسم» خلاصه کرد. تقی بن فهد هاشمی نام او را در معجمش آورده است. (۱)

- ابن صبّاغ مالکی

: وی می نویسد: از کتاب «الآل» اثر ابن خالویه - که ابوبکر خوارزمی (۲) آن را در «المناقب» روایت کرده - از بلال بن حمامه نقل شده است:

ص:۱۷۵

۱- ۱) . الضوء اللّامع لاهل القرن التاسع ۶ / ۲۷۲.

۲- ۲) . به نظر می رسد در یادکرد کنیه خطیب خوارزمی، خطایی رخ داده است؛ زیرا همان گونه که گذشت، کنیه او ابوالمؤیّد است و ابوبکر کنیه محمّد بن عبّاس خوارزمی (۳۲۳ - ۳۸۶)، خواهر زاده محمّد بن جریر طبری و از ادیبان عرب، یا کنیه شخص دیگری است. (مترجم)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاد و خندان به سوی ما آمد و رخسارش چون قرص ماه می درخشید. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده ای است از خداوندگارم درباره برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی در آورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طوبی را تکان دهد و بدین گونه، بر آن درخت به شماره دوستداران اهل بیت، برگهایی (صحیفه هایی که پیمان نامه هایی بودند) رویید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هر یک صحیفه ای سپرد. پس آن گاه که قیامت اهل خود را در برگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستداران اهل بیت صحیفه ای داده می شود که نامه رهایی آنان از آتش است. بدین گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد. (۱)

در مناقب ضیاءالدین خوارزمی، از ابن عبّاس نقل شده است: آن گاه که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله میان اصحابش، از مهاجر و انصار، پیوند برادری برقرار کرد، ابوبکر و عمر - رضی اللّه عنهما - عثمان و عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر، و ابوذرّ غفاری و مقداد - رضوان اللّه علیهم اجمعین - را برادر یکدیگر ساخت و میان علی بن ابی طالب و هیچ یک از یارانش، پیوند برادری برقرار نکرد. علی خشمگین، از آن جمع جدا شد و به زمین سختی رفت و سر بر بازوی خویش نهاد و بر آن زمین خوابید و باد بر بدن او خاک نشاند. پیامبر صلی الله علیه و آله علی را طلبید و او را بر آن زمین یافت و با پایش وی را از خواب بیدار کرد و فرمود:

برخیز، حقّاً سزاواری که ابوتراب باشی. آیا از اینکه مهاجران و انصار را برادران یکدیگر قرار دادم و تو را با هیچ یک از ایشان برادر نساختم،

۱- ۱) . الفصول المهمّه فی معرفه الائمّه / ۲۸.

خشمگین شدی؟ آیا نمی پسندی که جایگاهت نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی باشد؛ جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟ آگاه باش! هر که تو را دوست بدارد، امن و ایمان او را در برخواهند گرفت؛ و هر که تو را دشمن بدارد، خدا به مرگ جاهلی اش خواهد میراند. (۱)

و در کتاب مناقبِ ابوالمؤیّد از ابوبرزه نقل شده است: روزی ما گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرتش فرمود:

سوگند به آن که جانم به دست اوست، آدمی در روز قیامت، قدمی بر نخواهد داشت تا اینکه خدا - تبارک و تعالی - درباره چهار چیز از وی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است. (۲)

- حافظ سمهودی

: وی پس از نقل حدیث « مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلیٌّ مَوْلاهُ : هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.» می گوید: امام واحدی گفته است: این ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله [برای علی] استوار گردانید، روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت؛ زیرا در تفسیر آیه « وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ : آنان را نگاه دارید که مسئول اند.» (۳) روایت

۱- ۱) . همان / ۳۸.

۲- ۲) . همان / ۱۲۵.

۳- ۳) . صافّات (۳۷) / ۲۴.

شـده است که مردمان از ولایت علی و اهل بیت پرسـیده خواهنـد شد؛ چرا که خدای متعال پیامبرش را دسـتور فرمود که برای رسـالتش از مردمـان اجری جز مـودّت خویشاونـدانش نطلبـد. معنـای این سـخن چنین است که خـدا از مردم می پرسـد که آیا ولایت ایشان را بدان گونه که سـزا بود و پیامبر صـلی الله علیه و آله بدان سـفارش کرده بود، پاس داشـتند یا آنکه آن را تباه و رها کردند؟ بنابراین، رعایت ولایت از آنان مطالبه خواهد شد و در صورت عدم رعایت، تبعات آن به زیانشان خواهد بود.

گـواه این سـخن، حـدیثی است که ابـوالحسن علی سفاقسـی و سـپس مکّی در «الفصول المهمّه» از کتـاب «المنـاقب» ابوالمؤیّد خوارزمی از ابوبرزه - رضـی اللّه عنه - نقل کرده است. وی می گویـد: روزی پیرامون رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نشسـته بودیم که حضرتش فرمود:

سوگنـد به کسـی که جـانم به دست اوست، آدمی در روز قیـامت، قـدمی بر نخواهـد داشت تا اینکه خـدا - تبارک و تعالی - درباره چهار چیز از وی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسـید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است. (۱)

نیز در کتـاب «الآل» اثر ابن خالویه - که ابوبکر خوارزمی آن را در «المناقب» روایت کرده است - از بلال بن حمامه نقل شـده است:

۱- ۱) . جواهر العقدین ۲ / ۲۲۵.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاد و خندان در حالی که رخساره اش چون قرص ماه می درخشید، به سوی ما آمد. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده ای است از خداوندگارم درباره برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی درآورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طوبی را تکان دهد و بدین گونه، بر آن درخت به شماره دوستداران اهل بیت، برگهایی (صحیفه هایی که پیمان نامه هایی بودند) رویید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هریک صحیفه ای سپرد. پس آن گاه که قیامت اهل خود را دربرگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستداران اهل بیت صحیفه ای داده می شود که نامه رهایی آنان از آتش است. بدین گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد. (۱)

– ابن حجر هیتمی مکّی

: وی نیز این حدیث را از ابوبکر خوارزمی نقل کرده است. (۲)

– ابن باکثیر

: ابوبکر خوارزمی از ابوالقاسم بن محمّد، نقل می کند: در مسجد الحرام بودم. مردمان را دیدم که گرد مقام ابراهیم خلیل – که بر پیامبر ما و بر او نیکوترین درودها و سلامهای خدا باد – فراهم آمده اند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: راهبی نصرانی مسلمان شده و به مکّه آمده است و داستانی شگفت باز می گوید. به سویش رفتم. او شیخی بزرگ و با اندامی درشت بود که جامه و کلاهی پشمین بر تن داشت و کنار مقام نشسته بود و سخن می گفت و مردم به او گوش می دادند. او می گفت:

روزی در صومعه خود نشسته بودم که ناگاه از بلندای آن بیرون را نگریستم.

پرنده ای بزرگ، بسان کرکس دیدم که بر صخره ای در کنار ساحل افتاده بود و از

۱– ۱) . همان / ۲۴۱.

۲– ۲) . الصواعق المحرقه / ۱۰۳.

دهانش چیزی خارج می شـد. پرنـده از دهانش پاره ای از بـدن انسانی را بیرون ریخت و سـپس پرکشـید و اندکی پنهان شد و دوبـاره آمـد و پـاره ای دیگر از دهـانش بیرون ریخت و پرواز کرد و رفت. پس پـاره های بـدن آن انسان به یکـدیگر نزدیک شدند و به هم پیوسـتند و انسان کاملی از آنها پدید آمد و من از آنچه می دیدم، در شـگفت بودم که ناگاه همان پرنده آمد و بدن او را تکّه تکّه کرد و لاشه اش را در ربود و پرواز کرد.

سپس آمـد و پاره ای دیگر از لاشه بـدن آن مرد را به دهان گرفت و رفت و همین گونه آمـد و رفت تا تمام پاره های آن بدن را با خود برد. من ماندم و با خود می اندیشیدم و حسرت می خوردم که چرا آن مرد را از قصّه اش نپرسیدم.

چون روز دوم فرا رسید، همان پرنده را دیدم که آمد و مانند دیروز، کار خود را تکرار کرد. هنگامی که پاره های آن بدن به هم پیوسـتند و انسـان کاملی پدیـدار شـد، از صومعه خود پایین آمـدم و به سوی او شـتافتم و او را به خـدا سوگنـد دادم که تو کیسـتی؟ آن مرد سـکوت کرد. گفتم: به حقّ کسـی که تو را آفریـد، بایـد به من بگویی که کیسـتی. وی گفت: من ابن ملجم هستم. پرسیدم: داستان تو با آن پرنده چیست؟ گفت: من علی بن ابی طالب را کشتم و خدا این پرنده را بر من گمارده است و او هر روز، با من همان می کند که دیدی.

از صومعه ام بیرون آمدم و از مردمان پرسـیدم که علی بن ابی طالب کیست؟ مرا گفتند: او پسر عموی پیامبر خداست. پس من مسلمان شدم و بدین گونه، به خانه گرامی خدا آمدم تا حجّ گزارم و پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنم. (۱)

ابوالحسن علی سفاقسی و سپس مکّی در «الفصول المهمّه» از کتاب «المناقب» ابوالمؤیّد خوارزمی از ابوبرزه - رضی اللّه عنه - نقل کرده که وی گفته است: روزی پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرتش فرمود:

سوگنـد به آن که جانم به دست اوست، آدمی در روز قیامت، قدمی بر نخواهد داشت تا اینکه خدا - تبارک و تعالی - درباره چهار چیز از وی

۱- ۱) . وسیله المآل فی مناقب الآل، مخطوط.

پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است. (۱)

- مطیری

: حدیث شصت و چهارم از کتاب «الآل» اثر ابن خالویه است که ابوبکر خوارزمی آن را در «المناقب» از بلال بن حمامه، نقل کرده است:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله شاد و خندان در حالی که رخساره اش چون قرص ماه می درخشید، به سوی ما آمد. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده ای است از خداوندگارم درباره برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی درآورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طوبی را تکان دهد و بدین گونه، بر آن درخت به شماره دوستداران اهل بیت، برگهایی (صحیفه هایی که پیمان نامه هایی بودند) رویید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هریک صحیفه ای سپرد. پس آن گاه که قیامت اهل خود را در برگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستداران اهل بیت صحیفه ای داده می شود که نامه رهایی آنان از آتش است. بدین گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد. (۲)

۱- ۱) . همان.

۲- ۲) . الریاض الزاهره فی مناقب آل بیت النبیّ و عترته الطاهره، مخطوط.

– ولی الله لکهنوی

: وی نیز حدیث فوق را از ابوبکر خوارزمی نقل و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

جز مؤمن با تقوا دوستدار ما اهل بیت نیست و جز منافق شقاوتمند ما را دشمن نمی دارد. (۱)

بالاـتر از اینها همه، آن است که دهلوی با آنکه بسیاری از حقایق نقل شده از طریق دانشمندان اهل تسنّن و موجود در کتابهایشان را نمی پذیرد، در کتاب خود بر نقل خطیب خوارزمی اعتماد می کند و او را در شمار پیشوایان مهمّ سنّی، همچون ابن منده وابن مردویه و مانند آن دو، یاد می کند. در این باره، مکیده شماره ۸۴ از باب «المکائد» کتاب او را ببینید. (۲)

همچنین دهلوی در جایی دیگر، به کتاب خوارزمی استشهاد می کند و وی را در ردیف کسانی همچون ابن ابی شیبه و احمد بن حنبل و نسائی و ابونعیم اصفهانی و مانند اینان، یاد می کند و همان گونه که پیشتر آمد، مدّعی می شود که شیعه در اثبات فصائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام به دانشمندان اهل سنّت، نظیر خوارزمی و دیگران، نیازمند است.

۱۷– روایت حاکمی قزوینی

اشاره

حافظ محبّ الدین طبری می نویسد: همانندی علی به پنج تن از پیامبران علیهم السلام در کمالاتشان، در حدیثی که حاکمی قزوینی آورده، آمده است:

ابوالحمراء از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی

۱– ۱) . مرآت المؤمنین فی مناقب آل بیت سیّد المرسلین، مخطوط.

۲– ۲) . التحفه الاثنا عشریّه / ۷۰.

عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

محبّ طبری در دیگر آثارش نیز این حدیث را از حاکمی قزوینی نقل می کند. (۲)

شرح حال ابوالخیر حاکمی

اشاره

ابوالخیر حاکمی قزوینی پیشوایی بزرگ از پیشوایان اهل تسنّن است:

۱. رافعی

: ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمّد بن عبّاس طالقانی قزوینی، پیشوایی پرخیر و برکت بود و در فرمانبرداری خدایْ تعالی پرورش یافت و بالید. آن گونه که به من رسیده است وی در هفت سالگی قرآن را از بر کرد و با طلبی فراوان، به تحصیل علوم دینی پرداخت تا آنکه در نقل و شناخت و آموختن و یاددهی و نگارش آنها از همگنان خود پیشی گرفت و فردی پر خیر و بهره شد.

حاکمی پیوسته، در آمدن و رفتن و برخاستن و نشستن و در هر حالی از احوالش، به ذکر خدا و تلاوت قرآن می پرداخت. من از چند تن از کسانی که در نزدش حاضر شده بودند، شنیدم که لبهایش پس از مرگ و پیش از آنکه او را نزد غسّال برند، همچون زمانی که زنده بود و لبانش را به ذکر خدای متعال تکان می داد، حرکت می کرد. شاگردان، در حالی که وی نماز می خواند، دانش خود را بر او می خواندند و عرضه می کردند. وی همچنین، در حال خواندن قرآن به قرآن خواندن دیگری گوش فرامی داد و در همین حال، لغزش قاری را بدو گوشزد می کرد.

حاکمی در تفسیر و حدیث و فقه و دانشهای دیگر، کتابهای بلند و کوتاه فراوانی

۱- ۱) . الریاض النضره فی مناقب العشره المبشّره (۳ - ۴) / ۱۹۶.

۲- ۲) . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / ۹۳.

نگاشت و بدین روی، دانشمندان و عموم مردم از علم او بهره بردند. وی در قزوین و نیشابور و بغداد و سرزمینهای دیگر، احادیث بسیاری شنید و فهرست شنیده هایش متداول است. یکی از گزافه گویان، بر پایه پندارهای ناروایی که ویژه گزافه گویان است، در حدیث شنیدن حاکمی از ابوعبداللّه، محمّد فراوی، سخنانی بر زبان رانده است؛ لیکن من خود برخی از کتابهایی را که وی از فراوی سماع کرده است دیده ام؛ مانند:

- «الوجیز» اثر واحدی؛ که آن را به قرائت حافظ عبدالرزّاق طبسی در شش مجلسی که در ماههای شعبان و رمضان سال ۵۳۰ تشکیل شده، شنیده است. این سماع به خطّ امام ابوالبرکات فراوی نقل شده و او نیز آن را از دستخطّ تاج الاسلام، ابوسعد سمعانی نقل کرده است.

- «الترغیب» اثر حمید بن زنجویه، به قرائت تاج الاسلام ابوسعد، در ذی حجّه سال ۵۲۹ .

- بخشی از حدیث یحیی بن یحیی به روایت وی از عبدالغافر فارسی، از ابوسهل بن احمد اسفراینی، از داوود بن حسین بیهقی، از یحیی بن یحیی، به قرائت حافظ ابوالقاسم، علی بن حسن بن هبهاللّه دمشقی، در سال ۵۲۹ .

- «الأربعین» اثر محمّد بن ایزدیار غزنوی، از شنیده های وی به قرائت سیّد ابوالفضل، محمّد بن علی بن محمّد حسینی، در ماه رجب سال ۵۲۹ .

این دو سماع از دستخطّ مذکور بن محمّد شیبانی بغدادی نقل شده است.

همچنین من در نوشته ای به خطّ تاج الاسلام، ابوسعد سمعانی، دیدم که وی کتابهای «دلائل النبوّه» و «البعث و النشور» و «الأسماء و الصفات» و «الاعتقاد» حافظ ابوبکر بیهقی را به روایت فراوی از نویسنده و به قرائت تاج الاسلام، در ماههای سال ۵۳۰ شنیده است.

حاکمی همراه با دانش و عبادت فراوانش، در نزد خواصّ و عوامّ، مقبولیّت یافت و جایگاهش بالا رفت و آوازه اش در آفاق زمین پیچید و حدود پانزده سال در نظامیّه بغداد، تدریس کرد و در تمام این سالها در دستگاه خلافت گرامی بود و مرجع و فردی فاضل به شمار می آمد و فتواهایش در مواقع اختلاف، پذیرفته بود.

وی - که خدایش بیامرزاد - دایی مادرم و نیای مادر رضاعی من است. من در بامداد روز پنجشنبه، دوم ماه رجب سال ۵۸۲ در شهر همدان، به دست او خرقه

پوشیدم. شیخ او در طریقت، امام ابوالاسعد، هبهالرحمن بن عبدالواحد قشیری بود که حاکمی در کاروانسرای جدّش، استاد ابوعلی دقّاق، در مشهد امام محمّد بن یحیی در شهر نیشابور، به دست او خرقه پوشیده بود. خدا همه شان را بیامرزد.

من از وی احادیث پر شماری شنیدم و قرائتم او را به شگفتی وا می داشت تا جایی که حاضران را به گوش سپردن به آن دستور می داد. حاکمی - رحمه اللّه - در تفسیر قرآن، زبر دست بود و اسباب نزول آیات و اقوال مفسّران را در ذهن داشت و در معانی قرآن و حدیث از اندیشه ای بی نقص برخوردار بود. (۱)

۲. ذهبی

(ضمن گزارش رخدادهای سال ۵۹۰): در این سال، ع لّا مه و واعظ، فقیه شافعی، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی در گذشت.

وی در سال ۵۱۲ زاده شد و در [زادگاهش] نزد فقیه ملکداد عمرکی و در نیشابور از محمّد بن یحیی، فقه بیاموخت تا جایی که سرآمد همگنان شد. او از فراوی و زاهر و دیگران حدیث شنید و سپس، پیش از سال ۵۶۰ به بغداد گام نهاد و در آن شهر به تدریس و وعظ پرداخت و بار دیگر قبل از سال ۵۷۰ به آن شهر رفت و موعظه کرد و به تدریس در نظامیّه مشغول شد.

حاکمی در مذاهب گوناگون و در مواضع اختلاف و در اصول و تفسیر و وعظ، پیشوا بود. وی کتابهای بزرگی را روایت کرده است. کلام او به سبب روش نیکو و شیرینی سخن و فراوانی محفوظاتش، در نزد مردم رونق گرفت. او در عبادت، گامی استوار داشت و فردی بی نظیر و بزرگ منزلت به شمار می رفت. وی در سال ۵۸۰ به قزوین بازگشت و تا گاه مرگش در ماه محرّم سال ۵۹۰ ، به عبادت پرداخت.

خدایش بیامرزاد. (۲)

۳. یافعی

(در گزارش حوادث سال ۵۹۰): در این سال، واعظ و فقیه و ع لّا مه شافعی مذهب، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی، چشم از جهان

۱- ۱) . التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین ۲ / ۱۴۴ - ۱۴۸.

۲- ۲) . العبر فی خبر من غبر ۴ / ۲۷۱.

فروبست. وی به بغداد گام نهاد و در نظامیّه تدریس کرد و در مذهب و مسائل اختلافی و اصول و وعظ، پیشوای دیگران بود. او کتابهای بزرگی را روایت کرده است. کلام او به سبب روش نیکو و سخن شیرین و فراوانی محفوظاتش، در نزد مردم رونق یافت. وی در عبادت، قدمی استوار داشت و بی نظیر و بزرگ منزلت بود و سرانجام در سال ۵۸۰ به قزوین بازگشت و تا گاه مرگش در ماه محرّم سال ۵۹۰ ، به عبادت پرداخت. خدایش بیامرزاد. (۱)

۴. ابن جزری

: ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمّد بن عبّاس حاکمی طالقانی قزوینی، معلّم قرآن و صدرنشین دانشیان و نیکوکار و اهل خیر بود و با دانشهای بسیاری آشنا بود. وی نویسنده کتاب «التبیان فی مسائل القرآن» در ردّ حلولیّه و جهمیّه است. حاکمی «الغایه» اثر ابومهران را نزد زاهر بن طاهر شحامی خواند و در محضر علی ابراهیم بن عبدالملک قزوینی (از ملازمان ابن معشر) حدیث آموخت. پسرش محمّد و محمّد بن مسعود بن ابی الفوارس قزوینی و الیاس بن جامع و عبدان بن سعید قصری نزد او حدیث خواندند. وی در ماه محرّم سال ۵۹۰ در حدود نود سالگی، در گذشت. (۲)

۵. اسنوی

: شیخ ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف قزوینی طالقانی، با علوم پرشماری آشنا بود. وی در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ در قزوین، زاده شد و نزد محمّد بن یحیی درس خواند و مُعید (۳) ملکداد بن علی قزوینی - که پیشتر نامش آمد - شد و حدیث شنید و برای دیگران حدیث نقل کرد.

رافعی در امالی او را یاد می کند و می نویسد: حاکمی پیشوایی پرخیر بود و در حفظ و گردآوری و نشر دانشهای دینی، به وسیله آموزش آن به دیگران و موعظه و نگارش، بهره فراوان داشت. زبان او پیوسته از ذکر خدایْ تعالی و تلاوت قرآن، تازه

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۵۹۰ .

۲- ۲) . طبقات القرّاء ۱ / ۳۹.

۳- ۳) . کسی که درس مدرّس را برای شاگردان تکرار و اعاده کند تا بیاموزند. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

بود. وی در سه روز هفته – که جمعه نیز از آنها بود – برای عموم مردم مجلس وعظ ترتیب می داد. روزی در یکی از مجالس وعظش – که روز دوازدهم محرّم سال ۵۹۰ بود – طبق عادت به سخن گفتن پرداخت و سخن را به آیه « وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فیهِ إِلَی اللّهِ : از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، بترسید.» (۱) کشانید و یاد کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه تنها هفت روز زیست. پس آن گاه که از منبر پایین آمد، تب کرد و پس از آن، تنها هفت روز زنده ماند و در روز جمعه، از دنیا رفت و در روز شنبه، به خاک سپرده شد. و این از رخدادهای شگفت است. گویا وی می دانست که زمان رفتن نزدیک شده است.

رافعی می افزاید: بامداد همان روز به قصد تعزیت، از خانه بیرون شدم. به حاکمی می اندیشیدم و از مرگ او شکسته دل بودم که ناگاه بدون قصد قبلی و بدون هیچ فکر و اندیشه ای یک بیت شعر در ذهنم افتاد: بَکَتِ الْعُلُومُ بِوَیْلِها وَ عَویلِها لِوَفاهِ أحْمَدِهَا ابْنِ إسْماعیلِها

دانشها همگی با ناله و فریاد، برای مرگ ابن اسماعیل، ستوده علوم، گریستند.

گویا این بیت را گوینده ای برایم خواند! سپس اندیشیدم و ابیاتی را بر آن افزودم. (۲)

۶ . ابن قاضی شهبه

: ابوالخیر، رضی الدین، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمّد بن عبّاس قزوینی طالقانی، در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ به دنیا آمد و نزد محمّد بن یحیی حدیث خواند و معید درس ملکداد قزوینی شد و از علی ابراهیم بن عبدالملک قزوینی حدیث آموخت و کتاب «البیان فی مسائل القرآن» را در ردّ حلولیّه و جهمیّه به نگارش درآورد و سرآمد دانشیان شد. وی به بغداد رفت و در آن شهر به وعظ پرداخت و مقبولیّت تمام یافت؛ به گونه ای که یک روز او و روز دیگر ابن جوزی به سخنرانی می پرداختند و خلیفه در پشت پرده می نشست و به سخنان

۱- ۱) . بقره (۲) / ۲۸۱.

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه (اثر اسنوی) ۲ / ۳۲۲.

اینـان گوش فرا می داد و مردمـان نیز در این مجالس حاضـر می شدنـد. حاکمی از سال ۵۶۹ تا ۵۸۰ در نظامیّه بغداد، تدریس کرد و سپس به شهر خویش بازگشت.

امـام رافعی در امـالی او را یاد می کنـد و می نویسـد: حاکمی پیشوایی پرخیر بود و در حفظ و گردآوری و نشـر علوم دین، به وسیله آموزش و موعظه و نگارش، بهره فراوان داشت.

حافظ عبـدالعظیم منـذری می گویـد: افراد بسـیاری نقـل کرده انـد که زبان وی همواره به ذکر خـدای متعال و خوانـدن آیات قرآن، مشغول بود.

وی در ماه محرّم سال ۵۹۰ یا ۵۸۹ از دنیا رفت. سـبکی در شـرح منهاج می نویسد: ابوالخیر در کتاب «حظائر القدس» شصت و چهار نام برای ماه رمضان ذکر کرده است. (۱)

۷. سبکی

: شـیخ ابوالخیر، احمـد بن اسـماعیل بن یوسف بن محمّـد بن عبّـاس قزوینی طالقانی، پیشوا و صوفی و واعظ و ملقّب به رضـی الدین، از دانشمندان سرشناس است. وی در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ در قزوین، چشم به جهان گشود و نزد علی محمّـد بن یحیی، فقه بیـاموخت و از پـدرش و از ابوعبـداللّه، محمّـد بن فضـل فراوی و زاهر شـحامی و عبـدالمنعم بن قشـیری و عبـدالغافر فارسـی و عبـدالجبّار خوارزمی و هبهاللّه بن بسـری و وجیه بن طاهر و ابوالفتـح بن بطی و دیگران، در نیشابور و بغـداد و شـهرهای دیگر، احادیث بسیاری شنید.

ابن قرشـی و محمّد بن علی بن ابی النهد واسطی و موفّق، عبداللّطیف بن یوسف، و امام رافعی و دیگران از وی حدیث شنیدند. مـدّتی در شـهر خود و زمـانی در بغـداد، به تـدریس پرداخت و سـپس به شـهر خویش بـازگشت. بار دیگر به بغـداد رفت و به تـدریس در نظـامیّه مشـغول شـد و کتابهای بزرگی ماننـد: تاریـخ حاکم و سـنن ابی داوود و صـحیح مسـلم و مسـند اسـحاق و کتابهایی دیگر را روایت کرد و در مجالس متعدّد، به املای حدیث پرداخت.

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه (قاضی شهبه) ۲ / ۸ .

ابن نجّار می گوید: حاکمی سرآمد پیروان شافعی بود و در مذهب و مسائل مورد اختلاف و اصول و تفسیر و وعظ و زهد، پیشوا به شمار می آمد. امام رافعی در امالی اش از وی حدیث نقل کرده و درباره اش گفته است: ابوالخیر پیشوایی پربرکت بود و در حفظ و گردآوری و نشر علوم دین، به وسیله آموزش و موعظه و نگارش، بهره فراوان داشت و پیوسته به ذکر خدا و تلاوت قرآن، زبان می چرخانید. گاهی در حالی که وی نماز می خواند، بر وی حدیث می خواندند. او بدانچه قاری می خواند گوش فرا می داد و آن گاه که خطا می کرد، آگاهش می ساخت.

ابن نجّار زندگی نامه حاکمی را به شرح، نوشته و دانش و دینداری او را بسیار ستوده است. وی با اسناد خود، حکایت مبسوطی را درباره حاکمی نقل می کند و می گوید که او طیّ این رخداد، از نا آشنایی به عربی به آشنایی با آن رسید. اینک خلاصه داستان:

طالقانی درباره خود می گوید: آن زمان که نزد امام محمّد بن یحیی در مدرسه به سر می برد، در حفظ، کند و ناتوان بود. عادت ابن یحیی آن بود که هر جمعه از فقیهان آزمون می گرفت و آنچه را در حفظ داشتند، پرسش می کرد و هر کس را که در حفظ، سست می یافت، از مدرسه بیرون می انداخت و بدین گونه، طالقانی را از مدرسه اخراج کرد. طالقانی شب هنگام، از مدرسه بیرون می آید و نمی داند که کجا برود؛ از این روی، به حمّام می رود و در تون آن می خوابد. وی پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می بیند که دوبار آب دهان مبارکش را در دهان وی می ریزد و او را به بازگشت به مدرسه امر می کند. او به مدرسه بازمی گردد و می بیند که دروس گذشته را در حفظ دارد و ذهن او جدّاً تیز و توانا شده است. روز جمعه فرا می رسد. عادت امام محمّد بن یحیی این بود که همراه برخی از شاگردانش به نماز جمعه می رفت و به شیخ عبدالرحمن اسکاف زاهد اقتدا می کرد. طالقانی می گوید: من نیز همراه او رفتم. هنگامی که ابن یحیی نزد شیخ عبدالرحمن نشست، شیخ درباره برخی از مسائل اختلافی، شروع به سخن گفتن کرد و حاضران همگی، از سر ادب خاموش بودند. من به سبب کمی سن و تندی ذهنم، شروع کردم به اعتراض و کشاکش با او و

فقیهان همه، به من اشاره می کردند که دست بردار! لیکن من توجّهی نمی کردم. پس شیخ عبدالرحمن بدیشان گفت: او را وا نهید؛ زیرا آنچه می گوید از نزد خود نیست، بلکه اینها از آن کسی است که او را دانش آموخته است. جماعت درنیافتند که شیخ چه می گوید؛ لیکن من فهمیدم و دانستم که این سخن برخاسته از مکاشفه است.

ابن نجّار می گوید: گفته اند که حاکمی با وجود فراوانی اشتغالش، بر روزه مداومت می کرد و هر شب، تنها با قرصی نان افطار می نمود.

حکایت کرده اند: هنگامی که وی را برای تدریس به نظامیّه فرا خواندند، در حالی که فقیهان پیرامونش را گرفته و مدرّسان و صدرنشینان و سرشناسان در آنجا نشسته بودند، به حلقه درس در آمد. چون بر کرسی تدریس نشست و دعای «الختمه» را خواند، پیش از شروع درس، به حاضران روی کرد و گفت: دوست می دارید از کدامیک از کتابهای درس تفسیر، سخن بگویم؟ شاگردان کتابی را نام بردند. وی گفت: کدام سوره را می خواهید. آنان سوره ای را معیّن کردند و او هر چه خواستند، برایشان گفت و درس داد. حاکمی در فقه و مسائل اختلافی نیز همین گونه عمل می کرد و جز درباره آنچه مستمعان تعیین می کردند، سخن نمی گفت و آنها از کثرت آنچه وی در حفظ داشت، شگفت زده می شدند.

همچنین، ابن نجّار از استاد خود، ابوالقاسم صوفی، نقل می کند: شیخ ما قزوینی، در شبهای ماه رمضان با مردم نماز تراویح می خواند و خلق پرشماری نزد او حاضر می شدند. آن گاه که شب ختم [قرآن] فرا رسید، دعا کرد و از آغاز قرآن به تفسیر پرداخت و پیوسته به تفسیر مشغول بود تا سپیده طلوع کرد. وی با وضوی نماز عشاء، نماز صبح را با مردم خواند و در همان روز، به مدرسه نظامیّه رفت. آن روز نوبت تدریس وی بود. چون طبق روش خود بر منبر نشست و سخن گفتن آغاز کرد، برای حاضران - که امیر قطب الدین قیماز و سرشناسان شهر نیز در شمار آنان بودند - یاد کرد که شب گذشته، تمام قرآن را در یک مجلس، تفسیر کرده است.

قطب الدین پس از شنیدن این سخن گفت: پرداخت تاوان بر شیخ واجب است (یعنی باید برای ما نیز به تفسیر قرآن بپردازی). پس شیخ روی گردانید و گفت: امیر

چیزی را بر ما واجب ساخت؛ اگر بر شما سخت و دشوار نمی آید، بدان وفا خواهیم کرد. ایشان گفتند: خیر! بر ما دشوار نیست؛ ما آن را برگزیدیم. پس وی شروع کرد و قرآن را از آغاز تا انجام - بدون آنکه سخنی را از آنچه شب گذشته بر زبان رانده بود، تکرار کند - تفسیر کرد و مردمان را از قوّت حفظ و فراوانی دانشش به شگفت آورد و متحیّر ساخت.

ابواحمد بن سکینه می گوید: زمانی که ابن صاحب، رفض را در بغداد آشکار ساخت، قزوینی، شب هنگام، نزد من آمد و با من وداع کرد و گفت که روی به سرزمین خود دارد. گفتمش: تو در اینجا مرد پاکی هستی که مردمان را [از دانش خود] بهره مند می سازی. پاسخ داد: به خدا پناه می برم از اینکه در شهری بمانم که آشکارا اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناسزا می گویند. سپس از بغداد بیرون شد و به سوی قزوین رفت. و این آخرین باری بود که در بغداد حضور یافت. وی بزرگ و محترم، در قزوین بماند تا از دنیا رفت.

رافعی در امالی می نویسد: قزوینی سه روز در هفته، مجالسی را برای عامّه مردم برپا می کرد که یکی از آنها صبح روز جمعه بود. روزی در یکی از این مجالس - که روز دوازدهم محرّم سال ۵۹۰ بود - طبق عادت، به سخن گفتن درباره آیه « فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ : اگر روی گرداندند، بگو: خدا مرا بس است، جز او معبودی نیست.» (۱) پرداخت و گفت که این آیه از فرجامین آیاتی است که فرو فرستاده شده و آیاتی را که پس از این آیه فرود آمده است، یاد کرد و در این باره به آیه « اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي : امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم.» (۲) و سوره نصر و آیه « وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ : از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، بترسید.» (۳) اشاره کرد و سپس افزود که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- ۱) . توبه (۹) / ۱۲۹.

۲- ۲) . مائده (۵) / ۳.

۳- ۳) . بقره (۲) / ۲۸۱.

پس از نزول این آیه، تنها هفت روز زیست. پس آن گاه که از منبر پایین آمد، تب کرد و تنها هفت روز پس از آن، زنده ماند و جمعه بعدی از دنیا رفت و روز شنبه، به خاک سپرده شد. این از رخدادهای شگفت است. گویا وی می دانست که زمان کوچیدن نزدیک شده است.

رافعی می افزاید: بامداد همان روز به قصد تعزیت، از خانه بیرون شدم. به حاکمی می اندیشیدم و از مرگ او شکسته دل بودم که ناگاه بدون قصد قبلی و بدون هیچ فکر و اندیشه ای، یک بیت شعر در ذهنم افتاد: بَکَتِ الْعُلُومُ بِوَیْلِها وَ عَویلِها لِوَفاهِ أحْمَدِهَا ابْنِ إسْماعیلِها

دانشها همگی با ناله و فریاد برای مرگ ابن اسماعیل، ستوده علوم، گریستند.

گویا این بیت را گوینده ای برایم خواند! پس از آن اندیشیدم و ابیاتی را بر آن افزودم. این پایان سخنان رافعی است و خدا به حقایق امور داناتر است. (۱)

۸ . داوودی

: رضی الدین، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی شافعی، از دانشمندان مهمّ و سرشناس است.

ابن نجّار می نویسد: حاکمی مهتر شافعیان بود و در مذهب و مسائل مورد اختلاف و اصول و تفسیر و وعظ، پیشوا به شمار می آمد. وی محفوظات فراوانی داشت و حدیث املا می کرد و بر منبر وعظ می نشست. او از کسانی چون: ابوعبداللّه فراوی و زاهر شحامی و هبهاللّه سندی و ابوالفتح بن بطّی، احادیث بسیاری شنید و از ملکداد و محمّد بن مکّی، فقه بیاموخت و در سرزمین خود و در بغداد، به تدریس پرداخت و کتابهای بزرگی را روایت کرد و مدّتی در نظامیّه، عهده دار تدریس شد. حاکمی بسیار عبادت می کرد و نماز می گزارد. وی دائم الذکر بود و همیشه روزه داشت و هر روز، قرآن را ختم می کرد.

ابن مدینی می گوید: حاکمی در انواع علوم و شناخت حدیث، ید طولایی داشت و از اهل نظر و اطّلاع به شمار می آمد.

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه الکبری ۶ / ۷.

موفّق بن عبداللّطیف بغدادی نیز گفته است: وی در شبانه روز، به اندازه ای عبادت می کرد که فرد کوشا از انجام آن در یک ماه، ناتوان بود.

حاکمی در سال ۵۱۲ زاده شد و در ماه محرّم سال ۵۹۰ در گذشت. (۱)

۱۸- روایت ملّااِربلی

اشاره

وی از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۲)

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و فهم نوح و جمال یوسف را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

در ادامه، سخن حافظ محبّ الدین طبری، دالّ بر نقل این حدیث توسّط ملّا اربلی، خواهد آمد.

شرح حال ملّا

ملّا عمر بن محمّد در میان دانشمندان و محدّثان اهل تسّنن، به ورع و نیکوکاری مشهور است تا آنجا که سلاطین و دانشمندان بزرگ و سرشناس سنّی بدو اقتدا کرده اند. محمّد بن یوسف شامی در «سیره»اش می نویسد:

باب سیزدهم: سخنان دانشمندان در اعمال زادروز شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و همداستانی ایشان در این مورد و آنچه در این باره پسندیده و آنچه نکوهیده است:

حافظ ابوالخیر سخاوی در فتواهایش می گوید: اعمال این میلاد شریف از هیچ یک از گذشتگان نیک سه قرن نخست، نقل نشده و این چیزی است که بعدها پدید آمده است؛ لیکن پس از این سه قرن، همواره مسلمانان در سراسر سرزمینها و

۱- ۱) . طبقات المفسّرین ۱ / ۳۱.

۲- ۲) . وسیله المتعبّدین فی سیره سیّد المرسلین ۵ / ۱۶۸.

شهرهای بزرگ، در ماه میلاد نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله گرد هم می آیند و ضیافتهای بدیعی که دربردارنده کارهای شادی بخش و عالی است، ترتیب می دهند و در شبهای این ماه، صدقه های گوناگون می دهند و اظهار شادمانی می کنند و در انجام کارهای نیک، فزونی می بخشند و تاریخ تولّد گرامی حضرتش را بازخوانی می کنند و بدین گونه، از برکات این روز شریف، بهره بسیار می برند.

امام، حافظ ابومحمّد، عبدالرحمن بن اسماعیل، معروف به ابوشامه، در کتاب «الباحث علی إنکار البدع و الحوادث» می نویسد: ربیع نقل می کند که شافعی - رحمه اللّه تعالی - گفته است:

نوپدید آمده ها دو گونه اند: آنهایی که مخالف کتاب و سنّت و حدیث و اجماع اند که بدعت و گمراهی اند؛ و آنهایی که بر پایه امر نیکی پدید آمده اند و هیچ کس مخالف آنها نیست. اینها پدیده هایی پسندیده اند. عمر - رضی اللّه عنه - درباره نماز [تراویح] در ماه رمضان گفته است: این بدعتی نیکوست. مقصود وی این بوده که این نماز چیزی است که پیشتر نبوده و بعداً پدید آمده است و چون به وجود آمد، تعالیم گذشته را نقض نکرد. بنابراین، همگان در رَوایی بدعتهای نیک و استحباب آنها و امید ثواب برای کسانی که با نیّت خیر بدانها می پردازند، همداستان اند. آری، بدعتهای نیک بدعتهایی هستند که با بنیادهای شرعی سازگار بوده و با هیچ یک از آنها مخالف نباشند و انجام آنها حرامی شرعی را پیش نیاورد؛ مانند: ساخت منبرها و مهمانسراها و مدرسه ها و کاروانسراها و... و کارهای نیک دیگری که در صدر اسلام، رایج نبوده است؛ چرا که اینها با آموزه های سنّت نظیر: انجام کارهای نیک و همکاری در نیکوکاری و پرهیزگاری، سازگار است.

از این رو، از نیکوترین بدعتها اموری است از این قبیل که در عصر ما پدید آمده اند؛ همانها که همه ساله در شهر اربل، در سالگرد میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می شود؛ مانند: صدقه ها و اعمال نیک گوناگون و زینت بستن و شادمانی کردن. زیرا این کارها، علاوه بر آنکه در بردارنده نیکی به تهیدستان است، نشان دهنده دوستی و بزرگداشت و شکوهمندی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دل انجام دهنده آنهاست و

سپاسگزاری از خدای متعال، به سبب منّتی که با آفرینش فرستاده اش - که برای جهانیان رحمت است - بر جهانیان نهاده است، به شمار می آید.

نخستین کسی که در شهر موصل بدین کار نیک دست زد، ملّا عمر بن محمّد یکی از نیکان نامی است و حاکم شهر اربل و دیگران وی را در این کار نیک، پیروی کردند. خدای همه ایشان را بیامرزاد. (۱)

آری، این داستان به تنهایی، برای آگاهی از منزلت و بزرگی این مرد در نزد اهل تسنّن، بسنده است؛ چرا که کردار او پیش آنان حجّت و دلیل رَوایی و بلکه فضیلت فعلی است و اینها همه پس از گذشت سالیانی بس دراز است که دانشمندان و نیکان آمده اند و رفته اند و هیچ یک در سالگرد میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله به این عمل دست نزده اند. بنابراین، پیروی از م لّا عمر در انجام این عمل، تنها به دلیل باور بسیار سنّیان به ورع وی و اطمینان فراوانشان به دینداری و صلاح اوست.

اعتبار کتاب «وسیله المتعبّدین»

کتاب «وسیله المتعبّدینِ» ملّا عمر، نزد اهل سنّت، از بهترین کتب فراهم آمده در سیره نبوی به شمار می رود. دهلوی این کتاب را در «أصول الحدیث» ضمن کتابهای سیره، نام برده و آن را در ردیف سیره ابن هشام و سیره ابن اسحاق یاد کرده است.

صدّیق حسن خان قنوجی در کتاب «الحطّه فی ذکر الصحاح السّته» می نویسد:

احادیث تاریخ و سیره دو گونه اند: بخشی از آنها به آفرینش آسمان و زمین و حیوانات؛ و بخش دیگر به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران گرامی و خاندان بزرگ او از گاه زاده شدن تا دم رفتن، می پردازند که این را «سیره» می نامند؛ مانند: سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام و سیره ملّا عمر؛ و کتابهای نوشته شده در این زمینه بسیار پر شمارند.

دیگر دانشمندان، فراوان، از «وسیله المتعبّدین» نقل و بدان اعتماد کرده اند.

کابلی در «الصواقع» می گوید: بی گمان، نفی وجوب محبّت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جز

۱- ۱) . سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد ۱ / ۳۶۲ - ۳۶۵.

علی، برساخته ای دروغین است؛ چرا که حافظ ابوطاهر سلفی در مشیخه اش (۱) از انس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی ابوبکر و سپاسگزاری از وی بر امّت من واجب است. ابن عساکر نیز مانند این حدیث را از انس و به طریقی دیگر، از سعد بن سهل ساعدی نقل کرده است. نیز حافظ ملّا عمر بن محمّد بن خضر در سیره اش از آن حضرت روایت کرده است: هر آینه، خدای متعال همان گونه که نماز و زکات و روزه و حجّ را بر شما واجب گردانیده، دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر شما واجب ساخته است.

این نصّ سخن کابلی است که عیناً در تحفه دهلوی نیز (در پاسخ به استدلال به آیه مودّت) مشاهده می شود. پس تحفه را ببین تا دریابی که چگونه دهلوی سخنان کابلی را در بحثهای کتابش به خود بسته است. (۲)

حافظ محبّ طبری در کتاب «الریاض النضره فی مناقب العشره المبشّره» فراوان از کتاب ملّا عمر نقل کرده است. حافظ سمهودی نیز همین گونه است. وی می نویسد: جابر رضی الله عنه از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

جز مؤمن متّقی ما اهل بیت را دوست نمی دارد و جز منافق شقی ما را دشمن نمی شمارد.

بنا بر گفته محبّ طبری، ملّا این حدیث را در کتابش آورده است. (۳)

نیز سمهودی می نویسد: ابوسعد و ملّا در سیره اش، این احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

– خیرخواه خاندان من باشید؛ زیرا بی گمان، فردای قیامت من از شما درباره آنان دادخواهی می کنم و هر که را در این دادخواهی مغلوب کنم، دشمن خواهم داشت و هر کس را که من دشمن بدارم، به آتش در خواهد افتاد.

۱- ۱) . المشیخه: ...محلّ ذکر الأشیاخ و الأسانید: کتابی که نویسنده در آن، نام مشایخ و فهرست زنجیره های نقل حدیثش را می آورد. (الرواشح السماویّه / ۷۵) (مترجم)

۲- ۲) . التحفه الاثنا عشریّه / ۲۰۵.

۳- ۳) . جواهر العقدین ۲ / ۲۴۲.

– هر که حقّ مرا با رعایت حقّ خاندانم پاس بدارد، نزد خدا برای خود، عهدی ستانده است.

– من و خاندانم درختی در بهشت هستیم که شاخه هایش در دنیاست تا هر که بخواهد، راهی به سوی خدایش در پیش گیرد. (این حدیث را تنها ابوسعد نقل کرده است)

– در هر نسلی از امّت من، مردمان دادگری از خاندانم هستند که از این دین، تحریفِ از حد در گذرندگان و به خود بستنهای آنان که قصد نابودی دین را دارند و تفسیرهای نابجای نادانان را دور می کنند. آگاه باشید که پیشوایان راستین شما آنان اند که شما را به سوی خدا می برند؛ پس بنگرید که به سوی چه کسی می برندتان. (این حدیث را تنها ملّا عمر نقل کرده است) (۱)

نویسنده «کشف الظنون» نیز می گوید: «وسیله المتعبّدین» اثر شیخ صالح، عمر بن محمّد بن خضر اربلی است. وی هموست که نورالدین شهید او را باور می داشت. (۲)

یادکردی از ملک نورالدین شهید

اشاره

سنّیان ملک نورالدین را به بهترین اوصاف ستوده اند:

– ابن اثیر

(ضمن گزارش رخدادهای سال ۵۶۹): در این سال، نورالدین، محمود بن زنکی بن اقسنقر، حکمفرمای شام و سرزمینهای جزیره و مصر، در روز چهارشنبه یازدهم شوّال، به سبب بیماری خوانیق (۳) در گذشت و در قلعه دمشق به خاک سپرده شد و از آنجا به مدرسه ای که خود در دمشق، نزدیک بازار خواصین ساخته بود، منتقل گشت.

از شگفتیهای احوال او این است که وی در روز دوم ماه شوّال، به همراه برخی از

۱- ۱) . همان / ۹۱.

۲- ۲) . کشف الظنون ۲ / ۲۰۱۰.

۳- ۳) . قسمی درد و ورم گلوست. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

امیران نیکویش، بر اسب سوار بود که یکی از امیران گفت: پاک و منزّه است کسی که می داند آیا ما در سال بعد نیز در این مکان گرد هم می آییم یا خیر! نورالدین وی را گفت: این گونه مگو، بلکه بگو: پاک و منزّه است کسی که می داند آیا ما در یک ماه دیگر نیز در اینجا فراهم می آییم یا خیر! پس نورالدین – رحمه اللّه – پس از یازده روز، در گذشت و امیر پیش از سپری شدن یک سال، از دنیا رفت و این گونه، هر یک از آنان بدان چه بر زبان رانده بود، گرفته شد.

دامنه فرمانروایی نورالدین جدّاً گسترده بود؛ بدان گونه که در مکّه و مدینه و یمن – آن زمان که شمس الدوله بن ایّوب بر آن شهر پای نهاد و آن را در تصرّف خود درآورد – به نامش خطبه خواندند. وی در سال ۵۱۱ زاده شد و به سبب سیرت نیکو و دادگری، آوازه اش در زمین پیچید.

من سرگذشت فرمانروایان گذشته را خوانده ام. پس از خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز، کسی را نیک سیرت تر و دادگستر تر از او ندیده ام. بسیاری از این امور، به سبب کتاب «الباهر» – که درباره دولت او نوشته شده – به دست ما رسیده است. ما پاره ای از این اخبار را در اینجا یاد می کنیم تا خردمندان از آنها آگاه شوند و از او پیروی کنند.

از جمله اوصاف نیکوی ملک نورالدین، دنیا پرهیزی و عبادت و دانش اوست؛ چرا که وی خوراک و پوشاک و دیگر احتیاجاتش را تنها از درآمدهای مِلک شخصی اش – که از بهره خود از غنیمت خریده بود – و اموالی که برای مصالح مسلمانان آماده شده بود، تأمین می کرد. زمانی همسرش از تنگی معیشت از او گلایه کرد؛ او سه دکّانی را که در حِمص داشت و درآمد سالیانه اش به بیست دینار می رسید، به او بخشید و چون همسرش این پول را اندک شمرد، وی را گفت: چیزی جز این ندارم و تمام آنچه در دست من است، از آن مسلمانان است و من تنها پاسبان این اموال هستم و هرگز به آنها خیانت نخواهم کرد و به خاطر تو خود را در آتش دوزخ نخواهم افکند.

نورالدین شبها را به نماز می ایستاد و اوراد نیکویی در دل شب داشت. وی

این گونه بود که گفته اند: جَمَعَ الشَّجاعَهَ وَ الْخُشُوعَ لِرَبِّهِ ما أحْسَنَ الْمِحْرابَ فِي الْمِحْرابِ

دلیری و دلاوری را با فروتنی برای خدایش، یکجا فراهم آورد. [آری،] چه خوب در محراب، با نفس و شیطان جنگید. (۱)

وی با فقه حنفی آشنا بود؛ لیکن تعصّبی در آن نمی ورزید. او حدیث شنید و برای پاداش اخروی، برای دیگران حدیث نقل می کرد.

امّا دادگری اش؛ هر آینه در تمام سرزمینهای تحت فرمانش، با وجود گستردگی آنها، هیچ خراج و مالیاتی را فروگذار نمی کرد؛ بلکه [آنها را می گرفت] و همه را در مصر و شام و جزیره و موصل، به مصرف می رسانید. نورالدین شریعت را بزرگ می داشت و به دستورهای آن گردن می نهاد.

زمانی کسی وی را به دادگاه کشانید. او همراه مدّعی بدانجا شد و پیکی را به سوی قاضی کمال الدین بن شهرزوری گسیل داشت و بدو گفت: برای داوری نزد تو می آیم، با من همان گونه رفتار کن که با مدّعی رفتار می کنی. داوری پایان یافت و روشن شد که حق با نورالدین است. نورالدین مدّعی اش را - که به دادگاهش کشانده بود - بخشید و گفت: می خواستم آنچه را وی به زیان من دعوی کرده بود، به وی وا گذارم؛ لیکن ترسیدم که انگیزه این کارم، کبر و عار از حضور در دادگاه باشد؛ از این رو، در دادگاه حاضر شدم و سپس آنچه را وی دعوی کرده بود، بدو وا گذاردم.

نورالدین در شهرهای تحت حاکمیّتش، دادگاههایی بنا نهاده بود و به همراه قاضی، در آن دادگاهها می نشست و حقّ ستمدیده را - هر چند که فردی یهودی بود - از ستمگر - هر چند که فرزند یا بزرگ ترین امیرش بود - باز می ستاند.

وی دانشمندان و دینداران را گرامی و بزرگ می داشت و در پیش پایشان به احترام، برمی خاست و همنشین آنان می شد و با ایشان شادمانی می کرد و هیچ گاه سخن آنان را رد نمی کرد و با دست خود برایشان نامه می نگاشت. او با

۱- ۱) . و یا: «چه نیکو در جنگ با دشمنان، با نفس و شیطان نیز جنگید.» (مترجم)

وجود فروتنی، بسیار با وقار و با هیبت بود. باری، اوصاف نیکوی او پرشمار و مناقبش فراوان است و این کتاب، گنجایش ذکر همه آنها را ندارد. (۱)

- ذهبی

: سلطان نورالدین، پادشاه دادگر، ابوالقاسم، محمود بن اتابک زنکی بن اقسنقر، پس از پدرش، حاکم حلب شد و سپس دمشق را به تصرّف درآورد و بیست سال، آنجا را تحت فرمانروایی خود داشت. وی در ماه شوّال ۵۱۱ به دنیا آمد و بزرگ ترین و دادگسترترین و دیندارترین و جنگجوترین پادشاهان در راه خدا و سعادتمندترین آنان در دنیا و آخرتش به شمار می رفت. او بارها فرنگیان را در جنگ، مغلوب کرد و تلخی شکست را در کام آنان ریخت.

خلاصه آنکه، خوبیهایش از خورشید روشن تر و از ماه نیکوتر است. وی گندمگون و بلند قامت و نمکین بود و ریشی اندک (۲) داشت و بسیار با هیبت و فروتن و پاک زبان و خردمند و اندیشمند و خدا ترس و دور از تکبّر بود. مانندش در نیکانِ بزرگ کم است، چه رسد به پادشاهان. خدا فرجامش را با شهادت رقم زد و پاداش نیک و فزونی بخشیدش. وی در یازدهم ماه شوّال، به سبب بیماری خوانیق، در گذشت. (۳)

۱۹- روایت ابوحامد صالحانی

اشاره

بنا بر آنچه در کتاب «توضیح الدلائل» آمده، ابوحامد، محمود صالحانی، نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است (در سلسله ناقلان، نام حافظ ابوسلیمان هم به چشم می خورد):

حارثِ اعوَر، پرچمدار امیرالمؤمنین - کرّم اللّه وجهه - می گوید: این خبر به ما رسیده است که پیامبر - صلّی اللّه علیه و علی آله و بارک و سلّم - در میان گروهی از

۱- ۱) . الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۵۶۹ .

۲- ۲) . ترکیّ اللّحیه، نقیّ الخدّ.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر، حوادث سال ۵۶۹ .

اصحاب بود که فرمود:

أُریکُمْ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

زمانی نگذشت که علی - کرّم اللّه تعالی و جهه - سر رسید. ابوبکر - رضی اللّه عنه - گفت: ای رسول خدا، مردی را به سه تن از پیامبران همانند کردی! درود و آفرین بر او! این مرد کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر، آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر عرض کرد: خدایْ تعالی و فرستاده اش داناترند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وی ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آفرین برتو! آفرین بر تو! (۱)

یادکردی از صالحانی

- شاه سلامه اللّه هندی، در کتاب «معرکه الآراء» از ابوحامد صالحانی نام برده و سخنانی گفته که نشان می دهد صالحانی از دانشمندان اهل سنّت است.

- سیّد شهاب الدین، احمد، بسیار از صالحانی نقل کرده و احادیث وی را همراه با وصف او به صفات نیکو، آورده است. وی می نویسد:

امامِ دانشمند و ادیب خردمند و صاحب خویهای نیکو که در میان پیشوایان بزرگ به القاب «محیی السنّه» و «ناصر الحدیث» و «مجدّد الاسلام» نامبردار است، عالم ربّانی و عارف سبحانی، سعدالدین ابوحامد، محمود بن محمّد بن حسین بن یحیی صالحانی، در عبارات برگزیده و اشارات ناب خود در کتاب... می نویسد... .

همو می گوید: بر اساس اسناد یاد شده، از سفیان ثوری، از زید بن مره - که راوی ای پذیرفته است - نقل شده است که ابن مسعود رضی الله عنه آیه « وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ

۱- ۱) . توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، مخطوط.

الْقِتالَ : و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت.» (۱) را این گونه می خواند: خدا [زحمت] جنگ را به وسیله علی بن ابی طالب از دوش مؤمنان برداشت.

مطلب بالا در روایت اعمش از ابووائل نیز آمده است و راوی این دو حدیث امام صالحانی است.

از محمّد بن علی بن الحسین نقل کرده اند که ایشان به واسطه پدرش از نیای خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من و علی، چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافرینند، نوری بودیم در پیشگاه وی. پس آن هنگام که خدا آدم را آفرید، این نور را در صلب او داخل کرد و همواره، آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت تا آنکه در صلب عبدالمطّلب مستقرّش ساخت. پس آن نور را دو بخش فرمود؛ بخشی در صلب عبداللّه و بخشی در صلب ابوطالب. بنابراین، علی از من است و من از او هستم. گوشت وی گوشت من و خون او خون من است و هر که او را دوست بدارد، به سبب محبّت من او را دوست می دارد و هر کس که با وی دشمنی کند، به سبب دشمنی با من، دشمن اوست.

از جابر رضی الله عنه نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفات بود و در حالی که علی - کرّم اللّه وجهه - روی در روی آن حضرت داشت، فرمود:

علی جان! نزدیک بیا و دستت را در دست من بگذار. ای علی، من و تو از درختی آفریده شده ایم که من ریشه و تو تنه و حسن و حسین شاخه هایش هستند؛ هر که به بخشی از آن در آویزد، خدای به بهشتش خواهد برد.

حدیث نخست را سعدالدین، ابوحامد، محمود بن محمّد، همو که در طلب

۱- ۱) . احزاب (۳۳) / ۲۵.

دانش، سفر کرد و کوچید و به حضور مشایخ رسید و حدیث شنید و نقل کرد و در هر علمی نوشته ای از خود بر جای نهاد و گروه پرشماری از وی روایت کرده اند و در عراق با امام ابوموسی مدینی و طبقه او همراه بود، به اسناد مسلسل خود - که به امام، حافظ ابوبکر بن مردویه، می انجامد - نقل و حدیث دوم را به اسنادی که به پیشوای پرهیزگار، حافظ ابونعیم اصفهانی، می رسد، روایت کرده است.

حدیث نخست را امام شمس الدین، محمّد بن حسن بن یوسف انصاری زرندی نیز - که در حرم شریف نبوی محدّث بود - از ابن عبّاس - رضی اللّه تعالی عنهما - نقل کرده است.

سیّد شهاب الدین درباره نامهای امیرالمؤمنین می نویسد:

از نامهای او مقیم الحجّه (برپای دارنده حجّت) است. از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرتش فرمود:

هر آینه، آن گاه که خدا آدم را بیافرید و از روح خویش در او دمید، آدم عطسه کرد؛ پس گفت: سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.

از این روی، خدایْ تعالی به او وحی کرد و مژده آمرزش بدو داد و فرمود:

ای آدم، سر خویش بالا بگیر و بنگر. آدم سرش را بالا آورد و ناگاه دید که بر عرش نوشته شده است: معبودی جز خدا نیست؛ محمّد پیامبر رحمت است؛ علی برپای دارنده حجّت است و هر که حقّ او را بشناسد و گردن نهد، پاک و پاکیزه خواهد شد و هر که حقّ وی را نشناسد و نپذیرد، از رحمت به دور و نومید خواهد گشت. به بزرگی و شکوهم سوگند یاد می کنم، هر که علی را دوست بدارد - هرچند مرا نافرمانی کرده باشد - به بهشتش درآورم و هر که او را نافرمانی کند - اگر چه مرا فرمان برده باشد - به دوزخش در افکنم.

این حدیث را جناب محیی السنّه، یعنی صالحانی، نقل کرده است.

۲۰- روایت ابن طلحه شافعی

اشاره

از دیگر راویان حدیث تشبیه، کمال الدین، ابوسالم، محمّد بن طلحه شافعی است. وی می گوید: از جمله مناقب علی بن ابی طالب، حدیثی است که امام بیهقی در کتابی که درباره فضائل صحابه نگاشته، به سلسله سندی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله

می انجامد، نقل کرده است. حدیث چنین است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ الی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

بدین گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن، برای علی رضی الله عنه دانشی مانند دانش آدم و تقوایی همچون تقوای نوح و بردباری ای بسان بردباری ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی همانند عبادت عیسی را اثبات فرموده است. در این حدیث، به روشنی، به دانش و تقوا و بردباری و هیبت و عبادت علی رضی الله عنه و به بلندی این ویژگیها در وی تا اوج همانندی با این پیامبران مرسل - صلوات اللّه علیهم أجمعین - در صفات یاد شده و مناقب بر شمرده شده، اشارت رفته است. (۱)

شرح حال ابن طلحه شافعی

اشاره

ابن طلحه از دانشمندان بزرگ و سرشناس سنّیان است و اینک شرح حال او:

۱. یافعی : مفتی شافعی، کمال محمّد بن طلحه نصیبی، سرور بزرگ دانشمندان عصر خویش و در فقه و شناخت مسائل اختلافی پیشتاز بود. یک بار عهده دار وزارت شد؛ لیکن [پس از مدّتی آن را رها کرد و] به زهد گرایید و به نفس خود پرداخت. وی در ماه رجب و در شهر حلب، در حالی که بیش از هفتاد سال داشت، در گذشت. کتاب «دائره الحروف» از آثار اوست.

شاید این ابن طلحه هموست که سیّد بزرگ مرتبت، شیخ ستوده، عبدالغفّار، محدّث شهر قوص، درباره اش گفته است: رضیّ بن اصمع مرا گفت: در کوههای لبنان فقیری را دیدم که به من گفت: دوش در خواب کسی را دیدم که می گفت: لِلّهِ دَرُّکَ یَا بْنَ طَلْحَهَ ماجِدٍ تَرَکَ الْوِزارَهَ عامِداً فَتَسَلْطَنا

ص:۲۰۴

۱- ۱) . مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول / ۶۱ .

لاتَعْجَبُوا مِنْ زاهِدٍ فی زُهْدِهِ فی دِرْهَمٍ لَمَّا أصابَ الْمَعْدِنا

آفرین بر ابن طلحه بزرگ باد! همو که با اختیار خود، وزارت را رها کرد و به پادشاهی رسید. از زهد زاهدی که درهمی را فرونهاد و به کان دست یافت، در شگفت مشوید.

فردای آن روز، بامدادان به سوی شیخ ابن طلحه رفتم. دیدم که سلطان ملک اشرف بر درگاه او ایستاده است و اجازه ورود می طلبد. منتظر ماندم تا سلطان بیرون آمد. پس نزد شیخ شدم و آنچه را فقیر گفته بود، برایش بازگو کردم؛ پاسخ داد: اگر رؤیای او راستین باشد، من در طول یازده روز آینده خواهم مرد. و چنین شد.

تعبیر این خواب و شعر به مرگ و تعیین زمان آن به شکل فوق توسّط ابن طلحه، جدّاً شگفت انگیز است. ممکن است - و اللّه أعلم - که وی این تعبیر را از حروف برخی از کلمات ابیات یاد شده، گرفته باشد. من چنین می پندارم - و خدا داناتر است - که آن کلمات «أصاب المعدنا» باشد؛ چرا که یازده حرف است و از جهت معنا نیز با تعبیر او مناسب است. زیرا معدنی که غنای مطلق و پادشاهی راستین است، همان سعادت بزرگ و نعمت سترگی است که پس از مرگ آن را در می یابند. (۱)

مآخذ شرح حال یافعی

شرح حال یافعی (در گذشته به سال ۷۶۸) را در کتابهای زیر می توان پیدا کرد:

۱. الدرر الکامنه ۲ / ۲ ۲۴۷؛

۲. طبقات الشافعیّه الکبری ۶ / ۱۰۳؛

۳. النجوم الزاهره ۱۱ / ۴ ۹۳؛

۴. البدر الطالع ۱ / ۲ ۳۷۸.

۲. اسنوی : ابوسالم، محمّد بن طلحه بن محمّد قرشی نصیبی، ملقّب به کمال الدین، در فقه و شناخت مسائل اختلافی، پیشوا و پیشتاز بود و با اصول عقاید و اصول فقه، آشنایی کامل داشت و سرور بزرگ و باشکوهی به شمار می رفت و از

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۶۵۲ .

جانب پادشاهان، نامه می نوشت. وی در مدرسه امینیّه دمشق اقامت گزید و ملک ناصر، حاکم دمشق، او را به وزارت خود انتخاب کرد و وی را به پذیرش این منصب، دستور داد؛ لیکن ابن طلحه از دربار او بیرون رفت و عذرخواست و وزارت را از او نپذیرفت. پس تنها دو روز در لباس وزارت ماند و سپس اموال و دارایی اش را رها کرد و جامه خویش را تغییر داد و رفت و کسی از جایش آگاه نشد.

ابن طلحه در طول حیاتش، به شنیدن و نقل حدیث پرداخت و سرانجام در بیست و هفتم ماه رجب سال ۶۵۲ در حالی که بیش از هفتاد سال داشت، در شهر حلب، چشم از جهان فروبست. صاحب «العبر» او را یاد کرده است. (۱)

شرح حال اسنوی

ابن قاضی شهبه در شرح حال اسنوی می نویسد:

پیشوای علّامه، جمال الدین، ابومحمّد، عبدالرحیم بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن ابراهیم، همو که الفاظ را پیراست و معانی را استوار ساخت، صاحب آثار مشهور و مفید، در ماه رجب سال ۷۰۴ در اسنا زاده شد و در سال ۷۲۱ به قاهره پای نهاد و به یادگیری حدیث و انواع دانش پرداخت. وی فقه را از زنکلونی و سنباطی و سبکی و جلال الدین قزوینی و وجیزی و دیگران آموخت و نحو را از ابوحیّان فراگرفت و «التسهیل» را نزد او خواند.

اسنوی خود در طبقات می نویسد: با شیخ فلان (نام کامل او را یاد می کند) بحث می کردم که سرانجام مرا گفت: هیچ کس را به سنّ و سال تو شیخ نخوانده بودم!

وی دانشهای عقلی را از قونوی و شوشتری و دیگران بیاموخت و از سال ۷۲۷ بر کرسی تدریس و افاده نشست و در اقبغاویّه و ملکیّه و فارسیّه و فاضلیّه، درس داد و در مسجد جامع ابن طولون، تفسیر قرآن گفت. سپس عهده دار وکالت بیت المال و منصب حِسبه (محتسبی) شد؛ لیکن پس از چندی آن را رها کرد و از وکالت نیز برکنار گشت و بدین گونه، به دانش و نگارش پرداخت و در شمار مشایخ مهمّ قاهره

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه ۲ / ۷۰.

قرار گرفت و پس از سی سالگی، کار نوشتن کتاب را آغاز نمود.

شاگرد اسنوی، سراج الدین بن ملقّن، در «طبقات الفقهاء» استادش را این گونه می ستاید: شیخ و مفتی و نویسنده و مدرّس شافعیان و صاحب علومی چون: اصول و فقه و ادبیّات عرب و... .

حافظ ولی الدین، ابوزرعه، در «وفیات»ش درباره اسنوی می نویسد: وی به تمام دانشها پرداخت تا آنجا که یگانه عصر خویش و شیخ شافعیان زمان خود شد. او همچنین، کتابهای سودمند و مشهور فراوانی، همچون «المهمّات» را نگاشت. پدرم درباره این کتاب شعری سروده است: أبْدَتْ مُهِمَّاتُهُ إذْ ذاکَ رُتْبَتُهُ إنَّ الْمُهِمَّاتِ فیها یُعْرَفُ الرَّجُلُ

کتاب «المهمّات» او آشکار و مشهور شد و این، به سبب رتبت والای نویسنده آن بود.

آری! این کتاب مؤلّفش را به نیکی می شناساند.

مردمان فراوانی از او دانش آموختند و بیشتر دانشمندان سرزمینهای مصر از شاگردان وی هستند. اسنوی مردی نیکو چهره، نرم خو، نسبت به دانشجویان پرمهر، نویسنده ای توانا و همواره در حال نگارش کتاب و آموختن دانش به دیگران بود. پدرم کتابی جداگانه در زندگی نامه او فراهم آورده و در آن مکاشفه ای از او نقل کرده است. اسنوی در ماه جمادی الآخره سال ۷۷۲ به مرگ ناگهانی، از دنیا رفت و در نزدیکی مقابر صوفیّه به خاک سپرده شد. کتابهای مشهور وی عبارت اند از:

- جواهر البحرین فی تناقض الخبرین، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۳۵؛

- التنقیح علی التصحیح، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۳۷؛

- شرح «المنهاج» بیضاوی (که بهترین و سودمندترین شرحهای آن است) ، تاریخ اتمام نگارش کتاب: اواخر سال ۷۴۰؛

- الهدایه فی أوهام الکفایه، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۴۶؛

- المهمّات، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۰؛

- التمهید، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۸؛

- طبقات الفقهاء، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۹؛

- طراز المحافل فی ألغاز المسائل، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۷۰؛

- کافی المحتاج در شرح «المنهاج» نووی، در سه مجلّد (شرحی است خوب و سودبخش و پیراسته و بهترین شرح منهاج که تا مبحث مساقات رسیده است)؛

- الکوکب الدریّ (نویسنده در این کتاب به استخراج مسائل فقهی برپایه قواعد نحوی پرداخته است)؛

- تصحیح التنبیه؛

- الفتاوی الحمویّه.

از دیگر آثار اوست: اللّوامع و البوارق، الجوامع و الفوارق، نوشته ای در موضوع مثلها، شرح عروض ابن حاجب، بخشی از مختصر «الشرح الصغیر» که بنابر آنچه گفته اند تا مبحث بیع رسیده است، شرح التنبیه (که حدود یک مجلّد آن را نگاشت) و یک جلد از مجلّدات «البحر المحیط». (۱)

زندگی نامه اسنوی را در کتابهای مهمّی، مانند: «الدرر الکامنه ۲ / ۳۵۴» اثر حافظ ابن حجر و «حسن المحاضره ۱ / ۲۴۲» حافظ سیوطی می توان یافت.

۳. ابن قاضی شهبه : شیخ کمال الدین، ابوسالم، محمّد بن طلحه بن محمّد بن حسن طوسی قرشی عدوی نصیبی، نویسنده «العقد الفرید» و در شمار سروران و مهتران بزرگ است. وی در سال ۵۸۲ زاده شد و فقه آموخت و از تمام دانشها بهره برد. او فقیه و سرآمد همگنان و با مذهب و اصول و مسائل مورد اختلاف، آشنابود.

وی از جانب پادشاهان، نامه می نگاشت و [در میان معاصرانش] به بزرگی رسید و از همگان پیش افتاد.

ابن طلحه فراوان حدیث شنید و در سال ۶۴۸ در شهرهای بسیاری، حدیث نقل کرد. حاکم وقت بدو وزارت را پیشنهاد کرد؛ لیکن وی عذرخواست و کناره گیری ورزید و نپذیرفت و بیش از دو روز، در این منصب نماند و سپس به پنهانی، گریخت و اموال و دارایی اش را رها کرد و جامه ای پنبه ای به تن کرد و به جایی نامعلوم رفت.

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه ۳ / ۱۳۲.

گفته اند که ابن طلحه مدّتی به دانش حروف و اوفاق اشتغال داشته و بدین وسیله، به برخی از امور غیبی دست یافته است. نیز گفته اند که وی از این علوم دست کشید. سیّد عزّالدین درباره اش می نویسد: وی نویسنده و صاحب فتوا و در شمار دانشمندان نامی و پیشوایان مشهور است. او نزد پادشاهان منزلت داشت و از جانب ایشان، نامه می نوشت؛ لیکن در پایان عمر، به زهد روی آورد و دنیا را فرو نهاد و بدانچه برایش سودمند بود، پرداخت و روزگارش را به راستی و نیکویی، سپری کرد و سرانجام در ماه رجب سال ۶۵۲ در شهر حلب، در گذشت و در مقام، به خاک سپرده شد. (۱)

مآخذ شرح حال ابن قاضی شهبه

شرح حال و زندگی نامه قاضی القضات، ابن قاضی شهبه اسدی، در گذشته به سال ۸۵۱ و نویسنده «طبقات الشافعیّه» در کتابهای زیر یافت می شود:

۱. الضوء اللّامع ۱۱ / ۲۱؛

۲. البدر الطالع ۱ / ۱۶۴؛

۳. شذرات الذهب ۷ / ۲۶۹.

اعتبار کتاب «مطالب السؤول»

دانشمندان اهل سنّت بسیار از کتاب «مطالب السؤول» نقل کرده و بدان اعتماد ورزیده و نویسنده آن را به بزرگی یاد نموده اند. حافظ گنجی شافعی، مطالبی را از این کتاب نقل کرده و در پی آن، ابن طلحه، نویسنده آن را با عبارت «شیخ ما، حجّه الاسلام، شافعی زمان» ستوده است. (۲)

بدخشانی درباره ابن طلحه می نویسد: شیخ عالم، محمّد بن طلحه شافعی. (۳)

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه ۲ / ۱۵۳.

۲- ۲) . کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۲۳۱.

۳- ۳) . مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، مخطوط.

همچنین صاحب «تفسیر شاهی» - که از جمله تفاسیر مشهور و متداول در میان دانشمندان هند است - از «مطالب السؤول» فراوان نقل کرده است.

۲۱- روایت گنجی شافعی

اشاره

حافظ گنجی شافعی حدیث تشبیه را در کتاب «کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن أبی طالب» در بابی که بدین حدیث اختصاص داده، نقل کرده است. وی می نویسد:

باب بیست و سوم در تشبیه پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را به آدم در دانشش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمن در بردباری اش:

ابوالحسن بن مقیّر بغدادی، در سال ۶۳۴ در دمشق، از مبارک بن حسن شهرزوری، از ابوالقاسم بن بسری، از ابوعبداللّه عکبری، از ابوذرّ، احمد بن محمّد باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی نهدی، از شریک، از ابواسحاق، از پدرش، از ابن عبّاس برای ما نقل کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحاب خود نشسته بود که علی سر رسید. چون دیدگان حضرتش بدو افتاد، فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حِکْمَتِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله علی را در دانش به آدم تشبیه فرمود؛ چرا که خدای متعال ویژگیهای هر چیزی را به آدم آموخت؛ و هیچ رخداد و پدیده ای نبود مگر آنکه نزد علی، نسبت بدان علمی بود و برای دریافت حقیقت آن، دانشی داشت. همچنین آن حضرت وی را در حکمت (در حدیثی به جای حکمت، داوری و حُکم آمده که درست تر به نظر می رسد) به نوح همانند ساخته است؛ زیرا علی - همان گونه که خدای حکیم وی را با آیه « وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ .» (۱) ستوده است -

ص:۲۱۰

۱- ۱) . «کسانی که با پیامبرند بر کافران سختگیر و در میان خویش مهربان اند.» فتح (۴۸) / ۲۹.

بر کـافران سـختگیر و نسبت به مؤمنـان مهربـان بود؛ و خـدا درباره دلیری نوح بر کافران می فرمایـد: « لا تَـذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیّاراً .» (۱) همچنین پیامبر صـلی الله علیه و آله علی را در بردباری، به ابراهیم خلیل الرحمن مانند کرد؛ همان سان که خدا ابراهیم را به بردباری ستوده است: « إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ .» (۲) بنابراین، علی خلق و خوی پیامبران را داشت و به اوصاف برگزیدگان آراسته بود. (۳)

گنجی شافعی و کتابش

ابوعبـداللّه، محمّد بن یوسف گنجی شافعی، پیشوا و حافظی بزرگ بوده، کتاب «کفایه الطالب» او در شـمار کتابهای مشـهور و مورد اعتمـاد است. در کتـاب «الفصول المهمّه فی معرفه الأئمّه» اثر ابن صـبّاغ مالکی چنین آمـده است: [از منابع من در تألیف این نوشـتار] کتاب «کفایه الطالب فی مناقب علیّ بن أبی طالب» نوشـته امام، حافظ ابوعبـداللّه، محمّد بن یوسف گنجی شافعی است. (۴)

کـاتب چلبی، نویسـنده «کشف الظنون» نیز این کتـاب را یـاد کرده است: «کفـایه الطالب فی مناقب علیّ بن أبی طالب»، نوشـته حافظ ابوعبداللّه، محمّد بن یوسف بن محمّد گنجی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۸ است. (۵)

کاتب چلبی (م ۱۰۶۷) - که گنجی را چنین یاد کرده - از دانشـمندان اهل سنّت است و عالمان سنّی به سخنان او در «کشف الظنون» اعتماد کرده اند؛ کسانی مانند:

علّامه غلام علی آزاد بلجرامی در «سبحه المرجان» و علّامه حیدر علی فیض آبادی

۱- ۱) . «و نوح گفت: خداوندا، هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.» نوح (۷۱) / ۲۶.

۲- ۲) . «بی گمان، ابراهیم بسیار نرم دل و بردبار بود.» توبه (۹) / ۱۱۴.

۳- ۳) . کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۱۲۱.

۴- ۴) . الفصول المهمّه فی معرفه الائمّه / ۱۲۷.

۵- ۵) . کشف الظنون ۲ / ۱۴۹۷.

در «منتهی الکلام» و دیگران. اهمّیّت و بزرگی اوصاف حافظ، امام و شیخ - که در وصف گنجی به کار رفته است - بر خواننده پوشیده نیست.

۲۲- روایت محبّ الدین طبری

اشاره

از دیگر راویان حدیث تشبیه، شیخ الحرم، حافظ محبّ الدین، احمد بن عبداللّه طبری است. وی درباره این حدیث می نویسد:

نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله شباهت علی را به پنج تن از پیامبران علیهم السلام در فضائل و کمالات، یاد کرده و (بنابر نقل ابوالحمراء) فرموده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حُکْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عبّاس - رضی اللّه عنهما - نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُکْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را ملّای اربلی، در سیره اش (وسیله المتعبّدین) آورده است. (۱)

پیرامون کتاب «الریاض النضره»

نویسنده کشف الظنون این کتاب را این گونه یاد می کند:

«الریاض النضره فی فضائل العشره»، نوشته محبّ الدین، احمد بن عبداللّه بن محمّد طبری شافعی مکّی، درگذشته به سال ۶۹۴ است. آغاز کتاب چنین است:

«ستایش خدای را که هر که را خواهد، به رحمتش ویژه گرداند.» مؤلّف کتاب، خود

۱- ۱) . الرياض النضره فى مناقب العشره (۳ - ۴) / ۱۹۷.

گفته است هر حدیثی را که در کتابهای گوناگون درباره عشره مبشَّره [(۱)] روایت شده، با حذف اسناد آنها و ذکر مأخذ، یکجا در کتابی گرد آورده و الفاظ مشکل آنها را شرح داده است. نیز مقدمّه ای درباره نامها و کنیه ها نوشته است. وی در آغاز، احادیثی را می آورد که نام همه آنان را در بر دارد. سپس به نقل احادیث ویژه چهار خلیفه نخست می پردازد و پس از آن، به دیگران - به ترتیبی که نامشان در حدیث عشره مبشّره آمده است - می رسد و ویژگیهای هر یک را یاد می کند و تمام اینها را در دو گروه جای می دهد: نخست: مناقب چندگانه؛ دوم: مناقب یکتا. شیخ زین الدین، احمد شمّاع حلبی، درگذشته به سال ۹۳۶ ، کتاب «الدرّ الملتقط» خویش را از «الریاض النظره» گلچین کرده است. [(۲)]

این کتاب همچنین، از منابع دیاربکری در «تاریخ الخمیس فی أحوال النفس و النفیس» است.

دهلوی نیز کتاب مذکور را در شمار کتابهایی که اهل سنّت در موضوع مناقب و فضائل فراهم آورده اند، یاد می کند و به یکی از احادیثی که طبری در آن نقل کرده است، در می آویزد تا خشنودی حضرت زهرای صدّیقه علیها السلام را از ابوبکر بن ابی قحافه، نشان دهد؛ لیکن این بر خلاف حدیث صحیحی است که در صحیح بخاری و کتابهای دیگر آمده است و نشان می دهد که آن حضرت در حال خشم و نارضایتی از ابوبکر، چشم از جهان فروبست.

پدر دهلوی هم در کتاب «إزاله الخفاء فی سیره الخلفاء» به احادیثی که طبری در مناقب ابوبکر و عمر در این کتاب نقل کرده، چنگ در زده است.

حافظ محبّ طبری در دیباچه کتابش می نویسد:

ص:۲۱۳

۱- ۱) . ده تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که به باور اهل تسنّن، حضرتش همگی را به بهشتی بودن، مژده داد.نام این ده نفر بنابر نقل احمد بن حنبل چنین است: ۱. ابوبکر؛ ۲. عمر؛ ۳. عثمان؛ ۴. امیرالمؤمنین علیه السلام ؛ ۵ . طلحه؛ ۶ . زبیر؛ ۷. عبدالرحمن بن عوف؛ ۸ . ابوعبیده جرّاح؛ ۹. سعدبن ابی وقّاص؛ ۱۰. سعید بن زید. (فضائل الصحابه / ۲۸ - ۲۹) (مترجم)

۲- ۲) . کشف الظنون ۱ / ۹۳۷.

«امّا بعد؛ هر آینه، خدایْ عزّ و جلّ برای فرستاده اش یارانی را برگزید و آنان را بهترین مردمان قرار داد و از میان ایشان، ده تن گرامی را انتخاب کرد و برای زندگی با پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستی و یاری وی گزین فرمود و به همراهی آن حضرت در تمام مدّت حیاتش با اینان، برتری شان بخشید و با دهشهای ویژه و گوناگونی که در حقّ آنان روا داشت، نعمت بزرگشان داد و با آنچه بر اساس دانش ازلی خویش برای آنان پیش فرستاد، سعادتمندشان ساخت؛ و گروهی را به سبب پیروی خواهشهای نفس در فرورفتن در امر آنها و گستاخی در فروکاستن از مرتبت ایشان و راندن سخنان ناروا در حقّ آنان (کاری که هیچ سودی برایشان نداشت) بدبخت کرد.

نادان کودن را با آنان چه کار، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که همگی شان آمرزیده اند! و آن را که خود را به کوری زده، چه رسد که فضائلی را که در شأن ایشان روایت شده است، تحریف کند و به معنایی دیگر بر گرداند؛ آن هم پس از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها: «اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، به [ثواب] یک مدّ یا نیمِ نیم [انفاق] آنان نخواهد رسید»؟!

پس خدای را سپاس می گوییم و می ستاییم؛ چرا که ما را از فروافتادن در این درّه ژرف تباهی، بر کنار داشت و به سبب دوست داشتن همه آنها، به رهروی در راه راست، موفّقمان ساخت. باز هم خدای را می ستایم و سپاس می گویم؛ از آن روی که به من الهام فرمود تا کتابی در مناقب آنان فراهم کنم و حسنهای بزرگشان را بر پایه آنچه روایت شده، گرد آورم و برخی از شگفتیهای یاد شده پیرامون کارهای نیک و فراگیری را که برای خود پیش فرستادند، آشکار سازم و دیگران را بیاگاهانم که ستایش منزلت شریف و مرتبت والای آنان، واجب است.

این تدوین و تألیف را از کتابهای گوناگون و به صورت مختصر و با حذف زنجیره راویان، به انجام رساندم تا دستیابی بدانها برای خوانندگان آسان شود و آنچه را جوینده، به کوشش، در پی آن است، بدو نزدیک سازد. نیز مأخذ هر حدیث را با ذکر نام نویسنده اش (و یادکرد مأخذ او در نقل حدیث) آوردم تا هرگونه تردیدی را در مستند بودن آن، بزدایم و بر دانشمندان و اهل فضل پیشین، تکیه کنم.

ص:۲۱۴

در آغاز، مناقبی را یاد کردم که به دلالت تضمّن، عشره مبشّره را در برمی گیرد (یعنی مناقبی که تنها بعضی از این ده نفر نیز می شود) سپس بدانچه به دلالت مطابقی و بسیار روشن، ویژه ایشان است، پرداختم و آن گاه سراغ فضائلی رفتم که مربوط به برخی از این ده تن است؛ هر چند، افرادی خارج از آنان نیز واجد آن مناقب باشند. پس از اینها، نوبت به مناقب ویژه خلفای چهارگانه رسید و پس تر مناقبی را آوردم که علاوه بر خلفای چهارگانه، فرد دیگری از عشره مبشّره را هم دربرمی گرفت و در پایان، فضائلی را که هر کسی به گونه جداگانه، به خود اختصاص داده بود، آوردم و همه این فضائل و مناقب را در دو دسته جای دادم.»

حافظ محبّ طبری در کتاب دیگرش به نام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می نویسد: یادکردی از همانندی علی به پنج تن از پیامبران: ابوالحمراء از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حُكْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَكَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و بی رغبتی یحیی بن زکریّا به دنیا و استواری موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عبّاس نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُكْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

ص:۲۱۵

این حدیث را ملّای اربلی، در سیره اش (وسیله المتعبّدین) آورده است. (۱)

یادکردی از کتاب «ذخائر العقبی»

محبّ الدین طبری در خطبه این کتاب می نویسد:

«پس از ستایش خدای یکتا؛ هر آینه، خدای متعال محمّد را بر تمام آفریدگانش برتری بخشید و او را به سبب نعمتهایی که از فضل آشکار خود بهره مندش ساخت، ویژه گردانید و بالاترین جایگاهی را که کسی از حیث داشتن خویشاوندان نسبی و سببی، بدان پر کشیده است، بدو بخشید و مرتبت کسانی را که یار و همنشینش شدند، رفیع ساخت و دوستی با خویشاوندان وی را بر تمامی مردمان واجب گرداند و مهرورزی با همه اهل بیت بزرگ و دودمان او را بر همگان فرض ساخت.

از این روی، به خاطرم رسید احادیثی را که در مناقب ایشان نقل شده، گردآورم و آنچه را درباره جایگاه شریف و مرتبت والای آنان، روایت شده است، بنمایم و مفاخر گرانمایه شان را بجویم و فضائل درخشان و گسترده شان را تدوین کنم. چرا چنین نکنم؟! در حالی که ایشان هاله ماه هستی و دایره نورانی خورشید انسانها و اغصان درخت پر برگ و بار شرف و شاخه های ریشه انوار نبوی اند و خدا همان گونه که ما را از نادانی نسبت به مرتبت والایشان نجات بخشیده، از برکت رخشنده و نمایانشان بر ما ارزانی کرده است و بدانسان که به احسان خود، دلهای ما را غرق مهرشان ساخته، به حرمت آنان، گناهان ما را در دریای آمرزش خویش فروبرده است و همان طور که بر آورده شدن آرزوهایمان را به توسّل ما بدیشان به درگاه خود، آویخته، فرجام ما را به سبب آبرویشان نزد خویش، نیکو قرار داده است.

[پس بدین کار دست یازیدم و کتابی نوشتم و] آن را «ذخائر العقبی فی مناقب

ص:۲۱۶

۱- ۱) . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / ۹۳.

ذوی القربی» نامیدم. احادیث آن را به شکل مختصر و با حذف زنجیره راویان و با ذکر مأخذ هر یک و از کتابهای پرشماری، نقل کردم تا از شکّ و تردید در مستند بودن، رهایی یابند و دسترسی بدانها برای جویندگانشان آسان شود. نیز کتاب را دو بخش کردم؛ بخشی در بردارنده مناقبی که به شکل عمومی و اجمالی درباره آنان رسیده است و بخشی که این مناقب را به گونه مشخّص و مفصّل در بر دارد.»

کاتب چلبی درباره این کتاب می گوید: «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» در یک جلد، اثر محبّ الدین، احمد بن عبداللّه طبری، در گذشته به سال ۶۹۴ است. (۱)

صدّیق حسن قنوجی نیز در «إتحاف النبلاء» از کتاب مورد سخن، یاد می کند:

«ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی»، در یک جلد، اثر محبّ الدین، احمد بن عبداللّه طبری، متوفّای سال ۶۹۴ بوده، موضوع آن از نامش هویداست.

همچنین، شوکانی آن را در شمار مرویّاتش در کتاب «إتحاف الأکابر» آورده است.

دیاربکری نیز «ذخائر العقبی» را از مصادر تاریخ خود «الخمیس فی أحوال النفس و النفیس» ذکر می کند.

محمّد امیر در معرّفی مآخذ کتابش «الروضه الندیّه» می گوید: بزرگ ترین کتاب مورد اعتماد من «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» اثر امام و حافظ سنّت، محبّ الدین، احمد بن عبداللّه طبری – رحمه اللّه – است.

ابن باکثیر مکّی در «وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل» می نویسد:

«دانشمندان آثار فراوانی را در این باره (مناقب اهل بیت علیهم السلام) از خود بر جای نهاده اند و گوهرهای شریف مناقب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از آنچه بر گردن زمان آویخته است، گرد آورده اند. از نیکوترین آثاری که در این زمینه نگارش یافته و سودمندترین کتابهایی که در این باره به رشته نوشته در آمده است، «جواهر العقدین فی فضل الشرفین» اثر علّامه مکّه و مدینه، سیّد علی سمهودی است. خدای او را غرق رحمت خود کناد! کتاب دیگر «ذخائر العقبی فی فضل ذوی القربی» – که می سزد با آب طلا بنگارندش – نوشته دانای شریف حجاز و پژوهشگر روزگار و حافظ زمانه اش،

۱- ۱) . کشف الظنون ۱ / ۸۲۱ .

محبّ طبری است که ستایش هماره اش نامش را زنده نگاه می دارد. مدفنش پاکیزه باد! کتاب دیگر «استجلاء ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» اثر حافظ عصر خود، سخاوی است. خدا مزارش را نورانی کند و روح او را در قصرهای بهشت جای دهد! کتاب دیگر، «حسن السریره فی حسن السیره»، نوشته استاد و تکیه گاهمان، سیبویه زمان خود، یکتای وقت خویش، محقّق عصر و یگانه روزگار، چکیده صاحبان فخر، همو که - بدان سبب که خداوند او را از کمالات ستوده و عطایای بزرگ بهره مند ساخته است - از ذکر طولانی القاب و صفات بی نیاز است، مولانا، امام، علّامه، عبدالقادر بن محمّد طبری حسینی، خطیب و پیش نماز مسجد الحرام است؛ کسی که همواره به وجودش، مشکلات برطرف می شد و همیشه دانشهای نیکو با گوهرهای گردن بند علم او، آراسته می شد.»

دهلوی نیز «ذخائر العقبی» را در شمار کتابهایی که اهل تسنّن درباره فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نوشته اند، آورده است.

شرح حال محبّ الدین طبری

۱. ذهبی

: امام، محدّث، مفتی و فقیه حرم، فقه آموخت و تدریس کرد و در دانش به کمال رسید و کتابها نوشت. وی شیخ شافعیان و محدّث حجاز و پیشوایی صالح و زاهدی بزرگ مرتبت بود. (۱)

۲. ذهبی

: وی پیشوا، حافظ، مفتی، شیخ مکّه شریف، دانشمندی عامل و بلند قدر و با آثار نبوّت، آشنا بود. هر که در فتاوای او بنگرد، جایگاهش را در فقه و دانش در خواهد یافت. تاریخ درگذشتش ماه رمضان (و بنابر نظر برخی، جمادی الاخری) سال ۶۹۴ است. (۲)

۳. ذهبی

: (در گزارش وقایع سال ۶۹۴): حافظ ابوالعبّاس، محبّ الدین، احمد بن

۱- ۱) . تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۴۷۵.

۲- ۲) . المعجم المختصّ / ۲۲.

عبـداللّه بن محمّد بن ابی بکر بن محمّد بن ابراهیم طبری مکّی شافعی، شـیخ مکّه مکرّمه بود. وی از ابن مقیّر و گروهی دیگر، حدیث شنید و کتاب احکامی جامع و در چند مجلّد، به رشته نوشته در آورد و در ماه ذی قعده این سال، در گذشت. (۱)

۴. ذهبی

: محبّ الـدین، احمد بن عبداللّه طبری، شـیخ حرم و حافظِ فقیه و نویسـنده کتابی در احکام بود و در هفتاد و نه سالگی از دنیا رفت. (۲)

۵ . ابن الوردی

: طبری شیخ مکّه و حافظ و... بود. (۳)

۶ . اسنوی

: محبّ الـدین، ابوالعبّاس، احمد بن عبداللّه بن محمّد طبری و سپس مکّی، شـیخ حجاز بود. او عالمی عامل و بزرگ منزلت و آشـنا با آثار اسـلامی و فقه به شـمار می رفت. در شـهر قوص (در سـرزمین مصر) نزد شیخ مجدالدین قشیری به دانش اندوزی پرداخت و «التنبیه» را شـرح کرد و کتابی درباره مناسک حجّ و کتاب دیگری در موضوع الغاز (جمع چیستان) گرد آورد و اثر ارزشـمندی در احادیث احکام بر جای نهاد. وی در روز پنجشـنبه، هفـدهم ماه جمادی الآخره سال ۶۱۵ زاده شـد و در ماه ذی قعده یا ماهی دیگر از سال ۶۹۴ در گذشت. (۴)

۷. سبکی

: طبری شیخ حرم و حافظ بلامنازع حجاز بود. (۵)

۸ . صفدی

: وی شـیخ مکّه، فقیه، زاهـد و محـدّث بود و دیگران را درس آموخت و مردمـان را فتوا داد. طبری بزرگ شافعیـان و محـدّث حجاز به شمار می رفت. (۶)

۹. سیوطی

: محبّ طبری، امام، محدّث، فقیه حرم و شیخ شافعیان و

۱- ۱) . العبر فی خبر من غبر ۵ / ۳۸۲ ، حوادث سال ۶۹۴ .

۲- ۲) . دول الاسلام، حوادث سال ۶۹۴ .

۳- ۳) . تتمّه المختصر فى اخبار البشر، حوادث سال ۶۹۴ .

۴- ۴) . طبقات الشافعيّه ۲ / ۱۷۹.

۵- ۵) . طبقات الشافعيّه ۸ / ۱۸.

۶- ۶) . الوافى بالوفيات ۷ / ۱۳۵.

حدیث شناس حجاز و پیشوایی زاهد و نیکوکار و بزرگ مرتبت بود. (۱)

راویان طبری

دانشـمندان، بسیار و فراوان و با اعتماد بدو، احادیثش را نقل کرده اند. سیّد شهاب الدین احمد، نویسنده «توضیح الدلائل» پس از ذکر روایتی می نویسد:

این حـدیث را شیـخ حرم و امـام محترم، حافـظ و محـدّث، مفتی و فقیه، سـرآمد همگنـان، دانـای پرهیزگار و مـدرّس نام آور، پیشوای شافعیان حجاز، همو که منزلتی بزرگ داشت و مردی عزّتمنـد بود، نویسـنده کتابهای پرشـمار و صاحب فضائل بسـیار، محبّ الـدین، ابوالعبّاس، احمـد بن عبـداللّه بن محمّـد بن ابی بکر مکّی طبری، در کتاب خویش «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» نقل کرده است.

عبدالغفّار بن ابراهیم عکّی شافعی در «عجاله الراکب» درباره طبری می گوید:

محبّ الـدین، احمد بن عبداللّه طبری مکّی، شـیخ حرم بود. وی تدریس کرد و فتوا داد و «الأحکام المبسوط» از آثار اوست. او همچنین «جامع الأسانید» را مرتّب ساخت و «التنبیه» را شرح داد و در مناسک حجّ و بحث الفاظ، کتابهایی گرد آورد.

دیگر مؤلّفاتش عبارت اند از: «الریاض النضـره فی فضائل العشـره»، «السمط الثمین فی فضائل أمّهات المؤمنین» و «ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی».

محمّد بن اسماعیل امیر در پایان «الروضه الندیّه» می نویسد:

شاید کسـی بگوید: چه بسیار از طبری نقل کرده اید! طبری کیست؟ و مشتاق آشنایی با پاره ای از اوصاف وی شود تا آنچه را از وی روایت شـده است، بهتر بپـذیرد. از این روی، می گوییم: وی پیشوای محـدّث و فقیه، محبّ الـدین، ابوالعبّاس، احمد بن عبداللّه بن محمّد بن ابی بکر طبری و سپس مکّی شافعی، فقیه حرم

۱- ۱) . طبقات الحفّاظ / ۵۱۴ .

شریف و نویسنده «الأحکام الکبری» است. در سال ۶۱۵ زاده شد و از ابوالحسن بن مقیّر و ابن حمیری و شعیب زعفرانی و عبدالرحمن بن ابی حرمی و گروه دیگری از دانشمندان، حدیث شنید. او فقه آموخت و تدریس کرد و فتوا داد و کتابها نگاشت و شیخ شافعیان و محدّث حجاز و پیشوایی نیکوکار و زاهدی بزرگ مرتبت بود.

دمیاطی از کتاب «النظم» وی و ابوالحسن بن عطّار و ابومحمّد برزالی و دیگران و همچنین پسرش، جمال الدین محمّد، قاضی مکّه، و نوه اش امام نجم الدین - که او هم قاضی مکّه بود و مرویّات خود را برای من نوشت و فرستاد - از او حدیث نقل کرده اند. طبری در ماه جمادی الآخره سال ۶۹۴ در گذشت.

۲۳- روایت سیّد علی همدانی

اشاره

عارف شهیر و محدّث کبیر، سیّد علی همدانی نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی از جابر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إسْرافیلَ فی هَیْبَتِهِ وَ إلی میکائیلَ فی رُتْبَتِهِ وَ إلی جَبرائیلَ فی جَلالَتِهِ وَ إلی آدَمَ فی سِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حُسْنِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ إلی یَعْقُوبَ فی حُزْنِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ وَ إلی مُوسی فی مُناجاتِهِ وَ إلی أیُّوبَ فی صَبْرِهِ وَ إلی یَحْیی فی زُهْدِهِ وَ إلی عیسی فی سُنَنِهِ وَ إلی یُونُسَ فی وَرَعِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ فی جِسْمِهِ وَ خُلْقِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی علیّ؛ فإنَّ فیه تِسْعینَ خَصْلَةً مِنْ خِصالِ الْأنبیاءِ، جَمَعَهَا اللّهُ فیهِ وَ لَمْ تُجْمَعْ (۱) فی أحَدٍ غَیْرِهِ.

هر که می خواهد هیبت اسرافیل و مرتبت میکائیل و جلالت جبرائیل و آشتی پذیری آدم و نیکویی نوح و خدا دوستیِ ناب ابراهیم و حزن یعقوب و جمال یوسف و راز و نیاز موسی و شکیبایی ایّوب و دنیاپرهیزی یحیی و آیین و روش عیسی و پرهیزکاری یونس و خلقت نیکو و خُلق نیک محمّد را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که در وی نود خوی از خویهای پیامبران نهفته است که خدا آنها را در او و نه در کسی دیگر، گرد آورده است.

سیّد علی همدانی تمام این نود خوی پسندیده را در کتاب «جواهر الأخبار»

۱- ۱) . در ینابیع المودّه ۲ / ۳۰۷، «لم یجمعها» ضبط شده که ترجمه حدیث، بر همین اساس است. (مترجم)

آورده است. (۱)

شرح حال همدانی

۱. نورالدین جعفر بدخشانی

: در بیان پاره ای از فضائل عروه وثقی (دستاویز استوار)، برگزیده خدای رحمان و سپاسمند از آفریدگار چیره و نازنده بدو، نور دیده محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، میوه دل مرتضی و بتول، آگاه از حقایق احادیث و تفاسیر، همو که در رازها ژرف می اندیشید و چشم دیگران را نیز بدانها باز می کرد، راهنمای جویندگان در راه خدایی، کسی که روی آورندگان به زیبایی روحانی را به مقصد می رساند، عارفی که به نام سیّد علی همدانی - که خدای صاحبِ لطف وی را از الطاف خود بهره مند سازد و روشنایی جویی از نور حقّانی را روزی همارہ ما گرداند - شناخته شده بود... . (۲)

۲. جامی

: امیر، سیّد علی بن شهاب الدین بن محمّد همدانی - قدّس سره - جامع دانشهای آشکار و پنهان بود. او صاحب آثار مشهوری در علوم باطنی است؛ مانند:

«النقطه» و «شرح الأسماء الحسنی» و «شرح فصوص الحکم» و «شرح القصیده الهمزیّه الفارضیّه». وی پیوسته شیخ شرف الدین، محمود بن عبداللّه مزدقانی را همراهی می کرد (و مرید او بود)؛ لیکن به وسیله تقی الدین علی دوستی - که در میان اقطاب، دانای اسرار به شمار می رفت - وارد طریقت شد و چون تقی الدین علی در گذشت، باز به شیخ شرف الدین محمود روی آورد و وظیفه اش را در طیّ طریقت از او پرسید. شیخ نیز روی سوی او کرد و پاسخش داد: وظیفه آن است که در دورترین شهرهای جهان بگردی. بدین گونه، سیّد علی سه بار، همه شهرهای جهان

۱- ۱) . الموده فی القربی؛ بنگرید به: ینابیع الموده ۲ / ۳۰۶، چاپ جدید.

۲- ۲) . خلاصه المناقب، مخطوط.

را گشت و موفّق شد هزار و چهارصد تن از اولیا را ببیند؛ تا بدانجا که در یک مجلس با چهار صد نفر از آنان دیدار کرد. وی در ششم ماه ذی حجّه سال ۷۸۶ از دنیا رفت. (۱)

۳. کفوی

: زبان گویای عصر، سرور زمان، همو که از کالبدهای ناسوتی بیرون آمده و به انوار لاهوتی در آویخته بود، شیخ و عارف ربّانی و عالم صَمَدانی، میر سیّد علی بن شهاب الدین بن محمّد همدانی - قدّس اللّه تعالی سرّه - دانشهای آشکار و پنهان را در خود گرد آورد و در تصوّف، نوشته های پر شماری از خود بر جای نهاد؛ نوشته هایی که پسینیان آنها را نقل کردند.

(وی پس از آوردن سخنان جامی از نفحات الانس، می نویسد:) سیّد علی همدانی اوراد بسیاری را از مشایخ معاصرش - که شرف دیدار آنها نصیبش شده و دستان مبارک آنان را بوسیده و از انوار قدسی شان پرتو برگرفته بود - آموخت و همه را فراهم آورد و از میان سخنان انسی آنان مجموعه ای برگزید و آن را «الأوراد الفتحیّه» نامید؛ همان که امروز اوراد برادران کیرویّه (۲) است.

شیخ جلیل، سیّد علی همدانی، طریقت را از تقی الدین علی دوستی و شیخ محمود مزدقانی گرفته است و آن دو از علاءالدوله سمنانی اخذ کرده اند.

از استاد و سرورمان، مولی، عارف ربّانی، شیخ محمّد بن یوسف عرکتی سمرقندی، شنیدم که از استادش عبداللّطیف الجامی، و او از استادش، مخدوم اعظم، حاجی محمّد حبوشانی، از استادش، شاه بیدواری، از استادش، محمّد - ملقّب به رشید - از استادش، سیّد امیر عبداللّه بردشابادی، از استادش، مرشد کامل و شیخ کمال بخش، اسحاق ختلانی، از پیشوای عارفان و راهنمای سالکان، چشمه جوشان معارف ربّانی و گنجینه اسرار الاهی، سیّد علی همدانی، حکایت می کرد:

هنگامی که او «الأوراد الفتحیّه» را از میان مجموعه سخنان قدسی مشایخش - که بر حسب خویهای پسندیده انسانی شان بر زبان رانده بودند - برگزید و گرد آورد؛ در خواب دید که فرشتگان آنها را در شعبه جارکاه می خوانند و گرد عرش می چرخند و

۱- ۱) . نفحات الانس من حضرات القدس / ۴۴۷.

۲- ۲) . ظاهراً «کُبرویّه» صحیح است. کبرویّه سلسله ای از صوفیان اند که پیروان شیخ نجم الدین کبری هستند. ر. ک: لغت نامه دهخدا. (مترجم)

در دستانشان ظروفی نورانی و پر از مروارید و گوهر است که آنها را می پراکنند.

از همین روست که مشایخ ما این اوراد را در شعبه جارکاه می خوانند.

کتاب «ذخیره الملوک» نیز از آثار اوست؛ اثری لطیف با نگارشی زیبا و استوار که در بردارنده پیش نیازها و ستونهای پادشاهی ظاهری و معنوی است که در ده باب تنظیم شده و به یادکرد دستورهای حکومت و فرمانروایی و چگونگی به دست آوردن سعادت دنیوی و اخروی پرداخته است.

۴. مجدالدین بدخشانی

(در جامع السلاسل): یادکردی از فقیه همدانی، علی دوم: میر سیّد علی همدانی - قدّس اللّه سرّه - که وی را علی دوم نام داده اند و مشایخ زمان او بدین گونه اش ستوده اند: پادشاه اولیای خدا و حجّت برگزیدگان، پیشوای عارفان، چکیده به حق راه یافتگان، همو که اسما و صفات را در خود گردآورد و تجلّیها را در خویش فراهم آورد، زنده کننده شریعت و طریقت و حقیقت، پایان بخش پیشینیان و برگزیده پسینیان و وارث پیامبران و فرستادگان، او که با ابزار یقین، مرشد اولیا به طریقه حق بود، مرکز دایره وجود، راهنما به مقصود، قطب قطبها، کمال یافته و کمال بخش خدایی، امیر علی کبیر، سیّد علی همدانی.

به جز چهار تنی که نامشان گذشت، دیگران نیز همدانی را با اوصاف نیکو و پر شکوه ستوده اند؛ کسانی مانند: میبدی در «الفواتح» (که شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام است)، شیخ احمد قشاشی در «السمط المجید»، ولی اللّه دهلوی در «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه» و سیّد شهاب الدین احمد، در «توضیح الدلائل فی تصحیح الفضائل».

۲۴- روایت نورالدین جعفر

اشاره

وی نورالدین جعفر بن سالار، معروف به امیر ملّا و خلیفه سیّد علی همدانی یاد شده است. او حدیث تشبیه را در کتاب «خلاصه المناقب» ضمن نقل اشعار شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری (۱) - که در بردارنده حدیث تشبیه است - نقل کرده و

۱- ۱) . بنابر آنچه در مجلّد حدیث تشبیه عبقات الانوار (چاپ سنگی، ص ۳۳۶) ذکر شده، این اشعار درمصیبت نامه عطّار نیشابوری آمده است: ای پسر تو بی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی از دم عیسی کسی گر زنده خاست او به دم دست بریده کرد راست مصطفی گفتش تویی آدم به علم نوح فهم آن گاه ابراهیم حلم همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست گر نمی دانی شجاع دین علی است

هدفش یادکرد پاره ای از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام بوده است.

شرح حال امیر م�

لّا

زندگی نامه نورالدین امیر ملّا را در کتابهای زیر می توان یافت:

۱. «الانتباه فی سلاسل أولیاء اللّه»؛ کتابی است که شاه ولی اللّه دهلوی، پدر مخاطب ما، در شرح حال و بیان طریقه ها و سلسله های دانشمندان بزرگ سنّی - که اهل عرفان و تصوّف بوده اند - نوشته است.

۲. «جامع السلاسل»؛ کتابی است که مجدالدین بدخشانی در همین موضوع گرد آورده است.

در جلالت قدر و بزرگی مرتبت وی همان بس که او خلیفه سیّد علی همدانی مذکور است و بی گمان، این امری است که نشان دهنده برتری و برجستگی اوست در میان اصحاب و شاگردان سیّد.

۲۵- روایت شهاب الدین احمد

اشاره

سیّد شهاب الدین احمد حدیث تشبیه را در کتابش «توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل» روایت کرده است. وی می نویسد:

باب هجدهم: در اینکه علی صاحب ویژگیهای پیامبران بزرگ و دارای کمالات برگزیدگان گرامی بود: از ابوالحمراء - رضی اللّه تعالی عنه - نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ

إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسی فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و بی رغبتی یحیی بن زکریّا به دنیا و استواری و صلابت موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را طبری نقل کرده و افزوده که ابوالخیر حاکمی آن را روایت کرده است. نیز از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حِکْمَتِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دوستی ناب ابراهیم با خدا و حکمت نوح و زیبایی یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

این روایت را طبری نقل کرده و گفته که ملّا آن را در سیره اش آورده است.

شرح حال سیّد شهاب الدین احمد

وی شهاب الدین احمد بن جلال الدین، عبداللّه بن قطب الدین، محمّد بن جلال الدین، عبداللّه بن قطب الدین، محمّد بن معین الدین، عبداللّه بن هادی بن محمّد، حسینی ایجی شافعی، از دانشمندان نامی قرن نهم و از خانواده فقه و حدیث و تصوّف است. پدرش در سال ۸۴۰ و نیایش در سال ۷۸۵ و پدر نیایش در سال ۷۶۳ و نیای نیایش در سال ۷۱۴ از دنیا رفته است. سخاوی زندگی نامه او را به نگارش در آورده است. (۱)

اعتبار اخبار کتاب «توضیح الدلائل»

سیّد شهاب الدین احمد در این کتاب، سخنانی دارد که نشان می دهد وی اخبار معتبر را در آن نقل کرده است؛ مثلاً می گوید: در این کتاب، احادیثی را از آثار و کتب

۱- ۱) . الضوء اللّامع لاهل القرن التاسع ۱ / ۳۶۷.

اهل تسنّن که از آشفتگی به دور بوده اند، نقل کرده ام و به راه کسانی رفته ام که از قوانین نقل حدیث، منحرف نشده اند؛ احادیثی که خود نشان دهنده راستی آن اخبار است و روایات مسندی که پدیده ناراست جعل در آنها راه نیافته است.

وی در جایی دیگر می نویسد: هدف از این باب و زمینه سازی و یادکرد این قواعد آن است که کسی در مقام ردّ اخبار این کتاب برنیاید؛ چرا که بخش اعظم آنها در کتابهای صحیح و سنن آمده است و آنچه نقل شده بر گرفته از احادیثی است که نیکان در کتب سنن، به میراث نهاده اند.

همچنین می گوید: بدان که این کتابم - به خواست خدا - از احادیث ساختگی شیعه و سنّی، تهی بوده، با تکیه بر آثار هر دو گروه تشیّع و تسنّن، به زیور راستی پویی و حق جویی، آراسته است.

۲۶- روایت ملک العلماء هندی

شهاب الدین بن عمر زاولی دولت آبادی، ملقّب به ملک العلماء نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می گوید:

«بدان که احادیث مناقب علی - کرّم اللّه وجهه - از احادیث صحیح است؛ لیکن احتجاج شیعه بدانها [در اثبات امامت او] نادرست است. مثلاً شیعیان به حدیث طیر - که تمامش را در جلوه یازدهم از هدایت نهم، یاد کرده ایم - احتجاج می کنند؛ به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: «هر که می خواهد دانش آدم را و...» استناد می کنند؛ و همچنین آیاتی را دلیل باور خود قرار می دهند.

آنان می گویند: خدای متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله علی را همسنگ پیامبران قرار داده اند و همگان در برتری انبیا از اصحاب، همداستان اند و آن که با برترینها برابر است، از دیگران برتر است. امّا اهل سنّت پاسخ می دهند: سخن نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله (در این حدیث) تشبیه محض است که همان برقراری پیوند میان ریشه و شاخه، به سبب اشتراکشان در حقیقت واحد است و هرگز به برابری، دلالت نمی کند.»

وی پس از این سخنان، این حدیث شریف را بدین عبارت یاد می کند: حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ.

هر که می خواهد دانش آدم و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی را بنگرد.

و بدین گونه، علی را به پیامبرانی تشبیه کرده است. (۱)

۲۷- روایت ابن صبّاغ مالکی

اشاره

ابوالحسن، علی، ابن صبّاغ مالکی نیز حدیث تشبیه را در جایی که به یادکرد مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته، نقل کرده است. وی می نویسد:

پانزدهم: نیکویی های زیبای او و آراستگی اش به هر فضیلتی: از جمله آنها حدیثی است که بیهقی در کتابی که پیرامون فضائل صحابه نگاشته، روایت کرده است. وی این حدیث را با سند خود، به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رساند و از حضرتش نقل می کند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد. (۲)

شرح حال ابن صبّاغ

۱. عمر رضا کحّاله

: نورالدین، ابن صبّاغ، علی بن محمّد بن احمد، فقیهی مالکی است که اصل او از سَفاقس بوده؛ لیکن در مکّه زاده شده و در گذشته است.

۱- ۱) . هدایه السعداء، مخطوط.

۲- ۲) . الفصول المهمّه فی معرفه الائمّه / ۱۲۳.

«الفصول المهمّه» از آثار اوست که آن را پیرامون شناخت پیشوایان و برتری شان و آشنایی با فرزندان و دودمان آنان نگاشته است. (۱)

۲. خیرالدین زِرِکْلی

: نورالدین، ابن صبّاغ، علی بن محمّد بن احمد، فقیهی مالکی است. وی در شهر مکّه به دنیا آمده و در همان شهر از دنیا رفته است؛ امّا اصلاً از سرزمین سَـِفاقس است. او صاحب آثاری است؛ مانند: «الفصول المهمّه لمعرفه الأئمّه» - که به چاپ رسیده است - و «العبر فیمن شفه النظر». سخاوی گفته است: ابن صبّاغ به من اجازه روایت داد. (۲)

اعتبار کتاب «الفصول المهمّه»

«الفصول المهمّه فی معرفه الأئمّه» در شمار کتابهای معتبر و مورد اعتماد است.

ابن صبّاغ در دیباچه این کتاب می نویسد:

«مرا پیش آمد که در این نوشته، مطالب مهمّی را درباره شناخت امامان دوازده گانه - که نخستین ایشان علیّ مرتضی و فرجامین آنان مهدیّ منتظَر است - یاد کنم. این کتاب در بر دارنده بخشهایی از مناقب شریف و مراتب والا و بلند امامان، همراه با نام و ویژگیهای آنان و پدران و مادرانشان، تاریخ زاده شدن و در گذشت و مدّت عمر و یادکردی از پرده داران (خادمان) و شاعرانشان است و بدون زیاده گوییِ خسته کننده و کوتاه نویسیِ کاستی بخش، [در راهی میانه] از بسیاریِ آزاردهنده سخن در می گذرد و به خلاصه ای از آن - که برای دریافت مقصود بس و برای شناخت آن بزرگان و شرافتشان واجب است - می رسد.

در این اثر، برای هر یک از امامان، بخشی را سامان دادم. هر بخشی، از فصلهای سه گانه تشکیل می شود که فصل نخست خود دارای فصولی است و... . کتاب را «الفصول المهمّه فی معرفه الأئمّه» نامیدم و بدین گونه، ضمن آنکه آن را برای

۱- ۱) . معجم المؤلّفین ۷ / ۱۷۸.

۲- ۲) . الاعلام ۵ / ۱۶۱.

آمرزش گناهانی که پیش فرستاده و نافرمانیهای خُرد و کلانی که انجام داده بودم، پس انـداز و مایه امیـدی نزد خـدای متعال قرار دادم، پرسش یکی از یاران عزیز و دوستان ناب را پاسخ گفتم.

این امیـد و آرزوی آمرزش بـدان سبب است که این کتاب، مناقب مشـهور اهل بیت و نیکویی های برگزیـده آنان را در خود جای داده است؛ لیکن شایـد فردی کوته بین و یا کسـی که چشـمانش از دیـدن حقایق ناتوان است، در گردآورده من اندیشـه کنـد و خواهـان بـازنگری در آنچه فراهم آورده و خلاـصه کرده ام شود و دل و دیـده بیمـارش وی را بر آن وادارد که مرا در نگارش آن، به رفض منسوب کند... .»

احمد بن عبدالقادر عجیلی حفظی شافعی در «ذخیره المآل» درباره مسئله خنثی (۱) می نویسد:

«این مسـئله، بنـابر سـخن سـرورم، علّامه نورالـدین خلف حیرتی، در زمان ما در شـهرهای حیره رخ داد. وی برایم گفت: فردی خنثی از دنیـا رفت و دو فرزنـد به همراه اموالی فراوان، بر جـای نهاد: فرزنـدی که او در حکم مادرش بود و فرزنـدی دیگر که وی حکم پدرش را داشت. دانشـمندان آن سـرزمین درباره میراث او سرگردان شدند و احکامشان گوناگون شد. دسته ای می گفتنـد: تنها، فرزندی که خنثی پدرش بوده است، ارث می برد و دسـته دیگر بر خلاف این حکم می کردند و رأی دسـته سوم آن بود که باید اموال را بخش بخش کرد و دسـته چهارم عقیده داشـتند که باید در امر میراث درنگ شود تا آنکه فرزندان در نسبت ارث (برابری یا برتری یکی از دو طرف) با هم سازش کنند.

باری، نزاع باقی مانـد و میراث از هر دو فرزنـد، باز داشـته شد تا آنکه نورالدین از شـهر بیرون رفت تا از دانشـمندان مغرب، به ویژه عالمـان مکّه و مـدینه، پاسـخ این مسـئله را بخواهـد. پس از گـذشت دو سـال از این مـاجرا، حکم امیرالمؤمنین در کتـاب «الفصول المهمّه فی فضل الأئمّه» اثر شیخ، امام علی بن محمّد، مشهور به

۱– ۱) . آن که هر دو آلت نری و مادگی را دارد؛ آن که هیچ یک از دو اندام را ندارد. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

ابن صبّاغ، از دانشمندان مالکی مذهب، پیدا شد.»

همچنین شیخ عبداللّه مطیری مدنی شافعی در سرآغاز کتابش «الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النبیّ و عترته الطاهره» می نویسد:

«ستایش خدای را، پروردگار جهانیان، و سپاس مر او را که الهام بخش راهیابی به راه پروا پیشگان است. درود و سلام بر سرور و پیامبرمان، محمّد، بنده و فرستاده او، کسی که عرب و عجم پس از در گذشتش، وی را درود می گویند و همو که آیه « قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى : بگو: بر این پیام رسانی هیچ مزدی از شما نمی خواهم؛ مگر دوستی خویشاوندان.» (۱) بر وی فرود آمد. و درود و سلام بر خاندان و دمسازان او که ستارگان پیشوایی و ماه درخشان راهیابی اند؛ درود و سلامی که تا آن گاه که خدا – که از آغاز و انجام منزّه است – هست، بپاید.

امّا بعد، بنده نیازمند به درگاه خدایْ تعالی، عبداللّه بن محمّد که شهرتش مطیری و ساکن شهر مدینه است، می گوید: این کتابی است که آن را «الریاض الزاهره فی فضل آل بیت النبیّ و عترته الطاهره» نامیدم و هر آنچه را در این باره روایت شده است و دانشمندان مشهور به نقل آن توجّه داشته اند، در آن گرد آوردم و [در میان آثاری که در این موضوع به نگارش در آمده است،] بیشتر از «الفصول المهمّه» اثر ابن صبّاغ و «الجوهر الشفّافِ» خطیب، روایاتی را آوردم.»

سمهودی گفته است:

«پیشتر، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله (فردای قیامت، شما را درباره چگونگی کردارتان با اهل بیتم، خواهم پرسید) همراه با شاهد آن، در یادکرد چهارم گذشت. در چهارمین یادآوری نیز سخن حافظ جمال الدین زرندی پس از حدیث « من کنت مولاه فعلیّ مولاه : هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» یاد شد. امام واحدی می گوید:

روز قیامت، از این ولایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی استوار ساخت، خواهند پرسید. وی حدیثی درباره آیه « وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ : آنان را نگاه دارید که

۱– ۱) . شوری (۴۲) / ۲۳.

مسئول اند.» (۱) روایت کرده است که نشان می دهد مردمان را از ولایت علی و اهل بیت خواهند پرسید. زیرا خدا به پیامبرش فرمان داد تا مردم را آگاه سازد که او در برابر رساندن پیام خدا، هیچ پاداشی نمی خواهد؛ مگر دوستی خویشاوندان.

یعنی از آنها می پرسند آیا همان گونه که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله آنان را سفارش کرده بود، اهل بیتش را به ولایتی شایسته، دوست و یار و فرمانبردار بودند یا آنکه ایشان را تباه کردند و وانهادند و سزاوار بازخواست و پیامد [بد عهدی] شدند؟

گواه این مدّعا حدیثی است که - بنا بر نقل ابوالحسن، علی سفاقسی و سپس مکّی در «الفصول المهمّه» - ابوالمؤیّد خوارزمی در «المناقب» از ابوهریره - رضی اللّه عنه - آورده است. او می گوید: روزی کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ایشان فرمود:

سوگند به آن که جانم به دست اوست، در روز قیامت، قدمی از قدم برداشته نخواهد شد تا اینکه خدای متعال درباره چهار چیز از آدمی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی اش، که آن را از چه راه به دست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

پس عمر پرسید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است.»

حلبی در داستان هجرت می نویسد:

در «الفصول المهمّه» آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیش چشمان مردمان، به علی - رضی اللّه تعالی عنه - سفارش کرد که پیمان او را با مشرکان نگاه دارد و امانت وی را بگزارد و بدو فرمان داد که برای فاطمه ها (فاطمه دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه

۱- ۱) . صافّات (۳۷) / ۲۴ .

دختر زبیر بن عبدالمطّلب) و کسانی که با او هجرت می کنند (افرادی از بنی هاشم و از مؤمنان ناتوان) مرکبهایی خریداری کند.» لیکن خرید مرکب توسّط علی - رضی اللّه تعالی عنه - با آنچه در اصل آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله جامه ای برای علی فرستاد و بدو فرمود که آن را به عنوان روسری میان فاطمه ها (فاطمه دختر حمزه و فاطمه دختر عتبه و فاطمه مادر علی و فاطمه دختر نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله) تقسیم کند، مخالف است؛ چرا که فرستادن جامه توسّط رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رسیدن حضرتش به مدینه بوده است. پس نیک بیندیش!

نیز نویسنده «الفصول المهمّه» می گوید: «آن حضرت به علی فرمود: «آن گاه که فرمانم را به استواری، انجام دادی، آماده هجرت به سوی خدا و رسولش باش که نامه من به دستت خواهد رسید و چون ابوبکر به نزدت آمد، او را در پیِ من، روانه چاه امّ میمون ساز.» اینها همه در تاریکی شب و در کمین قریش - که خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کرده و چشم به راه نیمه شب و خوابیدن مردمان بودند - رخ داد. پس ابوبکر در حالی که می پنداشت کسی که در خانه پیامبر است، رسول خداست، به خانه آن حضرت داخل شد. علی بدو گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی چاه امّ میمون رفت و فرمود که تو به حضرتش بپیوندی. پس ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست و هر دو با هم به حرکت ادامه دادند تا به کوه ثور رسیدند و درون غار رفتند.»

اکنون در جمع بین این روایت و آنچه پیشتر آمد، اندیشه کن. (۱)

حلبی در جایی دیگر، از «الفصول المهمّه» نقل می کند:

چون در روز دوم برون شدن از غار، خبر رفتن نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مدینه، به مشرکان رسید، ابوجهل مردمان را گرد آورد و گفت: مرا خبر رسیده که محمّد به همراه دوتن و از راه ساحل، به سوی یثرب رفته است. کیست که خبر دقیقی از او برایم بیاورد؟ سراقه برخاست و گفت: ای ابوالحکم، محمّد را به من واگذار.

سراقه اسبش را کنار زد و بر شترش سوار شد و برده ای سیه چرده را - که از

۱- ۱) . انسان العیون فی سیره الامین المأمون ۲ / ۲۰۴.

شجاعان نامدار بود - همراه خود ببرد. آن دو به سختی، ردّ پای پیامبر صلی الله علیه و آله را پی گرفتند تا آنکه بدو رسیدند. ابوبکر چون آنها را بدید، به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، گیر افتادیم! این سراقه است که برای گرفتن ما بدین سو می آید و غلام سیاه مشهورش نیز با اوست.

هنگامی که سراقه آنها را دید، از شترش پیاده و بر اسبش سوار شد و نیزه اش را به دست گرفت و به سوی آنان تاخت. چون به نزدیکی آنان رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

خدایا، ما را به هر وسیله و هر گونه و هر کجا که می خواهی، از شرّ سراقه مصون دار.

در پی این دعا، دست و پای اسب سراقه در زمین فرو رفت، به گونه ای که دیگر قادر به حرکت نبود. سراقه چون این وضعیّت را بدید، سخت هراسید و خود را از اسب به زمین افکند و نیزه اش را به سویی پرتاب کرد و گفت: ای محمّد! تو و یارانت از جانب من در امان هستید، پس خداوندت را بخوان تا اسب تندروی مرا رها کند و من پیمان می بندم که دست از تو بردارم و بازگردم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! اگر سراقه در آنچه می گوید صادق است، اسبش را رها فرما. پس خدا دست و پای فرو شده در زمین اسب را آزاد فرمود تا جایی که اسب، به سلامت، برخاست و بر زمین ایستاد.

سراقه به مکّه بازگشت. مردمانْ پیرامون او گرد آمدند؛ لیکن او دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کرد. پس ابوجهل پیوسته به سراغش می رفت تا اینکه وی اعتراف کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است و ماجرا را برای آنان بازگو کرد و خطاب به ابوجهل گفت: أباحَکَمٍ وَ اللّهِ لَوْ کُنْتَ شاهِداً لِأمرِ جَوادی إذْ تَسُوخُ قَوائِمُهْ

عَلِمْتَ وَ لَمْ تَشْکُکْ بِأنَّ مُحَمَّداً رَسُولٌ بِبُرْهانٍ فَمَنْ ذا یُقاوِمُهْ

ای اباحکم! سوگند به خدا، اگر آنچه را برای اسب من، آن گاه که دست و پایش در زمین فرو رفت، رخ داد، دیده بودی، یقین می کردی و تردید روا نمی داشتی که محمّد بر اساس حجّت آشکار، فرستاده خداست؛ پس کیست که بتواند در برابر او ایستادگی کند؟ (۱)

۱- ۱) . همان / ۲۱۹.

صفوری گفته است:

در مکّه مکرّمه – که خدا شریفش گرداند – در کتاب «الفصول المهمّه فی معرفه الأئمّه» نوشته ابوالحسن مالکی، خواندم که مادر علی او را در دل کعبه – شرّفها اللّه تعالی – به دنیا آورد.

اکرام الدین دهلوی «الفصول المهمّه» را در شمار مصادر کتابش «سعاده الکونین فی فضائل الحسنین» نام برده و در این کتاب، بسیار فراوان از آن نقل کرده است. وی از دانشمندان کبیر هند و از بزرگانی است که با مخاطب ما دهلوی، معاصر است.

او در نزد علمای اهل سنّت بسیار بزرگ است؛ چرا که او را با شکوه و احترام زیادی یاد می کنند تا بدانجا که مولوی حیدر علی فیض آبادی در «إزاله الغین» او را از همگنان شیخ عبدالحقّ دهلوی و شاه ولی اللّه دهلوی و عبدالعزیز دهلوی و دیگر پیشوایان نامدار اهل تسنّن که به رَوایی لعن یزید بن معاویه – نفرین خدا بر او و بر پدرش باد – فتوا می دهند، یاد کرده است.

رشیدالدین خان دهلوی نیز – که برترین شاگردان دهلوی است – کتاب «الفصول المهمّه فی معرفه الأئمّه» را در شمار آثار سنّیان در فضائل اهل بیت علیهم السلام یاد می کند.

همچنین شیخ حسن عدوی حمزاوی در «مشارق الأنوار» خود – که در آن، به التزامش به نقل احادیث صحیح تصریح کرده – به «الفصول المهمّه» اعتماد کرده است.

۲۸– روایت میبدی

اشاره

حسین میبدی یزدی در «الفواتح» (شرح دیوان علی علیه السلام) حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می نویسد: بیهقی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

ص:۲۳۵

هر که می خواهـد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شـکوه موسـی و بنـدگی عیسـی را ببینـد، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال میبدی

۱. غیاث الدین، مشـهور به خواندمیر، در تاریخ «حبیب السیر» (کتابی که کاتب چلبی به اعتبارش، تصریح کرده است و دهلوی و حسام الدین، صاحب «المرافض»، بدان اعتماد کرده اند) درباره میبدی می نویسد:

قاضـی کمـال الـدین، میر حسـین یزدی، از برتریـن دانشـمندان عراق، بلکـه از بزرگ تریـن عالمـان سراسـر گیـتی است. وی با امانتـداری، در یزد، عهـده دار منصب قضاوت شد. نوشـته هایش عبارت اند از: شـرح دیوان امیرالمؤمنین، کتابی که سـرشار از دانش بوده، مطلوب فضلاست؛ شرحهایی بر «الکافیه» و «الهدایه فی الحکمه» و «الطوالع» و «الشمسیّه» و... .

۲. کفوی : وی در کتـاب طبقـاتش «أعلاـم الأخیـار فی طبقـات مـذهب النعمـان المختـار» - که مخاطب ما دهلوی، در «بسـتان المحدّثین» بدان استناد کرده - به میبدی اعتماد کرده است.

۳. کاتب چلبی ضمن سخن پیرامون حکمت و حکما، میبدی را در شمار حکمای مسلمان یاد می کند.

۴. ولی اللّه دهلوی نیز در «رساله النوادر» مطالبی را از وی نقل کرده است.

۲۹- روایت صفوری

اشاره

صفوری شافعی نیز حدیث تشبیه را در «نزهه المجالس» نقل می کند. وی می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُـوحٍ فی هِمَّته وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسـی فی زُهْـدِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ فی بَهـائِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی علیٍّ.

هر که می خواهد دانش آدم و همّت نوح و بردباری ابراهیم و زهد موسی و

زیبایی و نیکویی محمّد را ببیند، علی را بنگرد.

سپس می افزاید: ابن جوزی این حدیث را ذکر کرده است.

سخن صفوری در خطبه کتابش

وی در مقدّمه «نزهه المجالس» می نویسد:

«چنین پسندیدم که بنا بر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (هنگام یادکرد صالحان، رحمت فرود می آید) تا جای ممکن، اخبار نیکان و شرح حال عباداتشان را در شب و روز، گرد آورم و آن را با سخنهای لطیف و فواید بلند و درخشان و پندهای استواری که دلهای گمراه را از نافرمانی باز می دارد، بیارایم و همراه اینها، پاره ای از مسائل فقهی و نکات سودبخش طبّی و قطره ای از مناقب بهترین آفریدگان - همو که در مدفنش به حیات حقیقی زنده و در ضریح پاکش در عرش، شاداب و سرزنده است - و شرح احوال همسران و اصحاب و امّت برگزیده اش را یاد کنم.

[چنین کردم] و نوشته ام را در ابواب و فصولی در بردارنده معانی استوار، سامان دادم و آن را «نزهه المجالس و منتخب النفائس» نامیدم و با یادکردی از بهشت، پایان بخشیدم.»

علّامه محمّد حسین خشّاب بر این کتاب، تقریظی نوشته است.

۳۰- روایت وصّابی یمانی

اشاره

ابراهیم بن عبداللّه وصّابی یمانی شافعی، حدیث تشبیه را در «أسنی المطالب فی مناقب علیّ بن أبی طالب» (۱) - که نام چهارمین باب از کتاب «الاکتفاء فی فضل الأربعه الخلفاء» اوست و هر باب نامی ویژه دارد - از انس، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

ص:۲۳۷

۱- ۱) . شمس الدین، محمّد بن محمّد جزری شافعی (م ۸۳۳) به همین نام، کتابی در مناقب امیر مؤمنان علیه السلام نوشته است. (مترجم)

مَنْ سَرَّهَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی خُلْقِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که را نگریستن به دانش آدم و فهم نوح و خوی ابراهیم، شادمان می کند، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

ابونعیم این حدیث را در فضائل صحابه آورده است. (۱)

کتاب وصّابی

محمّد محبوب عالم در «تفسیر شاهی» و شهاب الدین عجیلی در «ذخیره المآل» به کتاب وصّابی اعتماد کرده اند و این نشان می دهد که کتاب او نزد اهل تسنّن، در شمار کتابهای سودبخش و معتمَد است.

۳۱- روایت جمال المحدّث

اشاره

جمال الدین، عطاء اللّه بن فضل اللّه، معروف به محدّث، حدیث تشبیه را از ابوالحمراء، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ (وَ فی رِوایَهٍ: إلی نوحٍ فی تَقْواهُ) وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ (وَ فی روایه: وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ) وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۲)

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح (در روایتی دیگر آمده است: تقوای نوح) و زهد یحیی بن زکریّا و استواری موسی بن عمران (روایت دیگر:

شکوه موسی) و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۱- ۱) . اسنی المطالب، اثر وصّابی، مخطوط.

۲- ۲) . الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین.

شرح حال جمال المحدّث

اشاره

سيّد جمال الـدين محـدّث شـيرازی از مشايـخ اجازه دهلوی است. وی در آغاز كتاب «الأربعين» گوشـزد می كند كه احاديث نوشته اش را از كتابهای معتبر نقل می كند. كتاب «روضه الأحباب فی سيره النبیّ و الآل و الأصحاب» نيز از آثار اوست.

۱. خواندمير

: نويسـنده «حبيب السير» درباره جمال المحدّث شـيرازی می نويسد: مير جمال الدين بن عطاءاللّه - خدا به او تندرستی دهاد و پايـدارش كناد - همچون عموی بزرگوارش، مير سـيّد اصـيل الـدين، در دانش حـديث و ديگر علوم دينی و فنون يقينی، يگانه عصـر خويش گشت و از همه محـدّثان زمـانش پيشـی گرفت. اثر وی «روضه الأحبـاب فی سـيره النبیّ و الآل والأصـحاب» در سراسر گيتی مشهور است و بی گمان، نظيری برايش يافت نمی شود.

۲. شيخ علی قاری

: نسـخه های مصـحَّحی را كه نزد اسـتاد خوانده و شـنيده شده و شايسته اعتماد است و رواست كه هنگام اختلاف بدانها استناد شود، گرد آوردم؛ مانند: نسـخه ای كه اصل محدّثان نامی، سـيّد اصـيل الدين و سيّد جمال الدين و فرزند سعادتمندش، ميرک شاه بوده است. سـپس برخی از احاديث «المشـكاه» را بر سرچشمه دريای عرفان، مولانا عطاء اللّه شيرازی، مشهور به مير كلان، خوانـدم. وی نيز آن را نزد چكيـده پژوهشـيان و سـتون ژرف بينان، ميرک شاه خوانده بود و ميرک شاه آن را از پدرش، سـيّد ارجمنـد، مولانا جمال الـدين محـدّث، صاحب «روضه الأحباب» آموخته بود و جمال المحدّث، اين نسـخه را از عمويش، سـيّد اصيل الدين، فرا گرفته بود. و برای اعتماد، اسنادی بالاتر از اين پيدا نمی شود. (۱)

شيـخ علی قـاری در «المرقـاه» در شـرح حـديث « لاتَـدْخُلُوا الْجَنَّهَ حَتَّی تُؤْمِنُوا وَ لاـتُؤْمِنُوا حَتَّی تُحـابُّوا : پـای به بهشت نخواهيد گـذاشت مگر اينكه ايمان آوريـد؛ و مؤمن نخواهيـد شد مگر آنكه با يكديگر دوستی كنيد.» می نويسد: اين حديث در نسـخه های

۱- ۱) . المرقاه فی شرح المشكاه، مقدّمه كتاب.

مصحَّح و معتمَد «المشکاه» - که بر مشایخ بزرگی همچون جزری و سیّد اصیل الدین و جمال الدین محدّث، خوانده شده - و دیگر نسخه های موجود، همگی، بدون «ن» آمده است (یعنی به شکل: تدخلون، تؤمنون و تحابّون).

۳. شنوانی

: وی سیّد جمال الدین را در سند روایت خود از کتاب «المشکاه»، در کتابش «الدرر السنّیه فی الأسانید الشنوانیّه» یاد کرده است.

۴. دهلوی

: وی در «أصول الحدیث» درباره کتاب «مشکاه المصابیح» چنین می گوید: این کتاب را شیخ ابوطاهر، از شیخ ابراهیم کردی، از شیخ احمد قشاشی، از شیخ احمد بن عبدالقدّوس شناوی، از سیّد غضنفر، فرزند سیّد جعفر نهروانی، از شیخ محمّد سعید، معروف به میرکلان - که شیخ وقت خویش در شهر مکّه بود - از سیّد نسیم الدین میرک شاه، از پدر بزرگوارش، سیّد جمال الدین محدّث، روایت کرده است.

۵. ابوعلی صفوی

: در زنجیره راویانی که «المشکاه» خطیب تبریزی را برای شیخ ابوعلی، محمّد ارتضاء عمری صفوی، نقل کرده اند نیز نام جمال المحدّث آمده و این مطلبی است که از مراجعه به کتاب او «مدارج الإسناد» به دست می آید.

۶. شیخ عبدالحقّ دهلوی

: وی نیز به سیّد جمال الدین اعتماد کرده و در کتاب «أسماء رجال المشکاه» مطالبی را از او نقل کرده است.

۷. صدّیق حسن خان قنوجی

: او در کتاب «الحطّه» می نویسد: «روضه الأحباب» نوشته سیّد جمال الدین محدّث، نیکوترین کتابهای سیره است.

۳۲- روایت ابن باکثیر مکّی

اشاره

احمد بن فضل بن باکثیر شافعی مکّی، حدیث تشبیه را از حاکمی و از ملّا (نویسنده وسیله المتعبّدین که این حدیث را در همین کتابش نقل کرده است) روایت می کند. وی می نویسد:

از ابوالحمراء – رضی اللّه عنه – نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهـد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و دنیاپرهیزی یحیی بن زکریّا و صـلابت موسـی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عبّاس – رضی اللّه عنهما – نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُکْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را ملّای اربلی، در سیره اش (وسیله المتعبّدین) آورده است. (۱)

شرح حال ابن باکثیر

محبّی در شـرح حال او می نویسد: شیخ احمد بن فضل بن محمّد بن باکثیر مکّی شافعی، از ادیبان و فاضلان توانای حجاز بود. وی علاـوه بر فضل و ادب، از مرتبتی بلنـد و برتری آشـکاری برخوردار بود و در دانشـهای فلکی و علم الآفاق و زایجه (۲) نیز دست داشت. ابن باکثیر نزد اشـراف مکّه، دارای منزلت و شـهرت بود و در موسم حـجّ، به جای شـریف مکّه، در حرم مبارک، در جایی که سکّه شاهی میان مردمان

۱- ۱) . وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل، مخطوط.

۲- ۲) . لـوحه مربّع یـا دایره واری است که برای نشـان دادن مواضع سـتارگان در فلـک، سـاخته می شود.(لغت نـامه دهخـدا) (مترجم)

پخش می شود، می نشست. «حسن المآل فی مناقب الآل» از آثار اوست. (۱)

ابن باکثیر در سرآغاز کتاب یاد شده می نویسد:

«چنین اندیشیدم که در این کتاب، فواید گرانسنگ مرواریدسان و احادیث صحیح و حَسَن گوهرینی را که به عترت نبوی و نسل فاطمی اختصاص دارد، به شکل خلاصه، گرد آورم و سپس به مناقب ویژه اصحاب کساء - که چکیده خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند - بپردازم و نامهای ایشان را هویدا سازم و پس از آن، فضائل تک تک آنان را با ذکر نام شریفشان، یاد کنم.

بدین گونه، گزیده آنچه را دانشمندان در این باره تدوین کرده اند و بخش اعظم احادیثی را که صحیح دانسته و استوار داشته و در آثار خود نگاشته و فراهم آورده اند، به بهترین روش و شیوه و به قدری که مطلوب را برساند و در دسترس قرار دهد، در نوشته خود آوردم و در نگارش آن، راهی استوار را پیمودم و به نقل آنچه هدف را برآورد، بسنده کردم... و احادیث بسیار ضعیفی را که شاهدی بر تقویت آنها نیافتم، فروگذاردم و آنهایی را که در سندشان، حرف و سخنی بود و حافظان آنها را در شمار روایات ساختگی - که پرهیز از آنها واجب است - آورده اند، رها کردم و احادیث مشهور را از کتابهای تاریخ، نقل کردم... و روایاتی را جستجو کردم که دل مؤمنان را گشاده می سازد و چشم متّقیان را روشن می گرداند و سینه منافقان به سبب آنها تنگ می شود.»

۳۳- روایت بدخشانی

اشاره

از دیگر راویان حدیث تشبیه، میرزا محمّد بن معتمد خان بدخشانی است. وی این حدیث شریف را از بیقهی نقل کرده، می نویسد: بیهقی در فضائل صحابه از انس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ

ص:۲۴۲

۱- ۱) . خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۱ / ۲۷۱.

وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که می خواهـد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شـکوه موسـی و بنـدگی عیسـی را ببینـد، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال بدخشانی

۱. محمّد رشید

: بدخشانی در شـمار آن دانشـمندان اهل سـنّت است که محمّد رشید، شاگرد دهلوی، به گردآوری کتابهای ویژه ای به دست آنان در فضائل اهل بیت علیهم السـلام فخر می کنـد و می گویـد: عالمان سـنّی نه کینه اهل بیت را در دل دارنـد و نه با ایشان دشمن اند.

۲. مولوی حیدر علی فیض آبادی

: وی بدخشانی را در شمار دانشمندان بزرگ اهل تسنّن که به رَوایی لعن یزید بن معاویه فتوا داده اند، یاد می کند.

۳. دهلوی

: او خود در پاسـخ به پرسشـی که درباره سـبب نامگـذاری پیامبر صـلی الله علیه و آله به مصـطفی و امیر مؤمنان علیه السـلام به مرتضـی، برایش رخ می دهـد، به بدخشانی اعتماد می کند و می گوید: میرزا محمّد بن معتمد خان حارثی، تاریخ نگار نامدار این سـرزمینها، در دو رساله ای که در فضائل خلفا و در برتریهای اهل بیت نگاشـته و از بزرگ ترین آثارش به شـمار می رود، علی را به مرتضی لقب داده است.

۳۴- روایت محمّد صدر العالم

اشاره

شیخ محمّد صدر العالم نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می گوید:

ابونعیم در فضائل صحابه، حدیثی نقل کرده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد:

مَنْ سَرَّهَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ،

۱- ۱) . مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، مخطوط.

فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که را دیدن دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدای متعال، شادمان می سازد، علی بن ابی طالب را بنگرد.

اشعار ولی اللّه دهلوی در ستایش محمّد صدر العالم

شیـخ ولی اللّه، پـدر مخاطب ما و پیشوا و مقتـدای او، در «التفهیمات الإلهیّه» می نویسد: محمّد صدر العالم کتابی - که «معارج العلی» باشـد - نگـاشت و در آن، علی را به کلّی، بر سایر خلفا برتری داد و از جمله چیزهایی که در آن درباره علی - کرّم اللّه وجهه - آورد، داسـتان شقّ القمر بود. سپس کتابش را برای من فرستاد. من کتاب را خواندم و ابیات زیر را سرودم: رَعاکَ اللّهُ یا صَدْرَ الْعَوالی

۱- ۱) . معارج العلی فی مناقب المرتضی، مخطوط.

وَ ما مِنْ مَنْهَلٍ إلّا وَ فيهِ

فَأثْبِتْ ذاکَ لِلشَّیْخَیْنِ وَ اخْتَرْ مِنَ الْأوْصافِ مَدْحاً ما تَشاءُ

ای صدرنشین والامرتبه گان، خدا نگهدارت باد و به بلندی روزگار، پایدار بمانی!

از جانب پدران، تو را فخر داده اند و مرتبتت به پسران، بلند می شود.

بی گمان، نیای تو آیتی بود و دریایی که دلوها [یی که برای به دست آوردن گوهرهای معانی در آن فرو می شدند] از زلالی اش نمی کاستند.

وی در پرده برداشتن از معارف، یگانه بود و در میان مردمان، همتایی نداشت.

آنچه بر تو نمایان شد، به حقّ نمایان شد؛ و فضل خدای را پایان نیست.

آن گاه که آیت شکافته شدن ماه و آشکار شدن پرچم را دیدی، شادمانی و استواری به سویت آمدند.

و هنگامی که سرور ما علی، با کرم و دانشی که خود خواسته بود، نزدیک تو آمد،

در مناقبش کتابی فراهم آوردی؛ و پاداش این کار، نزد خداست.

و آن که مولایمان علی را بسیار بستاید نیز او را کم ستوده و حقّ ستایشش را نگزارده است.

چرا که هیچ صحنه ای نیست، مگر آنکه وی را در آن، بزرگی و فخری است.

و هیچ چشمه ای [از چشمه های کمال] نیست، جز آنکه وی از آن بسیار نوشیده و سیراب شده است.

قرآن را تنزیل و ظاهری است که پیامبران بر پایه آن با مردمان نبرد می کنند.

نیز تأویل و باطنی دارد که جانشینان ایشان، بر اساس آن می جنگند.

پذیرش تنزیل از سوی مردمان، بر بنیاد سیاستهایی، چون فزونی مؤمنان است.

نیز سیاستهایی مانند تحریف زدایی و گستردگی اسباب دین که موجب افزایش شمار

مسلمانان می شود.

و همچنین، آشتی و دشمنی و گرد هم آمدن مردمانی که دلهایشان [از ایمان] تهی بوده است.

این قسم را رازهای بزرگی است که شیخین (ابوبکر و عمر) در آن مرتبتی بلند دارند.

و در دانش نبوّت آمده بود و پنهان نبود که ملاک امر همین است.

و صحابه پیوسته آن را از سر یقین، می شناختند؛ بدان سان که خورشید بر می آید.

بنابراین، این امر را برای شیخین اثبات کن و آنها را با اوصافی که خود می خواهی، بستای.

۳۵- روایت ولی اللّه دهلوی

ولی اللّه دهلوی، پدر مخاطب ما عبدالعزیز دهلوی، در «قرّه العینین» پس از پاسخ به سخن خواجه نصیرالدین طوسی در افضلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

«پس از همه اینها، تمام آنچه معتزلیان پسین - آن گونه که امام فخر رازی در «الأربعین» (کتابی که خواجه نصیر خلاصه اش کرده است) از آنان نقل می کند - در افضلیّت حضرت مرتضی یاد کرده اند، حجّتهای ماست به برتری وی نسبت به کسانی که در روزگار خلافت او می زیستند (و این سخنی است که ما به اصل آن معترف و در جای خود به ثبوت آن متمسّکیم) نه نسبت به شیخین.»

این سخن ولی اللّه دهلوی است و هر کس به «الأربعین» رازی و سخن خواجه نصیر مراجعه کند، حدیث تشبیه را خواهد یافت.

فخر رازی می نویسد: حجّت نوزدهم: احمد و بیهقی در فضائل صحابه، از [پیامبر صلی الله علیه و آله] چنین روایت کرده اند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

ظاهر حدیث به اینکه علی در این ویژگیها با این پیامبران برابر است، دلالت می کند و شکّی نیست که این پیامبران در این ویژگیها از ابوبکر و دیگر صحابه، برتر هستند و مساوی با افضل، افضل است؛ پس علی از همه صحابه افضل است. (۱)

۳۶- روایت محمّد امیر

اشاره

علّامه محمّد امیر صنعانی در «الروضه الندیّه» - که شرح «التحفه العلویّه» است - می نویسد: «فائده: آن گونه که محبّ طبری - رحمه اللّه - گفته، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به پنج تن از پیامبران مانند ساخته است. وی می گوید: یادکرد تشبیه علی - رضی اللّه عنه - به پنج تن از انبیا: ابو الحمراء از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرتش فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسی فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عبّاس - رضی اللّه عنهما - نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُکْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

این حدیث را ملّای اربلی، در سیره اش (وسیله المتعبّدین) آورده است.

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله علی را در به دست آوردن خویهای نیکو، بدین پنج فرستاده الاهی

۱- ۱) . الاربعین فی اصول الدین / ۳۱۳.

همانند ساخته است.»

شرح حال امیر

۱. حفظی شافعی

: فرزندان امام متوکّل دانشمندانی نقّاد و در شمار نیکان بودند.

بزرگ ترین آنان، پسرش، امام المؤیّد باللّه، محمّد بن اسماعیل است. وی کتب حدیث را بخواند و در دانش آن بر همگنان پیشی گرفت. او در زهد و ورع پیشوا بود و سنّی و شیعه باورش داشتند. از سرشناسان خاندان امام، مجتهد شهیر و محدّث کبیر و چراغ نورانی، امیر محمّد بن اسماعیل، تکیه گاه [مردم] شهرها و زنده کننده دین در سرزمینهاست. وی بیش از صد کتاب نگاشت. امیر محمّد به هیچ مذهبی منسوب نبود؛ بلکه مذهبش حدیث بود. (۱)

۲. شوکانی

: پیشوای بزرگ، مجتهد مطلق، نویسنده کتابهای پرشمار، امیر محمّد صنعانی... در همه دانشها بر دیگران پیشی گرفت و سرآمد اقران شد و یگانه دانشمندان سرزمین یمن گشت. وی اجتهاد را آشکار ساخت و به ادلّه عمل کرد و از تقلید گریخت و آرای فقهی بی دلیل را ناروا شمرد. در مجموع، او در شمار دانشمندانی است که آموزه های دین را نو و زنده کردند. (۲)

۳. قنوجی

: او امام کبیر و محدّث اصولی و متکّلم نامی، امیر محمّد صنعانی است. وی کتابهای حدیث را خواند و در دانش بدانها از همگان پیش افتاد. او سروری ارجمند و در بی رغبتی به دنیا و پرهیزگاری، پیشوای مردمان بود و دانشی بسیار داشت. امیر محمّد در سرودن شعر بسیار توانا بود. وی همچنین به مرتبه اجتهاد مطلق رسید بدانسان که از هیچ یک از صاحبان مذاهب، تقلید نمی کرد؛ چرا که خود پیشوایی بی نقص و کامل بود. (۳)

۱- ۱) . ذخیره المآل، مخطوط.

۲- ۲) . البدر الطالع ۲ / ۱۳۳.

۳- ۳) . ابجد العلوم، التاج المکلّل.

۳۷- روایت حفظی شافعی

اشاره

شهاب الـدین حفظی عجیلی شافعی نیز از راویان حـدیث تشبیه است. وی می نویسد: بیهقی این حدیث را به رسول خدا صـلی الله علیه و آله می رساند و روایت می کند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی نُوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسـی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسـی فی زَهـادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۱)

هر که می خواهد تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بی رغبتی عیسی به دنیا را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

شرح حال حفظی شافعی

صدّیق حسن قنوجی در شرح حال حفظی می نویسد:

وی منـاقب و فضائـل مشـهوری داشت و این گونه بود که نام هر کس را که در امری از امور فضـیلتی داشت می شـنید، درباره اش پژوهش می کرد و راستی فضـیلت او را می کاویـد. وی روزگـاری دراز بر ایـن روش بمانـد و سـپس، خلوت و عزلت را برگزید تا آنکه به سوی رحمت خدای متعال، رخت برکشید. (۲)

۳۸- روایت ولی اللّه لکهنوی

مولوی ولی اللّه لکهنوی حدیث تشبیه را این گونه نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی مُوسـی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسـی فی زَهادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۳)

۱- ۱) . ذخیره المآل فی عدّ مناقب الآل، مخطوط.

۲- ۲) . التاج المکلّل / ۵۰۹ .

۳- ۳) . مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت سیّد المرسلین، مخطوط.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و دنیاپرهیزی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۳۹- نتیجه

خواننده گرامی! از آنچه بر تو خواندیم و برایت از سخنان ارکان و پیشوایان و حافظان بزرگ اهل تسنّن و دانشمندان نامی ایشان در علوم گوناگون نقل کردیم، دریافتی که حدیث تشبیه، با الفاظ و عبارات گوناگون و با زنجیره های نقل و اسنادهای مختلف، حدیثی صحیح است و هیچ تردیدی در آن روا نیست و بی گمان، سخنی است که دانشمندان سنّی به گونه مستند، از شماری از صحابه، از پیامبر گرامی و فرستاده بزرگ الاهی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

آری! ایشان حدیث تشبیه را در کتابهای خود روایت کرده و آورده اند و در سخنان خود بدان استشهاد نموده و در اشعار خود سروده اند؛ پس دهلوی چگونه درستی اش را برنمی تابد و وجود آن را در کتابهای اهل سنّت نمی پذیرد و می پندارد که آنها این حدیث را قبول نکرده اند؟! خدای بدانچه او بر زبان رانده، رسیدگی خواهد کرد؛ چرا که وی برای حسابرسی بس است؛ لیکن آنچه ما در پی آن هستیم و بدان امید داریم، این است که کسی بر جایی که او گام نهاده، گام ننهد و فریب سخنان و برساخته های وی را نخورد؛ زیرا: «هر کسی در گرو دستاورد خویش است» (۱) و «خدا از همه سو ایشان را فراگرفته است.» (۲)

آنچه گذشت، درباره سند حدیث تشبیه بود و از همین جا، ناروایی سخنان دهلوی را درباره دلالت این حدیث نیز دریاب؛ حقیقتی که به زودی، بر تو نمایان خواهد شد. و خدا شایسته اعتماد و پشتگرمی است.

ص:۲۵۰

۱- ۱) . مدّثّر (۷۴) / ۳۸.

۲- ۲) . بروج (۸۵) / ۲۰.

پاسخ به سخنان دهلوی پیرامون سند حدیث تشبیه

۱- اشکال و پاسخ - ۱

اشاره

یادآوری سخن دهلوی: «حدیث ششم آن است که امامیّه به طور مرفوع، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.»

در پاسخ می گوییم: امامیّه حدیث تشبیه را در کتابهای حدیث و مناقب خود، با اسناد و عبارات گوناگون، روایت می کنند و به نقل آن از دیگران نیازی ندارند؛ لیکن بنابر قوانین مناظره و از باب الزام، این حدیث را از کتب اهل سنّت نیز می آورند.

حدیث تشبیه در کتابهای امامیّه

۱. وزیر علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی رحمه الله : وی می نویسد:

فصلی پیرامون مناقب و دانش فراوان امیر مؤمنان علیه السلام و اینکه وی داناترین اصحاب به امر داوری بوده و آنچه خدای متعال برای دوستداران او آماده گردانیده است: در مناقب خوارزمی آمده که مجاهد از ابن عبّاس رضی الله عنه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أنَّ الرِّیاضَ أقْلامٌ وَ الْبَحْرَ مِدادٌ وَ الجِنَّ حُسَّابٌ وَ الْإنْسَ کُتَّابٌ، ما أحْصَوْا فَضائِلَ عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

ص:۲۵۱

اگر درختان همه بوستانها، قلم و آب همه دریاها، جوهر و جنّیان شمارنده و آدمیان نویسنده می شدند، قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نبودند.

وی پس از نقل حدیث دیگری می گوید: از جمله این مناقب، حدیثی است که ابوالحمراء از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و دنیاپرهیزی یحیی بن زکریّا و استواری موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی گفته است: این حدیث را تنها با این اسناد [ثبت و ضبط کرده و] نوشته ام. همو در کتابی که پیرامون فضائل صحابه نوشته است با سند خود - که به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله می انجامد - حدیث دیگری نیز نقل می کند:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی موسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله خویهای نیکوی انبیا علیهم السلام را برای علی علیه السلام اثبات فرموده و هر آنچه را در دیگران به طور پراکنده وجود دارد، در او یکجا گرد آورده است. (۱)

شرح حال اربلی

دانشمند سنّی، ابن شاکر کتبی در کتاب «فوات الوفیات» در شرح حال علی بن عیسی اربلی می نویسد:

صاحب، بهاءالدین، علی بن عیسی بن ابی الفتح، فرزند امیر فخر الدین اربلی

۱- ۱) . کشف الغمّه فی معرفه الائمّه ۱ / ۱۱۳ - ۱۱۴.

است. وی منشی و نویسنده دیوان و سرآمد همگنان و صاحب منصب بود و اشعار و رساله هایی از خود بر جای نهاد. او در آغاز، کاتب والی اربل بود و سپس در روزگار علاءالدین صاحب دیوان، به استخدام دیوان انشای بغداد درآمد و پس از آنکه بازار او در زمان چیرگی یهود کساد شد، از دولتیان روی گرداند و منصبش را واگذارد و تا وقت مرگش در سال ۶۹۲ ، بدان بازنگشت. وی مردی آراسته و با شکوه و نکوخوی بود و رگه هایی از تشیّع داشت. پدر وی والی اربل بود. بهاءالدین صاحب آثاری ادبی مانند «المقامات الأربع»، «رساله الطیف»، «المشهوره» و غیره است. وی به هنگام مرگ، میراث فراوانی، نزدیک به دو میلیون درهم، بر جای گذارد که پسرش ابوالفتح آن را دریافت کرد و همه را نابود کرد و در فقر و درویشی در گذشت. (۱)

ابن شاکر نزد اهل سنّت مقام والایی دارد و ارزش و اعتبار کتب او روشن است. (۲)

۲. ابن شهرآشوب مازندرانی : زین الدین، محمّد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی - آن گونه که پیشتر گذشت - حدیث تشبیه را از احمد بن حنبل و ابن بطّه نقل کرده است.

۳. ابن بطریق حلّی : ابو الحسن، یحیی بن حسن بن بطریق حلّی رضی الله عنه حدیث تشبیه را از ابوالحسن، ابن مغازلی روایت می کند. وی می نویسد:

ابن مغازلی با ذکر زنجیره راویان، نقل کرده است: احمد بن محمّد بن عبدالوهّاب، از حسین بن محمّد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمّد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از ابراهیم بن سلیمان بن رشید، از زید بن عطیّه، از ابان بن فیروز، از انس بن مالك برای ما روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی عِلْمِ آدَمَ وَ فِقْهِ نُوحٍ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ. (۳)

۱- ۱) . فوات الوفیات ۲ / ۶۶ .

۲- ۲) . بنگرید به: الدرر الکامنه ۳ / ۴۵۱ ؛ کشف الظنون / ۲۹۳، ۱۱۸۵، ۱۲۹۲، ۲۰۱۹.

۳- ۳) . عمده عیون صحاح الاخبار / ۳۶۹.

هر که می خواهد دانش آدم و معرفت ژرف نوح را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۴. شیخ حسن بن محمّد بن علی سهمی حلّی - طاب ثراه -: وی حدیث تشبیه را از «وسیله المتعبّدین» اثر عمر بن محمّد بن خضر، معروف به ملّای اردبیلی (اربلی) نقل کرده است. (۱)

۵. علّامه، شیخ محمّدباقر بن محمّدتقی مجلسی - طاب ثراه -: وی در «بحار الأنوار» عبارت ابن شهرآشوب را - که طیّ آن حدیث تشبیه را از احمد و ابن بطّه، نقل کرده - آورده است.

بنابراین، سخن دهلوی در انتساب روایت حدیث تشبیه، تنها به شیعه و نفی نقل آن توسّط اهل سنّت نارواست؛ چرا که شیعیان علاوه بر اینکه این حدیث را با سندهای شیعی روایت می کنند، برای بستن زبان سنّیان، آن را از کتابهای ایشان نیز نقل می کنند. همچنین، شایسته بود که دهلوی همه یا بیشتر طرق این حدیث را یاد می کرد یا دست کم، به پرشماری نقلها و راویان آن اشارتی می داشت و تنها به نقل یک طریق آن بسنده نمی نمود.

۲- اشکال و پاسخ - ۲

یادآوری سخن دهلوی: «ناراستی و نادرستی این استدلال و مقدّماتش، از آغاز تا انجام و از سر تا به پا، بر هر فرد آگاهی روشن است.»

پندار ناراستی و نادرستی این استدلال، تنها از کسی که بنیادهای خردش به سبب وسوسه های اهریمنی تباه شده است، سر می زند و دانشمند آگاهی که سرشت استوار و عقل سلیم دارد، به تشکیکات دهلوی و سخنان بیهوده وی گوش نمی دهد. از خدا می خواهیم که ما را به راه راست و درست رهنمون شود؛ زیرا اوست که آدمی را از اینکه از سر تا به پا از کینه و ستیزه با فضائل جانشین شفیع امّتها

۱- ۱) . الانوار البدریّه فی دفع شبه النواصب و القدریّه، مخطوط.

پر شود و از راه میانه دور گردد، نگاهدار و نگاهبان است.

۳- اشکال و پاسخ - ۳

یادآوری سخن دهلوی: «این حدیث از احادیث اهل سنّت نیست.»

شگفت از این مرد! آیا عبدالرزّاق صنعانی، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن شاهین، ابن بطّه، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابو نعیم، بیهقی، ابن مغازلی، شیرویه دیلمی، سنایی، عطّار، شهردار دیلمی، خوارزمی، ابوالخیر حاکمی، صالحانی، ابن طلحه، گنجی، محبّ طبری، سیّد علی همدانی، امیر ملّا، شهاب دولت آبادی هندی، ابن صبّاغ، حسین میبدی یزدی، عبدالرحمن صفوری، ابراهیم وصّابی، جمال الدین محدّث، احمد بن باکثیر مکّی، میرزا محمّد بدخشی، محمّد صدر العالم، محمّد بن اسماعیل امیر و امثال اینان از بزرگ ترین ارکان اهل سنّت و مفاخر آنها در هر عصر و زمانی نیستند؟!

اگر اینان از زمره سنّیان بیرون اند و در دسته گمراهان و بدعتگزاران جای دارند، آیا پدر دهلوی (ولی اللّه دهلوی) - همو که به باور فرزندش آیتی از آیات الاهی و معجزه ای از معجزات نبوی است - نیز از اهل سنّت نیست؟! اگر هیچ یک از اینان از اهل تسنّن نیستند و همه در شمار بدعتگزاران و تباه شدگان اند، هیچ مانعی ندارد که این سخن در حقّ معاصران دهلوی، مانند: احمد بن عبدالقادر عجیلی و مولوی ولی اللّه بن حبیب اللّه لکهنوی و... نیز بر زبان آورده شود.

هرگاه اینان همه، از دایره اهل سنّت بیرون باشند، شکّی نیست که ستایندگان و ثنا گویان و توثیقگرانشان نیز سنّی نیستند؛ زیرا علّت و سبب در هر دو گروه، مشترک است. بنابراین، تسنّن منحصر در شخص دهلوی است! امّا نه، دهلوی نیز در شمار کسانی است که گروهی از افراد یاد شده را ستایش کرده و آفرین گفته است؛ از این روی، او نیز از جماعت سنّیان بیرون می رود و سنّی ای در جهان نمی ماند! و این گونه، مذهب تسنّن از میان می رود و از سر تا پا نابود می شود! «و نیرنگ زشت تنها

دامن صاحبش را می گیرد.» (۱)

۴- اشکال و پاسخ - ۴ (انکار روایت بیهقی و پاسخ بدان)

اشاره

دهلوی می گوید: «این حدیث از احادیث اهل سنّت نیست و ابن مطهّر حلّی آن را در کتابهایش نقل کرده و یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ در حالی که در آثار ایشان اثری از این حدیث نیست.»

همان گونه که گذشت، پیش از علّامه حلّی، گروهی از دانشمندان ما نظیر: اربلی، مؤلّف «کشف الغمّه»، ابن شهرآشوب سروی، نویسنده «مناقب آل أبی طالب» و ابن بطریق، صاحب «العمده» حدیث تشبیه را روایت کرده اند؛ بنابراین، جز تقلید از کابلی، هیچ دلیلی وجود ندارد که نقل این حدیث، تنها به علّامه حلّی نسبت داده شود.

علّامه حلّی حدیث تشبیه را در «منهاج الکرامه فی الإمامه» در بحث اعلمیّت امیر مؤمنان علیه السلام از بیهقی نقل می کند. وی می نویسد: بیهقی در کتاب خود، با ذکر سند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوحٍ فی تَقْواهُ وَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ إلی مُوسی فی هَیْبَتِهِ وَ إلی عیسی فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

و بدین گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه در دیگران پراکنده است، در او فراهم آورده است.

علّامه در «نهج الحق» نیز این حدیث را از بیهقی روایت کرده است. این حدیث،

۱- ۱) . فاطر (۳۵) / ۴۳.

قطعاً و یقیناً، در کتاب بیهقی آمده است. این را گروهی از بزرگان اهل تسنّن تصریح کرده اند؛ مانند:

- موفّق بن احمد مکّی، اخطب خطبای خوارزم؛

- محمّد بن طلحه نصیبی شافعی؛

- نورالدین علی، ابن صبّاغ مالکی؛

- حسین میبدی یزدی؛

- میرزا محمّد بن معتمدخان بدخشانی؛

- احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی.

میرزا محمّد بدخشانی نزد دهلوی، فرد مقبولی است و شاگرد دهلوی، محمّد رشیدخان دهلوی، وی را در شمار دانشمندان بزرگ اهل سنّت یاد کرده و ستوده است. بنابراین، اگر دهلوی و پیروانش به نقل دیگران از بیهقی اعتماد ندارند، چاره ای جز پذیرش نقل کسی چون بدخشانی را نخواهند داشت.

سپاس و ستایش خدای را که باطل را از ریشه نابود کرد و حقّ درخشان را آشکار ساخت و حجّت بسنده و بیّنه قاطع [هویدا شد و پذیرشش بر مخالفان] لازم آمد.

پذیرش روایت بیهقی توسّط ابن تیمیّه

بر خلاف ادعّای دهلوی مبنی بر تسلّط و گستردگی شناختش از کتابهای شیعه و سنّی، وی کتب حدیثی را ندیده و بر آنها آگاهی کامل نداشته است؛ بلکه در انکار قاطع و جزم اندیشانه اش به وجود حدیث تشبیه در آثار بیهقی، تیری در تاریکی رها کرده و از کابلی تقلید نموده است. ای کاش می گفت: من این حدیث را در کتب بیهقی ندیده ام؛ یعنی: بدان سبب که من آثار بیهقی را ندیده ام، از وجود این حدیث در آنها آگاهی ندارم؛ لیکن نفی واقعی و اخبار حقیقی از نبود این حدیث در کتابهای بیهقی، دروغی است آشکار که بر زبان راندنش در امور دینی، از نادان ترین مردمان بعید است، چه رسد به اهل فضل. مگر آنکه طرفداران دهلوی عذر آورند که وی وجود «اثری» (1) از این حدیث را در آثار بیهقی نفی کرده است و نفی وجود اثر، با وجود «عین» آن منافاتی ندارد!

۱- ۱) . چرا که دهلوی گفته است: در آثار سنّیان «اثری» از این حدیث نیست. (مترجم)

ما هیـچ بعید نمی دانیم که جانبداران دهلوی به چنین عذری واهی پناه برند؛ چرا که می بینند ابن تیمیّه، پیشوای آنان در ستیزه جویی و دشـمنی و انکـار حقـایق و فضائـل اسـتوار، وجود این حـدیث را در آثار بیهقی انکار نمی کنـد؛ زیرا می دانـد که این حدیث در آثار وی آمده است و به همین سبب، ناچار می شود که به تضعیف بیهقی بپردازد. ابن تیمیّه در پاسخ به سخن علّامه حلّی در استناد به حدیث تشبیه برای اثبات افضلیّت امیرمؤمنان علیه السلام می نویسد:

پاسخ: اوّلاً: سـند این حـدیث کجاست؟ زیرا بیهقی - آن گونه که عادت وی و دیگر اهل حـدیث است - در موضوع فضائل، احادیث ساختگی و ضـعیفی را نقل می کنـد. ثانیاً: بی گمان، این حـدیث نزد حدیث شـناسان، دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله بسـته انـد و از همین روست که آنان، با آنکه بر گردآوری فضائل علی حریص بوده اند، این حدیث را یاد نکرده انـد. کسانی ماننـد: نسائی که فضائل علی را در کتاب جـداگانه ای به نام «الخصائص» گرد آورد و ترمـذی که احادیث پرشـماری را در فضائل وی یاد کرده است - که در میان آنها احادیث ضـعیف و ساختگی نیز وجود دارد - این حدیث و مانند آن را ذکر نکرده اند. (۱)

می بینیـد که ابن تیمیّه بـا اتّهـام ضـعف و ساختگی بودن، حـدیث تشبیه را می رانـد و بیهقی و همگنانش را به روایت احادیث ضعیف و ساختگی، متّهم می کند.

بنابراین، اگر علّامه حلّی در نسبت دادن این حدیث به بیهقی صادق نبود، ابن تیمیّه در ردّ سـخن او بر همین امر تأکید می کرد و پـای می فشرد؛ لیکن وی بـا تمـام تعصّب و دشـمنی، وجـود این حـدیث را در آثـار بیهقی می پـذیرد و نیز دلالـت آن را به افضـلیّت امیرمؤمنان علیه السـلام نفی نمی کند و آن را در شـمار تشبیهاتی که شاعران برای سـتایش افراد به کار می برند، قرار نمی دهد. دهلوی امّا، وجود این حدیث را در کتابهای بیهقی و بلکه در دیگر آثار اهل سـنّت، هر چند با سندی ضعیف، انکار می کند و آن را در ردیف زیاده گویی های شاعران و تشبیهات شاعرانه می نهد.

۱- ۱) . منهاج السّنه ۵ / ۵۱۰ .

آری، واقعیّتی که هر فرد منصفی آشکارش می سازد و هر شخص آگاهی بدان اعتراف می کند، صحّت این حدیث و ثبوت صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و وجودش در کتابهای معتبر و پرآوازه اهل تسنّن و کتب و آثار بیهقی است. بنابراین، ادّعای ابن تیمیّه بر ضعف و ساختگی بودن این حدیث، ادّعایی است بدون دلیل؛ زیرا بیهقی عهد کرده حدیثی را که می داند ساختگی است، نقل نکند و بدین سبب است که دانشمندان احادیثی را که وی روایت کرده است، ساختگی نخوانده اند.

سخنانی درباره بیهقی و آثارش

اشاره

از سخن ابن تیمیّه (حدیث شناسان این حدیث را ذکر نکرده اند) بوی تحقیر شدید بیهقی به مشام می رسد. به یقین، هیچ کس بیهقی را بدان گونه که ابن تیمیّه وی را توصیف کرده، وصف نکرده و این تنها به هدف ردّ احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام و طعن در آنهاست. اینک برخی از سخنان دانشمندان اهل تسنّن درباره بیهقی:

۱. پیشتر یاد کردیم که صاحب «المشکاه»

درباره گروهی از عالمان سنّی که بیهقی نیز در شمار آنان است، گفته بود: به راستی، هر گاه حدیثی را به یکی از اینان نسبت می دهم، گویا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده ام.

۲. یاقوت حموی

: از این سرزمین (بیهق) فاضلان، دانشمندان، فقیهان و ادیبانی که به شماره در نمی آیند، برخاسته اند؛ با این همه، بیشتر مردمانش از رافضیان و غالیان اند. از پر آوازه ترین پیشوایان مردم این مرز و بوم، امام ابوبکر، احمد بن حسین بن عبداللّه بن موسی بیهقی، اهل خسروجرد و صاحب آثار مشهور است.

وی پیشوا، حافظ، فقیه اصولی، دیندار پرهیزگار، یگانه عصر در حفظ و اتقان، و دینداری استوار بود. بیهقی در شمار بزرگ ترین اصحاب حاکم نیشابوری است. وی احادیث فراوانی از حاکم روایت کرد و حتّی در برخی از علوم بر وی پیشی گرفت و یگانه عصر خود در آنها شد. او به عراق کوچید و سراسر زمین را گشت و کتابهای

بی مانند بسیاری نوشت که شماره اجزای آنها به هزار می رسد. (۱)

۳. سمعانی

: بیهقی پیشوا و فقیه و حافظ بود و بین معرفه الحدیث و فقه را جمع کرد. وی نصوص شافعی را دنبال می کرد و کتابی در این باره فراهم آورد و آن را «المبسوط» نامید. استاد حدیث او حافظ، حاکم ابوعبداللّه، محمّد بن عبداللّه؛ و معلّم فقهش ابوالفتح، ناصر بن محمّد عمری مروزی بود. وی احادیث فراوانی شنید و در این فنّ، کتابهای پر شماری - که نظیرش پیش از او نوشته نشده بود - به نگارش در آورد؛ کتابهایی که اکنون در میان مردمان، مشهور و متداول است. من برخی از آنها را شنیده ام و با ده تن از شاگردان او - که از وی برایم حدیث نقل کردند - دیدار کرده ام. بیهقی در ماه شعبان سال ۳۸۴ زاده شد و در سال ۴۵۸ در گذشت. (۲)

۴. ابن خلکّان

: بیهقی فقیهی شافعی، حافظی بزرگ و نامی، یگانه زمان خود و کسی است که در دانشهای گوناگون یکتای همگنانش بود. وی در شمار بزرگ ترین اصحاب حاکم نیشابوری در علم حدیث است و در علوم دیگر از حاکم نیز بالاتر قرار دارد. او نخستین کسی است که نصوص امام شافعی - رضی اللّه تعالی عنه - را در ده مجلّد گردآورد. بیهقی به اندکی از دارایی دنیا قانع بود. امام الحرمین درباره اش گفته است: «شافعی بر همه شافعیان منّت دارد مگر بیهقی؛ به راستی این بیهقی است که بر شافعی منّت دارد.» وی بر روش پیشینیان بود و گروهی از بزرگان از او حدیث آموختند. (۳)

۵ . ذهبی

: وی حافظ، علّامه، دقیق در ثبت و ضبط اخبار، فقیه و شیخ الاسلام

۱- ۱) . معجم البلدان ۱ / ۵۳۸ ؛ ۲ / ۳۷۰.

۲- ۲) . الانساب ۲ / ۳۸۱.

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۱ / ۷۵.

بود. حافظ عبدالغافر بن اسماعیل در تاریخش می نویسد: بیهقی شیوه دانشمندان را در پیش گرفت و به اندکی قناعت کرد و در عین زهد و ورع، نکو حال می نمود.

کنیه بیهقی ابوبکر است. وی فقیه، حافظ، اصولی، دیندار و پرهیزگار و در حفظ احادیث، یگانه عصر خویش و در اتقان و ضبط، یکتای اقرانش بود. او از بزرگ ترین شاگردان حاکم نیشابوری است و در دانشهای گوناگونی، از حاکم برتر است. وی از کودکی به نگارش و حفظ حدیث پرداخت و سپس فقه و دانش اصول را بیاموخت و سرآمد همگنان شد.

بیهقی [برای فراگیری علم] به عراق و جبال و حجاز کوچید و کتابهای فراوانی نوشت. شماره آثارش - که پیش از او مانند آنها وجود نداشت - به هزار جزء می رسد.

وی دانش حدیث و فقه و مشکلات احادیث و وجوه جمع میان آنها را در خود گرد آورد. پیشوایان از او خواستند که برای شنیدن کتابهای حدیث از وی، از بیهق به نیشابور بیاید. او در سال ۴۴۱ به نیشابور رفت و نیشابوریان برایش مجلسی جهت تدریس کتاب «المعرفه» ترتیب دادند که امامان مذهب در آن حاضر می شدند.

شیخ القضات، ابوعلی، اسماعیل بن بیهقی از پدرش نقل می کند که وی گفت:

آن گاه که نگارش کتاب «المعرفه من السنن و الآثار» را آغاز کردم و برخی از بخشهای آن را به پایان بردم، از فقیه، محمّد بن احمد - که از شاگردان نیک من و راستگوترین آنان بود و از همه ایشان بیشتر قرآن می خواند - شنیدم که می گفت: «شافعی - رحمه اللّه - را در خواب دیدم. وی بخشهایی از این کتاب را در دست داشت و آن را ستایش می کرد و می گفت: امروز هفت جزء از کتاب فقیه را نوشتم (یا خواندم) و دیدمش که به آن کتاب، توجّه ویژه داشت.» وی همچنین گفته است: «در پگاه همان روز، به فقیه دیگری از برادران شافعی ام برخوردم که بر تختی در مسجد جامع نشسته بود و چنین می گفت: امروز احادیث فلان و فلان را از کتاب فقیه آموختم.»

همو از پدرش آورده است: پدرم به ما گفت: شنیدم که فقیه محمّد بن عبدالعزیز مروزی می گفت: «در خواب دیدم که تابوتی به آسمان می رفت و نور آن را فرا گرفته بود. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: کتابهای احمد بیهقی.» شیخ القضات در ادامه می افزاید: این سه داستان را خود نیز از سه تنِ یادشده شنیدم.

آری، این رؤیا راست است؛ چرا که نوشته های بیهقی بسیار ارجمند و پر فایده است و کم کسی یافت می شود که به خوبی امام بیهقی، کتابهایی نگاشته باشد. پس

سزاوار است که فرد عالم به آثار وی، به ویژه به سنن کبیرش، توجّه کند.

بیهقی یک سال یا اندکی بیشتر، پیش از مرگ، به نیشابور گام نهاد و جویندگان پرشماری نزدش حاضر شدند و کتابهایش را از او شنیدند و آموختند. آثار بیهقی به عراق و شام و سرزمینهای دیگر رفت و حافظ ابوالقاسم دمشقی توجّه خاصّی بدانها مبذول داشت و آنها را از شاگردان بیهقی سماع کرد. او و ابوالحسن مرادی نوشته های بیهقی را به دمشق بردند.

از ابوالمعالی، امام الحرمین جوینی، برای ما چنین نقل شده است: شافعی بر همه فقیهان مذهبش منّت فراوان دارد مگر بیهقی؛ چرا که وی با نگارش آثاری در یاری مذهب شافعی، حقّ بزرگی بر او دارد.

ابوالمعالی درست گفته است. زیرا اگر بیهقی می خواست برای خود مذهبی بسازد، می توانست؛ چرا که دانشی گسترده داشت و با اختلافات مذاهب آشنا بود و از همین روست که وی آشکارا به دفاع از مسائلی که بر پایه احادیث، درست اند، پرداخته است. (۱)

۶. ذهبی

: امام، علّامه، شیخ خراسان، حافظ بیهقی... (در ادامه نام مشایخ، آثار، کسانی که از وی روایت کرده اند، تاریخ وفات و سخنان امام الحرمین و عبدالغافر را درباره او به همراه رؤیاهایی که فرزند او نقل کرده است، یاد می کند). (۲)

۷. ذهبی:

بیهقی امام، دانشمند و... بود. شماره آثار وی به هزار جزء می رسد.

خدا به وسیله او مسلمانان خاور و باختر جهان را بهره مند ساخت؛ چرا که وی مردی امانتدار و دیندار و فاضل و محکم کار بود. خدایش بیامرزاد. (۳)

۸. یافعی

: پیشوای کبیر، حافظ چیره دست و فقیه شافعی، احمد بن حسین بیهقی، یگانه عصر خویش و در فنون گوناگون، یکتای همگنان بود. وی از اصحاب

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۱۶۳.

۲- ۲) . تذکره الحفّاظ ۲ / ۱۱۳۲.

۳- ۳) . العبر فی خبر من غبر ۳ / ۲۴۲۱.

بزرگ حاکم نیشابوری در علم حدیث است و در انواع دانشها بر او برتری دارد. وی دارای مناقبی مشهور و آثاری فراوان است که به هزار جزء می رسد (سپس ستایشهای دیگران را در حقّ او یاد کرده است). (۱)

۹. سبکی

: امام بیهقی در شمار پیشوایان مسلمین و راهنمایان مؤمنین و دعوت کنندگان به ریسمان استوار الاهی است. وی فقیهی شکوهمند، حافظی بزرگ، اصولی ای ماهر، زاهدی پرهیزکار و فرمانبردار خدا، برخاسته ای به یاری مذهب در اصول و فروع و کوهی از کوههای دانش بود. او یگانه عصر خویش و تک سوار میدان علم و چیره دست ترین محدّثان در فهم و سریع ترین آنان در دریافت و نیکوقریحه ترین آنها شد و شماره آثارش به هزار جزء رسید؛ آثاری که نگارش آنها برای احدی میسّر نگشت؛ مانند: «السنن الکبیر»: کتابی که همانندش در دانش حدیث از حیث پیراستگی و ترتیب و نیکویی، نوشته نشده است؛ «معرفه السنن و الآثار»: کتابی که هیچ فقیه شافعی مذهبی از آن بی نیاز نیست. همه آثار او نوشته هایی لطیف و خوش ترتیب و پیراسته و پرفایده اند و هر فرد آگاهی که آنها را ببیند، گواهی می دهد که نگارش چنین کتابهایی برای پیشینیان او میسّر نشده است.

در سخن شیخ ما ذهبی، آمده است که بیهقی نخستین کسی است که نصوص شافعی را گردآورد؛ لیکن این گونه نیست، بلکه او آخرین فردی است که نصوص شافعی را جمع کرد و از همین روست که گردآورده او بیش از آنچه در کتب پیشینیان است، نصوص را فرا گرفته است. من کسی را نمی شناسم که پس از وی به گردآوری نصوص پرداخته باشد؛ چرا که او این راه را برای کسان پس از خود بست. وی در بیهق می زیست؛ سپس والی نیشابور از او خواست که به این شهر برود تا کتاب «المعرفه» را بر او بخواند. (در دنباله، سخنان امام الحرمین و عبدالغافر و شیخ القضات، فرزند بیهقی، و ذهبی آمده است). (۲)

۱- ۱) . مرآت الجنان، حوادث سال ۴۵۸.

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه ۴ / ۸ .

۱۰. ابن اثیر

: بیهقی در حدیث و فقه، پیشوا بود. (۱)

۱۱. ابوالفداء

: پیشوای حدیث و فقه شافعی، زاهد، یگانه عصر خویش و... . (۲)

۱۲. ابن الوردی

: بیهقی در حدیث و فقه و... پیشوا بود و در جستجوی حدیث به عراق و جبال و حجاز سفر کرد. وی نخستین کسی است که نصوص شافعی را در ده مجلّد گردآورد. آثار او عبارت اند از: ... . امام الحرمین درباره اش می گوید: ... .

بیهقی به اندکی از دارایی دنیا قناعت می ورزید. (۳)

۱۳. اسنوی

: حافظ، فقیه، اصولی، زاهد پرهیزکار، یار و یاور مذهب و... . (۴)

۱۴. ابن قاضی شهبه

: امام، حافظ کبیر، ابوبکر بیهقی خسروجردی، برای فراگیری دانش، کوچید و احادیث فراوانی شنید و آموخت و جمع کرد و به رشته نوشته در آورد. وی فراوان پژوهش کرد و بسیار منصف بود و نیکو می نگاشت.

عبدالغافر درباره اش گفته است: ... . امام الحرمین او را این گونه ستوده است: ... . (۵)

۱۵. خطیب تبریزی

: بیهقی یگانه روزگار خویش در حدیث و نگارش و آشنایی با فقه بود. وی در شمار اصحاب بزرگ حاکم نیشابوری است. گفته اند: هفت تن از حافظان اند که بسیار نیکو کتاب نوشته اند و بهره وری از آثارشان بسیار فراوان بوده است: ابوالحسن، علی بن عمر دارقطنی، سپس حاکم ابوعبداللّه نیشابوری، سپس ابومحمّد عبدالغنی ازدی، حافظ مصر، سپس ابونعیم، احمد بن عبداللّه اصفهانی، سپس ابوعمرو، ابن عبدالبرّ نمری، حافظ اهل مغرب، سپس ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی و سپس ابوبکر، احمد، خطیب بغدادی. (۶)

۱- ۱) الكامل فى التواريخ ۵۲/۱۰،حوادث سال ۴۵۸.

۲- ۲) المختصر فى اخبار البشير ۱۵۸/۲ ،حوادث سال ۴۵۸ .

۳- ۳) تتمه المختصر فى اخبار البشر ۱ ۵۵۹/ ،حوادث سال ۴۵۸ .

۴- ۴) طبقات الشافعيه ۱۹۸/۱ .

۵- ۵) طبقات الشافعيه ۲۲۶/۱ .

۶- ۶) الاكمال فى اسماء الرجال ،چاپ شده به همراه المشكاه .

۱۶. سیوطی

: بیهقی امـام و حافـظ و علّـامه و شـیخ خراسـان بـود. وی حـاکم نیشـابوری را همراهی کرد و از او دانش آمـوخت و احـادیث بسـیاری نقل نمود. او در شمار یاران بزرگ حاکم قرار داشت و حتّی در برخی دانشها از او سر بود. بیهقی احادیث بسیاری در حافظه داشت و حفظ حـدیث را از کودکی آغاز کرد و بر همگنان فائق آمـد و سـپس به اصول پرداخت و در اتقان و ضـبط و حفظ، یگانه دوران خود شد. او سـفرهای بسـیاری کرد... و کتابهایی نوشت که پیش از وی نوشـته نشده بود و به سـبب هدف نیکو و توان فهم و حفظش، دانشش فزونی یافت. بیهقی به روش دانشمندان می زیست و به اندکی از دارایی دنیا قانع بود. وی در روز دهم مـاه جمادی الاولی، در سال ۴۵۵ در نیشابور، در گـذشت. جنازه او را پس از طیّ راهی به مـدّت دو روز، به بیهق بردند. (۱)

به همین گونه، سـتایش بیهقی و آثـارش را توسّـط دانشـمندان سـنّی، در کتابهایی دیگر می توان یافت؛ کتابهایی ماننـد: «فیض القـدیر» و «المرقاه» و «شـرح المواهب اللّـدنّیه» و «مقالید الأسانید» و «التاج المکلّل» و... که اگر بیم بلند شدن سـخن در این باره نمی رفت، همه آنها را می آوردیم؛ لیکن ما می کوشیم تا اندازه ممکن، اختصار را رعایت کنیم.

بی گمان، بر هر کتابی که شرح حال بیقهی در آن آمده است، دست نهی، جز ستایش او و نوشته هایش را نخواهی یافت. همه شرح حال نویسان وی را با اوصافی چون حفظ و اتقان و پیشوایی و امانتداری و دینداری و پرهیزکاری سـتوده اند و آثارش را به نیکویی و پیراسـتگی در نگارش و اعتبار یاد کرده انـد. نیز خواهی دید حافظانی که در روزگار او می زیسـتند و آنان که در پی او آمدند، چگونه به کتابهایش روی آوردند و آنها را نقل کردند و از یکدیگر شنیدند. در این باره، رؤیایی که یکی از

۱- ۱) . طبقات الحفّاظ / ۴۳۳.

دانشـمندان مهمّ و سرشـناس همزمـان وی نقـل کرده، تو را بس است؛ همان که ذهبی و دیگران درباره اش گفته انـد: «رؤیایی است راست و درست.»

بنابراین، ثابت شد که بیهقی - آن گونه که ابن تیمیّه پنداشـته - در موضوع فضائل، احادیثی ضـعیف و ساختگی روایت نکرده است؛ لیکن حقیقت آن است که هر کس حـدیثی در مناقب علی علیه السـلام نقل کند، توسّط ابن تیمیّه به تهمتهای گوناگون متّهم خواهد شد؛ هر چند که نقل او را افراد بسـیار و گروه پرشـماری از دانشمندان مهمّ و پرآوازه تصدیق کرده باشند. داستان حدیث تشبیه نیز همین است؛ حدیثی که عالمان نامی سنّی - که با ایشان آشـنا شدید - روایت کرده اند و عبدالرزّاق صـنعانی آن را با سندی صحیح در کتاب خود آورده است.

علاوه بر این، در سخن ابن تیمیّه تناقضی آشکار وجود دارد؛ چرا که او پس از آنکه بیهقی را به سبب نقل این حدیث - که به پندار وی ساختگی است - از گروه حدیث شـناسان بیرون رانده است، می گوید: حدیث شـناسان این حدیث را بدان سبب که ساختگی است، نقل نکرده انـد و آن گاه از نسائی و ترمـذی به عنوان افرادی حـدیث شـناس نام می برد. معنای این سـخن ابن تیمیّه آن است که کتابهـای این دو از احادیث ضـعیف و ساختگی، تهی است؛ لیکن از آنجایی که می دانسـته برخی از مناقب در آثار این دو نیز یافت می شود، تعصّبش وی را به تناقض گویی واداشـته است تا جایی که ادّعا می کند در کتب آن دو نیز احادیث ضعیف و بلکه ساختگی وجود دارد. پناه بر خدا از تعصّب و ستیزه جویی!

آری، چون ثـابت شـد که حـدیث تشبیه در شـمار احادیثی است که بیهقی نقل کرده، تردیـدی نمی مانـد که نسـبت دادن این حدیث به او توسّط علّامه حلّی، درست است و بنابراین، نادرستی سخن دهلوی - که به دنباله روی از کابلی بر زبان رانده است - روشن می شود. قاضـی ثناء اللّه هندی نیز در این ادّعای ناروا از کابلی پیروی کرده و وجود این حدیث را در کتابهای بیهقی انکار نموده است. وی در «السـیف المسـلول» پس از ذکر این حـدیث می نویسـد: «پاسـخ: به یقین، این حدیث از احادیث اهل سنّت نیست و ابن مطهّر حلّی [از پیش خود] آن را در کتابهـایش آورده و یـک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسـبت داده است؛ در حالی که چنین حدیثی در کتابهای این دو وجود ندارد.»

ناراستی این دعوی روشن شد. خدای را سپاس!

کج فهمی سخن علّامه حلّی توسّط معترضان

دعوی دهلوی مبنی بر اینکه علّامه حلّی حدیث تشبیه را به بغوی نسبت داده است، از بدفهمی سرچشمه می گیرد. نخستین کسی که دچار این بدفهمی و اشتباه شد، فضل بن روزبهان (نویسنده ردّیه بر «نهج الحقّ» علّامه حلّی) است.

سپس کابلی (صاحب «الصواقع») و دهلوی و قاضی ثناء اللّه هندی، او را در این سخن پیروی کردند.

برای آنکه حقیقت امر آشکار شود، سخن علّامه حلّی - طاب ثراه - را در «نهج الحقّ و کشف الصدق» می آوریم. وی می نویسد:

«مطلب دوم: دانش. مردمان همه، بدون استثنا، در معارف حقیقی و علوم یقینی و احکام شرعی و قضایای نقلی، ریزه خوار علی علیه السلام هستند؛ چرا که وی در کمال هوشمندی، به فراگیری دانش اشتیاق می ورزید و همراهی شبانه روزی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله - در حالی که حضرتش مهربان ترین مردم بدو بود - به هم نمی خورد.

بنابراین، علی علیه السلام باید از دیگران داناتر باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ او فرموده است: داناترین شما به داوری، علی است؛ و داوری به دانش و دین، نیازمند است. ترمذی در صحیحش نقل می کند که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: منم شهر علم و علیّ ام در است. بغوی در صحاح می نویسد: رسول خاتم فرمود: من سرای حکمت هستم و علی در آن است. نیز درباره او از ابوالحمراء نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد. همچنین، بیهقی با اسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است: هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.»

این نصّ سخن علّامه، ابن مطهّر حلّی است و در آن به هیچ وجه، به صراحت یا

به اشارت، از نسبت دادن حدیث به بغوی، اثری نیست. بله! آنان پنداشته اند که مرجع ضمیر در عبارت و فیه عن أبی الحمراء (درباره او از ابوالحمراء) بغوی است و درنیافته اند که مرجع ضمیر علی علیه السلام است همان گونه که ضمیر در عبارت فی حقّه (در حقّ او) بدو باز می گردد.

حدیث ابوالحمراء همان حدیثی است که دانشمندان اهل تسنّن، مانند خوارزمی در «المناقب»، نقل کرده اند و شیخ اربلی رحمه الله این حدیث را در «کشف الغمّه» به نقل از خوارزمی آورده است.

اینها همه در زدودن این پندار نادرست بود. اینک سخنان عالمان سنّی در ستایش علّامه حلّی:

شرح حال علّامه حلّی

اشاره

علّامه حلّی رحمه الله در سخن برخی از مردان دانش اهل سنّت با اوصاف نیکو و نامهای بلند، ستوده شده است:

۱. اکمل الدین، محمّد بن محمود بابرتی حنفی : وی در کتاب «نقود و ردود» می نویسد: «امّا بعد؛ از آنجایی که استنباط احکام شرعی از راههای آن و استخراج دستورهای شنیداری (دستورهایی که باید از شارع مقدّس شنید) از مدارکش، بر شناخت کردگار و تصدیق صفات او و نگرش در امر نبوّت و پژوهش در معجزات آن استوار است، نخست به علم کلام پرداختم و «الکواشف البرهانیّه فی شرح المواقف السلطانیّه» را نگاشتم؛ چرا که علم کلام عهده دار چنین مباحثی است. پس از فراغت از نگارش این کتاب، ناگزیر، به دانش اصول فقه و شناخت مدارک احکام فرعی روی آوردم؛ دانشی که برای جوینده چنگ در زننده و علاقه مند متمسّک، ریسمانی محکم و سعادتی است بزرگ و هر اندیشمندی که از آن روشنایی جست، به درستی رسید و راه یافت و هر صاحب بصیرتی که از آن نور طلبید، رستگار شد و بالا رفت.

بهترین کتاب گردآمده در این رشته، در نزد اصحاب و صاحبان این علم «منتهی السؤول و الأمل» نوشته علّامه، شیخ جمال الدین، ابوعمرو، ابن حاجب – خدای او

ص:۲۶۸

را به بالاـترین مراتب رسانَد - است که آن را در دانش اصول و جدل به نگارش در آورده است. از همین روی، این کتاب مانند خورشید نیمروز در آسمان، در خاور و باختر سرزمینها پرآوازه گشت و پیروان فقیهان چهارگانه و صاحبان مذاهب، بسیار بدان حریص شدند؛ آن هم چه حریص شدنی!

بهترین شرح این کتاب - که همچون اصل آن نامی و مشهور است و تمام موارد مورد نیاز این فنّ و ویژگیهای آن را فراهم آورده - شرح استادم و استاد همگان در همه علوم، پیشوایی که پدر و نیایش نیز پیشوا بودند، برترین دانشمندان مسلمان، بازوی آیین و دین، عبدالرحمن صدیقی است - همو که خدای حکیم با سخنان او سخن دین را بلند گردانید و ایمان و مؤمنان را به وسیله او یاری فرمود؛ خداوند بهترین پاداش را بدو دهد و مرتبتش را در اعلا علّیّین بالا برد - چرا که وی پرده از پوشیده های این کتاب برداشت و ریزه کاریهای آن را کاوید و مطالب گوهرینش را بیان کرد و حقایق آن را غور رسی نمود و مشکلات پنهانش را آشکار ساخت و اهداف آن را استوار کرد و به مفصّلاتی که به کنایه آمده بود، اشاره نمود و فواید بی مانندش را پیراست تا جایی که کتاب او مجموعه ای گشت که سزاوار است تا بر سر گذارند و بر دیده نهند.

فریاد که این کتاب چه محاسنی دارد و جایگاهش در میان کتابها چه نیکوست! و این را تنها آن که در این دانش، پُر و بسیار داناست و دستی بلند در آن دارد و شروح دیگران را به ژرفی پژوهیده و بارها در عرصه این کتاب گردیده و اندیشه اش در آن ریشه دوانیده است، درمی یابد؛ زیرا صاحبان فضل، فرد فاضل را می شناسند.

من با ده شرح دیگر - که شایسته اند بر چشم نهاده شوند - آشنا هستم.

مشهورترین آنها هفت شرح است که در سراسر آفاق گردیده اند و به کسانی که به حقّ، فاضلانی بزرگ هستند، منسوب اند. اینک نامهای ایشان:

سرور اعظم، شیخ دنیا، قطب الدین شیرازی روحش پاک باد؛ سرور و آقا، رکن الدین موصلی مدفنش خوش و پاکیزه باد؛ سرور و شیخ، جمال الدین حلّی تربتش پاک باد؛ سرور و پیشوا، زین الدین خُنجی درجه اش افزون باد؛ سرور و علّامه، شمس الدین اصفهانی خدای

گور او را نورانی کناد؛ سرور برتر، بدرالدین شوشتری آرامگاهش عطرآگین باد؛ و سرور داناتر، شمس الدین خطیبی مدفنش پاکیزه باد. نام این دانشمندان نیک و گرامی و بزرگ، به ترتیب شرحهای موجود - که به صحیفه های مکرّم می مانند - یاد شد.

مرا دست داد که شرح عبدالرحمن صدیقی را یک بار بر وی بخوانم و بار دیگر از او بشنوم و از پرتو انوار فواید آن، به اندازه توان اندک خویش، بهره گیرم؛ پس هر چند که این کتاب شرح کتابی دیگر است؛ لیکن من آن را کتابی مستقلّ دیدم و گر چه شاخه ای برای درختی قرار داده شده؛ امّا خود تنه ای ریشه دار است که بیشتر الفاظش و بلکه همه آن، به شرحی که راههای سختش را آسان گرداند و پرده از فواید بی مانند آن بردارد، نیازمند است.

بنابراین، به سوی شهر شرح آن روانه شدم و مرکب اندیشه را به سوی توضیحش راندم و آن را تار بافته بحثها قرار دادم و مطالب شروح هفتگانه و بلکه سه شرح دیگر را پود این بافته نهادم و آنچه را با سخنان استاد سازگار بود، به حال خود گذاشتم (تغییری ندادم) - آفرین بر این سازگاری! - و به ریز و درشت سخنان ناسازگار با مطالب استاد، اشاره کردم؛ اشارتی گاه اندک و گاه بسیار.

در یادکرد نام شارحان هفتگانه بدانچه به آن مشهور بودند، بسنده کردم و این برای رعایت اختصار بود نه برای فروکاستن از مراتب بلندشان و نه برای خوار داشت آنان؛ چرا که: بزرگش نخوانند اهل خرد / که نام بزرگان به زشتی برد (۱).»

می نگرید که بابرتی علّامه حلّی و کتابش را می ستاید؛ هر چند آنچه او درباره وی یاد کرده، اندکی از مناقب ایشان است. بابرتی خود از دانشمندان نامی و محقّقان سرشناس اهل سنّت است. اینک برخی از ستایشهای او در سخنان عالمان سنّی:

شرح حال بابرتی، ستاینده علّامه حلّی

الف) سیوطی

: اکمل الدین، محمّد بن محمّد بن محمود بابرتی، علّامه پسینیان و

ص:۲۷۰

۱- ۱) . گلستان سعدی.

پایان بخش پژوهندگان است. وی از همگنان پیشی گرفت و سروری یافت و دیگران را درس آموخت و بهره بخشید و «شرح الهدایه» و «شرح المشارق» و «شرح المنار» و «شرح البزدویّ» و «شرح مختصر ابن حاجب» و «شرح تلخیص المعانی و البیان»، و «شرح ألفیّه ابن معطی» و «حاشیه علی الکشّاف» و کتابهایی دیگر را به رشته نوشته در آورد. او نخستین شیخ مدرسه شیخونیّه مصر پس از تأسیس آن بود. مسند داوری را نیز بدو عرضه داشتند؛ لیکن نپذیرفت. بابرتی در ماه رمضان سال ۷۸۶ چشم از جهان فروبست. (۱)

ب) سیوطی

: بابرتی مردی بسیار دانشمند و فاضل، ذوالفنون، خردمند، قویّ النفس، پرشکوه و باعظمت بود. (۲)

پ) داوودی

: بابرتی از ابوحیّان و اصفهانی، دانش آموخت و از ابن عبدالقادر و دلاصی، حدیث شنید و شیخون او را در شمار مشایخ مدرسه اش در آورد. وی جدّاً در نزد شیخون و پسینیانش، بزرگ بود؛ به گونه ای که ظاهر برقوق (سلطان وقت) سواره، به کنار پنجره شیخونیّه می آمد و با او سخن می گفت و منتظرش می ماند تا از مدرسه بیرون آید و همراه او سوار مرکب شود. وی علّامه ای فاضل بود. (۳)

ت) قاری

از او در «الأثمار الجَنیّه فی طبقات الحنفیّه» یاد کرده است.

ث) کمال پاشازاده

نیز در «طبقات الحنفیّه» به شرح حال او پرداخته است.

۲. حافظ، شیخ الاسلام ابن حجر : ابن مطهّر حلّی در سال ششصد و چهل و اندی، زاده شد و مدّتی ملازم نصیر طوسی بود. وی به دانشهای عقلی پرداخت و در آنها چیره دست گشت و در اصول و حکمت، کتابهایی نوشت. او اموال و غلامان و خدمتکارانی (یا پسران و نوادگانی) داشت و در حلّه، رهبر شیعه بود. نوشته هایش پر آوازه شد و افراد بسیاری از او دانش آموختند. وی بر «المختصر» ابن حاجب، در

١- ١) . حسن المحاضره ١ / ۴٧١.

٢- ٢) . بغيه الوعاه فى طبقات اللّغويّين و النحاه ١ / ٢٣٩.

٣- ٣) . طبقات المفسّرين ٢ / ٢۵١.

کمال نیکویی، شرحی نگاشت و پیچیدگیهای عبارات آن را گشود و معانی اش را روشن ساخت. او همچنین کتابهایی در فقه امامیّه نوشت؛ مکتبی که به نشر آن برخاسته بود و مردمان را بدان فرا می خواند.

ابن مطهّر در موضوع امامت، کتابی دارد که ابن تیمیّه با کتاب مشهور خود به نام «الردّ علی الرافضیّ» ردّش کرده است؛ کتابی که نویسنده اش در آن، سخن را به درازا و بسیارگویی کشانده و به نیکی، سخنان ابن مطهّر حلّی را رد نموده است؛ لیکن در مواضع پرشماری، دچار غرض ورزی شده و احادیث موجود را - گر چه ضعیف بوده اند - تحت عنوان حدیث ساختگی، رد کرده است. (۱)

۳. ابن روزبهان : وی که نسبت به شیعه بسیار متعصّب و ستیزه جوست، در دیباچه کتابی که در ردّ «نهج الحقّ» علّامه حلّی نوشته، وی را با عناوین سرور و فاضل ستوده است.

۵- اشکال و پاسخ - ۵

اشاره

یادآوری سخن دهلوی: «با نسبتی دروغین، نمی توان اهل تسنّن را به پذیرش سخنی وادار کرد.»

آری! گرچه روا نیست کسی را که به هیچ آیینی پای بند نبوده و بی دین است، با سخنی که به دروغ بدو نسبت داده شده، به پذیرش چیزی واداشت؛ لیکن از آنجایی که نزد اهل تسنّن، افترا و دروغ و سایر زشتیها و بدکاریها از افعال خدا به شمار می آیند - خدا از آنچه ستمکاران می گویند، بسی بالاتر است - چه مانعی دارد که ایشان را با فعلی از افعال خدا به پذیرش چیزی وادار کرد؟

همچنین، [چگونه است که] تلاش دهلوی برای آنکه اهل حق را با بافته ها و دروغها به پذیرش سخنی وادارد، این اندازه بسیار است؟! ای کاش وی چنین سخنی را در اینجا و در چنین مباحثی بر زبان نمی راند و از گفتنش بازمی ایستاد.

۱- ۱) . الدرر الکامنه باعلام المائه الثامنه ۲ / ۷۱.

حقّ آن است که برخی از کَرّامیّه و بعضی از صوفیان سنّی، به پندار خود، ساختن احادیث دروغین و نسبت دادن آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد بیم دادن مردمان از انجام کارهای ناروا و برانگیختن آنان به کارهای نیک، روا می دانند!

حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد: اموری که حدیث سازان را به حدیث سازی وامی دارد، عبارت اند از: بی دینی، در زندیقان؛ چیرگی نادانی، در برخی دینداران؛ شدّت تعصّب، در پاره ای از مقلّدان؛ پیروی از خواهشهای نفس، در بعضی از سران؛ عجیب و غریب گویی، به قصد مشهور شدن؛ و اینها همه، به اجماع همه کسانی که سخنشان را وزنی هست، حرام است؛ مگر برخی از کرّامیّه و متصوّفه که بنا بر آنچه از ایشان نقل شده، حدیث سازی را برای بیم دادن و برانگیختن مردمان روا می دانند؛ لیکن این خطایی است که از نادانی گوینده چنین سخنی، سرچشمه می گیرد. زیرا بیم دادن و برانگیختن در شمار احکام شرعی اند [و دروغ در احکام شرع روا نیست] و دانشمندان همگی بر این باورند که دروغ بستن عمدی به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است. (۱)

سیوطی هم گفته است: حدیث سازان، بنابر انگیزه حدیث سازی، چند گونه اند:

زیان رسان ترین آنان گروهی اند که زاهد پنداشته می شوند. اینان به پندار ناروای خود، برای به دست آوردن پاداش الاهی حدیث ساخته اند و ساخته هایشان به سبب اعتماد و اطمینانی که به آنها می رفته، پذیرفته شده است؛ چرا که به زهد و صلاح منسوب بوده اند. (۲)

نمونه هایی از دروغهای دهلوی

یادکرد همه دروغهای دهلوی یا بیشتر آنها، هر چند به طور مختصر، به درازا می انجامد و برون رفت از بحث را در پی دارد. خواننده گرامی، خود می تواند برخی از آنها را از لابه لای مجلّدات کتاب ما به دست آورد. ما در اینجا به نقل سخنان او و از

۱- ۱) . شرح قاری بر «نزهه النظر فی توضیح نخبه الفکر» / ۴۴۵.

۲- ۲) . تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ۱ / ۲۳۸.

باب یازدهم «التحفه» - که دروغهای پرشماری را در بردارد - بسنده می کنیم:

«هرگاه ما نیک بنگریم، خواهیم دید که سران اهل سنّت، علم خویش را در فقه و اصول و سلوک و حتّی تفسیر و حدیث، از اهل بیت فراگرفته اند و به شاگردی در نزد ایشان نامبردار بوده اند. اهل بیت نیز همواره با نرمی و گشاده رویی با اینان روبرو می شدند و حتّی آنان را بشارت می دادند. اینها همه، در کتابهای امامیّه مذکور است و دانشمندان بزرگ شیعه این حقایق را بر زبان آورده اند؛ بدان سبب که دیده اند پنهان ساختنشان ممکن نیست. ابن مطهّر حلّی در «نهج الحقّ» و «منهج الکرامه» اعتراف کرده که ابوحنیفه و مالک از [امام] صادق دانش آموخته اند و شافعی شاگرد مالک است و احمد حنبل شاگرد شافعی و... . همچنین ابوحنیفه نزد [امام] باقر و زید شهید، درس آموخته است.

شیعیان بر این باورند که در عصر غیبت امام، باید از مجتهدان فرمان بُرد. پس چگونه است که مذهب مجتهدی که نزد امامان حاضر شده و از ایشان اجازه اجتهاد و فتوا گرفته است، شایسته پیروی نیست؟! بی گمان، بنابر اعتراف شیخ حلّی، [امام] باقر و زید شهید و [امام] صادق به ابوحنیفه اجازه فتوا داده اند. بنابراین، ابوحنیفه به سخن صریح امام، همه شرایط فتوا را در خود فراهم آورده است. از این رو، به ویژه در زمان غیبت، هر که او را رد کند، امام معصوم را رد کرده و این کفر است. پس مذهب این مجتهد به اخذ و پیروی از مذهب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن معلّم (شیخ مفید) شایسته تر است.

اگر اخبار اهل سنّت در این باره، نزد شیعیان پذیرفته نیست، از پذیرش اخبار خود در این زمینه، گریزی نخواهند داشت. ابوالمحاسن، حسن بن علی، با اسنادش از ابوالبحتری نقل می کند که وی گفت: ابوحنیفه به نزد حضرت صادق علیه السلام آمد؛ چون حضرتش بدو نگریست، فرمود: «گویا می نگرم تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی، زنده می گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می شوی. سرگردانان، آن گاه که نمی دانند کدام سوی روند، به وسیله تو راه می پویند و به هنگام سرگشتگی، تو آنان را به راه روشن، رهنمون خواهی شد. این کمک و

توفیق خداست تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بپیمایند.»

نیز امامیّه، همگی روایت کرده اند: وقتی که ابوحنیفه بر خلیفه وقت، ابوجعفر، منصور عبّاسی وارد شد، عیسی بن موسی که نزد خلیفه بود، گفت: ای امیرمؤمنان، امروز، این مرد دانای جهان است. منصور گفت: ای نعمان، این علوم را از که فرا گرفته ای؟ گفت: از علی به واسطه اصحابش و از عبداللّه بن عبّاس به وسیله اصحاب او. پس منصور گفت: ای جوانمرد، مرا به خودت مطمئن ساختی.

همچنین، در کتابهای شیعه آمده است: ابوحنیفه در مسجدالحرام نشسته بود.

انبوهی از مردمان - که از سراسر گیتی آمده بودند - پیرامونش را گرفته بودند و درباره هر چیزی از وی می پرسیدند و او پاسخ می گفت. گویا پاسخ سؤالات در آستینش بود و از آن بیرون می آورد و به دست پرسشگر می داد. امام صادق علیه السلام سررسید و نزد او ایستاد. ابوحنفیه که از آمدن آن حضرت آگاه شد، برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، اگر همان گاه نخست که آمدی، متوجّه حضورت می شدم، درنگ نمی کردم و برمی خاستم؛ خدا نبیند که من نشسته باشم و شما ایستاده باشید.

حضرت صادق علیه السلام بدو فرمود: «بنشین ای ابوحنیفه و مردمان را پاسخ گو؛ چرا که برای انجام همین کار محضر پدران مرا درک کردی.»

این دو خبر در شرح تجرید ابن مطهّر حلّی، در مسئله برتری حضرت امیر، آمده است.

هرگاه شیطان شیعیان را وسوسه کند و آنان بگویند: اگر ابوحنیفه و دیگر مجتهدان اهل سنّت شاگردان حضرات ائمّه اند، چرا در مسائل بسیاری بر خلاف ایشان فتوا داده اند، خواهم گفت: پاسخ این پرسش در «مجالس المؤمنین» قاضی نوراللّه شوشتری آمده است. وی می نویسد: ابن عبّاس شاگرد حضرت امیر بود. او به مرتبه اجتهاد رسیده بود و در پیشگاه امیر مؤمنان، اجتهاد می کرد و در برخی مسائل، با آن حضرت مخالفت می نمود؛ لیکن ایشان در آن امور، اعتراضی بدو نمی کرد.»

این سخنان دهلوی، به تنهایی، دروغهایی شگفت و بافته هایی عجیب

در بر دارد:

نخست : آنچه او به کتب امامیّه نسبت داده است که بر اساس آنها بزرگان شیعه اعتراف کرده اند که ائمّه علیهم السلام با پیشوایان اهل سنّت به نرمی رفتار کرده اند و به آنان فقه و اصول و عقاید و سلوک و تفسیر و حدیث آموخته اند؛ به ویژه که این امر همیشه و پیوسته رخ می داده و بر پایه اخبار صحیح، سخنی است که نزد شیعه، استوار و پابرجاست!

دوم: آنچه او به کتب امامیّه نسبت داده است که بر اساس آنها ائمّه علیهم السلام با پیشوایان اهل سنّت با گشاده رویی روبرو می شدند؛ به ویژه که این امر همیشه و پیوسته واقع می شده است و در نزد بزرگان شیعه، امری است راست و درست!

سوم : آنچه او به کتب امامیّه نسبت داده است که ائمّه علیهم السلام پیشوایان اهل سنّت را مژده داده اند و اعتراف دانشمندان بزرگ شیعه بدین امر و صحّت آن نزد ایشان.

تردیدی نیست که دعوی راست و درست بودن نرمی و گشاده رویی پیوسته و همیشگی ائمّه علیهم السلام با پیشوایان اهل سنّت و همچنین بشارت ایشان به آنها و مذکور بودن این سخنان در کتابهای امامیّه، دروغ و ساختگی است.

چهارم : آنچه او به علّامه حلّی نسبت داده که وی در «نهج الحقّ» اعتراف کرده است امام باقر و امام صادق علیهما السلام و زید شهید به ابوحنیفه اجازه فتوا داده اند.

شگفت آنکه دهلوی این سخن را به دروغ، به علّامه می بندد و با این حال، در پی آن است که دروغگویی علّامه را در نقل حدیث تشبیه، به اثبات برساند! خدای ما را از بی آزرمی و گمراهی بر کنار دارد!

پنجم : این دعوی که روایت ابوالمحاسن، حسن بن علی، به اسنادش از ابوالبحتری، از روایات امامیّه است، کذب محض است. ریشه این دروغ، روایتی است که ابوالمؤیّد خوارزمی، نویسنده «جامع مسانید أبی حنیفه» از طریق اخطب خوارزم، نقل کرده است. کابلی هم آن را از «جامع المسانید» گرفته و سند آن را تا ابوالمحاسن، بریده است. اینک نصّ آنچه در «جامع مسانید أبی حنیفه» آمده است:

سرور واعظان، اسماعیل بن محمّد حجی، در شهر خوارزم و به طریق اجازه، از

صدرنشین دانشیان، علّامه، صدرالائمّه، ابوالمؤیّد، موفّق بن احمد مکّی، از امام ابوالمحاسن، حسن بن علی، در کتابش، از ابواسحاق، ابراهیم بن اسماعیل زاهد صفّار، از ابوعلی، حسن بن علی صفّار، از ابونصر، محمّد بن مسلم، از ابوعبداللّه، محمّد بن عمر، از استاد ابومحمّد، عبداللّه بن محمّد بن یعقوب حارثی بخاری، به اسنادش از ابوالبحتری برای من نقل کرد که او چنین گفت: ابوحنیفه به نزد جعفر صادق - رضی اللّه عنه - آمد؛ چون جعفر بدو نگریست، گفت: «گویا می نگرم تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی، زنده می گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می شوی. سرگردانان، آن گاه که نمی دانند کدام سوی روند، به وسیله تو راه می پویند و به هنگام سرگشتگی، تو ایشان را به راه روشن رهنمون خواهی شد؛ پس یاری و توفیق خدا ارزانی تو باد تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بپیمایند.» (1)

این هم عبارت کابلی در «الصواقع»: ابوالمحاسن، حسن بن علی، با اسنادش از ابوالبحتری نقل می کند: ابوحنیفه به نزد جعفر بن محمّد صادق آمد؛ ایشان گفت:

«گویا می نگرم تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی، زنده می گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می شوی. سرگردانان، آن گاه که نمی دانند کدام سوی روند، به سبب تو راه می پویند و به هنگام سرگشتگی، تو ایشان را به راه روشن رهنمون خواهی شد. این کمک و توفیق خداست تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بپیمایند.»

ششم : نسبت دادن آنچه در مدح ابوحنیفه از عیسی بن موسی نقل شده و سخنانی که میان او و منصور عبّاسی ردّ و بدل گشته است به تمامی شیعیان. این روایت را نووی با اندک اختلافی، در «تهذیب الأسماء و اللّغات» آورده است. با این همه، میان سخنان عیسی بن موسی و منصور عبّاسی با مقبول و پذیرفته بودن ابوحنیفه در نزد اهل بیت علیهم السلام هیچ ارتباطی وجود ندارد؛ چرا که این سخنان

۱- ۱) . جامع مسانید ابی حنیفه ۱ / ۱۹.

در بردارنده هیچ ستایشی از اهل بیت علیهم السلام در حقّ ابوحنیفه نیست.

هفتم : نسبت دادن روایتی که در آن امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه دستور می دهد:

«بنشین و مردمان را پاسخگو باش» به کتب امامیّه. تردیدی نیست که این روایت، سراسر دروغ است. این روایت و روایت وارد شدن ابوحنیفه بر منصور عبّاسی را کابلی نیز یاد کرده؛ لیکن جرئت نکرده است که آن را به شیعه نسبت دهد.

هشتم : نسبت دادن هر دو روایت به شرح تجرید علّامه حلّی.

نهم : اینکه این دو خبر در شرح تجرید علّامه حلّی در مسئله تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. و این از دروغهای شگفت انگیز است! چگونه به دروغ، دو روایت را به کتابی نسبت می دهد و حتّی جای آنها را هم در آن کتاب معیّن می کند؛ در حالی که نسخه های کتاب شرح تجرید علّامه در همه جا پراکنده است و می توان مبحث تفضیل آن را ژرف و موشکافانه نگریست!

دهم : نسبت دادن داستان اجتهاد ابن عبّاس در پیشگاه امیر مؤمنان و اجازه امام به وی و اینکه گاهی ابن عبّاس با آن حضرت مخالفت می کرد و ایشان اعتراضی بدو نمی کرد، به کتاب «مجالس المؤمنین»؛ نسبتی دروغ و ساختگی.

مخاطب ما دهلوی، درباره حدیث تشبیه دروغهای ویژه ای دارد:

۱. پندار نادرستی بنیاد و پایه های این استدلال از آغاز تا انجام.

۲. نفی این حدیث از روایات اهل سنّت.

۳. اثری از این حدیث در کتابهای بیقهی نیست.

۴. قاعده پذیرفته شده در نزد اهل سنّت، آن است که: احتجاج به حدیثی که پیشوایان حدیث آن را در کتابی که تعهّدی به صحّتش داده اند (مانند بخاری و مسلم و صاحبان صحاح) روایت نکرده اند و یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به ویژه از جانب مؤلّف آن کتاب یا محدّثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.

۵ . دیلمی، خطیب و ابن عساکر احادیث را به گونه پیش نویس گرد آوردند تا سپس در آنها بنگرند؛ امّا به سبب کمی فرصت و کوتاهی عمر، به انجام این مهمّ

دست نیافتند.

۶. این سه تن خود در مقدمّه آثارشان بدین امر تصریح کرده اند.

۷. حدیث تشبیه، حتّی با سندی ضعیف، در میان احادیث روایت شده در کتابهای اهل سنّت نیست.

۸. این حدیث تشبیهی محض است.

۹. برداشت برابری و همسانی از مشبّه و مشبّهٌ به، از غایت بی خردی است.

۱۰. افضلیّت دلیل رهبری و پیشوایی نیست.

۱۱. برتری حضرت امیر از خلفای سه گانه بر اساس این حدیث، آن گاه اثبات می شود که خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یادشده برابر نباشند.

۱۲. اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین (ابوبکر و عمر) با پیامبران دلالت می کند جستجو کنیم، به حدّی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.

۱۳. امامتی که در فرزندان وصی باقی ماند (امامتی که در آن برخی از ایشان جانشین برخی دیگر هستند) تنها در قطبیّت و ارشاد سالکان است.

۱۴. نقل نشده است که ائمّه اطهار، اعتقاد به امامت را بر همه مردم، واجب کرده باشند.

اینها همه، با وجود آن است که روشن شد: حدیث تشبیه در کتابهای اهل سنّت و نوشته های بیهقی آمده است و گروه بزرگی از پیشوایان پرآوازه سنّی، این حدیث را روایت و اثبات کرده اند و پدر دهلوی خود در شمار کسانی است که بدین امر اعتراف کرده است. بنابراین، نه تنها دروغ دهلوی در تک تک این موارد، بلکه گستاخی وی بر تکذیب شمار بسیاری از دانشمندان مذهب خود، به ویژه پدرش، هویدا می شود.

۶- اشکال و پاسخ – ۶

اشاره

یادآوری: «قاعده پذیرفته شده در نزد اهل سنّت، آن است که: احتجاج به حدیثی که پیشوایان حدیث آن را در کتابی که تعهّدی به صحّتش داده اند (مانند

بخاری و مسلم و صاحبان صحاح) روایت نکرده اند و یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به ویژه از جانب مؤلّف آن کتاب یا محدّثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.»

گویا دهلوی از خواب بیدار شده و از غفلت دست برداشته است! زیرا پس از آنکه حدیث تشبیه را از شمار روایات بیهقی و دیگر سنّیان بیرون دانست - برای اینکه از رسوایی بگریزد و نادانی یا تجاهلش آشکار نگردد - باز گشت و از چنین قاعده ای یاد کرد؛ لیکن آوردن این قاعده پنداری در اینجا نکوهش گروه بسیاری از محدّثان سرشناس اهل سنّت را - که این حدیث را در آثار خود نقل و اثبات کرده و آن را مسلّم دانسته اند - در پی خواهد داشت.

صاحب اصلی دعوی وجود چنین قاعده ای کابلی است. دهلوی هم بر آهنگ نواخته شده توسّط وی، نغمه ای افزوده و آن را به همه اهل تسنّن نسبت داده و از آن به عنوان قاعده ای پذیرفته در میان آنان نام برده است. اینک نصّ سخن کابلی:

ششم: حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که حضرتش فرموده است:

هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و خدا دوستیِ ناب ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

و بدین گونه، برابری علی با پیامبران را در فضائلشان اثبات کرده است. پیامبران هم که از دیگران برترند، پس علی از همگان برتر است. لیکن این سخنی باطل است؛ چرا که این حدیث در شمار احادیث اهل سنّت نیست. [بله،] ابن مطّهر حلّی آن را در کتابش نقل کرده، یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ حال آنکه این حدیث در کتابهای این دو یافت نمی شود و حلّی کسی است که نمی توان سخنش را راست شمرد. همچنین نشاید به خبری که توسّط برخی از پیشوایان حدیث در کتابی که تعهّدی به صحّت تمام مطالبش نداده اند، روایت شده است و نویسندگان آن کتب یا دیگر محدّثان به صحّت آن حدیث گواهی نداده اند، احتجاج کرد.

حدیث صحیح حجّت است؛ هر چند در کتاب «صحیح» نیامده باشد.

دعوی دهلوی به وجود چنین قاعده ای، به وجوه گوناگون، باطل است:

نخست

: تردیـدی نیست که پیش از بخاری و مسـلم و دیگر نویسـندگانی که کتابی با نام صـحیح نگاشـته اند، احادیثْ موجود و میان دانشـمندان، رایـج بوده است و آنان به آن احادیث اسـتناد و احتجاج می کرده انـد و احتجاج بدانها در گرو آن نبوده است که کسـی آشـکارا بگوید یا بنویسد که این حدیث صـحیح است! بلکه هر حدیثی که شروط اعتبار و حجّیّت را در بر داشته باشد، حجّت است. بنـابراین، این دعوی که «نمی توان به خبری که در کتابی که نویسـنده اش صـحّت آن کتاب را عهـده دار نشـده، آمـده است یـا اینکه به صـحّت آن حـدیث ویژه، تصـریح نشـده باشـد، احتجـاج کرد» هرگز درست نیست و عملکرد فقیهان و محدّثان پیشین آن را باطل می گرداند.

دوم

: بنا بر این قاعده، هر حدیثی که همه شـرایط حجّیّت را در خود جای داده؛ لیکن در کتابی که نویسـنده عهده دار صحّت تمام مطالب آن نشده و هیچ محدّثی هم آشـکارا صحّت آن را اعلام نداشته است، از اعتبار می افتد و شایستگی استناد و احتجاج را از دست می دهـد. این دعوی باطلی است؛ چرا که ملاکْ صـحّت حـدیث بر پایه قواعد و موازین پذیرفته شده است و احتجاج به هر حـدیثی که راویـانش توثیق شـده باشـند و شـرایط صـحّت را در خود گرد آورده باشـد، رواست؛ هر چنـد هیـچ یـک از نویسـندگانی که عهده دار صـحّت مطالب کتابشان شده اند، آن را روایت نکرده و احدی از محدّثان تصـریح نکرده باشند که این حدیث صحیح است.

سوم

: دیگر پی آمد این سخن، ناکارآمدی حدیث «حسن» برای احتجاج است؛ گر چه پیشوایان حدیث، حسن بودنش را آشکارا بر زبان رانده باشند؛ حال آنکه حدیث حسن حدیثی است که می توان بدان احتجاج کرد.

به حدیث «حسن» نیز احتجاج می شود.

چهارم:

اشاره

بی گمان، به هر حدیثی که همه شرایط حُسن را داشته باشد، احتجاج می شود؛ گر چه هیچ یک از پیشوایان حدیث به حسنش تصریح نکرده باشد. و این

ص:۲۸۱

نه تنها سخنی است که پژوهندگان بزرگ اهل تسنّن، آشکارا بر زبان آورده اند، بلکه از خطّابی نقل شده است که بیشتر احادیث بر مدار حدیث حسن می گردند. از این رو، این قاعده موهوم کابلی و دهلوی، تباهی و نابودی بسیاری از احادیث اهل سنّت را موجب خواهد شد. آری، این دو بسان کسی هستند که خانه ای ساخت و شهری را ویران کرد!

اینک برخی از سخنان آشکاری که در حجّیّت حدیث حسن گفته شده است:

۱. زین عراقی:

وَ الْحَسَنُ الْمَعْرُوفُ مَخْرَجاً وَ قَدْ

حدیث حسن حدیثی است که نقل آن شناخته شده بوده، راویانش پر آوازه باشند.

«حمد» حدیث حسن را این گونه تعریف کرده است. ترمذی در تعریف حدیث حسن گفته است: «حدیثی است که از شذوذ (مطالب نادر و بی قاعده) تهی است و راوی آن به دروغگویی متّهم نیست و به طریقه منفرد نیز نقل نشده است. می گویم: لیکن برخی از احادیث منفرد، حسن شمرده شده اند. همچنین گفته اند: حدیث حسن حدیثی است که در آن، ضعف اندك و محتملی باشد؛ و نیز آنچه همه این تعریف را در بر بگیرد.

سخنان حدیث شناسان در تعریف حدیث حسن، گوناگون است. ابوسلیمان خطّابی - که مقصود از «حمد» در بیت دوم اوست - در تعریف حدیث حسن گفته است: حسن حدیثی است که ناقل آن شناخته شده بوده، راویانش پرآوازه باشند. بیشتر احادیث بر مدار حدیث حسن می گردند و اکثر دانشمندان آن را پذیرفته اند و عموم فقیهان آن را [در استنباطهای فقهی] به کار برده اند. وَ الْفُقَهاءُ کُلُّهُمْ تَسْتَعْمِلُهْ

همه فقیهان حدیث حسن را به کار گرفته اند و بیشتر دانشمندان آن را پذیرفته اند.

ص:۲۸۲

حدیث حسن، از نظر حجّیّت داشتن، به اقسام صحیح می پیوندد؛ هر چند از حیث رتبه بدان نمی رسد.

بیت نخست برگرفته از سخن خطّابی است که پیشتر نقل شد؛ جز آنکه عبارت وی «عامّه الفقهاء» است و عامّه چیزی هم به معنای «بیشتر» آن و هم به معنای «همه»ی آن است و ظاهراً مقصود خطّابی «همه» است؛ چرا که اگر «بیشتر» را در نظر داشت، در سخنش، میان عالمان و فقیهان تفاوتی نمی گذاشت. «حجّیّةً» به سبب تمییز بودن، منصوب شده است؛ یعنی: حدیث حسن در احتجاج مانند اقسام حدیث صحیح است؛ گر چه از حیث رتبه بدان نمی رسد. (۱)

۲. ابن حجر عسقلانی

: خبر آحادی که ناقلش تامّ الضبط، سندش پیوسته، سند و متن آن بدون ضعف، و غیر شاذّ باشد، به خودی خود، صحیح است و نخستین قسم از اقسام چهارگانه احادیث پذیرفته به شمار می رود. اگر حدیث صحیح ویژگیهای پذیرش را در بالاترین درجه آن داشته باشد، «الصحیح لذاته» (حدیثی که به خودی خود صحیح است) خوانده می شود. اگر حدیث صحیح این گونه نباشد، لیکن چیزی در آن یافت شود که این کاستی را بزداید (مانند: پرشماری طرق نقل) آن نیز صحیح است؛ امّا نه به خودی خود بلکه به سبب چیزی دیگر. اگر چیزی نباشد که این کاستی را بر طرف کند، حدیث را «الحسن لذاته» (حدیثی که به خودی خود حسن است) می نامند و اگر قرینه ای یافت شود که کفّه آنچه را پذیرش حدیث بدان وابسته است، سنگین گرداند، آن نیز حسن است؛ امّا نه به خودی خود. (۲)

وی همچنین پس از شرح تعریف حدیث صحیح می نویسد:

اگر ضبط راوی (دقّت او در شنیدن و نگاه داشتن و روایت حدیث) سبک (اندک) باشد، گویند: ضبط راوی سبک و اندک است. مقصود آن است که چنین حدیثی به همراه شروطی که پیشتر آمد، در حدّ حدیث صحیح است. پس چنین حدیثی

۱- ۱) . شرح الفیّه الحدیث، نوشته عراقی؛ نیز بنگرید به: فتح المغیث فی شرح الالفیّه ۱ / ۷۱، اثر سخاوی.

۲- ۲) . شرح قاری بر «نزهه النظر فی توضیح نخبه الفکر» / ۲۴۳.

«الحسن لذاته» است و حسن آن به سبب امری خارجی نیست؛ مانند حدیث پوشیده که حسن آن به سبب پرشماری طرق نقل است. شرط «به همراه شروط پیشین» حدیث ضعیف را از تعریف خارج می کند. این قسم از حدیث حسن در کارآمدی برای احتجاج، بسان حدیث صحیح است؛ گر چه از نظر رتبه پایین تر از آن قرار می گیرد. همچنین حدیث حسن از حیث بخش بخش شدن به اقسامی که برخی از برخی بالاترند، به حدیث صحیح می ماند. (۱)

۳. محمّد بن محمّد بن علی فارسی (در جواهر الأصول)

: حدیث حسن، همانند حدیث صحیح، حجّت است؛ گر چه رتبتاً پایین تر از آن است. از این روی، بعضی از اهل حدیث آن را در گونه حدیث صحیح جای داده اند و بخش جداگانه ای برای آن نگشوده اند.

۴. جلال الدین سیوطی

(پس از یادکرد حدیث حسن و تعریف آن می نویسد):

بدر (ابن جماعه) گفته است: «در این تعریف دور وجود دارد؛ چرا که در آن حدیث حسن به حدیثی که شایستگی به کار بستن داشته باشد، تعریف شده است؛ حال آنکه شایستگی به کار بستن، خود به شناخت اینکه حدیث حسن است، بستگی دارد»؛ لیکن جمله «و به کار بسته می شود» جزء تعریف نیست؛ بلکه افزون بر آن است تا بفهماند به کار بستن حدیث حسن، مانند حدیث صحیح، واجب است. دلیل این سخن آن است که وی بین تعریف و جمله فوق، جدایی افکنده است؛ بنگرید: «حدیث حسن حدیثی است که در آن، ضعفی اندک و محتمل وجود دارد؛ و اعتماد و عمل بدین حدیث رواست.» (۲)

همو در جایی دیگر می گوید: حدیث حسن در احتجاج، همچون حدیث صحیح است؛ گر چه از نظر قوّت اعتبار از آن پایین تر است؛ و به همین سبب، گروهی مانند: حاکم و ابن حبّان و ابن خزیمه، حدیث حسن را در انواع حدیث

۱- ۱) . همان / ۲۹۱.

۲- ۲) . تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ۱ / ۱۲۲.

صحیح جای داده انـد و خاطر نشان کرده انـد که این گونه حدیث از حیث رتبه، پایین دست حدیث صحیحِ آشکار قرار می گیرد. همچنین، احتجاج به حدیثی که از دو طریق - که هر یک به تنهایی حجّیّت ندارند - نقل شده است، تازگی ندارد؛ مانند حدیث مرسلی که از طریقی دیگر، به گونه مسند روایت گشته است یا اینکه حدیث مرسل دیگری - با رعایت شرطی که گفته خواهد شد - با آن سازگار باشد. ابن صلاح و صاحب «الاقتراح» گفته اند: اینکه گفته می شود: «با حدیث حسن می توان احتجاج کرد» اشکالی دارد. زیرا در حدیث صحیح [که شایستگی احتجاج را دارد] ویژگیهایی هست، که با وجود آنها پذیرش روایت واجب است. بنابراین، اگر حدیثی را که حسن نامیده اند، از احادیثی است که کمترین ویژگی لازم - که با وجود آن باید حدیث را پذیرفت - در آن هست، پس حدیثِ صحیح است؛ و اگر این گونه نباشد، احتجاج بدان روا نیست؛ هر چند حدیث حسن نامیده شده باشد. مگر آنکه این به امری اصطلاحی باز گردد؛ یعنی گفته شود: این ویژگیها را مراتب و درجاتی است و حدیثی که بالاترین و میانه ترین این ویژگیها را دارد، صحیح خوانده می شود و حدیثی که دارای پایین ترین درجه این خصوصیّات باشد، حسن نام می گیرد. در این صورت، امر به یک امر قراردادی برمی گردد و در حقیقت، همه اینها صحیح اند. (۱)

سیوطی نیز پس از یادکرد حدیث صحیح گفته است: اگر ضبط راوی (دقّت او در شنیدن و نگاه داشتن و روایت حدیث) اندک باشد، لیکن دیگر شروط در روایت موجود باشد، حدیث را «حسن» نامند و در شایستگی احتجاج، همسان حدیث صحیح است؛ گر چه از حیث رتبه پایین تر از آن است و با آن تفاوت دارد. بنابراین، بالاترین درجه ضبط، حدیث صحیح است مانند: روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش، و محمّد بن اسحاق از عاصم بن عمر از جابر... . (۲)

آری، این سخنان در اثبات مدّعا بسنده اند.

۱- ۱) . همان / ۱۲۸.

۲- ۲) . اتمام الدرایه لقراء النقایه / ۵۵ ؛ چاپ شده در حاشیه مفتاح العلوم.

پنجم

: بی گمان – همان گونه که در مجلّد «حدیث ولایت» گفتیم – هر گاه طرق نقل حدیث ضعیفی پرشمار شود، به درجه ای که بتوان بدان احتجاج کرد، خواهد رسید. بنابراین، دلیلی ندارد که در این حالت، احتجاج به آن ناروا شمرده شود.

همچنین، پوشیده نیست که کابلی و دهلوی – که مخترعان این قاعده اند – در موارد بسیاری، آن را فراموش کرده و وانهاده اند و به اخبار کتابهایی که نویسندگانشان عهده دار صحّت تمامی مندرجات آنها نشده اند یا اینکه حدیث شناسان صحّت آن اخبار را گواهی نکرده اند، احتجاج نموده اند. چرا اینان برخلاف قاعده ای که به پندار دهلوی، همه اهل سنّت آن را پذیرفته اند، عمل کردند؟ برای اینکه به وسیله این اخبار، در برابر شیعه امامیّه ایستادگی کنند! و آیا این جز دوگانه گویی و یک بام و دو هوا داشتن است؟!

ناپسندتر از این، استناد این دو به احادیثی است که پیشوایان اهل تسنّن در حدیث و رجال، به ساختگی و دروغین بودن آنها تصریح کرده اند. لیکن هر گاه بحث پیرامون فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، به قاعده مردودی که خود ساخته اند، پای بند نبوده و اخباری همچون حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینهالعلم را دروغ بر شمرده اند؛ احادیثی که حدیث شناسان صحّت آنها را آشکارا اعلام داشته اند و احتجاج بدانها و پذیرش آنها بر پایه قاعده یاد شده، روا و واجب است.

از آنچه گذشت، نادرستی این قاعده ساختگی و کاستیهای نظری آن و تناقضات عملی سازندگانش هویدا شد. امری شگفت انگیز که خردها را به حیرت وا می دارد!

۷– اشکال و پاسخ – ۷

نظر دهلوی درباره آثار دیلمی، خطیب بغدادی و ابن عساکر

یادآوری سخن دهلوی: «گروهی از محدّثان پسین اهل سنّت، مانند دیلمی، خطیب و ابن عساکر، هنگامی که دیدند پیشینیان، احادیث صحیح و حسن را فراهم آورده اند، به گردآوری احادیث ضعیف و ساختگی و به هم ریخته، در جایگاهی واحد، علاقه مند شدند تا بتوانند در آنها بنگرند و بیندیشند و احادیث ساختگی را

از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا و شناسایی کنند.»

این دلیل سست از افزوده های دهلوی به سخنان کابلی است و به چند وجه مردود است:

نخست : این سخن هیچ ربطی به مدّعا ندارد. مدّعا چنین بود: حدیثی که در کتابی که نویسنده اش عهده دار صحّت مندرجات آن نشده و هیچ یک از حدیث شناسان به صحّت آن تصریح نکرده اند، آمده است، قابلیّت احتجاج ندارد.

میان این مدّعا و اینکه محدّثان پسین احادیث ضعیف و ساختگی و به هم ریخته را در آثارشان گردآوردند تا... چه پیوندی وجود دارد؟ [و چون پیوندی میان این دو سخن نیست] ثابت شدن این سخن، اثبات مدّعا را در پی نخواهد داشت و نفی آن نیز به نفی مدّعا نمی انجامد.

بنابراین، اگر سخن دهلوی درباره آثار محدّثان پسین، درست باشد، سخن وی هرگز به این مدّعا نمی انجامد که تنها به احادیث کتبی می توان احتجاج کرد که نویسندگانشان عهده دار صحّت مندرجات آنها شده اند و یا اینکه حدیث شناسان بر صحّت آن احادیث گواهی داده اند؛ و اگر سخن او درباره آثار آنان نادرست باشد، عدم حصر یاد شده را در پی نخواهد داشت و این بسیار روشن است.

دوم : این دلیل نشان دهنده اعتبار آثار محدّثان پیشین و قابلیّت احتجاج احادیث کتب آنهاست و پیشتر گذشت که عبدالرزّاق (م ۲۱۱)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، ابوحاتم (م ۲۷۷)، ابن شاهین (م ۳۸۵)، ابن بطّه (م ۳۸۷)، حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)، ابن مردویه (م ۴۱۰)، ابونعیم (م ۴۳۰) و بیهقی (م ۴۵۸) - که همگی پیش از خطیب (م ۴۶۳)، دیلمی (م ۵۰۹) و ابن عساکر (م ۵۷۱) می زیسته اند - حدیث تشبیه را روایت کرده اند. از این رو، حدیث تشبیه قابلّیت احتجاج و استناد را دارد.

اگر در نظر دهلوی، وضعیّت آثار دیلمی و خطیب و ابن عساکر این چنین [اسفناک] است، چگونه است که وی به تقلید از کابلی، در پاسخ به دهمین نکوهشی که در حقّ عثمان آمده است، به برخی از اخبار کتاب دیلمی - که قطعاً دروغ است - استناد می کند و در دفاع از او به خرافات این نویسنده در فضیلت

عثمان، تکیه می کند؛ به ویژه آنکه بعضی از بزرگان اهل سنّت به ساختگی بودن آنها تصریح کرده اند؟!

همچنین، اگر حال آثار ابن عساکر آنی است که او یاد کرده، چرا در پاسخ به آیه مودّت (۱) به حدیثی ساختگی (۲) - که ابن عساکر در وجوب محبّت و سپاسداری از ابوبکر آورده است - استدلال می کند؟!

سوم: ظاهر این سخن نشان می دهد که احادیث حسن بسان احادیث صحیح، شایستگی احتجاج را دارند و اگر چنین نبودند، برای تلاش پیشینیان در گردآوری آنها، به مانند کوشش آنان در جمع آوری احادیث صحیح، دلیلی وجود نداشت؛ لیکن دهلوی، خود پیشتر بر عدم شایستگی احادیث حسن برای احتجاج، سخن رانده است و این تناقضی آشکار است!

چهارم : ظاهر سخنِ «تا احادیث ساختگی را از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا کنند» بیانگر آن است که احادیث پسینیان یا ساختگی اند یا نیکوتر از ساختگی؛ و با آگاهی به اینکه احادیث ضعیف - که کتابهای پسینیان آنها را نیز در خود جای داده اند - هم احادیث نیکوتر از ساختگی را در بر دارند و هم احادیث غیر نیکوتر از ساختگی ای که به حدّ ساختگی بودن نرسیده اند؛ چرا باید احادیث گونه سوم را که همان احادیث ضعیفی اند که غیر نیکوتر از ساختگی بوده، لیکن ساختگی نیستند، فرو نهاد؟!

پنجم : تمامی بزرگان بر حرام بودن نقل احادیث ساختگی، بدون اشاره به ساختگی بودن آنها، همداستان اند. بنابراین، سخن گفتن از اینکه دیلمی و خطیب و ابن عساکر و مانند آنها، آگاهانه احادیث ساختگی را روایت کرده اند، در حقیقت، تفسیق و خوارداشت این بزرگان است.

ص:۲۸۸

---

۱ - ۱) . قل لا أسألکم علیه أجراً إلّا المودّه فی القربی: بگو بر این پیام رسانی هیچ مزدی از شما نمی خواهم؛ مگردوستی خویشاوندان. (شوری (۴۲) / ۲۳).

۲- ۲) . دوست داشتن ابوبکر و عمر بخشی از ایمان و کینه آن دو نفاق است.

ششم : سمعانی در ذیل تاریخ بغداد می نویسد: «خطیب در مرتبت حافظان و پیشوایان بزرگ پیشین، مانند: یحیی بن معین، علی بن مدینی، احمد بن ابی خیثمه و طبقه اینان است. وی علّامه عصر خود بود و دانش حدیث به سبب او، جامه نیکویی و سرور و شکوفایی به تن کرد.» این سخن، گفتار دهلوی را مبنی بر اینکه خطیب در شمار محدّثان پسینی است که احادیث را به هم آمیخته اند، باطل می گرداند. پس در آن نیک بیندیش!

۸- اشکال و پاسخ - ۸

یادآوری سخن دهلوی: «...لیکن به سبب فرصت کم و کوتاهی عمر، به انجام این مهم دست نیافتند.»

بله! جناب دهلوی عمر دراز خویش را در راه شهرت اندوزی و جاه طلبی و فریفتن توده ها سپری کرد و بدین سبب، فرصتی برایش نماند تا بار دیگر در کتابی که بر پایه خرافات کابلی ساخته بود، بنگرد و برساخته های آشکار و دروغهای رسوا را از سخنان نیک و درست جدا نماید. لیکن کسانی که پس از او آمدند، به ویژه شاگرد وی، رشید دهلوی، کوشیدند تا از راهی که او پیموده بود، کناره بگیرند تا بسان وی در پرتگاه هلاکت سقوط نکنند و به درّه ژرف تباهی نیفتند؛ جز اینکه هر یک از اینان را پندارهایی شگفت و دروغهای هویدایی است و این بر کسانی که در پاسخها و ردّیه هایی که بر آثار اینها نوشته شده نگریسته، روشن است.

باری، سخنان دانشمندان سرشناس اهل تسنّن در وصف دیلمی و خطیب و ابن عساکر و کتابهای حدیثی شان، پرده از ناروایی آنچه دهلوی درباره آنان یاد کرده است، بر می دارد. حافظ ذهبی در شرح حال خطیب می نویسد:

«رئیس الوزرای وقت به خطیبان و واعظان دستور داده بود که هر حدیثی را می خواهند روایت کنند، بر خطیب بغدادی عرضه نمایند و هر چه را او صحیح دانست، نقل کنند و هر چه را نپذیرفت، وا نهند.» (۱)

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۸۰ ؛ تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۱۴۱.

دهلوی خود نیز این سخن را در کتاب «بستان المحدّثین» در شرح حال خطیب بغدادی آورده است.

آیا خردپـذیر است کـه خطیـب برای نگرش در احـادیثی کـه خطیبـان و واعظـان و دیگر دانشـمندان روزگـار او و محـدّثان معاصرش، بر وی عرضه می کردند تا احادیث ساختگی و مطالب ناروا را برای مردمان بازگو نکنند، فرصت داشته باشد؛ لیکن آثار خود را که در بر دارنـده احادیث ساختگی و دروغین بوده، بـدون جـدا کردن احادیث صـحیح و معتبر، وا نهـد و مصداق «آیا مردمان را به نیکی فرمان می دهیـد و خود را فراموش می کنید؟!» (۱) و «نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.» (۲) بشود؟!

۹- اشکال و پاسخ - ۹

دیدگاه دهلوی درباره آثار ابن جوزی، سخاوی و سیوطی

یـادآوری سـخن دهلوی: «سـپس بعـد از ایشـان (دیلمی و خطیب و ابن عساکر) کسانی آمدنـد و احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند؛ مانند: ابن جوزی در «الموضوعات» و سـخاوی - که احادیث حسن را در «المقاصد الحسـنه» گرد آورد - و سیوطی در تفسیر «الدرّ المنثور».»

این سخن که آنان «احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند» به زیان دهلوی است و سودی برایش ندارد! چرا که این دانشمندان پسینی بسان پیشینیانشان، احادیث پرشماری را که مؤیّد شیعه است و نظر ایشان را اثبات می کند، نقل کرده اند.

حافظ سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنه فی الأحادیث المشتهره علی

۱- ۱) . بقره (۲) / ۴۴.

۲- ۲) . صفّ (۶۱) / ۳.

الألسنه» حدیث « أنا مدینهُ العلم و علیٌّ بابُها : من شهر دانش هستم و علی درِ آن است.» را نقل کرده و آن را صحیح دانسته و بر صحّت آن، سخن حافظ علایی را گواه آورده است؛ بر خلاف کسی که دهلوی دنباله رو اوست و در پی باطل شمردن این حدیث رفته است. بنابراین، هر گاه بر پایه سخن دهلوی در اینجا، سخاوی احادیث حسن را از دیگر احادیث جدا ساخته باشد، سخن او در ابطال حدیث مدینهالعلم در جایی دیگر، ردّ و باطل خواهد شد.

همچنین، اگر سیوطی در شمار ناقدان حدیث است و بر اساس آنچه از گفته دهلوی بر می آید، در تفسیر «الدرّ المنثور» احادیث حسن را از دیگر احادیث جدا ساخته، پس کتاب «الدرّ المنثور» او در بردارنده احادیث بسیاری است که باور شیعه را تصدیق می کنند و پندارهای مخالفانشان را باطل می گردانند. این بر هر آن کس که به عنوان نمونه، به سخن سیوطی درباره آیه:« إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ : ولیّ شما، تنها خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همانان که نماز برپای می دارند و رکوع کنان، زکات می دهند.» (۱)و آیه « إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ : تو تنها، بیم دهنده هستی و هر قومی را راهنمایی است. (۲)» و تفسیر سوره برائت و... نگریسته باشد، روشن است.

امّا اینکه دهلوی، ابن جوزی را نیز در شمار ناقدان حدیث و جداسازان درست و نادرست آن به شمار آورده، بدان سبب است که وی بسیاری از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را باطل شمرده و احادیثی چون حدیث طیر و حدیث مدینهالعلم را در «الموضوعات» از روایات ساختگی دانسته است. دهلوی امّا، با ستودن ابن جوزی و نقل آرای او پیرامون مناقب امام علیه السلام به هدف خود دست نمی یابد؛ چرا که این دو حدیث یاد شده، به تصریح پیشوایان بزرگ اهل سنّت، صحیح اند.

همچنین دانشمندان بزرگ اهل سنّت در دانش حدیث، آشکارا گفته اند و نوشته اند که «الموضوعات» ابن جوزی احادیث صحیح و حسن را نیز در بر دارد.

حتّی برخی گفته اند که این کتاب ششصد حدیث غیرساختگی را به عنوان حدیث

۱- ۱) . مائده (۵) / ۵۵ .

۲- ۲) . رعد (۱۳) / ۷.

ساختگی، در خود جای داده است که بعضی از آنها را بخاری و مسلم و دیگر نویسندگان کتابهای صحیح و مسند و سنن، نقل کرده اند. از این رو، محقّقان سنّی به سخن ابن جوزی و داوری اش به ساختگی بودن شماری از احادیث، وقعی نمی نهند.

اگر ابن جوزی از ناقدان حدیث است، باید دانست که وی شمار بسیاری از مناقب ابوبکر و عمر و دیگران را در «الموضوعات» از احادیث ساختگی برشمرده و با این همه، تصریح کرده است که روایات ساختگی فراوان و رایج در زبان توده ها را وانهاده است. اینک برخی از احادیث این کتاب:

– همه دانشی را که خدا در سینه من نهاد، به سینه ابوبکر ریختم.

– پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر جنازه مردی حاضر شد و بر آن نماز نگزارد. پرسیدند: ای رسول خدا، تاکنون ندیده بودیم که شما نماز بر جنازه کسی را فروگذارید. آن حضرت پاسخ فرمود: این مرد کینه عثمان را در دل داشت.

– حدیث «خواب» که آن را ساخته اند و به ابن عبّاس نسبت داده اند. در این حدیث به نقل از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: دیدم که عثمان بن عفّان در بهشت، عروس شده است و من به عروسی او خوانده شده ام.

ابن جوزیِ ناقد حدیث (بر پایه سخن دهلوی) تمام این احادیث را در «الموضوعات» آورده و آنها را ساختگی دانسته است؛ لیکن دهلوی در کتاب تحفه، به هدف ایستادگی در برابر شیعه، بدین بافته ها و ساخته ها چنگ زده است!

شایسته است یاد کنیم که هر آنچه دهلوی پیرامون دیلمی و خطیب و ابن عساکر و سخاوی و ابن جوزی و سیوطی گفته، از سخنان پدرش در «قرّه العینین» بر گرفته و با تغییراتی در آنها مانند حذف نام حاکم نیشابوری از طبقه بخاری و مسلم و ترمذی، در کتاب خود آورده است. شاید سبب حذف نام حاکم، آن است که وی احادیثی همچون حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینهالعلم را صحیح دانسته است و از همین روست که نامش از طبقه بخاری و مسلم و... افتاده است؛ زیرا اعتراف به اینکه حاکم نیز بسان بخاری و مسلم، در شمار ناقدان حدیث است،

با تلاش برای ردّ و ابطال این احادیث نمی خواند!!

۱۰– اشکال و پاسخ – ۱۰

اشاره

یـادآوری سـخن دهلوی: «گردآورنـدگان این احـادیث (دیلمی و خطیب و ابن عسـاکر) خود در مقـدّمه کتابهایشان، به هـدف پیش گفته تصریح کرده اند.»

معنی این سـخن آن است که این گردآورنـدگان احادیث در مقـدّمه آثارشان، تصـریح کرده اند که این روایات را با آنکه در بردارنده احادیث ساختگی و ضـعیف اند، در کتابهای خود آورده اند تا در مرحله بعدی، برخی را از برخی دیگر جدا سازند و احادیث حسن را از میان آنها بیرون کشند.

این دعوی، هرگز درست نیست و حتّی کابلی جرئت نکرده است که چنین سـخنی بر زبان آرد. پس این دعوی از اختصاصات دهلوی است!

نادرستی این مدّعا با سخن دیلمی در مقدّمه کتاب «الفردوس» آشکار می شود؛ چرا که وی راویان داستانهای ساختگی و اخبار دروغین را به سـختی، نکوهیده است. احتجاج کابلی در جاهای گوناگون، بدانچه دیلمی و ابن عساکر در آثار خود آورده اند نیز ناروایی این دعوی را هویـدا می کنـد. حتّی خود دهلوی به احادیث این دانشـمندان و حافظان، احتجاج می کنـد؛ جز آنکه وی برای ردّ شـیعه و به هـدف برتری یابی بر ایشان در بحث، می کوشد تا کتابهای این عالمان را کوچک کند و اخبار آنها را از اعتبار بیندازد.

بنابراین، اگر آنچه دهلوی درباره اینان یاد کرده، صـحیح باشـد و اخباری که از کتب اینها نقل کرده است، درست باشـد، میان او و ستایشـهای با شـکوهی که دانشـمندان بزرگ در حقّ آنان روا داشـته اند – که نمونه هایی از آن درباره کتاب «الفردوس» پیشتر گذشت – دوگانگی و تناقض پیش خواهد آمد.

ستایش آثار خطیب بغدادی

اشاره

اینک سخنان عالمان مهمّ اهل تسنّن در ستایش نوشته های خطیب بغدادی:

۱. ابن جزله

: وی ضمن سخنی پیرامون علم الحدیث می نویسد: مردمان در این

علم و در شناخت راویان، کتابهای پر شماری نگاشتند و بسیار کوشیدند و تلاش کردند و راوی ثقه را از راوی متّهم و ضعیف را از قوی جدا کردند؛ کاری بسیار سودمند و ستوده. زیرا بی دینان و زندیقان، احادیث ساختگی زشت و نفرت انگیز پر شماری را در میان احادیث جای داده اند؛ احادیثی که شنیدنش مردمان را تباه کرد و شخص فریب خورده، با این پندار که اینها سخنان صاحبِ دین است، به هلاکت افتاد و به سوی دروغ شتافت و به هرزگی گرایید. از بدبختی و گرفتاری به خدا پناه می بریم!

این کتابی که شیخ ابوبکر، حافظ احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی - رحمه اللّه - نگاشته و «تاریخ بغداد» نامیده است، در این دانش، کتاب شکوهمند و ارجداری به شمار می آید. وی برای نگارش آن، خود را به رنج افکند و بی خوابی کشید و زمان درازی را صرف کرد. خدای متعال او را پاداش و جزای نیک دهد! جز آنکه این کتاب، بسیار طولانی است و طولانی بودن، آفاتی دارد که نخستین آن ملال آوری آن است و ملول شدن خواننده، انگیزه وانهادن کتاب است. از این رو، از خدا طلب خیر کردم و آن را خلاصه نمودم. (۱)

۲. سمعانی

: خطیب نزدیک به صد کتاب نوشت که تکیه گاه محدّثان شدند.

«التاریخ الکبیر لمدینه السلام بغداد» یکی از آنهاست. (۲)

۳. ابن خلّکان

: احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن یحیی بن مهدی، ابن ثابت بغدادی، معروف به خطیب، صاحب تاریخ بغداد و دیگر نوشته های سودمند، از حافظان استوارکار و دانشمندان چیره دست است که تنها «تاریخ بغداد»ش برای اثبات دانش او بس است؛ چرا که نشان دهنده آگاهی عظیمی است. (۳)

۴. ذهبی

: حافظ ابن عساکر گفته است: شنیدم که حسین بن محمّد از ابن خیرون

۱- ۱) . مختار تاریخ بغداد، اثر ابن جزله بغدادی، مخطوط.

۲- ۲) . الانساب ۵ / ۱۵۱.

۳- ۳) . وفیات الاعیان ۱ / ۹۲.

یا شخصی دیگر، حکایت می کرد که خطیب به وی گفته است که وقتی حجّ گزارد، سه جرعه از آب زمزم نوشید و از خدا سه حاجت طلبید. نخست آنکه تاریخ بغداد را در مکّه، برای مردمان بازگوید؛ دوم آنکه در مسجد جامع منصور، به املای حدیث بپردازد و سوم آنکه در کنار بُشر حافی به خاک سپرده شود. پس این سه حاجت، همگی برای وی بر آورده شدند. (۱)

ذهبی در سخن دیگری درباره خطیب، می گوید: بنابر نقل غیث ارمنازی، مکی رمیلی گفته است: در ماه ربیع الاوّل سال ۴۶۳ ، در شهر بغداد، خواب دیدم که مطابق عادت همیشگی، برای خواندن تاریخ بغداد در منزل خطیب گرد آمده ایم.

گویا خطیب نشسته بود و شیخ ابوالفتح، نصر بن ابراهیم مقدسی، در جانب راست او جای گرفته بود و در سمت راست نصر، مردی نشسته بود که من او را نشناختم.

من درباره آن مرد پرسیدم، گفتند: این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که برای شنیدن تاریخ بغداد آمده است. با خود گفتم: این نشانه بزرگی خطیب است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس وی حاضر شده است و این ردّی است بر سخن کسانی که از تاریخ او عیب جویی می کنند و می گویند که در آن نسبت به برخی از مردمان، غرض ورزی وجود دارد. (۲)

نیز ذهبی می نویسد: حافظ ابوالحسین از جعفر بن منیر، برایم نقل کرد که سلفی اشعاری این چنین سروده بود: تَصانیفُ ابْنِ ثابِتٍ الْخَطیبِ

نوشته های خطیب ابن ثابت، از باد شمالیِ تر و تازه، خوشگوارتر است. وقتی کسی که

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۷۹ ، شرح حال خطیب بغدادی.

۲- ۲) . همان / ۲۸۸ ؛ تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۱۴۵.

این آثار را فرا گرفته است به روایت آنها می پردازد، آنها را مرغزاری برای جوان بیدار خردمند می یابی که بوی خوش برخاسته از آن را با دلی هوشیار و دانا و نگهدار، بر می گیرد. راستی! کدام آسودگی و کدام نعمت زندگی و بلکه کدام پاکی و پاکیزگی با کتابهای او برابری می کند؟

این را سمعانی در تاریخش از یحیی بن سعدون، از سلفی، نقل کرده است. (۱)

۵. سبکی

: ابوالفرج اسفراینی می گوید (حافظ ابن عساکر نیز این داستان را در «التبیین» از اسفراینی آورده است): ابوالقاسم، مکی بن عبدالسلام مقدسی گفته است: در خانه شیخ ابوالحسن زعفرانی در بغداد، خوابیده بودم که سحرگاهان در خواب دیدم مطابق عادت همیشگی، برای خواندن تاریخ بغداد در منزل خطیب گرد آمده ایم. گویا خطیب نشسته بود و شیخ نصر مقدسی، در جانب راست او جای گرفته بود. در سمت راست وی، مردی نشسته بود که او را نمی شناختم. گفتم: این مرد کیست که پیشتر در جمع ما حاضر نشده است؟ مرا گفتند: ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که برای شنیدن تاریخ بغداد آمده است. من با خود گفتم: این نشانه بزرگی خطیب است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس وی حاضر شده و این ردّی است بر سخن کسانی که به تاریخ او خرده می گیرند و می گویند در آن نسبت به برخی از مردمان، غرض ورزی شده است. این اندیشه مرا از برخاستن و رفتن به نزد نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و پرسیدن سؤالاتی - که در پیش خود آمده کرده بودم - از ایشان، باز داشت. پس در آن حال، از خواب برخاستم و با آن حضرت سخنی نگفتم. (۲)

شگفت آنکه دهلوی، خود فراوان، تاریخ بغداد و دیگر نوشته های خطیب را می ستاید! وی در «بستان المحدّثین» می نویسد: «نوشته های خطیب افزون بر شصت کتاب است. آثاری چون: «تاریخ بغداد»، «الکفایه» و کتابهای سودمند دیگری که سرمایه محدّثان و ریسمان استوار آنان در این دانش اند.» سپس سروده

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۹۲.

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه ۴ / ۳۴.

حافظ ابوطاهر سلفی را - که پیشتر آورده شد - می آورد و داستان نوشیدن خطیب از آب زمزم و خوابی را که ذهبی آن را یاد کرده است، نقل می کند.

ستایش آثار حافظ ابن عساکر

۱. ابن خلّکان

: ابن عساکر آثار مفیدی نگاشت و روایات فراوانی فراهم آورد. وی نسبت به احادیث، نیکو سخن می گفت و در گردآوری و تألیف، دقیق بود. او تاریخ کبیر دمشق را - که به شیوه تاریخ بغداد است - در هشتاد مجلّد به رشته نوشته درآورد و مطالب شگفت آوری در آن نقل کرد. شیخ ما، حافظ و ع لّا مه، ابومحمّد، عبدالعظیم منذری، حافظ مصر - که خدا بهره بخشی اش را مستدام بدارد - زمانی که از این تاریخ گفتاری به میان آمد، مجلّدی از آن را به من نشان داد و در بزرگداشت آن، بسیار سخن راند و گفت: «جز این نمی اندیشم که این مرد از زمان بلوغ، تصمیم بر نگارش این تاریخ گرفته و از همان روزگار به گردآوری مطالب پرداخته است؛ چرا که عمر کوتاه تر از آن است که آدمی پس از اشتغال و تنبّه، به نوشتن چنین کتابی بپردازد.» الحقّ که سخن درستی گفت! و هر که با این کتاب آشنا شود، حقیقت این سخن را در خواهد یافت. کی زمان برای آدمی فراخ می شود تا چنین کتابی بنگارد؟!

[درباره مطالب کتاب تاریخ دمشق] من نیز بر همانم که بر ابن عساکر روشن شده است؛ چرا که این اخبار پس از فراهم آمدن پیش نویسهایی که به شماره در نمی آید، نزد وی به درجه صحّت رسیده اند. وی غیر از تاریخ دمشق، کتابها و آثار نیکو و سودمند دیگری نیز دارد. (۱)

۲. یافعی

: برخی از دانشمندان حدیث و تاریخ درباره وی گفته اند: ابن عساکر در حدیث و رجال، سرور مردم روزگار خود بود و در این دو علم، به بلندترین قلّه رسید و هر کس تاریخ دمشق را به دقّت بنگرد، جایگاه این مرد را در حفظ اخبار خواهد شناخت. من می گویم: بلکه هر کس اندکی در آثار وی بیندیشد، منزلت او را در

۱- ۱) . وفیات الاعیان ۳ / ۳۰۹.

حفظ و ضبط علم و آگاهی و خوش فهمی و بلاغت و پژوهش و گستردگی دانش و دیگر فضائل سودمند و نیکویی های مفید، در می یابد. (۱)

۳. سبکی

: وی صاحب تاریخ شام در بیش از هشتاد جلد است. او در این کتاب از مطالبی پرده برداشته است که دیگران آنها را پوشیده نمی داشتند؛ لیکن از نگارش آنها ناتوان بوده اند. هر که این کتاب را بخواند، در خواهد یافت که این امام به چه مرتبتی رسید که خوشه پروین را در بلندی اندک شمرد و در اوج گیری به ماه شب چهارده، راضی نشد. دیگر آثار وی عبارت اند از: «الأطراف»، «تبیین کذب المفتری فیما نسب إلی الإمام أبی الحسن الأشعریّ» و دیگر نوشته ها و مستندسازیها و فوایدی که حافظان سخت بدانها نیازمندند و مجالسی املا شده از حافظه که اگر بخاری در آن حضور می یافت، سر تعظیم فرود می آورد و مسلم تسلیم مطالب آنها می شد و از آن مجالس، پای بیرون نمی نهاد مگر آنکه در سفر برای حضور دوباره در آنها شتران نه ساله تیزرو به کار می گرفت. (۲)

۱۱- اشکال و پاسخ - ۱۱

یادآوری سخن دهلوی: «با دانستن حال این کتابها - که نویسندگانشان نیز بدان تصریح کرده اند - چگونه احتجاج بدین احادیث رواست؟»

ما هرگز به سخنی که دهلوی به نویسندگان این کتابها نسبت داده، دست نیافتیم و از دیگر دانشمندان سنّی هم کلامی که در بر دارنده ادّعای او باشد، پیدا نکردیم؛ بلکه بر عکس پندار وی، مشاهده کردیم که دانشمندان «الفردوس» و «تاریخ بغداد» و «تاریخ دمشق» را ستوده اند و به اخبار این کتابها استدلال و بدانها تکیه کرده اند.

حتّی دیدیم که خود دهلوی در «بستان المحدّثین» آثار خطیب را به نیکی توصیف و در «التحفه» به روایات دیلمی و ابن عساکر استناد کرده است. با این وصف، چرا روا

۱- ۱) . مرآت الجنان ۳ / ۳۹۳.

۲- ۲) . طبقات الشافعیّه ۷ / ۲۵۱.

نیست که شیعه به احادیث این دانشمندان بزرگ اهل سنّت احتجاج کند؟!

۱۲- اشکال و پاسخ - ۱۲

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، صاحب «جامع الأصول» نقل کرده است که خطیب تنها برای نیل به همین هدف (بررسی این احادیث پس از گردآوری آنها و اینکه آیا اصلی دارند یا خیر) احادیث شیعه را از سیّد مرتضی روایت کرده است.»

اوّلاً: وی مرجعی را که سخن نویسنده «جامع الأصول» را از آن برگرفته، یاد نکرده است تا ما بدان مراجعه کنیم.

ثانیاً: صرف روایت احادیث شیعه از سیّد مرتضی توسّط خطیب، موجب قدح «تاریخ بغداد» و یا کتابی دیگر نمی شود. زیرا ممکن است که خطیب احادیث شیعه را در نوشته ویژه دیگری آورده باشد و آنها را در کتاب «تاریخ بغداد» - که نزد دانشمندان مهمّ مقبول و پذیرفته است - جای نداده باشد. بنابراین، مانعی برای احتجاج به روایات «تاریخ بغداد» و دیگر کتب رایج، وجود ندارد؛ همان گونه که دهلوی در باب یازدهم کتابش، به تقلید از کابلی، چنین کرده است.

ثالثاً: این سخن نشان دهنده شکوه و بزرگی سیّد مرتضی رحمه الله است؛ چرا که خطیب بغدادی با آن اعتباری که نزد اهل سنّت دارد، از وی حدیث نقل کرده است.

بنابراین، روشن می شود که خوارداشت سیّد مرتضی توسّط دهلوی در باب نبوّت «التحفه» وزن و ارزشی ندارد.

۱۳- اشکال و پاسخ - ۱۳

دهلوی می گوید: «در مجموع، این حدیث حتّی در شمار آن احادیث نیز نیست و بی گمان، اثری از آن در کتب اهل سنّت، هر چند به طریقی ضعیف، وجود ندارد.»

دهلوی این پندار دروغین را پی درپی، بازگو می کند! خدایا تو خود می دانی که این بهتانی بزرگ است! لیکن خواننده دقیق دانست که این حدیث شریف در کتابهای زیر آمده است:

۱. کتاب السنّه، اثر ابن شاهین بغدادی؛

۲. تاریخ نیشابور، اثر حاکم نیشابوری؛

۳. ابانه، اثر ابن بطّه عکبری؛

۴. فضائل الصحابه، اثر ابونعیم اصفهانی؛

۵ . فضائل الصحابه، اثر ابوبکر بیهقی؛

۶ . مناقب علی بن ابی طالب، اثر ابن مغازلی واسطی؛

۷. فردوس الاخبار، اثر شیرویه بن شهردار دیلمی؛

۸ . زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی، اثر عاصمی؛

۹. الخصائص العلویّه، اثر ابوالفتح نطنزی؛

۱۰. مسند الفردوس، اثر شهردار بن شیرویه دیلمی؛

۱۱. مناقب علی بن ابی طالب، اثر خطیب خوارزمی؛

۱۲. معجم الادباء، اثر یاقوت حموی؛

۱۳. وسیله المتعبّدین، اثر ملّا عمر؛

۱۴. مطالب السؤول، اثر ابن طلحه نصیبی؛

۱۵. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، اثر گنجی؛

۱۶ و ۱۷. الریاض النضره و ذخائر العقبی، اثر محبّ الدین طبری؛

۱۸. المودّه فی القربی، اثر سیّد علی همدانی؛

۱۹. توضیح الدلائل، اثر سیّد شهاب الدین احمد؛

۲۰. هدایه السعداء، اثر شهاب الدین هندی؛

۲۱. الفصول المهمّه، اثر ابن صبّاغ مالکی؛

۲۲. الفواتح (شرح دیوان امیرالمؤمنین)، اثر حسین میبدی؛

۲۳. زینه المجالس، اثر صفوری؛

۲۴. الاکتفاء، اثر ابراهیم وصّابی یمنی؛

۲۵. الاربعین، اثر جمال الدین محدّث شیرازی؛

۲۶. وسیله المآل، اثر احمد بن فضل مکّی؛

۲۷. سیر الاقطاب، اثر شیخ اللّه دیا؛

ص:۳۰۰

۲۸. مفتاح النجا، اثر میرزا محمّد بدخشانی؛

۲۹. معارج العلی، اثر محمّد صدر العالم؛

۳۰. الروضه الندیّه، اثر محمّد بن اسماعیل یمانی؛

و دیگر کتب اهل سنّت.

پس این انکار و نپذیرفتن از چه روست؟ چرا این مرد از بازخواست افراد آگاه از کتب اخبار، باکی به دل راه نمی دهد؟

باری، وجود این حدیث شریف در کتابهای اهل سنّت، بسان آشکار شدن خورشید در نیمروز، هویدا گشت. بنابراین، انکار منکران و ستیزه جویی ستیزه جویان، راه به جایی نخواهد برد و سپاس مر یزدان پاک راست، خداوندگار جهانیان.

ص:۳۰۱

دلالت حدیث تشبیه

اشکالات دهلوی به دلالت حدیث تشبیه و پاسخهای آن

اشاره

خواننده گرامی، دانستی که حدیث تشبیه در شمار آن دسته از احادیث اهل سنّت است که در تعدادی از آثار معتبر آنان ثبت و ضبط شده است و دریافتی که اشکال تراشی های دهلوی پیرامون سند این حدیث و کتابهایی که آن را نقل کرده اند، بنیاد درستی ندارد.

دهلوی پس از مناقشه در سند این روایت، به اشکال تراشی در دلالت آن پرداخته است. در ادامه، ناروایی تمامی این اشکال تراشی ها برای خوانندگان روشن خواهد شد.

۱- اشکال و پاسخ - ۱

اشاره

دهلوی: «آنچه در این حدیث یاد شده، تنها تشبیه پاره ای از ویژگیهای حضرت امیر به ویژگیهای این پیامبران است.»

برخی از وجوه دلالت حدیث تشبیه به برابری

اشاره

بی گمان، نزد هر که به اسلوب سخن آشناست، نفی دلالت این حدیث شریف به برابری امیرالمؤمنین علیه السلام در ویژگیهای یاد شده، با پیامبرانی که نام ایشان در حدیث آمده است و حمل حدیث تنها بر تشبیه طرفین، ستیزه جویی آشکاری است. برای روشن تر شدن این برابری، برخی از وجوه نشان دهنده آن را یاد می کنیم:

۱. ترکیب سخن در حدیث، این همانی را می رساند.

اصل ترکیب «هر که می خواهد به... نظاره کند» رسانای این همانی و یکسانی کسی که نگریستن بدو خواسته شده با کسی است که نگریستن به او امر شده است.

این سخن درست مانند آن است که گفته شود: هر که می خواهد به برترین مرد شهر بنگرد، فلانی را نظاره کند. تردیدی نیست که در این سخن، جایی برای تشبیه وجود ندارد. یعنی مقصود این نیست که کسی که نگریستن بدو امر شده، حقیقتاً برترین مرد شهر نبوده، بلکه مشابه برترین مرد شهر است. در چنین سخنی، جایی برای آنکه مراد گوینده تنها مشابهت باشد، نیست؛ بلکه مقصود آن است که شخص مورد نظر حقیقتاً همان برترین مرد شهر است.

آری، بدان سبب که در این حدیث شریف، این همانی و عینیّت ممکن نیست، چاره ای نیست جز آنکه حدیث بر نزدیک ترین معنا به عینیّت که همان برابری است، حمل شود. از این رو، معنای حدیث چنین است: هر که می خواهد آدم را ببیند و دانش او را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، همانند آدم و با او برابر است و همه دانشهای گردآمده در آدم، در علی علیه السلام جمع است. دیگر ویژگیهای یاد شده در حدیث نیز همین گونه اند. بنابراین روشن شد که مراد حدیث، تنها برابری در ویژگیهاست؛ و در غیر این صورت، سخن نبوی از بلاغتی که شایسته آن است، فرو می افتد.

سخن محبّی در شرح حال عیسی بن محمّد مغربی، نویسنده «مقالید الأسانید» به آنچه یاد کردیم، گواهی می دهد. وی می گوید: «مردمان اعتقاد بزرگی بدو داشتند؛ تا آنجا که عارف حقیقی، سیّد محمّد بن باعلوی، در شأن او می گفت: وی زرّوق عصر خویش است. سیّد عمر باعلوی نیز می گفت: هر که می خواهد کسی را ببیند که شکّی در ولایتش نیست، مغربی را بنگرد. همین فخر او را بسنده است و کسی که [این مقام را] برای او گواهی می کند، خزیمه است.» (۱)

۱- ۱) . خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۳ / ۲۴۰.

ظاهر سخن باعلوی در حقّ عیسای مغربی، همان است که گفتیم. زیرا اگر مفاد این سخن تنها تشبیهی بسان تشبیه سنگریزه به مروارید بود، به ولایت پابرجا و قطعی مغربی دلالت نمی کرد و کلام محبّی (همین فخر او را بسنده است و کسی که [این مقام را] برای او گواهی می کند، خزیمه است) هیچ وجهی نمی داشت.

۲. آنچه از تشبیه به ذهن متبادر می شود، برابری است.

اشاره

بی گمان، نخستین معنایی که از سخنی همچون «زید در دانش یا زیبایی یا دارایی، مانند عمرو است» به ذهن می رسد، برابری میان آن دو در این ویژگیهاست و هیچ کس، جز آن که منکر واضحات و بدیهیّات است، در این باره تردید نمی کند.

پس اگر در این حدیث شریف، به جای لفظ «برابری» حرف تشبیه را در تقدیر می گرفتیم، باز هم به سبب تبادر یاد شده، بی هیچ شکّی، برابری را می رساند.

همچنین، درستی سلب تشبیه در حالتی که میان طرفین رابطه تساوی بر قرار نیست، این تبادر را روشن تر می کند؛ چرا که اگر زید در زیبایی مساوی عمرو نباشد، می توان گفت: زید در زیبایی مانند عمرو نیست. و اگر تشبیه دلیل برابری نبود، سلب تشبیه در حال نابرابری نادرست می بود.

نیز دانشمندان در گفتگوهای خود پیرامون نماز و روزه و حجّ و زکات و...

می گویند: کذا فی الآیه الکریمه (مانند این در فلان آیه کریمه)؛ و کذا فی الحدیث الشریف (و مانند این در آن حدیث شریف)؛ و اگر به حدیثی از احادیث احتجاج کنند، خواهند گفت: مسلم نیز مانند این را یاد کرده است؛ بخاری نیز مانند این را نقل کرده است. و هرگاه سخنشان درباره برخی از احکام فرعی فقهی باشد، می گویند:

شافعی مانند این گفته است؛ ابوحنیفه مانند این گفته است و... . نمونه هایی که از بی شماری، به شماره در نمی آیند.

تردیدی نیست که مقصود ایشان از چنین سخنانی، تساوی و برابری است و آنچه به ذهن شنوندگان این سخنان متبادر می شود، همین است و اگر مطابقت تامّ

وجود نمی داشت، گوینده خود را در معرض انتقاد و مؤاخذه ای سخت نهاده بود.

پس ضرورت حمل تشبیه به برابری، در چنین عباراتی، روشن شد.

همانندی امام علیه السلام با پیامبران در ویژگیهایی که در حدیث شریف یاد شده، همین گونه است و حمل این همانندی بر مطابقت تامّ و یکسانی کامل و برابری دقیق، واجب است و غیر این، هرگز روا نیست.

برتری پیامبر ما از دیگر پیامبران در قرآن کریم

دانشمندان بزرگ با آیه ای که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله را به پیروی از هدایت انبیا فرمان می دهد، به برتری آن حضرت از همه پیامبران و فرستادگان، استدلال کرده اند. این حدیث هم - که نشان دهنده وجود ویژگیهای پیامبران علیهم السلام در امیر مؤمنان علیه السلام است - همین گونه است و به برتری حضرتش از ایشان، دلالت می کند. و آن گاه که برتری وی از انبیای گرامی ثابت شود، گمان تو درباره ثبوت برتری او از سه تنی که دارای ویژگیهایی محیّرالعقول اند، چیست؟!

بر ماست که نخست، آیات کریمه مورد نظر را یاد کنیم و سپس بخشهایی از سخنان مفسّران را در بیان آنچه بدان اشارتی کردیم، بیاوریم. اینک آیات مورد نظر:

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ * وَ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلاًّ فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ* وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذلِكَ هُدَى اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ * أُولئِكَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ * أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرى لِلْعالَمِينَ . (1)

۱- ۱) . انعام (۶) / ۸۴ - ۹۰.

و به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم. و نوح را پیشتر، راه نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم. * و زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند؛ * و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم؛ * و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. * این است هدایت خدا که هر کس از بندگانش را بخواهد، بدان رهنمون می شود. و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می دادند از دستشان می رفت. * ایشان اند کسانی که به آنان کتاب و داوری و نبوّت دادیم و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. * اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس هدایت آنان را پی گیر. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست.

فخر رازی در تفسیر « فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ » می نویسد: در این آیه مسائلی مطرح است:

مسئله نخست

: تردیدی نیست که مقصود از « أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ : اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است» پیامبرانی اند که پیشتر از آنان یاد شده است و شک نیست که « فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ : پس هدایت آنان را پی گیر» دستوری است خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله . آنچه می ماند، تنها، تعیین چیزی است که خدا محمّد را دستور می دهد تا در آن، به این پیامبران اقتدا کند.

برخی از مردم گفته اند: مراد آیه این است که پیامبر در امری که تمامی پیامبران در آن همداستان اند (یعنی اعتقاد به توحید و تنزیه خدا از هر آنچه سزاوار ذات و صفات و افعال او نیست و سایر عقلیّات) به آنان اقتدا کند.

برخی دیگر می گویند: مراد پیروی از ایشان در شرایع است؛ جز آنچه با دلیل،

ص:۳۰۷

تخصیص می خورد. بنا بر این سخن، این آیه دلیلی است بر اینکه شرایع ادیان پیشین، ما را نیز در بر می گیرد و اجرای آنها بر ما واجب است.

دیگران گفته اند: خدای متعال تنها از آن رو در آیه پیشین از پیامبران نام برده است که روشن کند آنان از شرک به دور بودند و برای نابودی آن می کوشیدند؛ چرا که آیه با « وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ : و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می دادند از دستشان می رفت» پایان می پذیرد و در ادامه، خدای متعال پافشاری ایشان را بر توحید و نپذیرفتن شرک، با عبارت « فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ : اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند» مورد تأکید قرار می دهد و سپس می فرماید: « أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ : اینان کسانی اند که خدا هدایتشان کرده است»؛ یعنی خدا آنان را به ابطال شرک و اثبات توحید و تحمّل بی خردی نادانان در این راه، هدایت فرموده است.

دسته ای دیگر می گویند: لفظ آیه مطلق است؛ از این رو، پیروی در همه امور را بر می تابد؛ مگر آنچه را دلیل جداگانه، تخصیص بزند.

قاضی در این باره گفته است: «به چند دلیل، حمل آیه بر امر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیروی پیامبران پیشین در همه شرایعشان، بعید است. دلیل اوّل آنکه: شرایع آنان گوناگون و متناقض است و بدین سبب، درست نیست که پیامبر به پیروی از ایشان در احکام متناقض، مأمور باشد. دوم اینکه: بی گمان، مقصود از «هدی» دلیل است نه نفس عمل؛ از این رو، می گوییم: دلیل اثبات شریعت آنان به روزگار ایشان اختصاص دارد نه روزگاری دیگر و بنابراین، پیروی از آنان در این «هدی» تنها این است که وجوب انجام افعالی ویژه را در روزگار ایشان، معتقد شویم. پس چگونه می توان به چنین چیزی بر لزوم پیروی از آنان در شرایعشان در هر روزگاری، استدلال کرد؟ سوم آنکه: پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله از انبیای گذشته در شرایعشان، پایین تر بودن جایگاه حضرتش را از جایگاه آنان در پی دارد و این سخنی است که همگان بر ناروایی اش همداستان اند. بر پایه این سه دلیل، ثابت شد که حمل آیه بر وجوب پیروی از پیامبران پیشین در شرایعشان، روا نیست.»

پاسـخ دلیل سوم قاضـی این است که خدای متعال فرسـتاده خاتم را به پیروی از همه پیامبران پیشـین در تمامی اوصاف نیک و خویهـای شـریف، دسـتور داده است و این نه تنهـا پایین تر بودن مرتبت حضـرتش را از ایشان به دنبال نـدارد، بلکه - بر اساس آنچه پس از این و به زودی بیان خواهد شد - والاتر بودن مرتبت آن حضرت را از همه پیامبران، در پی خواهد داشت.

بنابراین، بر پایه آنچه گفتیم، دلالت این آیه به اینکه شریعت پیامبران پیشین ما را ملزم می کند، ثابت می شود.

مسئله دوم

: دانشمندان به همین آیه احتجاج کرده اند که پیامبر ما از همه پیامبران، برتر است. اینک استدلال ایشان:

پیشتر گفتیم که خصال کمال و ویژگیهای شرف در همه پیامبران پراکنده است؛ به گونه ای که:

داوود و سلیمان از سپاسگزاران نعمت بودند؛

ایّوب از شکیبایان در گرفتاری بود؛

یوسف این هر دو ویژگی را در خود گرد آورده بود؛

موسی شریعت استوار و چیره و معجزات آشکار و روشن داشت؛

زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس، در شمار زاهدان بودند؛

اسماعیل قرین صدق و راستی بود؛

و یونس از اصحاب ناله و زاری به درگاه خدا به شمار می رفت؛

و خدای متعال تنها از این رو از تک تک این پیامبران نام برده که در هر یک ایشان صـفت معیّنی از اوصاف سـتوده و شریف، چشـمگیر بوده است و پس از یادکرد همه آنان، محمّد صلی الله علیه و آله را به پیروی از تمامی ایشان دستور داده است. گویا خـدای حکیم به محمّـد صـلی الله علیه و آله فرمـان می دهـد که همه خویهـای پرسـتش و فرمانبری را - که در همه پیامبران به گـونه پراکنـده موجـود اسـت - در خـود گرد آورد. و وقـتی خـدایْ تعـالی چنین دسـتوری به پیـامبر داده، محـال است که آن حضرت در انجام آن و به دست آوردن آنچه بدان مأمور شده است، کوتاهی کند. بنابراین، ثابت می شود که

پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را فرمان یافته تا به دست آورد، به دست آورده است.

حال که چنین است، ثابت می شود که خصال نیکی که در همه پیامبران پراکنده است، در رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع است و بدین سبب، واجب است که گفته شود: آن حضرت از همه انبیا برتر است. و اللّه اعلم. (۱)

بر پایه همین سخنی که دانشمندان در احتجاج به این آیه کریمه به برتری پیامبر ما صلی الله علیه و آله از دیگر پیامبران، بر زبان رانده اند، ما با حدیث تشبیه به برتری سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبران، احتجاج می کنیم. بنابراین، هیچ شکّی در دلالت حدیث تشبیه به مذهب شیعه، بر جای نمی ماند.

بله! اثبات برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیا بر اساس حدیث تشبیه، از اثبات برتری رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگر فرستادگان، روشن تر است. زیرا وقتی فرمان پیروی از هدایت پیامبران پیشین - که درود خدا بر آنان باد - نشان دهنده افضلیّت نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله است، وجود ویژگیهای انبیای گذشته در حضرت امیر علیه السلام - که حدیث تشبیه به روشنی به آن دلالت می کند - به طریق اولی، به افضلیّت امام علیه السلام از آنان دلالت خواهد کرد.

ضمن اینکه احتجاج به آیه شریفه، به مقدّماتی نیازمند است: نخست: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروی فرمان یابد، ترک فرمانِ پیروی از جانب آن حضرت محال باشد. دوم: مراد از هدایت انبیای پیشین، همه خصال نیکویی باشد که به تک تک ایشان اختصاص دارد. سوم: پیروی نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از پیامبران گذشته، مانع برتری حضرتش از ایشان نباشد. لیکن در حدیث تشبیه، به هیچ یک از این مقدّمات نیازی نیست و حدیث خود، بی هیچ مقدّمه ای، ویژگیهای پیامبران پیشین را برای امام اثبات می کند. زیرا در حدیث، سخنی از فرمان پیروی نیست تا اثبات برتری، به اینکه حضرتش قطعاً این فرمان را خواهد گزارد، وابسته باشد.

همچنین در حدیث تشبیه، به روشنی، اوصاف انبیا نظیر: دانش و بردباری و

۱- ۱) . مفاتیح الغیب ۱۳ / ۶۹ - ۷۱.

بندگی و تقوا و شکوه و توانمندی، یاد شده است و واژه «هدی» در آن وجود ندارد تا برای دلالت به برتری، نیاز به مقدّمه ای باشد که می گوید: مراد از «هدی» صفات است. نیز در این حدیث شریف، نیازی نیست که نشان دهیم پیروی با برتری منافات دارد؛ چرا که در اینجا سخنی از پیروی به میان نیامده است.

اینها همه، نشان دهنده آن است که دلالت حدیث تشبیه به برابری ویژگیهای امام علیه السلام با اوصاف انبیای گذشته، از دلالت فرمان پیروی از اوصاف این پیامبران، به برتری نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از ایشان، روشن تر است.

نیشابوری نیز از احتجاج یاد شده بر افضلیّت پیامبر ما صلی الله علیه و آله و اقوال دانشمندان در تفسیر «هدی» سخن رانده، پس از آوردن گفته قاضی و آنچه در پاسخ به دلایل او گفته اند، تصریح می کند: آنچه گذشت شکوهمندی افزون جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از جایگاه پیامبران گذشته، واجب می گرداند؛ چرا که آن حضرت فرمان یافته تا تمام خصال کمال و ویژگیهای بزرگیِ پراکنده در ایشان را (مانند: سپاسگزاری در داوود و سلیمان، شکیبایی در ایّوب، زهد در زکریّا و یحیی و عیسی، راستی در اسماعیل، تضرّع در یونس و معجزات درخشان در موسی و هارون) در خود گرد آورد؛ و از همین روست که حضرتش فرموده است: «اگر موسی در روزگار من زنده می بود، باید از من پیروی می کرد.» (۱)

خطیب شربینی پس از آوردن این احتجاج می نویسد: با این بیان، ثابت شد که فرستاده خاتم صلی الله علیه و آله برترین پیامبران است؛ زیرا اوصافی که در همه ایشان پراکنده است، در وی گرد آمده است. (۲)

۳. استدلال در پرتو سخن فخر رازی

هر گاه فرمان پیروی نشان دهنده وجود همه اوصاف پیامبران پیشین در پیامبر ما صلی الله علیه و آله باشد و به سبب آنکه حضرتش به تنهایی، دارای جمیع ویژگیهای

۱- ۱) . تفسیر نیشابوری ۷ / ۱۸۵.

۲- ۲) . السراج المنیر ۱ / ۴۳۵.

پراکنـده در ایشان است، آیه شـریفه به برتری وی از آنان دلالت کنـد، حـدیث تشبیه، دست کم، به افضـلیّت امیرالمؤمنین علیه السـلام از آنان دلالت خواهـد کرد. بنابراین، این حـدیث بر پایه همان مقدّماتی که در احتجاج به آیه شـریفه بر افضـلیّت پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شد و با چشم پوشـی از آنچه در وجه پیشـین بدون به کار بسـتن این مقدّمات در اثبات برتری حضـرت امیر گفته آمد، نشان دهنده افضلیّت امام علیه السلام خواهد بود.

پس در این صورت، نتیجه سـخنْ دلالت حدیث تشبیه به برتری امیر مؤمنان علیه السـلام از انبیای گذشته است. زیرا وی خصال نیك پراکنده در آنان را در خود گرد آورده است و هر گاه وی از پنج پیامبر یاد شده برتر باشد، برتری او از همه پیامبران، جز فرسـتاده خـاتم صـلی الله علیه و آله ، به اجماع مرکّب، ثابت خواهـد شـد (در برخی از نقلهای حـدیث تشبیه، از وجود اوصاف یعقوب و یوسف و ایّوب و یونس علیهم السـلام و شـکوه اسـرافیل و مرتبت میکائیـل و بزرگی جبرائیل در سـرورمان علی علیه السلام سخن به میان آمده است).

۴. در علی نود ویژگی گرد آمده است که در غیر او وجود ندارد.

سیّد علی همـدانی - که از مشایـخ پدر دهلوی است - در کتابی که رشـیدالدین دهلوی آن را در شـمار آثار نگارش یافته در مناقب اهل بیت علیهم السلام توسّط اهل سنّت بر شمرده، از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی إسْرافیلَ فی هَیْبَتِهِ وَ إلی میکائیـلَ فی رُتْبَتِهِ وَ إلی جَبرائیـلَ فی جَلالَتِهِ وَ إلی آدَمَ فی سِلْمِهِ وَ إلی نُـوحٍ فی حُسْنِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ وَ إلی یَعْقُوبَ فی حُزْنِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ وَ إلی مُوسـی فی مُناجاتِهِ وَ إلی أیُّوبَ فی صَبْرِهِ وَ إلی یَحْیی فی زُهْدِهِ وَ إلی عیسـی فی سُنَنِهِ وَ إلی یُونُسَ فی وَرَعِهِ وَ إلی مُحَمَّدٍ فی جِسْمِهِ وَ خُلْقِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی علیّ؛ فـإنَّ فیه تِسْعینَ خَصْلَةً مِنْ خِصالِ الْأنبیاءِ، جَمَعَهَا اللّهُ فیهِ وَ لَمْ تُجْمَعْ فی أحَدٍ غَیْرِهِ.

هر که می خواهـد هیبت اسـرافیل و مرتبت میکائیل و جلالت جبرائیل و دانش آدم و نیکویی نوح و خدا دوستیِ ناب ابراهیم و حزن یعقوب و جمال

یوسف و راز و نیاز موسی و شکیبایی ایّوب و دنیاپرهیزی یحیی و آیین و روش عیسی و پرهیزکاری یونس و خلقت نیکو و خُلق نیک محمّد را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که در وی نود خوی از خویهای پیامبران نهفته است که خدا آنها را در او و نه در کسی دیگر، گرد آورده است.

سیّد علی همدانی تمام این نود خوی پسندیده را در کتاب «جواهر الأخبار» آورده است. (۱)

آری، این حدیث صرف تشبیه نیست؛ بلکه بر مجرای حقیقت روان است. دیگر آنکه، گردآمدن همه این اوصاف تنها در علی و نه در کسی دیگر، نصّی است بر افضلیّت او.

۵ . دلالت حدیث در کلام ابن روزبهان

متعصّب ستیزه گر، فضل بن روزبهان، به دلالت حدیث تشبیه بر افضلیّت تصریح کرده است و نزد او، دلالت این حدیث به مذهب امامیّه درست است؛ جز آنکه وی حدیث را با اتّهام ساختگی بودن، رد می کند. اینک سخن او:

نشانه ساختگی بودن، بر پیشانی این حدیث هویداست و با آنکه به بیهقی نسبت داده شده، شکّی نیست که حدیثی منکَر (۲) است؛ زیرا موهم آن است که علی بن ابی طالب از این پیامبران برتر است و این سخنی است باطل؛ چرا که غیر نبی از نبی برتر نیست. دلیل آنکه این حدیث موهم چنین معنایی است، آن است که بر پایه آن، فضائل پراکنده در پیامبران در علی گرد آمده و کسی که همه فضائل را در خود دارد، از کسانی که این فضائل در ایشان پراکنده است، برتر است. همچون حدیثی از برساخته های غلات است. (۳)

تعصّب این قوم را ببین! یکی شان مانند ابن روزبهان، به دلالت حدیث به مذهب

۱- ۱) . مودّه القربی؛ بنگرید به: ینابیع المودّه ۲ / ۳۰۶، چاپ محقَّق.

۲- ۲) . منکر خبری است که فقط یک نفر غیر ثقه آن را نقل کرده باشد. (درایه الحدیث / ۶۹) (مترجم)

۳- ۳) . ابطال الباطل؛ بنگرید به: دلائل الصدق ۲ / ۵۱۸ .

شیعه اعتراف می کند، سپس بر آن برچسب ساختگی بودن می نهد و آن را رد می کند و دیگری مثل کابلی و دهلوی، دلالت حدیث را بر نمی تابد! و این گونه به ردّ و بدل کردن سخنان دروغ میان خود می پردازند. اینان جز فرو افکندن حدیث از اعتبار، هدفی ندارند تا آنکه شیعه نتواند بدان بر مذهب راستین خود احتجاج کند؛ حال هر چه می خواهد بشود، بشود!

امّا سخن ابن روزبهان در ابطال برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیای یاد شده - بدان سبب که حضرتش پیامبر نیست و غیر پیامبر نمی تواند از پیامبر برتر باشد - با آیه مباهله و احادیثی که ذیل آن آمده اند و نیز دیگر احادیث صریحی که نشان می دهند علی نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است و روایتی که درباره توسّل آدم علیه السلام به وی (۱) نقل شده و اینکه انبیا بر ولایت او بر انگیخته شدند (۲) و حدیث «من و علی، پیش از آنکه آدم آفریده شود، از نوری واحد آفریده شدیم.» (۳) و... باطل می شود.

بنابراین، دلالت حدیث به افضلیّت روشن می گردد؛ پس احتجاج شیعه بدان درست است و مناقشه دهلوی در این باره، رد می شود.

۶ . سخن امیر محمّد بن اسماعیل پیرامون حدیث تشبیه علّامه

آزموده، محمّد بن اسماعیل، سخنی لطیف و تقریری متین درباره حدیث تشبیه دارد که روش احتجاج شیعه را روشن و شیوه استدلال آنان را تأیید می کند.

بنگرید:

فایده: حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به پنج تن از پیامبران همانند ساخته است.

محبّ الدین طبری در این باره می نویسد:

ص:۳۱۴

۱- ۱) . بنگرید بدانچه اهل سنّت در تفسیر آیه «فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ : پس آدم از خداوندگارش کلماتی رافرا گرفت.» (بقره (۲): ۳۷) روایت کرده اند. (الدرّ المنثور ۱ / ۶۰)

۲- ۲) . بنگرید بدانچه راویان سنّی در تفسیر «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا : و از فرستادگانمان که پیش از تو گسیل داشتیم، جویا شو.» (زخرف (۴۳) / ۴۵) نقل کرده اند؛ و نیز شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخ دمشق ۲ / ۹۷. ما در جلد بعدی کتابمان به تفصیل، بدین بحث خواهیم پرداخت.

۳- ۳) . جلد پنجم کتاب ما را ببینید.

«یادکردی از تشبیه علی - رضـی اللّه عنه - به پنج تن از پیامبران: ابوالحمراء نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ إلی مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صـلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

ناقل این حدیث ابوالخیر حاکمی قزوینی است.

نیز از ابن عبّاس - رضی اللّه عنهما - نقل شده است که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من أراد أن ینظر إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُکْمِهِ وَ إلی یُوسُفَ فی جَمالِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر کس که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت نوح و جمال یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

ناقل این حدیث م لّا ی اربلی است در «وسیله المتعبّدین».

آری، فرسـتاده خـاتم صـلی الله علیه و آله علی را در فراگیری خویهـای نیک از خصال پسـندیده پنـج پیامبر یاد شـده، بـدیشان همانند ساخته است.

وی صفت دانایی را از آدم ابوالبشر فرا گرفته است؛ چرا که خدای متعال آدم را با آموختن همه نامها بدو ویژه ساخت و سپس برتری او را بـدین سـبب، هویدا کرد و او را بلند آوازه فرمود. خدای متعال نامیده شدگان را بر فرشـتگان عرضه کرد و از آنان خواست تا از نامهای آنان خبر دهنـد؛ لیکن نتوانسـتند. آن گاه خـدا از آدم خواست تا چنین کند و آدم فرشـتگان را از نامهای نامیده شدگان آگاه کرد. این از برترین فضائل آدم علیه السلام است که به سبب آن در ملأ اعلا بزرگی یافت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فهم علی را به فهم نوح، همانند کرده است. زیرا خدای بلند مرتبه نوح را به ساخت کشتی فرمان داد. صنعتی که ریزه کاریهای محکم کاری و استوارسازی،

بسیار در آن نهفته است؛ بدان گونه که قلمها از شمارش و افکار از درک آنها ناتوان است. صنعت کشتی سازی، پیش از این، ناشناخته بود و اندیشه پیشینیان بدان راه نیافته بود. چه بسیار محکم کاریهایی که در این فن وجود دارد! نوح مکانهایی را در دل کشتی، برای اسکان خود و همراهانش و چهارپایان و درندگان پدید آورد؛ با آنکه اندازه و حجم آنها بسیار با هم متفاوت بود و کشتی به شکل سینه پرنده، ساخته شد. خدا سوار شدن در آن کشتی را از آیات خود بر شمرده است؛ آنجا که فرموده است: « وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ : و نشانه ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را (که اینان فرزندان آنان اند) در کشتی انباشته، سوار کردیم.» (۱)همچنین خداوند در قرآن کریم، این نعمت عظیم را در شمار نشانه های خود یاد کرده است. همین تو را بس که خدای حکیم روان ساختن آن را بر آب با آفرینش آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز، قرین ساخته است. بنابراین، مراد از فهم نوح، فهم ساخت کشتی است که خدا بدو الهام فرمود. از همین رو، حضرت پروردگار ساخت آن را با واژه « بِأَعْيُنِنا : زیر نظر من» (۲) مقیّد و همراه کرده است. در برخی از نقلهای حدیث تشبیه، به جای فهم نوح، «حکم» نوح آمده است که مقصود حکمِ ناشی از حکمت و استواری و درستی اوست. البتّه احتمال دارد که مراد از فهم نوح، فهم وی در همه مسائل، اعمّ از ساخت کشتی و دیگر امور باشد؛ فهمی که وی از خدای متعال و امر او آموخته بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بردباری علی را به بردباری ابراهیم، تشبیه کرده است.

بردباری از شریف ترین ویژگیهاست؛ از همین رو، گفته اند که خدا بسیار کم پیامبران را به بردباری ستوده و این به سبب ارجمندی این ویژگی است. خدا ابراهیم علیه السلام را بدین صفت ستوده است:

۱- ۱) . یس (۳۶) / ۴۱.
۲- ۲) . وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا: زیر نظر ما کشتی را بساز. (هود (۱۱) / ۳۷)

إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (۱)

به راستی، ابراهیم مهربان و بردبار بود.

إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. (۲)

هر آینه، ابراهیم بردبار و نرم دل و بازآینده [به درگاه ما] بود.

و در آیات چندی، جانبداری او از لوط، با عبارت « إِنَّ فِيها لُوطاً » آمده است.

از نمونه های بردباری ابراهیم - که کوههای استوار تاب آن را ندارند - پذیرش فرمان خدای متعال در بریدن سر فرزندش است. وی فرزندش را به پهلو بر زمین خوابانید و دستان او را بست و چند بار چاقو را بر گلوی او کشید که اگر خدا آن را از بریدن باز نمی داشت... ! به همین سبب، خدا ابراهیم و فرزندش را به بردباری ستوده است.

نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله علی را در زهد، به یحیی بن زکریّا علیهما السلام همانند ساخته است.

یحیی علیه السلام در میان پیشینیان و پسینیان فرزندان آدم، نمونه زهد و دنیاپرهیزی است و اندکی از ویژگیهای زهد او کتابها را آکنده کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در استواری و توانمندی، به موسای کلیم تشبیه کرده است.

موسی بسیار توانمند بود. در این باره، داستان آن قبطی که موسی تنها مشتی بر وی کوفت و او جان داد و خواست تا با دیگری نیز نبرد کند، برای آگاهی تو بس است.

این در حالی بود که موسی در سرزمین فرعون و زیر دست او بود و بنی اسرائیل به خواری، تحت قدرت فرعون می زیستند و قبطیان صاحب شکوه و جاه و فرمانروایی بودند.

در نقل دیگری از حدیث تشبیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در زیبایی و جمال، به

۱- ۱) . توبه (۹) / ۱۱۴.

۲- ۲) . هود (۱۱) / ۷۵.

یوسف مانند کرده است. یوسف در زیبایی، خورشیدی است که ستایش او جز بر پوشیدگی جمالش نمی افزاید؛ چرا که زیبایی او آشکار است و نیازی به آشکار ساختنش نیست. پیشتر در وصف امیرالمؤمنین یاد کردیم که گردن مبارکش به آبریزی سیمین می ماند و بدنی نرم داشت و... .

بردباری و دانش و فهم و زهد و توانمندی و زیبایی، شریف ترین ویژگیها هستند و علی به کامل ترین مرتبه این صفات دست یافته بود؛ چرا که بردباری پیامبران کامل ترین بردباری و دانش انبیا بی نقص ترین دانش و فهم ایشان تمام ترین فهم و زهد آنان رفیع ترین زهد و توانمندی شان بالاترین توانمندی است.

تو را بس است آشنایی با مردی که خدا او را با این صفات، کامل کرد و پیامبرش همگان را آگاهانید که او بدین ویژگیها دست یافته است و او را با کامل ترین کسانی که بدین اوصاف آراسته بودند، همانند کرد و فرمود: هر که می خواهد پیامبرانی را که بدین ویژگیها متّصف بودند ببیند و به نحوی که گویا زنده اند، به آنان بنگرد، بدین مرد که تمام آن صفات را در خود گرد آورده است، نظاره کند. لذا گفته اند: یَدُلُّ لِمَعْنًی واحِدٍ کُلُّ فاخِرٍ وَ قَدْ جَمَعَ الرَّحْمنُ فیکَ الْمَعالیا

هر انسان گرانمایه ای تنها نشان دهنده یکی از اوصاف کمال است؛ لیکن خدای رحمان تمام بزرگیها و مقامات بلند را در تو گرد آورده است.

اگر بخواهیم همه ثمرات این صفات کمال را که از وجود وصی روان شده و تمام دریاهای سخنی را که از دل و زبان او جوشیده است، پی در پی بیاوریم، از هدف خود در بیان معنی این ابیات و شیوه کوتاه نویسی، دور می افتیم. در آینده، در اثنای یادکرد ویژگیهای او، آنچه نشان دهنده کمالات حضرتش باشد، خواهد آمد.

یادآور می شویم که پیامبر صلی الله علیه و آله برخی دیگر از صحابه را نیز در پاره ای از این صفات به فرستادگان الاهی تشبیه کرده، لیکن برای هیچ یک از اصحاب نام پنج یا سه تن از انبیا را نیاورده است؛ آن هم به صورت: «هر که می خواهد...» که نشان دهنده وجود کامل این صفات در وصّی اوست. (۱)

آنچه گذشت سخن پژوهشگری بزرگ در معنای حدیثی پرآوازه بود. حقّاً که به

۱- ۱) . الروضه الندیّه، شرح التحفه العلویّه.

نیکویی، از معانی حدیث پرده برداشته و حقایق آن را در عبارات کوتاه، آشکار کرده است. با سخنان وی، وجه احتجاج شیعه روشن می گردد و نهایت تعصّب دهلوی هویدا می شود. همو که پنداشته است این حدیث تنها در بردارنده تشبیهی محض است؛ بسان تشبیه خاک و سنگریزه به مروارید و یاقوت، همچون تشبیهات پوشالی و تمثیلات گزاف.

علاوه بر این، نباید سخنان ابن طلحه و گنجی شافعی و شهاب الدین احمد را در بیان معنی این حدیث از یاد برد؛ چرا که گفتار اینان، همانند سخن محمّد بن اسماعیل، روش امامیّه را می رساند و اثبات می کند.

۷. اعتراف ابوبکر به دلالت حدیث

اگر طرف مقابل ما هیچ یک از دلایل یاد نشده را نپذیرد، باید بداند که برخی از نقلهای حدیث تشبیه، اعتراف ابوبکر را به دلالت این حدیث به برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با پنج پیامبر یاد شده - که درود خدا بر آنان باد - و برتری وی از ایشان، در بر دارد. در مناقب خوارزمی آمده است:

شهردار به طریق اجازه، برای من روایت کرد: ابوالفتح، عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، در شهر اصفهان، از شریف ابوطالب، مفضّل بن محمّد بن طاهر جعفری، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اصفهانی، برای ما نقل کرد: محمّد بن احمد بن ابراهیم، از حسن بن علی بن حسین سلوی، از سوید بن مسعر بن یحیی از حارث اعوَر، پرچمدار علی، روایت کرد: این خبر به ما رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحاب خود فرمود:

أُریکُمْ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حِکْمَتِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

زمانی نگذشت که علی به آن جمع وارد شد. پس ابوبکر گفت: یا رسول اللّه! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الاهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر گفت: خدا و فرستاده اش داناترند که او کیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب، است.

ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برایت یافت می شود؟ (۱)

در کتاب «توضیح الدلائل» نیز آمده است: حارث اعوَر، پرچمدار امیر مؤمنان - کرّم اللّه وجهه - می گوید: این خبر به ما رسیده است که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحاب بود که فرمود:

أُریکُمْ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و برباری ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

پس از زمانی اندک، علی - کرّم اللّه تعالی وجهه - سررسید. ابوبکر - رضی اللّه عنه - گفت: ای رسول خدا، مردی را به سه تن از پیامبران همانند کردی! درود و آفرین بر او! این مرد کیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

ای ابوبکر، آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر عرض کرد: خدایْ تعالی و فرستاده اش داناترند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وی ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آفرین برتو! آفرین بر تو!

ناقل این خبر صالحانی است و در زنجیره راویان آن، نام حافظ ابوسلیمان نیز به چشم می خورد. (۲)

در این حدیث، اعتراف آشکار ابوبکر به دلالت حدیث تشبیه به برابری امام علیه السلام و پیامبران یاد شده و تصدیق سخن او توسّط رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است و نیک می دانیم که تصدیق و تأیید آن حضرت حجّت است.

گفتیم که ابوبکر از این حدیث، برابری را دریافته است؛ چرا که او به حضرت

۱- ۱) . مناقب علی بن ابی طالب / ۴۴ - ۴۵.

۲- ۲) . توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، مخطوط.

رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: مردی را با سه تن از فرستادگان الاهی مقایسه کردی؟ و معنای قِسْتَ (مقایسه کردی) ساوَیْتَ (برابر ساختی) است؛ زیرا قیاس کسی با دیگری به معنای برابر ساختن آن دوست.

شریف جرجانی در این باره می گوید: قیاس در لغت، به معنای اندازه گذاری است. گفته می شود: نعل را با نعل قیاس کردی؛ یعنی: آن را اندازه گذاردی و برابر ساختی. همچنین قیاس به معنای بازگردانیدن چیزی به مانند خود است. (۱)

جوهری نیز می نویسد: هر گاه چیزی را به مانندش اندازه گذاری کنم، می گویم:

چیزی را به دیگری یا با دیگری قیاس کردم. این فعل اجوف یائی و مصدر آن قیس و قیاس است؛ البتّه به گونه اجوف واوی و با مصادر قوس و قیاس نیز به کار رفته است.

مقدار و مقیاس هم معنی اند. این مادّه به باب افعال نمی رود؛ لیکن به باب مفاعله می رود (برای سنجش دو امر). مفاعله این مادّه، گاه به معنای ثلاثی مجرّد است.

باب افتعال از این مادّه، به معنای پیروی و اقتداست. (۲)

در قاموس فیروزآبادی نیز قیاس چیزی به چیزی یا با چیزی، به معنای اندازه کردن آن با همانندش آمده است. (۳)

ابن اثیر می گوید: در حدیث ابوالدرداء آمده است: «خَیْرُ نِسائِکُمْ الَّتی تَدْخُلُ قیساً وَ تَخْرُجُ میساً.» مقصود آن است که در هنگام راه رفتن، گامهای زنان با هم مقایسه می شوند؛ پس بسان زنان احمق گام نزنند و خیلی کند نیز قدم برندارند؛ بلکه معتدل و میانه رو، راه بروند؛ به گونه ای که گامهایشان برابر باشند. (۴)

شگفتا از دهلوی! چگونه حدیث را بر تشبیه حمل می کند؟! آیا این جز ردّ ابوبکر و منسوب کردن او به بی خردی است؟! بله! دهلوی به صراحت - در سخنی که به زودی از او نقل خواهد شد - هر که را از این حدیث، برابری بفهمد، سفیه

۱- ۱) . التعریفات / ۷۸.

۲- ۲) . صحاح، موادّ قوس و قیس.

۳- ۳) . قاموس، مادّه قیس.

۴- ۴) . نهایه، مادّه قیس.

خوانده است. پس این، آشکارا، سفیه و بی خرد خواندن ابوبکر است. همان گونه که در باب یازدهم تحفه، ابوبکر را از شمار کودکان ممیّز خارج و در عداد صبیان غیر ممیّز داخل کرده است!

خواننده گرامی! نیک می دانی کسی که در «کمال سفاهت» و در شمار «کودکان غیر ممیّز» است، به هیچ وجه، شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندارد؛ چرا که مسلمانان همه، بدون هیچ تردیدی، عقل و بلوغ را از شرایط خلیفه بر می شمارند! و این اشکالی است بزرگ که دهلوی و پیروانش را گریزی از آن نیست.

همچنین روشن است که سخن ابوبکر خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام که «کجا همانندی برای تو یافت می شود؟» نشان دهنده آن است که وی برابری یاد شده در حدیث را دلیل آن دانسته است که همانندی برای امام علیه السلام وجود ندارد و این خود دلیلی دیگر بر افضلیّت آن حضرت است؛ به ویژه آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن ابوبکر را تصدیق و تأیید فرموده است. بنابراین، پندار عدم دلالت برابری با پیامبران به افضلیّت، جدّاً نارواست.

۸ . ابن تیمیّه: شبیه ترین فرد به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله افضل و جانشین اوست.

متعصّب ستیزه جو، ابن تیمیّه، می نویسد: بی گمان، فرستاده خاتم صلی الله علیه و آله برترین مردمان است و هر که شبیه ترین مردم بدو باشد، از دیگرانی که این گونه نیستند، برتر است. خلافتْ جانشینی نبوّت است، نه پادشاهی؛ از این رو، هر که جانشین نبی شود و بر جای او بنشیند، شبیه ترین مردمان به وی خواهد بود و شبیه ترین فرد به نبی از همگان برتر است. بنابراین، هر که جانشین پیامبر شود، از دیگران بدو شبیه تر است و شبیه ترین، برترین است؛ پس خلیفه برترین فرد خواهد بود. (۱)

این سخن که «شبیه ترین فرد به نبی از همگان برتر است» گفته ای پذیرفته و درست است. زیرا شکّ و تردیدی نیست که نبی، برترین مردمان است و شبیه ترین فرد به افضل از همگان افضل است. حدیث تشبیه مصداق حقیقی این واقعیّت

۱- ۱) . منهاج السنّه ۸ / ۲۲۸.

درست را معیّن می کنـد. بنـابراین، امیرالمؤمنین علیه السـلام شبیه ترین مردمـان به پیـامبرانی است که بی گمان، از خلفای سـه گانه برترند و هر که شبیه ترین فرد به آنان باشد، افضل خواهد بود؛ پس امام علیه السـلام از خلفای سه گانه و غیر اینان افضـل است.

همچنین، ظاهر سخن «هر که جانشین نبی شود و بر جای او بنشیند، شبیه ترین مردمان به وی خواهد بود و شبیه ترین فرد به نبی از همگان برتر است.» نشان می دهـد که ابن تیمیّه به جانشـینی پیامبر و نشسـتن در جای او، اسـتدلال می کنـد که هر کسـی بر مسند نبی تکیه کند، شبیه ترین فرد به وی و در نتیجه، از دیگران برتر خواهد بود. لیکن دلالت حدیث تشبیه به شبیه تر بودن به نبی، از مجرّد خلافت غیر منصوصـی که بر گمـان - که به هیـچ وجه، آدمی را از حقیقت بی نیـاز نمی کنـد - بنا نهاده شـده، استوارتر است. امّا شبیه تر بودن امیر مؤمنان علیه السلام بر بنیاد نصّ صریح معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله استوار است و ظنّ غیر معتبر کجا و نصّ صریح معتبر کجا؟ «ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا»! (1)

گفـتیم «خلافـت غیر منصوص»؛ چرا که دهلوی و دیگران به نبود نصّ بر خلافـت خلفـای سه گـانه معترف انـد و بـدین سـبب، اثبـات شبیه تر بودن به نبی در خلافـت منصوص، هیـچ اثر و سودی برای ایشـان نـدارد (زیرا خلافـت خلفای سه گانه منصوص نیست). لذا بی تردید، مقصود ابن تیمیّه خلافت غیر منصوص است.

با چشم پوشـی از آنچه گفته شـد، می گوییم: اگر شبیه تر بودن کسـی که بر جای نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله می نشـیند، با نصّ یا دلیل عقلی ثابت شود، غایت این امر، برابری و یکسانی اشبهیّت (شبیه تر بودن) او با اشبهیّت امیرالمؤمنین علیه السلام - که با حـدیث شـریف اثبات شـده است - می باشد که این برابری نیز برای اثبات مطلوب شـیعه، بسـنده است. زیرا هر دلیلی که نشـان دهـد نتیجه اشـبهیّت خلیفه به نبی، برتری او از دیگران است، همـان نشـان دهنـده آن است که اشـبهیّت امام علیه السـلام برتری وی را از همه افراد امّت، پس از پیامبر، در پی دارد.

۱- ۱) . دیوان حافظ، نسخه غنی - قزوینی، غزل شماره ۲. (مترجم)

همچنین، هر گاه اشبهیّت خلیفه شرط جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، لازم است که خلیفه، همچون نبی، معصوم باشد و چون خلفای سه گانه عصمت نداشتند، جانشینی آنان منتفی خواهد شد.

۹. تشبیه غیر معصوم به معصوم، جایز نیست.

بی گمان، تشبیه امام علیه السلام به پیامبران، نشان دهنده عصمت و افضلیّت است و اگر این گونه نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نمی فرمود. سخن سبکی در شرح حال ابوداوود، این حقیقت را روشن تر می کند. وی می نویسد:

شیخ ما ذهبی گفته است: ابوداوود نزد احمد بن حنبل، فقه آموخت و مدّتی او را همراهی کرد. ابوداوود را به احمد بن حنبل تشبیه می کنند؛ همان گونه که احمد را به استادش وکیع. و وکیع به استادش سفیان تشبیه می شود و سفیان به شیخش منصور و منصور به استادش ابراهیم و ابراهیم به شیخش علقمه و علقمه به استاد خود، عبداللّه بن مسعود رضی الله عنه تشبیه می شود.

نیز ذهبی می نویسد: ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه نقل می کند:

هر آینه، عبداللّه بن مسعود را در روش و سیره اش، به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله تشبیه می کنند؛ لیکن من درباره ابن مسعود دهان می بندم [چرا که] نمی توانم کسی را در هیچ امری، به رسول خدا صلی الله علیه و آله تشبیه کنم و چنین کاری را نیکو نمی شمارم و روا نمی دارم. نهایت آنچه دلم بدان خرسند می شود آن است که بگویم: عبداللّه تنها در آنچه توان و توفیقش را از خدایْ عزّ و جلّ دریافت کرده بود و نه در همه چیز، بدان حضرت اقتدا می کرد؛ چرا که نه ابن مسعود و نه صدّیق و نه حتّی آن که خدا به عنوان خلیل خود برگزید، بدان پایه اند که با فرستاده خاتم، همانند شوند. خدا ما را در شمار ایشان محشور کناد. (۱)

می نگرید که تاج الدین سبکی تشبیه ابن مسعود (با آنکه دانشمندان اهل تسنّن - همان گونه که در «کنز العمّال» و دیگر آثار ایشان آمده است - فضائل و مناقب

۱- ۱) . طبقات الشافعیّه ۲ / ۲۹۶.

پرشماری را برای او یاد می کنند) و ابوبکر بن ابی قحافه را به پیامبر صلی الله علیه و آله روا نمی دارد.

بنابراین، اگر سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم و برترین مردمان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله وی را در این ویژگیهای پرشکوه، به پیامبران پیشین تشبیه نمی فرمود؛ زیرا این تشبیه قطعاً بدون عصمت و افضلیّت نارواست.

بدین گونه، دلالت تشبیه امام علیه السلام به انبیا در اوصافشان، به عصمت و افضلیّت او ثابت شد و روشن است که اگر حمل تشبیه علی علیه السلام به پیامبران، به تشبیهات شعری و مجازی، روا می بود، نه تنها تشبیه ابن مسعود، بلکه تشبیه خلیفه اوّل و حتّی خلفای دوم و سوم، بدون هیچ سختگیری و درنگی، به فرستاده خاتم جایز می بود.

باری، در جایی که سبکی از تشبیه ابن مسعود و بلکه خلیفه نخست و دیگران، به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله باز می ایستد، چگونه دهلوی به خود جرئت می دهد که تشبیهی ناروا و مجازی را - آن هم در سخنی که صدورش از آن حضرت ثابت شده است - به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد؟!

همچنین، سخن سبکی نشان دهنده بطلان دعوی برابری خلفای سه گانه با انبیا در اوصاف آنان است. زیرا اگر خلفا در این اوصاف، با پیامبران برابر و یا همانند بودند، سبکی دیگران را از تشبیه خلیفه اوّل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز نمی داشت.

نیز ناروایی تشبیه خلیفه اوّل به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بطلان احادیث پنداری و ساختگی تشبیه خلفای اوّل و دوم را به انبیا، روشن می کند و بدین گونه، نادرستی این دعوی که شیخین دارای کمالات پیامبران بوده اند، آشکار می شود.

۱۰. تحریم تشبیه برخی از احوال غیر نبی به نبی، توسّط قاضی عیاض و دیگران

قاضی عیاض تشبیه غیر نبی را به نبی، بلکه برخی از احوال غیر نبی را به نبی، با تأکید بسیاری که زندانی شدن و تعزیر را در پی دارد، حرام شمرده و برای سخن خود، دلایل چندی آورده و شواهدی از تاریخ و حدیث و گفتار و سیره پیشینیان، یاد کرده است. اینک سخن او از باب نخست کتاب «الشفا بتعریف حقوق المصطفی» در بیان حکم کسی که به روشنی یا به کنایه، به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گوید یا

سخنی که موجب کاهش مرتبت اوست، بر زبان آرد:

فصل: وجه پنجم: نقصی را برای پیامبر هدف نگیرد و عیب و ناسزایی را درباره اش یاد نکند؛ بلکه آن هنگام که ستمی بر او رفته یا به خواری گرفتار آمده است، به یادکرد برخی از اوصاف نیک او بپردازد و برخی از احوال آن حضرت را - که در زندگی دنیا بر وی روا بوده است - به گونه ضرب المثل و برای دفاع از خویش، یا با تشبیه خود به او، گواه آورد؛ نه به طریق تأسّی و تحقیق، بلکه به هدف آنکه خود یا دیگری را بالا برد؛ یا اینکه بر سبیل تمثیل، بدون پاسداشت بزرگی پیامبر صلی الله علیه و آله یا با هدف شوخی و زیاده روی، چنین سخنانی گوید: اگر درباره من سخن بدی گفته اند، درباره پیامبر نیز گفته اند؛ اگر مرا دروغگو شمرده اند، پیامبران را نیز دروغگو خوانده اند؛ اگر من گناه کردم، آنان نیز گناه کرده اند؛ من از زبان مردم در امان بمانم! حال آنکه پیامبران و فرستادگان خدا از زبان مردم در امان نماندند؛ بسان پیامبران اولوالعزم یا همانند ایّوب، شکیبایی ورزیدم؛ پیامبر خدا بیش از آنچه من صبوری کردم صبر و بردباری کرد. یا مانند متنبّی بگوید: أنا فی أُمَّةٍ تَدارَكَهَا اللّ -هُ غَریبٌ كَصالِحٍ فی ثَمُودِ

من در میان امّتی که خدا آن را فراهم آورده است، همچون صالح در ثمود، غریبم.

و مانند آن از سروده های کسانی که در سخن گفتن تکبّر می ورزند و همه چیز را ساده می انگارند. مانند سروده معرّی: كُنْتُ مُوسی وافَتْهُ بِنْتُ شُعَیْبٍ غَیْرَ أنْ لَیْسَ فیكُما مِنْ فَقیرِ

من موسایم که دختر شعیب نزد او آمد؛ جز آنکه در میان شما دو تن، فقیری نیست.

حقیقت آن است که پایان بیت - که نگرش ژرف در آن، شدّت ناروایی اش را می نماید - فروکاستن و کوچک شماردن موسی علیه السلام و برتری دیگری را بر او در پی دارد. همو سروده است: لَوْلَا انْقِطاعُ الْوَحْیِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ

اگر وحی پس از محمّد صلی الله علیه و آله پایان نمی یافت، می گفتیم که محمّد (۱) همتای پدرش است.

او در فضل مانند پیامبر است؛ لیکن جبرئیل برای او پیامبری نیاورد.

آغاز بیت دوم در بردارنده فضیلت بسیار بزرگی است؛ چرا که غیر نبی را در فضل، به نبی تشبیه کرده است. بیت دوم دو معنا را بر می تابد: نخست آنکه این فضیلت، از مرتبت ممدوح می کاهد و یا آنکه وی بدین فضیلت نیازی ندارد؛ که دعوی بسیار گزافی است. دیگری سروده است: وَ إذا ما رُفِعَتْ راياتُهُ صُفِقَتْ بَيْنَ جَناحَيْ جَبْرِينِ (۲)

و آن گاه که پرچمهای او بالا رفت، میان دو بال جبریل به جنبش در آمد.

و سروده شاعری معاصر: فَرَّ مِنَ الْخُلْدِ وَ اسْتَجارَ بِنا فَصَبَّرَ اللّهُ قَلْبَ رِضْوانِ

او از بهشت جاودان گریخت و به ما پناه آورد؛ پس خدا دل رضوان را به شکیبایی فرا خواند.

و مانند شعر حسّان مصیصی، از شاعران اندلس، در ستایش محمّد بن عبّاد، معروف به «المعتمد» و وزیرش ابوبکر بن زیدون: كَأنَّ أبابَكْرٍ أبُوبَكْرٍ الرِّضا وَ حَسّانَ حَسّانُ وَ أنْتَ مُحَمَّدُ

گویی ابوبکرِ [وزیر] ابوبکر برگزیده و حسّان، حسّان بن ثابت و تو محمّدی.

و سخنانی مانند اینها.

ما تنها بدین سبب شواهد این بحث را - با آنکه نقلش بر ما دشوار بود - فراوان آوردیم تا نمونه هایش را بشناسانیم و آسان انگاری شمار بسیاری از مردم را در ورود به این درگاه تنگ و سبک شماری آنان را نسبت به این بار گران و کمی دانش ایشان را

۱- ۱) . مقصود امام محمّد باقر علیه السلام است. ر.ک: مناقب ابن شهرآشوب ۳ / ۳۱۵ - ۳۱۶. (مترجم)

۲- ۲) . جِبرین، جَبرین، جبریل و جبرئیل، همگی نامهای روح القدس اند. (لسان العرب ۱۳ / ۸۵) (مترجم)

به بزرگی گناهی که در آن نهفته است، بنماییم و سخنانی را که بدون هیچ علمی در این باره بر زبان می راندند، وا نماییم. «و آن را ساده می انگارید؛ حال آنکه در پیشگاه خدا بس بزرگ است.» (۱)

شاعران به ویژه، بسیار در این وادی گام نهاده اند و از میان آنان، کسانی که آشکارتر و با زبانی ولنگارتر از دیگران، سخنانی این چنین گفته اند، ابن هانی اندلسی و ابن سلیمان معرّی هستند. کلام این دو تن، در بسیاری از موارد، از این هم فراتر رفته و به حدّ استخفاف و فروکاستن و کفر صریح رسیده است که ما از آوردن آنها پرهیز کردیم.

هدف ما اکنون، سخن گفتن پیرامون مطلبی است که نمونه هایش را آوردیم.

بی گمان، اینها همه، هر چند ناسزایی را در بر نداشتند و نقصی را به فرشتگان و پیامبران، نسبت ندادند (و من نمی گویم که دومین پاره های ابیات معرّی و هدف سراینده اش، خوارداشت و کاهش مرتبت پیامبران است)؛ لیکن گوینده چنین سخنانی، نبوّت را بزرگ نشمرده و رسالت را تعظیم نکرده و حرمت گزینش الاهی و جایگاه گرامی اش را پاس نداشته و حتّی ممدوحش را در کرامتی که بدان دست یافته، به کسی همانند ساخته که خدا جایگاهش را بزرگی و قدرش را شرافت بخشیده و بزرگداشت و نکویی بدو را، واجب گردانیده و از بانگ برداشتن و فریاد بر آوردن در نزد او نهی فرموده است؛ یا اینکه سخن ناروایی را به هدف بهره وری از آن، بر زبان آورده یا برای خوش داشتن مجلسش، مثلی زده یا در ستایش خود [از ممدوحش] زیاده روی کرده تا سخنش را نیکو شمارند.

سزای چنین کسی - اگر از کشتن او چشم پوشی شود - تأدیب و زندان و تعزیر سخت است؛ چرا که اوّلاً: گفته اش زشت و نتیجه آن قبیح است؛ ثانیاً: این چنین سخن گفتنی عادت وی شده است؛ ثالثاً: سخنان نادری گفته است؛ رابعاً: قرینه کلامش نادرست است؛ خامساً: از آنچه پیشتر از او سر زده است، پشیمان شود.

پیشینیان همواره، چنین سخنانی را از هر که گفته می آمد، ناروا می داشتند.

هارون الرشید ابونواس را برای سرودن بیت زیر نکوهید و بدو گفت: ای پسر زنی که

۱- ۱) . نور (۲۴) / ۱۵.

شرمگـاهی بزرگ داشت (۱)، آیـا عصـای موسـی را ریشـخند می کنی؟ و فرمان داد تا همان شب او را از لشـکرگاهش بیرون کنند. فَإنْ یَکُ یَأْتی (۲) سِحْرُ فِرْعَوْنَ فیکُمُ فَإنَّ عَصا مُوسی بِکَفِّ خَصیبِ

اگر جادوی فرعون در دست شما مانده، باکی نیست؛ چرا که عصای موسی در دست خصیب (۳) است.

قاضـی قتبی می گویـد: از دیگر سـروده هـای ابونواس که به سـبب آن بازخواست شـد و مورد تکفیر (یا چیزی نزدیک به آن) قرار گرفت، سـخن او دربـاره محمّـد امین (خلیفه عبّاسـی) و تشبیه او به پیامبر صـلی الله علیه و آله است: تَنازَعَ الْأحْمَـدانِ الشَّبَهَ فَاشْتَبَها خَلْقاً وَ خُلْقاً کما قُدَّ الشِّراکانِ

دو احمد در شباهت با یکدیگر کشمکش کردند؛ پس بسان دو بند کفش که از درازا بریده شوند، در آفرینش و خوی، مانند هم شدند.

از دیگر سروده های او که به سبب آن وی را نکوهیده اند، این است: کَیْفَ لایُدْنیکَ مِنْ أمَلٍ مَنْ رَسُولُ اللّهِ مِنْ نَفرِهِ

چگونه هیچ آرزویی به تو نزدیک نشود؟ حال آنکه، تو کسی هستی که رسول خدا در شمار مردان توست.

زیرا حقّ پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـبب بزرگـداشت و بالاـبردن جایگـاه وی آن است که همگـان بـدو منسوب شونـد و حضرتش به دیگری منسوب نگردد.

حکم این چنین سـخنان و صاحبـان آنهـا همـان است که در فتواهای خود، به شـرح، باز گفته ایم. فتاوای پیشوای ما، مالک بن انس - رحمه اللّه - و اصحاب او نیز همین گونه است. در نوادر، به نقل یحیی بن ابی مریم از او آمده است:

مردی، مرد دیگری را به سبب فقرش، سرزنش کرد. مرد فقیر پاسخش گفت: آیا

۱- ۱) . عبارت عربی چنین است: «یابن اللّخناء». ابن اثیر در معنای «لخناء» می نویسـد: هی المرأه التی لم تُختَن.(النهایه ۴ / ۲۵۳) (مترجم)

۲- ۲) . در متن کتاب «الشفا بتعریف حقوق المصطفی» به جای یأتی، باقی آمده است. (مترجم)

۳- ۳) . عامل هارون الرشید در مصر. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

مرا به سبب فقرم سرزنش می کنی؛ حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گوسفندان را شبانی می کرد؟ مالک با شنیدن این سخن گفت: او پیامبر را در جایی که نمی باید، یاد کرد؛ رأی من این است که ادب شود.

همو گفته است: گناهکاران را نمی سزد که چون عتابشان کنند، بگویند: پیامبران نیز پیش از ما خطاهایی کرده اند.

عمر بن عبدالعزیز به مردی گفت: برای ما کاتبی که پدرش عربی باشد، جستجو کن. کاتب وی گفت: پدر پیامبر کافر بود. عمر گفت: آیا این را به عنوان مثل ذکر کردی؟! پس او را عزل کرد و گفت: دیگر هیچ چیزی برای من ننویس.

سحنون صلوات بر نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله را در هنگام شگفتی، نکوهیده می داشت؛ مگر برای پاداشش و آنکه نزد خدا به عنوان کاری نیک، به شمار آید؛ آن هم از سر بزرگداشت و تعظیم حضرتش. و فرمان خدا نیز به ما همین است.

از قابسی درباره کسی که به فردی زشت سیما بگوید: چهره اش به نکیر می ماند؛ و به شخص ترشرو بگوید: رخسارش شبیه فرشته خشمناک است؛ پرسیدند. وی در پاسخ گفت:

مقصودش از این گفتار چیست؟! نکیر یکی از دو فرشته زیبای مأمور سؤال و جواب از مردگان است. هدف گوینده این سخن چیست؟! آیا از دیدن رخساره فرشته، هراسی در او پدید آمده یا اینکه به سبب زشترویی او، نگریستن به وی را ناپسند داشته است؟ اگر این گونه است، سخن درشتی بر زبان آورده؛ چرا که چنین گفتاری مصداق کوچک شمردن و خوارداشت است و بنابراین، کیفر سختی خواهد داشت؛ با اینکه، در سخن او آشکارا دشنامی به فرشته نیامده است و ناسزایش تنها به مخاطب بر می گردد. و کم خردان را در تأدیب سخت و زندان، مجازاتی درخور است. امّا یادکرد فرشته مأمور دوزخ؛ به تحقیق، هر آن کس که در هنگام ناپسند داشتن ترشرویی دیگری، آن فرشته را یاد کند، ستم کرده است؛ مگر آنکه آن فردِ ترشروی دستی بر وی داشته باشد و با ترشرویی اش وی را بترساند و فرد ترسیده، با این تشبیه قصد نکوهش عمل او و همواره متّصف شدن به صفت فرشته مأمور دوزخ

را – که در فعلش فرمانبردار خداوند خویش است – داشته باشد و بگوید: گویا مانند فرشته مأمور آتش، برای خدا به خشم آمده است. چنین سخنی سبک تر است. با این همه، روا نیست که فرد ترسیده چنین گفتاری را بر زبان آرد – هر چند که قصد او از نکوهش شخص ترشرو بدان سبب باشد که وی قصد جانش را کرده باشد – اگرچه در حقیقت، با چنین سخنی، شخص ترشرو را به سبب ترشرویی اش ستوده و او را به وصف فرشته ای که در این صفت شدیدتر است و سخت تر کیفر می دهد، متّصف کرده است و در این سخن، نکوهشی نسبت به فرشته نیست.

جوانی نامبردار به نیکویی، به مردی سخنی گفته بود و مرد پاسخش داده بود:

خاموش! تو درس ناخوانده ای. جوان در پاسخ گفته بود: مگر پیامبر هم درس ناخوانده نبود؟! مرد گفتار جوان را بسیار زشت شمرد و مردم نیز وی را تکفیر کردند و آن جوان از گفته خود بیمناک شد و اظهار پشیمانی کرد. ابوالحسن درباره آن جوان گفت: امّا اطلاق کفر بر او نادرست است؛ لیکن وی در استشهادش به صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله خطا کرده است؛ زیرا درس ناخوانده بودن پیامبر، برای حضرتش، آیتی بود و درس ناخوانده بودن این جوان، نشانه کاستی و بازگو کننده جهل اوست و استشهادش به صفت آن حضرت نیز نادانی وی را می نمایاند؛ ولی اگر آمرزش خواهد و توبه کند و به زشتی کارش، اقرار نماید و به خدا پناه برد، باید رهایش کرد؛ چرا که سخنش به حدّ مجازات قتل نمی رسد و از عملی که کیفرش تأدیب است و انجام دهنده اش فرمانبرانه اظهار ندامت می کند، چشم می پوشند. (۱)

بنابراین، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم نبود و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردمان به شمار نمی رفت و بسان دیگر صحابه می بود و نسبت به خلفای سه گانه، در مرتبتی فروتر جای می داشت – پناه بر خدا از همه اینها – تشبیه وی به آدم و دیگر پیامبران، ناروا و بلکه زشت و ناپسند بود. لازم این سخن (عدم تشبیه حضرت امیر به پیامبران) [بر اساس حدیث تشبه] باطل است، پس ملزوم آن (معصوم نبودن آن

۱– ۱) . الشفا بتعریف حقوق المصطفی ۲ / ۵۲۱ – ۵۲۹ .

حضرت) نیز چنین است.

بنا بر سخنان قاضی عیاض و دیگر دانشمندان سرشناسی که او سخنهایشان را نقل کرد، دلالت این تشبیه به افضلیّت و عصمت امیر مؤمنان علیه السلام آشکارا و به روشنی، نمایان شد. آری، گفتار قاضی عیاض بنیاد هر شبهه و اعتراضی را ویران کرد. سپاس و ستایش خدای را، پروردگار جهانیان!

۱۱. تشبیه موجب عموم است.

دانشمندان علم اصول گفته اند که هر جا ممکن باشد، تشبیه بر عموم حمل می شود. در «أصول الفقه» بزدوی آمده است:

اصل در کلام، سخن صریح است و در کنایه، نوعی نارسایی وجود دارد؛ زیرا کنایه بدون در نظر گرفتن نیّت متکلّم، از رساندن مراد او قاصر است و روشن است که هدف از سخن گفتن، رساندن مراد است. بدین گونه، تفاوت سخنی که با وجود شبهات، دفع می شود، روشن می گردد و نوع کنایات به منزله قضایای ضروری می شوند. بنابراین می گوییم: اجرای حدّ قذف، جز به تصریح زنا واجب نیست.

حتّی اگر کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری بدو بگوید: راست گفتی، تصدیق کننده را حد نمی زنند. نیز هر گاه بگوید: تو زناکار نیستی؛ و مرادش تعریض مخاطب باشد (یعنی قصدش این باشد که تو زناکار هستی)، بر او حد جاری نمی شود. بر اساس آنچه گفتیم، هر تعریضی این گونه است؛ بر خلاف وقتی که کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری بگوید: او همان گونه است که تو گفتی. در این حالت، این مرد حد می خورد و این سخن - همان گونه که در کتاب حدود دانسته شد - به منزله تصریح است. (۱)

عبدالعزیز بن احمد بخاری، شارح «أصول الفقه» [در شرح عبارت: «او همان گونه است که تو گفتی» - به نحوی که در کتاب حدود دانسته شد - به منزله تصریح است.] می نویسد: شمس الائمّه درباره عبارت «او همان گونه است که تو گفتی»

۱- ۱) . اصول الفقه.

می گویـد: کاف تشبیه نزد ما، در جایی که ممکن باشـد، رسانای عموم است. از این رو، سـخن علی - رضـی اللّه عنه - : «تنها بـدان سـبب به آنان زنهار دادیم و آنها جزیه پرداختنـد تا دارایی شان همچون اموال ما و خونشان بسان خون ما [محترم] باشد» نزد ما، در آنچهماننـد حـدود، به سـبب شـبهات دفع می شود و در آنچه ماننـد اموال، به سـبب شـبهات ثابت می گردد، جاری مجرای عموم است. کاف در « هو کما قلت : او همان گونه است که تو گفتی» نیز مفیـد عموم است. زیرا در جایی آمده اسـت که این معنا را بر می تابد و قطعاً در بردارنده نسبت زنا به شـخص مورد نظر است؛ همانند سخن نخست که نزد ما، مفید عموم بود. (۱)

بر این اسـاس، تشبیه امـام علیه السـلام به پیـامبران در اوصافشـان، مفیـد عموم و فراگیر است و قطعـاً برابری حضـرتش را با انبیا اثبات می کند.

۱۲. احکام منزَّل علیه بر منزَّل بار می شود.

هر گـاه کسـی را در جایگـاه کسـی دیگر بنشاننـد، احکـام جایگاه (منزَّل علیه) بر وی بار می شود و میان او و صاحب جایگاه، برابری بر قرار می گردد. برای این سـخن، در کتب علمی، موارد بسیاری می توان یافت. شیخ جمال الدین، ابن هشام، در بیان وجوه « إلّا » می نویسد:

دوم: آنکه إلّا بسان « غیر » صفت باشد. در این حالت، جمع نکره یا شبیه آن با إلّا و آنچه در دنبالش می آید، وصف می شود. ماننـد: « لَوْ کـانَ فیهِمـا آلِهَهٌ إلَّا اللّهُ لَفَسَـدَتا : اگر در آسـمان و زمین، خـدایانی جز خـدای یکتـا می بود، قطعـاً آن دو تبـاه می شدند.» (۲)

روا نیست که این إلّا از جهت معنا برای اسـتثنا باشـد؛ چرا که در این صورت، معنای آیه این گونه می شود: اگر در آسـمان و زمین، خدایانی که خدای یکتا در میانشان نباشد، وجود داشـتند، قطعاً آن دو تباه می شدند. مفهوم این سـخن آن است که: بی گمان، اگر در آسمان و زمین خدایانی بودند که خدای یکتا نیز در میانشان بود،

۱- ۱) . کشف الاسرار فی شرح اصول الفقه ۲ / ۳۸۹ - ۳۹۱.

۲- ۲) . انبیاء (۲۱) / ۲۲.

قطعاً آن دو تباه نمی شدند. روشن است که مراد آیه این نیست. از جهت لفظ نیز این سخن درست نیست؛ چرا که « آلهه » جمع نکره در سیاق اثبات است و از این رو، مفید عموم نیست و بنابراین، استثنا از آن صحیح نمی باشد. و همگان بر نادرستی سخنی چون « قامَ رِجالٌ إلّا زَیْدٌ » همداستان اند.

مبرّد پنداشته که إلّا در این آیه، برای استثناست و آنچه در پی آن آمده، بدل است. دلیل وی این است که « لو » به امتناع دلالت می کند و امتناع چیزی، نفی آن است. نیز گمان کرده تهی ساختن آنچه پس از إلّا می آید از حکم استثنا، رواست و سخنی چون « لَوْ کانَ مَعَنا إلّا زَیْدٌ » کلامی نیکوتر است.

این سخن مردود است؛ چرا که عرب زبانان نمی گویند: « لو جاءنی دیّار أکرمته .» نیز نمی گویند: « لو جاءنی من أحد أکرمته .» و اگر « لو » به منزله ادات نفی می بود، چنین ترکیبی از سخن جایز بود؛ همان گونه که رواست گفته شود: « ما فیها دیّار و ما جاءنی من أحد .» حال که این نحو از سخن جایز نیست، روشن می شود که گفته درست، سخن سیبویه است که گفته است: « إلّا و آنچه پس از آن می آید، صفت است.» (1)

بنابراین، روشن می شود که بودن چیزی به منزله چیز دیگر، برابری آن دو را در پی دارد و معلوم است که سخن «این به منزله این است» از باب تشبیه است؛ همان گونه که پیشوایان اهل سنّت درباره حدیث « أ نْتَ مِنیّ بِمَنْزَلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی : جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی است.» به این حقیقت تصریح کرده اند و دهلوی نیز خود بدان معترف است.

از آنچه گفته آمد، ثابت شد که تشبیه، اثبات کننده برابری میان مشبّه و مشبّهٌ به است و بی هیچ سخنی، احکام مشبّهٌ به بر مشبّه جاری می شود. پس بدین گونه، برابری امیر مؤمنان با آدم علیهما السلام در دانش، اثبات می شود و احکام علم آدم بر علم امیرالمؤمنین مترتّب می گردد. دیگر صفات یاد شده در این حدیث شریف نیز همین گونه اند و این همان است که ما به دنبال اثباتش بودیم.

ص:۳۳۴

۱- ۱) . مغنی اللّبیب ۱ / ۷۰.

۱۳. آمدن تشبیه در قرآن کریم برای نشان دادن برابری

در سوره احقاف می خوانیم:

فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. (۱)

پس شکیبایی کن، همان گونه که فرستادگان اولوالعزم شکیبایی کردند.

روشن است که هدف از این تشبیه، برابری شکیبایی پیامبر ما صلی الله علیه و آله و فرستادگان اولوالعزم است؛ نه اینکه - پناه بر خدا - شکیبایی وی از شکیبایی آنان کمتر است.

بنابراین، سخن: «برداشت برابری از تشبیه، از غایت کم خردی است» از اعتقاد گوینده اش نسبت به کلام بلند مرتبه خدا، پرده بر می دارد.

آری، بی گمان، دلیل ما بر اثبات برابری از حدیث تشبیه، همان دلیل مفسّران بر برداشت برابری از این آیه است. ابوالسعود می نویسد:

آیه « فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ » جواب شرطی محذوف است. یعنی:

هر گاه سرانجام کافران همان است که پیشتر یاد شد، بر سختیهایی که از آنان به تو می رسد، شکیبایی کن؛ همان گونه که فرستادگان پایدار و استوار شکیبایی ورزیدند؛ چرا که تو در شمار همانها بلکه از بلندمرتبگانشان هستی. « من » (در من الرسل) برای تبیین است؛ لیکن برخی گفته اند برای تبعیض است. مقصود از اولوالعزم صاحبان شرایع اند که در بنیاد نهادن و تبلیغ شریعتها بسیار کوشیدند و در تحمّل سختیهایی که از مردمان بدیشان رسید و دشمنیهای خرده گیران بر رسالت آسمانی شان، شکیبایی ورزیدند. بلند آوازه ترین ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام هستند. برخی درباره فرستادگان اولوالعزم گفته اند: آنان کسانی اند که در آزمایشهای خدایْ تعالی شکیبا بودند؛ همچون نوح که در برابر آزار قومش، صبوری کرد. آنها او را می زدند تا اینکه حضرتش از هوش می رفت. و ابراهیم، آن گاه که قومش او را در آتش افکندند، بردباری اش را از کف نداد و آزمون سر بریدن فرزندش را، سر بلند، پشت سر نهاد. نیز ذبیح که با شکیبایی، گردن خود را تسلیم پدر کرد. و یعقوب که بر

۱- ۱) . احقاف (۴۶) / ۳۵.

دوری پسرش و از دست دادن بینایی اش، صبر کرد. و یوسف، آن هنگام که او را در چاه و سپس در زندان افکندند. و ایوّب، بر گزندی که بدو رسید. و موسی، آن هنگام که قوم او به وی گفتند: « إِنّا لَمُدْرَكُونَ : بی گمان، گرفتار خواهیم شد.» (۱) و موسی پاسخ داد: « كَلّا إِنَّ مَعِي رَبِّي سَيَهْدِينِ : هرگز، چرا که خداوندم با من است و مرا راه خواهد نمود.» (۲) و داوود که چهل سال بر خطیئه اش گریست. و عیسی که خشتی بر خشتی ننهاد. درود خدای متعال و سلامش بر همگی آنان باد. (۳)

احتجاج به سخنانی که دهلوی در جاهایی دیگر گفته است.

به راستی، دلایل یاد شده ای که نشان دهنده دلالت حدیث تشبیه به مطلوب ماست، برای هر فرد منصفی - که خود را وقف پی جویی حقیقت و آگاهی از آنچه بر پایه ادلّه عقلی و نقلی اثبات می شود، کرده - بسنده است؛ امّا اگر دوستان و پیروان دهلوی، به جانبداری از او، تعصّب ورزند و از پذیرش حقّ و گردن نهادن بدان، سر باز زنند، ما در دلایل پسین، به سخنان شخص دهلوی احتجاج می کنیم تا مایه هشیاری بی خبران گردد و حجّت بر ستیزه جویان، تمام شود.

۱. دهلوی در پاسخ به حدیث « أَنْتَ مِنِيّ بِمَنْزَلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسى : جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی است» می نویسد: «همچنین، نتیجه تشبیه امیر به هارون - که به هنگام حیات موسی و در زمان غیبت وی، جانشین او بود؛ ولی پس از مرگ موسی، جانشین وی، یوشع بن نون بود و این بر همگان معلوم است - آن است که هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش غیبت کند، امیر جانشین وی باشد، نه آنکه پس از در گذشت آن حضرت نیز امیر جانشین اوست؛ بلکه پس از مرگ، دیگران خلفای وی خواهند بود. بدین گونه، تشبیه او بی نقص است و حمل سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر تشبیه ناقص، با دینداری ناسازگار است.»

ص:۳۳۶

۱- ۱) . شعراء (۲۶) / ۶۱ .

۲- ۲) . شعراء (۲۶) / ۶۲ .

۳- ۳) . تفسیر ابوالسعود (ارشاد العقل السلیم) ۸ / ۹۰.

دهلوی این سخن را از تفسیر فخر رازی بر گرفته است تا خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی کند. وی گفته خود را مصداق تشبیه کامل امیر مؤمنان علیه السلام به هارون، قرار داده است.

در پرتو گفتار دهلوی، می توانیم حدیث تشبیه را بر تشبیه کامل میان امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبران، حمل کنیم و روشن است که تشبیه کامل، برابری بین مشبّه و مشبّهٌ به را در همه جهات می رساند. از این رو، حضرت امیر در اوصاف همه پیامبران یاد شده، با ایشان، برابر است و این همان است که ما در پی نشان دادنش بودیم! اکنون می گوییم حمل حدیث تشبیه توسّط دهلوی و برخی از پیشینیانش بر تشبیه ناقص، با دینداری سازگار نیست. آری، چگونه است که دهلوی آنجا سخن از تشبیه کامل می گوید و اینجا آن را فراموش می کند؟!

۲. دهلوی در حاشیه گفتاری که در پاسخ به حدیث ثقلین دارد، می گوید: «م لّا یعقوب ملتانی – که از دانشمندان اهل سنّت است – گفته است: بی گمان، در تشبیه پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیتش را به کشتی و صحابه اش را به ستارگان، اشارتی است که باید شریعت را از صحابه و طریقت را از اهل بیت فرا گرفت. زیرا رسیدن به حقیقت و به دست آوردن معرفت، جز با پیروی طریقت و نگاهداشت شریعت، ممکن نیست؛ همان گونه که پیمودن دریاها تنها با سوار شدن بر کشتی و راهیابی با ستارگان، هر دو، میسّر است؛ چرا که هر چند بر کشتی نشستن، ما را از غرقه شدن می رهاند؛ لیکن جز با راهیابی به وسیله ستارگان، رسانا به مقصد نیست؛ بدان سان که جهت یابی با ستارگان، به تنهایی و بدون نشستن بر کشتی، سودی ندارد. این نکته ای است دقیق؛ پس در آن نیک بیندیش.»

اوّلاً: اگر تشبیه نشان دهنده برابری نباشد، نه تنها در این نکته، امر شایسته دقّتی نخواهد بود؛ بلکه سخن قابل ذکری هم به شمار نخواهد آمد. البتّه بر اساس تفسیر شیعه از حدیث « أصحابی کالنجوم : همراهان من چون ستارگان اند»، مقصود از اصحاب، همان اهل بیت است و این بر هر که به کتابهای «بصائر الدرجات» و «معانی الأخبار» مراجعه کرده باشد، روشن است. پس قطعاً، این اهل بیت اند که

باید در شریعت، از ایشان پیروی کرد.

ثانیاً: حدیث « أصحابی کالنجوم » نزد شمار بسیاری از پیشوایان و پژوهندگان سنّی، باطل و ساختگی است. این سخن، بر آنان که بخش حدیث ثقلین کتاب ما را خوانده اند، روشن است.

۳. دهلوی در سخن از فرمایش « حَرْبُکَ حَرْبی : ستیزه گر با تو ستیزه گر با من است» پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: «زیرا هر که از سر کینه و دشمنی، با امیرالمؤمنین ستیزه کند، کافر است؛ چرا که این حدیث بر مجاز حمل می شود.

گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که با تو در ستیزه باشد، گویا با من در ستیزه است. بنابراین، این فرموده تشبیه است و جنگ با امیر به منزله جنگ با نبی است و روا نیست که تشبیه در سخن آن حضرت، بر مبالغه و گزافه گویی یا تشبیه محض، مانند تشبیه خاک و سنگریزه به مشک و یاقوت، حمل شود.»

بنابراین، معنای تشبیه دانش علی به دانش آدم توسّط پیامبر، احاطه علی است بر همه دانشی که آدم دارد. درباره دیگر پیامبران و اوصافشان نیز سخن همین است و اینها همه، به افضلیّت دلالت می کنند.

۴. بر خلاف اینکه دهلوی در اینجا، در انکار دلالت این حدیث به برابری با انبیا، سخت می کوشد، آنچه را اهل تسنّن درباره شباهت ابوبکر و عمر به پیامبران در پاره ای از اوصافشان روایت کرده اند، به برابری حمل می کند. وی می نویسد:

«بی گمان، آن گاه برتری امیر از خلفای سه گانه، بر اساس این حدیث، اثبات می شود که آن خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یادشده مساوی نباشند؛ و این برتری، بدون نفی آن ویژگیها از سایر خلفا، به دست نمی آید. و اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین با پیامبران دلالت می کند جستجو کنیم، به حدّی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.»

۵ . وی پس از این سخن می گوید: «از این رو، شیخین، به نیکوترین شکل، به انجام وظایف پیامبران، همچون جهاد با کافران و نشر احکام شریعت و به سامان

آوردن امور رعیّت، پرداخته اند.»

سخن بالا ـ فرع بر آن است که شیخین دارای کمالات انبیا باشند و این خود بر تمام بودن تشبیه آن دو به پیامبران، مبتنی است. بنابراین، تشبیه سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران، به وجود اوصاف ایشان در آن حضرت، به همان اندازه ای که در آنان است، دلالت می کند.

۲- اشکال و پاسخ - ۲

اشاره

یادآوری سخن دهلوی: «تشبیه همان گونه که با ادات شناخته شده اش - مانند: ك و كأنّ و مثل - انجام می گیرد، بدین اسلوب هم صورت می پذیرد. در علم بیان نیز مثالهایی از این دست آمده است: مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلَى الْقَمَرِ لَيْلَهَ الْبَدْرِ، فَلْيَنْظُرْ إلى وَجْهِ فُلانٍ : هر که می خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند. و این از اقسام تشبیه است.»

چون عینیّت (این همانی) محال است، حدیث تشبیه به برابری حمل می شود.

در کجا می توان یافت که این سخن و مانند آن، در شمار تشبیه آمده باشد؟ ما در کتابهای علم بلاغت، مانند: «مفتاح» و شروحش و «تلخیص المفتاح» و شروح آن، چیزی را که مؤیّد این دعوی باشد، پیدا نکردیم. پس این دعوی بی دلیلی است.

پیشتر نیز گذشت که آنچه از این سخن و مانند آن به ذهن می رسد، عینیّت است.

آری، بدان سبب که در این حدیث شریف، این همانی و عینیّت ممکن نیست، چاره ای نیست جز آنکه حدیث به نزدیک ترین معنا به عینیّت که همان برابری است، حمل شود. گویی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که می خواهد دانش آدم را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، با آدم برابر است؛ یا اینکه: در علم همانند اوست. پس با تقدیر گرفتن واژه «مثل» و مانند آن، معنای کامل حدیث روشن و مقصود آن، به نیکی، آشکار می شود.

تفتازانی می گوید: ادات تشبیه عبارت اند از:

۱. ك و كأنّ: گاهی این ادات در هنگام ظنّ به ثبوت خبر، بدون آنکه مقصود

تشبیه باشد، به کار می روند؛ خواه خبر جامد باشد و خواه مشتقّ. مانند: کأنّ زیداً أخوک : گویا زید برادر توست. و کأ نّه قدم : گویا او وارد شد.

۲. «مثل» و آنچه به معنای آن است: مقصود هر چه از مماثله و مشابهه مشتقّ شده و آنچه این معنا را می رساند، است.

اصل در «ک » و واژگانی مانند «نحو» و «مثل» و «شبه»، بر خلاف «کأنّ» و «یماثله:

مثل آن است» و «یشابه: شبیه آن است»، آن است که مشبّهٌ به، لفظاً یا تقدیراً، بدون فاصله، پس از آن بیاید؛ مانند: « زید کالأسد : زید همچون شیر است.» و نمونه تقدیری آن، مانند: « أوْ کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ : یا همچون رگباری از آسمان.» (۱) بر تقدیر:

« کمَثَلِ ذَوی صَیِّبٍ : بسان داستان کسانی که دچار رگباری از آسمان شدند.»

گاهی پس از ک و مانند آن، واژه ای جز مشبّهٌ به می آید؛ مثلاً: « اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحیاهِ الدُّنْیا کَماءٍ أنْزَلْناهُ : زندگی دنیا را همچون آبی که از آسمان فرو فرستادیم، مثل بزن.» (۲)زیرا مقصود، نه تشبیه حال دنیا به آب است و نه به واژه مفرد دیگری که تقدیر آن جایز است؛ بلکه مقصود تشبیه حال دنیا در تازگی و شکفتگی و سپس تباهی و نابودی، به گیاهی است که محصول این آب است و در آغاز، سبز و آبدار بوده، بعد، خشک می شود و بادها آن را با خود می برند؛ گویی که هیچ وقت، نبوده است. در این نمونه، نیازی نیست که واژه ای مانند آب را در تقدیر بگیریم؛ چرا که هدف این سخن چگونگی پدید آمده ای است که کلام پس از ک در بر دارنده آن است و این ما را از در تقدیر گرفتن چیزی، بی نیاز می کند. و هر که بپندارد « کمثل ماء » را باید در تقدیر گرفت و آنچه در پی ک آمده، مشبّهٌ به نیست و بنا را بر حذف آن نهد، سهو آشکاری را مرتکب شده است. زیرا – بر اساس سخن صریح مصنّف در «الایضاح» – مشبّهٌ به ای که پس از ک می آید، گاه مذکور است و گاه محذوف.

گاه فعلی در کلام می آید و تشبیه را می رساند؛ به شرط آنکه با آن فعل، تشبیه

۱- ۱) . بقره (۲) / ۱۹.

۲- ۲) . کهف (۱۸) / ۴۵.

مشبّه به مشبّهٌ به، نزدیک باشد و کمال مشابهت ادّعا شود یا اینکه فعل به معنایی باشد که تشبیه آن دو به یکدیگر، به سبب کوچکترین دلیلی، دور بنماید. حالت نخست، مانند: « عَلِمْتُ زیداً أسداً : زید را شیر دانستم»؛ زیرا در « عَلِمْتُ : دانستم» معنای تحقیق (یقین) نهفته است و حالت دوم، مانند: « حَسِبْتُ زیداً أسداً : زید را شیر پنداشتم»؛ چرا که در پنداشتن، اشارتی به عدم یقین نهفته است.

در اینکه این افعال نشان دهنده تشبیه باشند، پوشیدگی وجود دارد و روشن تر آن است که فعل چگونگی تشبیه را در دوری و نزدیکی، می رساند. (۱)

همو در «المطوّل» می نویسد:

اگر تشبیه دو چیز به یکدیگر [به ذهن] نزدیک باشد، [برای تشبیه،] فعلی به کار می رود که معنای تشبیه را می رساند؛ مانند: « علمت زیداً أسداً : زید را شیر دانستم.» مراد گوینده آن است که زید شباهت بسیاری با شیر دارد؛ چرا که « علمت » به تحقّق تشبیه و یقینی بودن آن دلالت می کند. همچنین، اگر تشبیه دو چیز کمی دور بنماید، از فعل استفاده می شود؛ مانند: « حسبت یا خِلْتُ زیداً أسداً : پنداشتم یا خیال کردم که زید شیر است.» پنداشتن به گمان و نه به یقین، دلالت می کند و به شنونده می فهمانند که شباهت زید به شیر به گونه ای نیست که گوینده یقین داشته باشد که این همان است؛ بلکه گوینده می پندارد و خیال می کند که زید شیر است.

اینکه افعالی این چنین رسانای تشبیه باشند، محلّ تأمّل است. زیرا قطعاً دانستن و پنداشتن هیچ دلالتی به تشبیه ندارند و آنچه به تشبیه دلالت می کند، تنها دانش ما به این است که نمی توان شیر را به شکل حقیقی، بر زید حمل کرد و این حمل، تنها با تقدیر گرفتن ادات تشبیه، درست خواهد بود؛ خواه فعلی بیاید و خواه نیاید.

مانند: « زید أسد .» بله، اگر گفته می شد که این افعال از نزدیکی و دوری تشبیه خبر می دهند، درست تر می بود. (۲)

۱- ۱) . المختصر فی شرح تلخیص المفتاح / ۱۴۳.

۲- ۲) . المطوّل فی شرح تلخیص المفتاح / ۳۳۰.

بنابراین، دلالت به تشبیه یا به برابری در حدیث شریف، با در نظر گرفتن جمله ای مقدّر، باید همین گونه باشد.

تقتازانی می گوید:

هـدف از تشبیه، در بیشتر موارد، به مشبّه باز می گردد. هدف بیان این حقیقت است که مشبّه امری است ممکن الوجود و این در هر امر شـگرفی که احتمال برود با آن مخالفت کنند یا محالش بپندارند، رخ می دهد. مانند سروده ابوالطیّب: فَإنْ تَفُقِ الْأنامَ وَ أنْتَ مِنْهُمْ فَإنَّ الْمِسْکَ بَعْضُ دَمِ الْغَزالِ

اگر با آنکه تو در شمار مردمانی، سرآمد همه آنان شده ای، شگفت نیست؛ چرا که مشک بخشی از خون آهوست.

وی می خواهد بگوید: بی گمان، ممدوح به گونه ای بر مردمان فائق آمده که میان او و ایشان شـباهتی نمانده است؛ بلکه خود به تنهایی، اصلی و جنسی شده است.

این در ظاهر، محال است؛ چرا که بعیـد است فردی از افراد یک نوع در فضائل ویژه این نوع، به جایی برسد که گویی دیگر از آنهـا نیست. از این رو، برای دعوی خود دلیـل می آورد و امکـانش را روشن می سـازد و حـال او را به حـال مشـک تشبیه می کند؛ مشکی که از خونهاست؛ لیکن به سبب وجود اوصاف نیکویی که در خون یافت نمی شود، در شمار خونها به شمار نمی آید.

اگر بگویی: در این سـروده، تشبیه کجـاست؟ خواهم گفت: گرچه این سـروده به طور صـریح بـدان دلالـت نمی کنـد، ولی به گونه ضـمنی نشان دهنـده تشبیه است؛ زیرا معنای آن این است که: اگر با آنکه تو در شـمار مردمانی، سـرآمد همه آنان شـده ای، شـگفت نیست؛ چرا که مشـک نیز خون غزال است، لیکن بر آن برتری یـافته است تـا جایی که دیگر، خون به شـمار نمی رود. حال تو نیز شبیه مشک است.

این گونه تشبیه را تشبیه ضمنی یا تشبیه پوشیده می نامند. (۱)

۱- ۱) . همان / ۳۳۰ – ۳۳۱.

بنابراین، تشبیه موجود در حدیث نیز بدین سان، مقدّر است. پس معنای حدیث این چنین می شود: هر که می خواهد دانش آدم را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، با آدم برابر است؛ یا اینکه: در علم همانند اوست. دیگر اوصاف یاد شده در حدیث نیز همین گونه اند.

۳- اشکال و پاسخ - ۳

دهلوی می گوید: «از این رو، شعر مشهور زیر را نیز نوعی تشبیه بر شمرده اند: لاتَعْجَبُوا مِنْ بِلَی غِلالَتِهِ قَدْ زرَّ أزْرارَهُ عَلَی الْقَمَرِ

از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه های آن را بر ماه بسته است.

و همین گونه است ابیات زیر از «متنبّی»: نَشَرَتْ ثَلاثَ ذَوائِبٍ مِنْ خَلْفِها

در شبی، سه رشته از گیسوان را از پشت سرش گشود و چهار شب را به من نشان داد.

روی خود را به سوی ماه آسمان کرد و دو ماه را با هم به من نمایاند.»

اوّلاً : روشن است که اسلوب این ابیات با اسلوب حدیث، متفاوت است. ما درباره دلالت اسلوب « مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی کذا، فَلْیَنْظُرْ إلی فلانٍ » به تشبیه، سخن می گوییم؛ بنابراین، استشهاد به این ابیات وجهی ندارد.

ثانیاً : «از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید...» بر حسب اصطلاح، استعاره است نه تشبیه؛ هر چند که استعاره بر بنیاد تشبیه نهاده می شود. امّا سخن دهلوی در اینجا بر تفاوت میان تشبیه و استعاره استوار است؛ چرا که در ادامه می گوید: «اگر حدیثْ تشبیه نباشد، استعاره است و اصل استعاره، تشبیه است.»

گفتار تفتازانی نشان دهنده آن است که شعر مذکور در شمار استعاره است نه تشبیه. اینک سخن وی با همه بلندی اش:

بدان که دانشمندان در اینکه استعاره، مجاز لغوی است یا مجاز عقلی، چند دسته اند. بخش اعظم آنان بر این باورند که استعاره مجاز لغوی است. بدین معنی که لفظ، به سبب علاقه مشابهت، در معنایی که برای آن وضع نشده، به کار رفته است.

دلیل اینکه استعاره مجاز لغوی است، آن است که نه برای مشبّه و نه برای مشبّهٌ به و نه برای معنایی اعمّ از آن دو، وضع شده است. مثلاً شیر در «شیری را دیدم که تیراندازی می کرد» برای مرد دلیر و برای معنایی اعمّ از مرد و حیوان وحشی، همچون حیوان، وضع نشده تا اطلاق آن بر آن دو مانند اطلاق حیوان بر شیر و مرد بر دلیر، حقیقی باشد؛ بلکه تنها برای درنده ای خاصّ وضع شده است. این به سبب نقل از دانشمندان لغت، قطعاً معلوم است. پس اطلاق شیر بر مرد دلیر، اطلاقی است بر غیر ما وضع له، همراه با قرینه ای که از اراده ما وضع له، مانع است؛ بنابراین، استعاره مجاز لغوی است.

نکته دیگر آنکه، هر گاه لفظ عامّ، نه به اعتبار خصوصیّتش بلکه به اعتبار عامّ بودنش، بر معنای خاصّ اطلاق شود، به هیچ وجه، مجاز نبوده، حقیقت به شمار می رود. مانند آنکه هر گاه زید را ببینی، بگویی: مردی یا انسانی یا حیوانی را دیدم (اطلاق مرد و انسان و حیوان بر زید، حقیقی است). زیرا لفظ تنها در معنای موضوع له خود به کار رفته است.

برخی گفته اند: استعاره مجاز عقلی است؛ بدین معنی که در استعمال آن، در امری عقلی و نه لغوی، تصرّف می شود. زیرا استعاره تنها پس از دعوی دخول مشبّه در جنس مشبّهٌ به، بر مشبّه اطلاق می شود؛ یعنی آنکه مرد دلیر، فردی از افراد شیر به شمار رفته است. گویا استعمال استعاره برای مشبّه، استعمالی است در آنچه لفظ مستعار برایش وضع شده است.

گفتیم: استعاره تنها پس از دعوی دخول مشبّه در جنس مشبّهٌ به، بر مشبّه اطلاق می شود؛ چرا که اگر این گونه نباشد، استعاره از حقیقت، بلیغ تر نخواهد بود. زیرا در اطلاق اسم مجرّد تهی از معنای مشبّهٌ به بر مشبّه، مبالغه ای نیست و چون درست نیست به کسی که می گوید: «شیر را دیدم» و مرادش زید است، گفته شود که او زید را حیوان وحشی قلمداد کرد، روا نیست بدان کسی که نام فرزندش را اسد می نهد، بگویند که او فرزندش را جانوری درنده بر شمرده است. زیرا هر گاه «جعل» دو مفعولی باشد، به معنای «صیّر» است و مفید اثبات صفتی برای شیء است. لذا گفته

نمی شود: «فلانی او را امیر قرار داد» مگر آنکه صفت امیری را در او اثبات کند.

همچنین، بدان سبب که نقل نام مشبّهٌ به، تابع نقل معنای آن است (یعنی:

نخست متکلّم معنای شیر حقیقی را برای کسی ادّعا می کند، سپس نام شیر را بر او اطلاق می کند؛ گویی لفظ شیر در ما وضع له خود به کار رفته است) استعاره مجاز لغوی نبوده، بلکه مجاز عقلی است. بدین معنی که عقل، مرد دلیر را از جنس شیر بر شمرده است و واقعی شمردن چیزی که واقعی نیست، مجاز عقلی است.

بدان دلیل که اطلاق نام مشبّهٌ به بر مشبّه، تنها پس از دعوی دخول آن در جنس مشبّه است، تعجّب در سروده زیر صحیح است: قامَتْ تُظَلِّلُنی مِنَ الشَّمْسِ نَفْسٌ أعَزُّ عَلیَّ ـ مِنْ نَفْسی

برخاست و از خورشید بر من سایه افکند؛ کسی که برای من از جانم عزیزتر است.

و مایه شگفتی این است که جوانی که در زیبایی و نکورویی، همچون آفتاب است، از خورشید بر من سایه افکند. پس اگر سراینده معنای خورشید حقیقی را برای ممدوحش ادّعا نکرده و او را حقیقتاً خورشید نشمرده باشد، تعجّبی در کار نخواهد بود؛ چرا که هیچ شگفت نیست که انسانی نکو روی بر انسان دیگری سایه افکند.

از این رو، نهی از تعجّب در شعر زیر رواست: لاتَعْجَبُوا مِنْ بِلَی غِلالَتِهِ قَدْ زرَّ أزْرارَهُ عَلَی الْقَمَرِ

از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه های آن را بر ماه بسته است.

« غلاله » پیراهنی است که در زیر جامه ها یا زره بپوشند و « زرّ » به معنای محکم بستن تکمه های جامه است.

اگر شاعر ممدوح خود را ماه حقیقی قلمداد نکرده باشد، نهی از شگفت زدگی، معنایی نخواهد داشت؛ زیرا جامه کتانی تنها به سبب ماه حقیقی، به سرعت، پوسیده می شود نه به آن علّت که انسانی ماه سیما آن را به تن کند.

در پاسخ به این اشکال که ماه در این بیت، به دلیل آمدن مشبّه - که ضمیر هاء در غلالته و أزراره است - استعاره نیست، می گوییم: ما نمی پذیریم که این گونه آمدن مشبّه، منافی استعاره باشد. این بیت مانند آن است که بگوییم: «شمشیر زید در

دست شیری است.» زیرا تعریف استعاره بر آن صدق می کند.

برخی دلیل دسته دوم را (که قائل بودند استعاره مجاز عقلی است) رد کرده اند و گفته اند: ادّعای دخول مشبّه در جنس مشبّهٌ به، اقتضا ندارد که استعاره در ما وضع له به کار رفته باشد. زیرا روشن است که شیر در «شیری را دیدم که تیر می افکند» برای مرد دلیر به کار رفته و موضوع له آن همان درنده خاصّ است.

سخن حق آن است که ادّعای دخول مشبّه در جنس مشبّهٌ به، بر این بنیاد استوار است که افراد شیر به طریق تأویل، دو دسته شوند: ۱. شیر متعارف که اندام و شکلی خاصّ داشته، شجاعتی به غایت دارد. ۲. شیر غیر متعارف که آن شجاعت را داراست؛ لیکن اندام و شکلی دیگر دارد. واژه شیر تنها برای شیر متعارف وضع شده و کاربرد آن برای شیر غیر متعارف، کاربردی است در غیر ما وضع له و قرینه از اراده شیر متعارف، باز دارنده است؛ پس روشن می شود که مقصود معنای غیر متعارف است. با این سخن، گفتار کسانی که می گویند: «پافشاری بر این دعوی که مراد از شیر، مرد دلیر است، با نصب قرینه بازدارنده از اینکه مراد درنده خاصّ باشد، منافات دارد»؛ رد می شود.

امّا تعجّب و نهی از آن - که در دو بیت یاد شده وجود داشت - بر پایه فراموشاندن تشبیه است تا حقّ مبالغه گزارده شده، نشان داده شود که مشبّه به گونه ای است که به هیچ وجه، از مشبّهٌ به تمیز داده نمی شود؛ بدان سان که هر چه بر مشبّهٌ به مترتّب شود (مانند تعجّب و نهی از تعجّب) بر مشبّه نیز مترتّب می شود.

درباره حاشیه منهیّه بر سخن مصنّف (استعاره منافی...) باید گفت: استعمال استعاره و ذکر آن در کلام، تنها زمانی منافی آن است که به گونه ای آمده باشد که از تشبیه خبر دهد. (۱)

ثالثاً : اطلاق ماه در شعر « لاتعجبوا ...» تنها بر سبیل استعاره است. اطلاق لیالی بر ذوائب (رشته های گیسو) و ماه بر رخسار محبوبه نیز استعاره اند نه تشبیه. روشن

ص:۳۴۶

۱- ۱) . المطوّل فی شرح تلخیص المفتاح / ۳۶۰ - ۳۶۲.

است که استعاره بودن این گونه اطلاقات و تشبیه نبودن آنها به هدف دهلوی - که می کوشد تا اثبات کند حدیث شریف در شمار تشبیه است - زیانی نمی رساند. پس دعوی تشبیه بودن این گونه اطلاقات توسّط وی، جز فریفتن توده ها دلیلی ندارد تا بدین گونه، سستی دلالت حدیث تشبیه را به برابری، گمان برند و حدیث را در شمار این چنین اشعاری که تهی از معنای حقیقی اند، بپندارند.

۴- اشکال و پاسخ - ۴

اشاره

یادآوری گفتار دهلوی: «اگر از همه اینها درگذریم، [مضمون حدیث] استعاره ای است که بنیادش بر تشبیه نهاده است.»

اگر حدیث از باب استعاره باشد، دلالتش به برابری رساتر است.

بر فرض آنکه این حدیث شریف از باب استعاره باشد، بی گمان، دلالتش به برابری استوارتر و رساتر است.

تفتازانی می گوید:

دانشمندان علم بلاغت بر اینکه مجاز و کنایه از حقیقت و تصریح، رساترند، همداستان اند؛ زیرا انتقال معنا در مجاز و کنایه، از ملزوم به لازم است که به دعوی چیزی بر اساس بیّنه می ماند؛ چرا که به دلیل محال بودن جدایی ملزوم از لازم، وجود ملزوم، وجود لازم را واجب می گرداند. همچنین، ایشان بر اینکه استعاره تحقیقی و تمثیلی از تشبیه رساترند، متّفق اند؛ چرا که استعاره گونه ای از مجاز است و دریافتیم که مجاز از حقیقت رساتر است.

رساتر بودن کنایه و مجاز بدان معنی نیست که در عالم واقع، جزئی از آن دو، معنای افزون تری را پدید می آورد که در حقیقت و تصریح، یافت نمی شود؛ بلکه مقصود آن است که مجاز و کنایه استواری اثبات معنا را افزون می کنند.

از استعاره در می یابیم که ویژگی مورد نظر، بدان سان که در مشبّهٌ به وجود دارد، در مشبّه نیز به حدّ کمال رسیده است و مشبّه، بر خلاف آنچه از تشبیه بر می آید، در آن ویژگی، کاستی ندارد. باید دانست که حال معنا، هر چند که در قالب عبارتی

ص:۳۴۷

رساتر بیاید، فی نفسه، دگرگون نمی شود.

مقصود عبدالقاهر نیز همین است. وی می گوید: مزیّت جمله «شیری را دیدم» بر جمله «مردی را دیدم که او و شیر در دلیری یکسان اند» در این نیست که جمله نخست نسبت به جمله دوم، معنای افرون تری را در برابری آن مرد با شیر در دلیری، می رساند؛ بلکه برتری آن در این است که نسبت به جمله دوم، در بر دارنده تأکیدی است برای اثبات این برابری. و خدا داناتر است. (۱)

بنابراین، روشن شد که تشبیه و استعاره، هر دو، برابری مشبّه و مشبّهٌ به را می رسانند؛ جز اینکه در استعاره، تأکید افزونی بر این برابری نهفته است و از این رو، بر تشبیه برتری دارد. بر این اساس، اگر حدیث را استعاره به شمار آوریم، همچنان نشان دهنده برابری است و بلکه در این صورت، از اینکه گفته شود «آدم و علی علیهما السلام در دانش برابرند» رساتر و بلیغ تر است. اوصاف دیگر نیز همین گونه اند.

پس نفی دلالت حدیث به برابری، بدان سبب که از باب استعاره است و بی خرد نامیدن کسانی که از آن برابری دریابند، در حقیقت، کودن خواندن شیخ عبدالقاهر جرجانی و دیگر پیشوایان علوم بلاغت و چیره دستان دانشهای ادبی است. گویا دهلوی باکی ندارد که سخنانش به کجا می انجامد! وی می کوشد که استدلالات امامیّه را نقض کند؛ هر چند که کوشش او به کودن نامیدن و دروغگو خواندن دانشمندان بزرگ مذهبش بینجامد یا پیامدهای فاسد دیگری در پی داشته باشد.

ای کاش وی از برخی خردمندان فهم و خرد به عاریت گرفته بود تا دلالت استعاره را به برابری، نفی نکند!

همچنین، یکی از شروط استعاره وجود امری است که به مشبّهٌ به اختصاص دارد و هدف اثبات آن برای مشبّه است. بر این اساس می گوییم: هر گاه حدیث از باب استعاره باشد، به تحقیق، نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله دانشی که به آدم اختصاص دارد و نیز اوصاف پیامبران دیگر را برای امیر مؤمنان اثبات کرده است. اگر این گونه نباشد،

۱- ۱) . المختصر فی شرح تلخیص المفتاح / ۱۸۶.

به سبب فقدان شرط، حدیث در شمار استعاره نخواهد بود و دعوی دهلوی در بر شمردن حدیث از باب استعاره، باطل خواهد گشت. امّا لزوم شرط یاد شده در سخن صریح دانشمندان علم بلاغت آمده است.

تفتازانی می نویسد:

فصل: استعاره بالکنایه و استعاره تخییلی: از آنجا که در نزد مصنّف، استعاره بالکنایه و استعاره تخییلی دو امر معنوی اند که در تعریف مجاز نمی گنجند، برای آن دو، فصلی جداگانه گشوده است تا آن معانی را که بر آنها لفظ استعاره اطلاق می شود، بی کم و کاست، بررسی کند.

گاهی تشبیه در معنای لفظ یا در نفس متکلّم، پنهان می شود و او جز مشبّه، هیچ یک از ارکان دیگر آن را بر زبان نمی آورد؛ امّا ذکر مشبّهٌ به تنها در تشبیهِ اصطلاحی، واجب است و دانستی که تشبیه اصطلاحی غیر از استعاره بالکنایه است. اثبات امری که ویژه مشبّهٌ به است برای مشبّه، به این تشبیه پنهان در نفس متکلّم دلالت می کند؛ بدون آنکه در اینجا امر محقّقِ محسوس یا معقولی باشد که نام این امر بر آن اطلاق شود. تشبیه پنهان در نفس، استعاره بالکنایه یا پنهان نامیده می شود.

دلیل آنکه این استعاره را بالکنایه می نامند، آن است که به تشبیه تصریح نشده و تنها با آوردن ویژگیها و لوازمش، بدان اشاره شده است؛ امّا استعاره خواندنش، نامگذاری بی مناسبتی بیش نیست. اثبات امری که ویژه مشبّهٌ به است، برای مشبّه، استعاره تخییلی نام دارد. زیرا برای مشبّه، امری که ویژه مشبّهٌ به است و کمال مشبّهٌ به یا قوام آن در وجه شبه، به سبب آن است، به عاریت گرفته شده تا شنونده خیال کند که مشبّه از جنس مشبّهٌ به است. (1)

۵- اشکال و پاسخ - ۵

اشاره

دهلوی گفته بود: «برابر انگاشتن مشبّه و مشبّهٌ به از کمال بی خردی است.»

این سخن نشان دهنده کمال متانت و دینداری بسیار این مرد است! کاربرد تشبیه

ص:۳۴۹

۱- ۱) . همان / ۱۷۰.

برای نشان دادن برابری، در قرآن و حدیث و سخنان دانشمندان، نشان داده شد؛ از این رو، این سخن، در حقیقت، ردّ کتاب و سنّت و دانشمندان و خردمندان و علمای بلاغت است.

بی گمان، هر که به کتابهای علمی، همچون کتب صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت و منطق و فقه و اصول فقه، مراجعه کند، آنها را آکنده از یادکرد تمثیلات برای بیان قواعد کلّی، به وسیله ادوات تشبیه، نظیر: «ك» و «نحو» و «مثل» و مانند اینها خواهد یافت. مثلاً گفته می شود: کلّ فاعل مرفوع؛ نحو: قام زید. کلّ مفعول منصوب؛ کأکرمت زیداً و... . شکّی نیست که مراد از این تشبیه و تمثیل، تنها برابری و مطابقت کامل میان مثال و قاعده کلّی است.

لیکن بر اساس گفتار دهلوی، تمامی دانشمندان و نویسندگانی که در علوم گوناگون قلم زده اند، بی خردانی سفیه اند؛ چرا که از تشبیه، برابری میان مشبّه و مشبّهٌ به را در می یابند! همچنین تردیدی نیست که همه خردمندان از گفته « زید کعمرو فی العلم : زید در دانش بسان عمرو است» برابری آن دو را می فهمند؛ پس بنا بر گفته دهلوی، خردمندان، همه، سفیهانی بی خردند!

اعتراف کابلی به دلالت تشبیه به برابری

[دلالت تشبیه به برابری، حقیقتی است روشن] و به همین سبب است که کابلی، با همه تعصّب و دشمنی اش، اعتراف می کند که برابری از معانی تشبیه است؛ ولی دهلوی برداشت برابری از تشبیه را «کمال بی خردی» قلمداد می کند. اینک سخن کابلی در پاسخ به حدیث تشبیه:

...زیرا این حدیث بر سبیل تشبیه وارد شده است و لزومی ندارد که مشبّه با مشبّهٌ به برابر باشد؛ چرا که تشبیه ناتوان به توانا و پست به والا، بسیار انجام می گیرد. مثلاً می گویند: خاکی بسان مشک؛ سنگریزه ای مانند یاقوت؛ هر که می خواهد ماه شب چهارده را ببیند، سیمای سُعدی (1) را بنگرد؛ لیکن لازم نیست که

۱- ۱) . نامی است برای دختران. (لسان العرب ۳ / ۲۱۷) (مترجم)

درخشش رخسار سعدی با نور ماه برابری کند. شاعری سروده است: أَرَی بارِقاً بِالْأبْرَقِ الْفَرْدِ یُومِضُ

آذرخشی را دیدم که بر کوهی بلند و تنها با سنگهای سیاه و سپید، درخشید و جامه تاریکی را کنار زد و سپس پنهان شد؛ گویا محبوبه ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.

سراینده دست خضاب شده محبوب را به آذرخش تشبیه کرده است؛ امّا این کجا و آن کجا؟ پس سخنی همچون: «هر که می خواهد آذرخش را ببیند، دست خضاب شده سلیمی را آن گاه که آن را از فراز کوه می گشاید و می بندد، بنگرد» نشانگر برابری دست رنگینْ به خضاب با آذرخش نیست و این بسیار روشن است.

گاهی و شاید چه بسیار، توانا را به ناتوان و والا را به پست تشبیه می کنند. مثل:

«مرواریدی بسان دندان محبوب» و یا: « مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فِیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِی زُجاجَهٍ : مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه ای باشد.» (۱) همان گونه که گفته می شود: آذرخش بسان دست خضاب شده معشوقه است که آن را از بلندای قصر خود گشود و بست. و شعر این معنا را بر می تابد.

همچنین، گاهی دو چیز برابر با یکدیگر را به هم تشبیه می کنند؛ مانند: زید در زیبایی همچون عمرو است (اگر در زیبایی برابر باشند). بنابراین، حدیث تشبیه برابری او را با پیامبران، واجب نمی گرداند. (۲)

می نگرید که کابلی از کاربرد تشبیه برای نشان دادن برابری، سخن گفته و به روشنی، بدان اعتراف کرده است؛ هر چند سخنش را با «گاهی» همراه ساخته و

۱- ۱) . نور (۲۴) / ۳۵.

۲- ۲) . الصواقع الموبقه، مخطوط.

در فرجام کلام و پایان اقسام تشبیه، بدان پرداخته است؛ کاری که تعصّب او را بر ضدّ حقّ، می نمایاند و این بر خردمندان پوشیده نیست. زیرا پیشتر گذشت که برابری، به سبب تبادر و صحّت سلب تشبیه از غیر برابر، معنای حقیقی تشبیه است و تشبیه در کتاب و سنّت و... برای نشان دادن برابری به کار رفته است. در هر حال، کابلی، گر چه به اجمال، به کاربرد تشبیه برای دلالت به برابری، اعتراف کرده است.

لیکن دهلوی، بر خلاف آنکه تمامی سخنانش در اشکال تراشی نسبت به حدیث تشبیه، برگرفته از کابلی است، این معنا را نپذیرفته و نفی کرده است. گویا می دانسته است همین اندازه اعتراف به حقّ، شیعیان را در استدلالشان به این حدیث شریف، جهت اثبات مذهبشان، سودمند خواهد افتاد. از این رو، به انکار این حقیقت بسنده نمی کند؛ بلکه هر کس را که مدّعی شود تشبیه، رسانای برابری است و از آن مساوات دریابد، به کمال بی خردی منسوب می دارد و حتّی بالاتر از اینها، برداشت برابری را از تشبیه، از جمله اوهام بر می شمارد و می گوید که این وهم از کودکان صغیر و نه کودکان ممیّز، سر می زند!

سخنان او را در نوع نوزدهم از باب یازدهم تحفه، ببینید و بنگرید که چه اوصافی را نثار دانشمندان بزرگ و چیره دستان علوم و ستونهای دانش می کند!

کاربرد تشبیه برای نشان دادن برابری، در سخن شخص دهلوی

آری، بی گمان، سخنان طعن آمیز دهلوی درباره دانشمندانی که از تشبیه، برابری در می یابند، دامان خودش را نیز می گیرد. زیرا شخص دهلوی در جاهای متعدّد، از تشبیه، برابری را برداشت کرده است. حتّی در سخنی که دیگران را در فهم مساوات از تشبیه، به بی خردی متّصف کرده، آمده است: «تشبیه چیزی را به چیزی، موجب برابری مشبّه و مشبّهٌ به بر شمردن، از پندارهای کودکان صغیر و نه کودکان ممیّز است. این پندارْ فراوان از شیعیان سر زده است. مثل اینکه می گویند: حضرت امیر در زهد و تقوا و بردباری، به پیامبران اولوالعزم تشبیه شده است.» (نوع نوزدهم)

می نگرید! خود او در همین سخن، تشبیه به کار می برد و قطعاً برابری را در نظر می گیرد. چرا که می گوید: «مثل اینکه می گویند... .» زیرا واژه «مثل» برای تشبیه وضع شده است و او همین واژه را در جایی که به زعم او، شیعیان دچار پندار

شده اند، به کار می گیرد.

بالاتر از این، او در ردّ دلالت حدیث تشبیه، از تشبیه استفاده و برابری و مطابقت را از آن اراده می کند. آیا سخن او را در وجه چهارم ندیده اید؟ وی می نویسد:

«و همان گونه که تشبیه با ادات شناخته شده اش - مانند: ک و کأنّ و مثل - انجام می گیرد، با این اسلوب هم صورت می پذیرد؛ آن گونه که در علم بیان آمده است: هر که می خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند.»

دهلوی در همین عبارت، در سه جا، تشبیه به کار برده و از آن مطابقت را اراده کرده است:

نخست : « کما یکون ... : همان گونه که...»؛ زیرا بی گمان، « کما یکون » از الفاظ تشبیه است و تردیدی نیست که مراد وی مطابقت است؛ نه چون تشبیه خاک به مشک.

دوم : مثل الکاف و کأنّ و ... : مانند ک و کأنّ و ... .

سوم : کما تقرّر فی علم البیان ... : آن گونه که در علم بیان آمده است... .

و اگر خواننده گرامی در دیگر سخنان او نیک بیندیشد، موارد دیگری را نیز به دست خواهد آورد.

۶- اشکال و پاسخ - ۶

اشاره

یادآوری سخن دهلوی: «و تشبیه خاک صحن پادشاهان به مشک و سنگریزه هایش به مروارید و یاقوت، در اشعار رایج و مشهور است.»

عدم جواز حمل سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بر کلام رکیک

به تحقیق، این تعصّب از پیروی و تقلید چشم بسته دهلوی از کابلی، سرچشمه می گیرد. آیا سخن شریف ترین آفریدگان در میان پیشینیان و پسینیان، با اشعار شاعران و تمثیلات خرافی و گزاف آنان قیاس می شود؟! مفاد این سخن، تنها این است که هیچ شباهتی میان امیرالمؤمنین و پیامبران در اوصافشان نیست، چه رسد به برابری. پناه بر خدا!

اگر سخن این مرد روا باشد، جایز است که در حقّ هر کسی از مردمان، گر چه مسلمان هم نباشد، گفته شود: هر که می خواهد دانش آدم را ببیند، فلانی را بنگرد؛ ولی شکّی نیست که قیاس سخن برترین آدمیان با تمثیلات شاعرانه، همچون تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به یاقوت، نشان دهنده تعصّبی زشت یا جهلی شرم آور است. اگر حدیث تشبیه به اثبات ویژگیهای یاد شده برای امیر مؤمنان، دلالت نکند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به سخنان رکیک و بی ربط می پیوندد و این هرگز روا نیست.

ابوحامد غزّالی می گوید:

مسئله: قاضی گفته است: حمل سخن شارع بر آنچه به کلام پست ملحق می شود، محال است. نمونه آن شیوه اصحاب ما در آیه «وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ : و پاهایتان تا برآمدگی (یا مفصل) » (۱) است که أرجلکم را به سبب قرب جوار، به کسرِ لام می خوانند تا سخن شیعیان را که قائل به مسح [و نه شستن] پاها هستند، رد کنند و این آیه را (در قرب جوار) بسان آیه « وَ حُورٌ عِينٌ (۲): و سیه دیده زنانی درشت چشم» (۳) قلمداد می کنند و یا چون سخن عرب زبانان: « جُحرُ ضَبٍّ خَرْبٍ: لانه ویران سوسمار» و یا همچون سروده شاعر: كَأَنَّ ثَبيراً (۴) فی عَرانينِ وَبْلِهِ كَبيرُ أُناسٍ فی بِجادٍ مُزَّمِّلِ

گویا کوه ثبیر در آغاز بارش باران، بزرگ مردمی است پیچیده در گلیمی خطدار.

معنا: مزّمل به : پیچیده به؛ چرا که صفت «کبیر» است که مرفوع می باشد؛ ولی به سبب قرب جوار، مکسور شده است.

لیکن حقیقت مطلب در این موارد، آن نیست که ایشان پنداشته اند؛ بلکه سبب مکسور شدن این الفاظ، آن است که با آنکه ضمّه از کسره روشن تر است؛ ولی

ص:۳۵۴

۱- ۱) . مائده (۵) / ۶ .

۲- ۲) . قرائت مشهور «حُورٌ عِينٌ » است؛ لیکن بنا بر نقل صاحب مجمع البیان، ابوجعفر و حمزه و کسایی «حورٍعینٍ» خوانده اند. (مترجم)

۳- ۳) . واقعه (۵۶) / ۲۲.

۴- ۴) . کوهی است در شهر مکّه. (لسان العرب ۴ / ۱۰۰) (مترجم)

عرب زبانان انتقال از حرکتی سبک را به حرکتی سنگین، ثقیل دانسته اند و در پی کسره، کسره آورده اند.

امّا اعراب نصب در « وَ أَرْجُلَكُمْ »: أرجلکم در معنا منصوب است و فتحه سبک ترین حرکات است و انتقال از آن از جمع میان دو کسره سنگین، سزاوارتر است؛ از این رو، برای قرب جوار، جز رعایت سجع و قافیه، معنایی نمی ماند و این درخور قرآن نیست. بله، نظم نیکو در سخن، از فصیح پسندیده است؛ بدان شرط که به مقصود، خللی وارد نیاورد. امّا خلل آوردن به مقصود و رعایت قافیه، ویژه کلام پست و رکیک است. (۱)

اگر تشبیه در این حدیث شریف، به برابری دلالت نکند و روا باشد که تشبیه پیامبر صلی الله علیه و آله را بسان تشبیه خاک به مشک و مانند آن بر شمریم، جایز است که در حقّ استادی از اساتید دهلوی یا شاگردی از شاگردان او گفته شود: او مانند ابلیس است؛ یا اینکه درباره شخص دهلوی یا پدرش بگویند: او مانند ابولهب یا ابوجهل است؛ یا اینکه در حقّ بزرگان اهل تسنّن یا خلفای سه گانه و یارانشان، چنین سخنانی بر زبان آرند.

نقض احادیثی که برخی درباره شیخین ساخته اند

هر گاه تشبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت باشد، بی شکّ، تلاشهای پیشینیان حدیث ساز دهلوی و کوششهای اساتید دروغ باف او در ساخت فضائلی که تشبیه شیخین را به پیامبران در بر دارد، باطل خواهد شد و بر باد خواهد رفت و چون گَرد، پراکنده خواهد گشت. شگفتا از این مرد! پس چگونه به چنین احادیثی چنگ در می زند و فراوانی آنها را ادّعا می کند؟! زیرا که رواست این تشبیهات، پس از پذیرش سند احادیث، از قبیل تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت باشد و همان گونه که میان مشک و خاک و

۱- ۱) . المنخول فی علم الاصول / ۲۰۱ - ۲۰۳.

بین سنگریزه و مروارید و یاقوت، همسانی و همانندی نیست، میان شیخین و پیامبران - که هزاران درود و ستایش بر پیامبر ما و خاندانش و بر ایشان باد - نیز نسبتی نخواهد بود. خاک کجا و پروین کجا؟! مروارید کجا و سنگریزه کجا؟!

۷- اشکال و پاسخ - ۷

یادآوری سخن دهلوی: «و شاعر سروده است: أرَی بارِقاً بِالْأبْرَقِ الْفَرْدِ یُومِضُ

آذرخشی را دیـدم که بر کوهی بلند و تنها با سـنگهای سـیاه و سپید، درخشـید و جامه تاریکی را کنار زد و سـپس پنهان شد؛ گویا محبوبه ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.»

ناروایی چنین قیاسـی میان سـخن نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله و سـروده های شاعرانی که برای فصـیح نمایی لب پیچانده اند، دانسته شد؛ لیکن دهلوی همان راه کابلی را می پوید و گمراهانه و چشم بسته، از او تقلید می کند.

ص:۳۵۶

ستیز با حدیث تشبیه ، به وسیله احادیث ساختگیِ تشبیه شیخین به پیامبران و ابطال آن

۱– اشکال و پاسخ – ۱

دهلوی می گوید: «در احادیث صحیح اهل سنّت، احادیثی در تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به نوح و تشبیه ابوذرّ به عیسی، روایت شده است.»

این ستیزی باطل است. زیرا احتجاج به احادیث اهل تسنّن در برابر شیعه، نارواست و با قانون مناظره سازگار نیست. امّا شیعیان بنا بر قانون مناظره و از باب الزام، در ردّ اهل سنّت به احادیث ایشان استناد می کنند. استدلال سنّیان به احادیث خود در برابر امامیّه، به استدلال اهل کتاب به کتابهای ساختگی دروغین یا محرَّف، در دفاع از دینشان و پاسخ نقدها و اشکالات مسلمانان به باورها و عقاید آنان می ماند. شاید از همین روست که کابلی در مقام پاسخ به حدیث تشبیه، به این احادیث پنداری احتجاج نکرده است.

این بخش از سخن دهلوی برگرفته از گفتار کابلی نبوده، مأخوذ از گفته های پدرش، ولی اللّه دهلوی در کتاب «قرّه العینین» است. دهلویِ پدر در پاسخ استدلالات خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله در «تجرید العقائد» می نویسد:

«برابری با پیامبران: بدان که رسول علیه السلام در احادیث فراوان، صحابه را به انبیا تشبیه کرده است. هدف از این تشبیه، اشارتی است به وجود وصفی از اوصاف مشبّهٌ به در مشبّه؛ مانند تشبیه ابوذرّ به عیسی در زهد و تشبیه صدّیق به عیسی در

نرمی با امّت و تشبیه فاروق به نوح در سختگیری با امّت و تشبیه ابوموسی به داوود در صدای نیکو.

بنا بر نقل عبداللّه بن مسعود، در داستان رایزنی پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر درباره اسیران جنگ بدر، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

درباره اینان چه می گویید؟ که همانند برادرانشان که پیش از ایشان می زیسته اند، هستند. نوح درباره شان گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.» (۱) موسی درباره شان گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دلهاشان سخت بند نِه.» (۲) ابراهیم درباره شان گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی گمان، تو آمرزنده و مهربانی.» (۳) عیسی درباره شان گفت: «اگر عذاب کنی شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان تواند و اگر بیامرزی شان، سزاست؛ که تو خود پیروزمند و فرزانه ای.» (۴)

این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده است.

در حدیثی متّفق علیه، از ابوموسی اشعری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای ابوموسی، تو را مزماری از مزامیر آل داوود داده اند.»

در حدیثی که ترمذی در کتابش آورده، از ابوذرّ روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذرّ، شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر و وفادارتر باشد.» (مقصود، شباهت در زهد است)

در «استیعاب» آمده که از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: «ابوذرّ در امّت من، شبیه عیسی بن مریم در زهد اوست.»

در همان کتاب آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر که را دیدن فروتنی

۱- ۱) . نوح (۷۱) / ۲۶.

۲- ۲) . یونس (۱۰) / ۸۸ .

۳- ۳) . ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۴- ۴) . مائده (۵) / ۱۱۸.

عیسی بن مریم، شاد می کند، ابوذرّ را بنگرد.»

این حدیث را ابوعمر در کتاب خود آورده است.»

این گفتار دهلویِ پدر بود و اینها همان احادیث اند. دهلوی پسر این سخنان را بر گرفته و از جهاتی آنها را دگرگونه کرده است:

۱. پندار پدر تشبیه صحابه است به پیامبران در احادیث پر شمار؛ و پندار پسر تشبیه شیخین به انبیاست در احادیث پر شمار.

۲. پدر صحّت این احادیث را به روشنی، ادّعا نکرده؛ لیکن پسر مدّعی صحّت احادیث پر شماری است که در آنها شیخین به پیامبران تشبیه شده اند.

۳. پدر مدّعی نیست که حاکم حدیث ابن مسعود را صحیح بر شمرده است؛ امّا پسر چنین ادّعایی دارد.

اینها دگرگون سازیهای دهلوی در گفتار پدر است. وی در اینجا، گفتار پدرش را بر گرفته است؛ تنها بدان سبب که کابلی - همان گونه که پیشتر گذشت - در پاسخ به حدیث تشبیه، بدین احادیث اشارتی نکرده است. آری، سخنان دهلوی و ستیزه جویی های او با شیعه، بافته ای است از گفتار پدرش ولی اللّه دهلوی و کابلی.

ای کاش دهلوی همانند کابلی، به این احادیث نمی پراخت؛ لیکن نادانی و تعصّب وی را به این کار وا داشته اند. زیرا او در پاسخ حدیث تشبیه گفت که این تشبیهی محض است؛ همچون تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت. اگر ما درستی این احادیث را از حیث سند بپذیریم، کافی است که در پاسخ به آنها همان گفتار وی را بیاوریم. بله، استناد دهلوی به این احادیث در برابر شیعه امامیّه، به پیروی از پدرش، نشان دهنده بی خردی این دو تن است؛ به همان اندازه که خودش و استادش تعبیر کرده اند.

۲- اشکال و پاسخ - ۲

یادآوری سخن دهلوی: «لیکن از آنجایی که اهل سنّت بهره ای از عقل خداداد دارند؛ هرگز، این تشبیهات را به برابری حمل نکرده اند.»

این سـخن به روشـنی، بیانگر آن است که دعوی برابری میان شـیخین و پیامبران، نشان دهنده سـفاهت و کم خردی است. پس چگونه همین سـخن را در همین جا، ادّعا می کنـد؟ آیا این جز دوگانه گویی و لغزش، آن هم در گفتاری واحـد، چیز دیگری اسـت؟ و ایـن از ویژگیهـای دهلـوی اسـت که بر چیزی خرده می گیرد و سـپس خـود بـدان اسـتناد و احتجـاج می کنـد. و این ویژگی، اگر در سخن دانشمندان اهل سنّت، جز دهلوی، یافت شود، اندک خواهد بود!

افزون بر همه اینها، اگر این گروه بهره ای از خرد برده بودنـد، صدور زشتیها را از خدا - که از این سـخنان، بسـیار برتر است - روا نمی شـمردند و حسن و قبـح عقلی را انکـار نمی کردنـد و به جبر نمی گراییدنـد و کار بیهوده را از جانب خـدای عزّتمند حکیم، سـزا نمی دانسـتند و به صـدور تکلیف ما لا یطاق از جانب خدای بزرگ، قائل نمی شدند و صوفیان آنها از اتّحاد میان خدا و آفریدگان، دم نمی زدند؛ و دیگر اندیشه های تباه و گفتارهای ناروا.

۳- اشکال و پاسخ - ۳

یادآوری گفتار دهلوی: «...بلکه، هدف پیکان تشبیه در این قسم سخنان، تنها اثبات وجود وصفی از اوصاف ویژه آن پیامبر در شخصی که به آن پیامبر شبیه شده است، می باشد؛ هر چند که او در مرتبت آن پیامبر قرار نداشته باشد.»

و این اعترافی است به فرو افتادن دعوی برابری شیخین با پیامبران در اوصاف یاد شده در احادیثی پنداری.

۴- اشکال و پاسخ - ۴

دهلوی گفته بود: «در داسـتان رایزنی پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا ابوبکر و عمر درباره اسـیران جنگ بـدر به نقل عبـدالّله بن مسعود - که حاکم نیشابوری آن را روایت کرده و صحیح دانسته - آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود... .»

در اینجا وجوه گوناگون و شایسته نگرشی هست:

وجه نخست : نقل این حدیث از حاکم، نشان دهنده اعتماد به روایت اوست و

اگر روایت او پـذیرفته است، چرا دهلوی حـدیث طیر و حـدیث ولایت و حـدیث مـدینه العلم را با آنکه حاکم آنها را در آثار خود آورده است، باطل می شمارد؟ به ویژه حدیث اخیر که حاکم پس از نقل حدیث، آن را صحیح بر شمرده است. آیا توثیق حـاکم و اعتماد به او تنها ویژه احادیث فضائل شـیخین وماننـد آن دو تن است و او در نقل فضائل امیرالمومنین علیه السـلام از اعتبار فرو می افتد؟!

وجه دوم : بی گمان، همان گونه که گذشت، حاکم در شمار راویان حدیث تشبیه است؛ لیکن دهلوی برای ابطال این حدیث، بسـیار می کوشـد تـا آنجا که برای ستیز با این حـدیث، به احادیث ساختگی پناه می برد. آیا رواست که در فضائل شـیخین، به حاکم اعتماد کنیم ولی در فضائل حضـرت امیر نه؟! این جـداسازی از چه روست؟ به ویژه آنکه عبـدالرزّاق صـنعانی و احمد و دیگران در نقل حدیث تشبیه، با حاکم همداستان اند؛ لیکن در روایت این حدیث پنداری، نه!

وجه سـوم : دهلویِ پـدر صـحیح بر شـمردن این حـدیث را توسّـط حـاکم، ادّعـا نکرده است؛ ولی پسـرش بـدون هیـچ دلیـل و گواهی، تصحیح حاکم را افزوده است.

اگر این تصحیح راست می بود، قطعاً پدر او نیز آن را یاد می کرد.

وجه چهارم : تشبیه شـیخین به پیامبران، در کجای این حـدیث آمده است؟ این حدیث، هرگز، در بر دارنده ستایشـی از آن دو نیست و این روشن است.

وجه پنجم : به تحقیق، شـیخین در این حـدیث به هیـچ یک از اوصاف کمالی انبیا، مانند دانش و فهم و تقوا، تشبیه نشده اند و نفرین بر کـافران یـا آمرزش خواهی برای آنـان، برابری میـان پیـامبران و آن دو را در پی نـدارد. بنـابراین، این حـدیث با فرض درستی اش، هرگز با حدیث تشبیه هماوردی نمی کند.

برخی از حدیث سازان جمله ای را به دنباله این حدیث افزوده اند که نشان دهنده پاره ای از شباهتهاست؛ لیکن پس از پذیرش سنـدش، همچنـان سـزاوار معارضه با حـدیث تشبیه نیست. زیرا این ابن تیمیّه است که می گویـد این حـدیث تنها نشان دهنـده شباهت در سختی و نرمی برای خداست نه همانندی در هر چیزی.

اینک نصّ سخن وی:

اینکه گوینده ای بگوید: این به منزله این است و این مانند این است، به تشبیه یک چیز به چیز دیگر می ماند و تشبیه چیزی به چیزی - بر اساس آنچه سیاق بدان دلالت می کند - برابری در هر چیزی را در پی ندارد. آیا حدیثی را که در صحیحین ثبت شده و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را در ماجرای اسیران بازگو می کند، ننگریسته ای؟ آن حضرت با ابوبکر و عمر درباره اسیران رایزنی فرمود. ابوبکر به آزاد کردنشان در برابر گرفتن عوض و عمر به کشتن آنان اشاره کرد. پس نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

شما دو تن را از دمسازانتان آگاه خواهم کرد. ای ابوبکر، داستان تو چون داستان ابراهیم است؛ آن گاه که گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی گمان، تو آمرزنده و مهربانی.» (۱) و همچون عیسی، آن هنگام که گفت: گر عذاب کنی شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان توانند و اگر بیامرزی شان، سزاست؛ که تو خود پیروزمند و فرزانه ای.» (۲) و داستان تو ای عمر، مانند نوح است؛ زمانی که گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.» (۳) و چون موسی، وقتی که گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دلهاشان سخت بند نِه؛ چنان که ایمان نیاورند مگر اینکه عذاب دردناک را ببینند.» (۴)

سخن حضرتش به ابوبکر - که داستان تو داستان ابراهیم و عیساست - و به عمر - که مَثَل تو مَثَل نوح و موساست - از «تو نسبت به من جایگاه هارون را نسبت به موسی داری» بزرگ تر است؛ چرا که نوح و ابراهیم و عیسی از هارون بزرگ ترند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را مانند ایشان بر شمرده است. [باید دانست که] روایتی نیامده است که آن دو در هر چیزی مانند این پیامبران اند و سیاق سخن تنها نشان دهنده سختی و نرمی در راه خداست. (۵)

ص:۳۶۲

۱- ۱) . ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۲- ۲) . مائده (۵) / ۱۱۸.

۳- ۳) . نوح (۷۱) / ۲۶.

۴- ۴) . یونس (۱۰) / ۸۸ .

۵- ۵) . منهاج السنّه ۷ / ۳۳۰.

این گفتار ابن تیمیّه است در پاسخ به حدیث «تو نسبت به من جایگاه هارون را نسبت به موسی داری» و به روشنی، نشان دهنده درستی سخن پیشین ماست. پس اگر این حدیثْ صحیح هم باشد، سزاوار هماوردی با حدیث تشبیه نخواهد بود.

سخنان ابن تیمیّه دروغی را در بر دارد که بر خواننده پوشیده نیست و آن اینکه او این حدیث را به صحیحین نسبت داده است؛ حال آنکه اثری از آن در این دو کتاب نیست. گویا هدف از این نسبت دروغین، برابر ساختن این حدیث و حدیث منزلت بوده که در صحیحین آمده است. حقیقت آن است که اگر برابری این حدیث با حدیث منزلت پذیرفته شود، باز هم شایسته هماوردی با حدیث منزلت نخواهد بود. زیرا ما (در مجلّد حدیث منزلت) ثابت کردیم که این حدیث شریف، عموم منزلتهای هارونی را در بر می گیرد؛ امّا این حدیث جز همانندی در سختی و نرمی، چیز دیگری را نمی رساند و ابن تیمیّه خود بدین اعتراف کرده است.

۵- اشکال و پاسخ - ۵

دهلوی می نویسد: «از ابوموسی اشعری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ای ابوموسی، تو را مزماری از مزامیر آل داوود داده اند.» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند.»

شک نیست که عمر بن خطّاب حدیث ابوموسی اشعری را در مسئله استیذان - که مربوط به یکی از مستحبّات شرعی است - نپذیرفت. این را بخاری، به صراحت، در صحیحش آورده است. پس شیعه چگونه می تواند حدیث او را که در بر دارنده فضیلتی برای شخص اوست، بپذیرد؟ علاوه بر این، اینکه وی مزماری از مزامیر داوود را داشته باشد، با حدیث تشبیه معارض نیست. آیا صدای نیکو مانند دانش و بردباری و تقوا در شمار اوصاف کمال است؟!

۶- اشکال و پاسخ - ۶

ص:۳۶۳

دهلوی می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر که را دیدن فروتنی عیسی بن مریم شاد می کند، ابوذرّ را بنگرد.» در استیعاب این گونه آمده است. و همین حدیث را «ترمذی» با الفاظی دیگر روایت کرده است: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذرّ، شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر باشد.» مقصود، شباهت در زهد است.»

اوّلاً: این حدیث در روایات شیعه نیامده است؛ بنابراین، شایسته آن نیست که با حدیث تشبیه - که شیعه و سنّی، هر دو، روایت کرده اند - هماوردی کند.

ثانیاً: نویسنده استیعاب حدیث ولایت را با سندی صحیح، نقل می کند؛ لیکن دهلوی به نقل او گوشه چشمی هم ندارد و به پیروی از برخی متعصّبان، بطلانش را ادّعا می کند. حال چگونه در اینجا به روایت او اعتماد می کند؟! همچنین، صاحب استیعاب در «بهجه المجالس» حدیث طیر را روایت کرده؛ ولی دهلوی به روایت او اعتنایی نکرده است.

ثالثاً: ترمذی از راویان حدیث ولایت و حدیث طیر است. چگونه است که دهلوی به روایت این دو حدیث توسّط ترمذی، ارجی نمی نهد؛ لیکن به روایت آن دو حدیث توسّط وی، اعتماد می کند؟

رابعاً: شک نیست که عثمان، با آنکه از جانب اهل سنّت به نرمی و مهربانی و نازک دلی ستوده شده، به ابوذرّ - بر خلاف احادیثی که در ستایش او آمده (آن گونه که در «کنز العمّال» و کتابهایی دیگر نقل شده است) - ستم و با او بد رفتاری کرد و به ربذه تبعیدش نمود. با این همه، سنّیان در حقّ عثمان چه می توانند گفت و چگونه این افعالش را درست جلوه خواهند داد؟

ص:۳۶۴

شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیّت

اشاره

و دلالت افضلیّت به امامت

۱- اشکال و پاسخ - ۱

اشاره

یادآوری سخن دهلوی: «برابری با «افضل» در یک ویژگی، موجب «افضلیّت» فرد برابر نیست؛ زیرا فرد «افضل» ویژگیهای دیگری نیز دارد که به سبب آنها «افضل» شده است.»

همانندی امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبران یاد شده در حدیث و برابری او با آنان در ویژگیهایشان، نشان می دهد که آن حضرت با تک تک آن پیامبران در ویژگیهای برجسته شان برابر بوده، از همه ایشان برتر است. زیرا وی اوصاف پراکنده در آنها را یکجا، در خود گرد آورده است؛ همان گونه که پیشتر، برای نشان دادن افضلیّت پیامبرمان صلی الله علیه و آله بر همه انبیا علیهم السلام به آیه ای از قرآن کریم که در بر دارنده همین معنا بود، احتجاج کردیم.

تمامی مسلمانان در برتری تک تک این پیامبران از خلفای سه گانه، همداستان اند و قطعاً برابر با افضل، خود افضل است؛ بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه افضل است (مسامحه ای که در عبارت «امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه افضل است» وجود دارد، پوشیده نمانَد). بر این اساس، همه شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیّت حضرت امیر از خلفا بر طرف می شود. به عنوان توضیح و بیان افزون تر، وجوه آتی را یاد خواهیم کرد.

۱. دلالت حدیث به افضلیّت، مطابق دلالت آیه به افضلیّت پیامبر صلی الله علیه و آله

بی گمان، پس از پـذیرش برابری امام و پیامبران در ویژگیهایشان به سـبب حدیث، منع از دلالت این برابری به برتری امام علیه السـلام از خلفـای سه گـانه، در غـایت سـستی و بطلاـن است. زیرا پیشتر از فخر رازی نقل شـد که دانشـمندان به آیه « أُولئِکَ الَّذِینَ هَـدَی اللّهُ فَبِهُـداهُمُ اقْتَـدِهْ : اینان کسانی انـد که خدا هدایتشان کرده است؛ پس هدایت آنان را پی گیر.» (۱) بر افضلیّت نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از همه پیامبران یاد شده در آیه، استناد می کنند.

چکیده احتجاج این است که پیامبر صلی الله علیه و آله همه ویژگیهای پراکنده در این انبیا را داراست و شکّی نیست که دارای همه اوصـاف از همه ایشـان برتر است؛ چرا که هر یـک از آنان، تنها، به یک یا دو ویژگی دست یافته است؛ لیکن رسول خـدا صلی الله علیه و آله به تنهایی، همه اوصاف را به دست آورده است.

پس هر گـاه گرد آمـدن ویژگیهای پراکنـده در پیامبران، دلیل افضـلیّت باشـد، امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز که بر پایه حـدیث تشبیه، همه ویژگیهای انبیای یاد شده در حدیث را در خود فراهم آورده، با استدلالی مطابق استدلال فوق، از همه پیامبران، جز حضرت رسول - که به اجماع مسلمانان از حضرت امیر افضل است - برتر خواهد بود و هر گاه وی از انبیا برتر باشد، قطعاً و به طریق اولی، از خلفای سه گانه نیز برتر است.

۲. اعتراف فضل بن روزبهان

همـان گونه که پیشتر یـاد کردیم، دلاـلت حـدیث تشبیه به افضـلیّت، به حـدّی روشن است که فضـل بن روزبهان ناگزیر بـدان اعتراف کرده و بـا همه تعصّب و ستیزه جویی اش، جرئت نکرده آنچه را دهلوی بر زبـان آورده است، بر زبـان بیاورد. از اینجا می توان دریافت که دهلوی در کینه و دشمنی با حقّ و پیروانش به چه درجه ای رسیده است.

۱- ۱) . انعام (۶) / ۹۰.

۳. حدیث تشبیه، به روشنی تمام، نشان دهنده اعلمیّت است.

بی گمان، این حدیث شریف به روشنی تمام، نشان دهنده اعلمیّت علی علیه السلام از خلفای سه گانه و دیگران است. زیرا وی در دانش با آدم برابری کرده است و قطعاً داناترین، برترین خواهد بود و برابر با افضل، افضل است.

همچنین، بی تردید حضرت امیر علیه السلام از آن سه تن با تقواتر است؛ چرا که وی با نوح در تقوایش برابری کرده است و قطعاً نوح از آنها با تقواتر است و با تقواترینْ افضل خواهد بود. زیرا خدای متعال می فرماید: « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ : بی گمان، گرامی ترین تان نزد خدا با تقواترین شماست.» (۱)

به همین گونه، حضرتش عابدترین و بردبارترین و توانمندترین خواهد بود.

۴. علی علیه السلام جامع شریف ترین اوصاف است.

بی شکّ، دانش و بردباری و بندگی و تقوا و دلیری، شریف ترین اوصاف نیك اند و همه خویهای نیکو را در خود جای داده اند. علی علیه السلام همه این ویژگیها را، آن هم در بالاترین درجه اش، داراست؛ بنابراین، وی جامع جمیع صفات شریف در والاترین مرتبه آنهاست و هر که چنین باشد، از تمامی آفریدگان جز نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله - همان گونه که پیشتر نیز یاد شد - برتر است؛ چه رسد به خلفای سه گانه.

۵ . علی علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را در خود گرد آورده است.

بنا بر روایت سیّد علی همدانی - که پیشتر در همین کتاب آمد - علی علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را در خود گرد آورده است. کسی که به یک خصلت از خصال انبیا دست نیافته است کجا و آن که نود خصلت آنان را دارد کجا؟! کجاست آن ویژگی خلفای سه گانه - که دهلوی ادّعا می کند در آنهاست - تا به سبب آن از امام برتر شوند؟! وی باید آن را اثبات کند و بدون آن، تلاشش جهدی بی توفیق است.

ص:۳۶۷

۱- ۱) . حجرات (۴۹) / ۱۲.

۶ . اتّصاف خلفای سه گانه به ویژگیهایی متضادّ با این اوصاف

خلفای سه گانه به ویژگیهایی متّصف اند که با این اوصاف شکوهمند متضادّند و این بر هر که آثار نگاشته شده را در این باره (مانند «تشیید المطاعن») خوانده باشد، پوشیده نیست. آیا کسی که با پیامبران در اوصاف نیکویشان، برابر است از کسانی که نه تنها به وصفی از آن اوصاف آراسته نبوده، بلکه ویژگیهایی متضادّ با اوصاف ایشان دارند، برتر نیست؟

۲- اشکال و پاسخ – ۲

دهلوی: «همان گونه که بارها گفته آمد، افضلیّت موجب زعامت کبرا نیست.»

بی گمان، یکی از اصول اخلاقی - که باید از آن پیروی شود - آن است که پسینیان پیشینیان خود را دروغگو نشمرند؛ چه رسد به اینکه فرزندی پدرش را دروغگو بر شمارد. جدّاً شایسته بود که این مرد پدرش را - که خود او را معجزه ای از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است - تکذیب نکند.

شاه ولی اللّه دهلوی در کتاب «إزاله الخفاء» - که بسیار مورد اعتماد دهلوی است - اثبات کرده که افضلیّت، زعامت کبرا و خلافت عظما را در پی دارد و در این باره، به کتاب و سنّت و آثار صحابه، استدلال نموده است. سخنش را در آن کتاب ببینید.

بله! بارها اثبات شد که افضلیّت، امامت را در پی دارد.

ابطال پندارهای دهلوی در اثبات برابری خلفای سه گانه با پیامبران

اشاره

پس از اینها، دهلوی می گوید که برتری امام علیه السلام از خلفای سه گانه، به سبب آنکه وی با استناد به حدیث شریف تشبیه، با پیامبران در اوصافشان برابر است، بدان بستگی دارد که خلفای سه گانه با انبیا برابر نباشند. دهلوی این نابرابری را انکار می کند و برای اثبات برابری، به چیزهایی سست در می آویزد تا به هر شکل، افضلیّت امام علیه السلام اثبات نشود. ما در اینجا سخنان او را می آوریم و ناروایی آنها را، به تفصیل، نشان می دهیم:

۱- اشکال و پاسخ - ۱

یادآوری سخن دهلوی: «بی گمان، آن گاه از این حدیث برتری امیر از خلفای سه گانه اثبات می شود که آن خلفا در ویژگیهای یاد شده یا مانند آنها، با پیامبران یاد شده برابر نباشند.»

به تحقیق، دلالت حدیث را به برتری امیر از انبیا علیهم السلام اثبات کردیم؛ بنابراین، هیچ نیازی به اثبات دلالت آن به برتری آن حضرت از خلفای سه گانه - که راهی به اثبات برابری آنها با پیامبران وجود ندارد - نیست.

همچنین، گذشت که وقتی ابوبکر این سخن را از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله شنید، آن را شگرف بر شمرد و گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برای تو یافت می شود؟ دهلوی خود، به اینکه اهل تسنّن چنین مرتبتی را درباره شیخین باور ندارند، اعتراف می کند.

اگر می خواهی از بردباری عمر آگاه شوی، به داستان او و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیح بخاری و «المشکاه» مراجعه کن؛ و اگر می خواهی از دلیری شیخین آگاهی یابی، داستان جنگ خیبر و جنگهای دیگر را در «کنز العمّال» بخوان؛ و اگر می خواهی از دانش و تقوای آن دو آگاه شوی، کتاب «تشیید المطاعن» را ببین.

۲- اشکال و پاسخ - ۲

دهلوی در ادامه گفتار پیشین می افزاید: «بدون نفی برابری شیخین با پیامبران، در ویژگیهای یاد شده یا مانند آنها، برتری مورد ادّعا اثبات نمی شود.»

به اعتراف مخاطب، ثابت شد - خدای را سپاس - که نفی این برابری صحیح است و پندار برابری شیخین با انبیا بدون نفی این نفی، جهدی است بی توفیق.

۳- اشکال و پاسخ - ۳

اشاره

دهلوی می گوید: «اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین با پیامبران دلالت می کند جستجو کنیم، به حدّی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.»

خبری واحد و ساختگی

اعتراف ابوبکر به اینکه همانندی برای امیر مؤمنان علیه السلام یافت نمی شود، پندار دهلوی را رد می کند. علاوه بر این، بر دهلوی است که:

اوّلاً: برای شیخین بیش از نود خصلت از خصال پیامبران را اثبات کند؛ همان گونه که بر اساس حدیث یاد شده، برای علی علیه السلام اثبات شده است.

ثانیاً: تنها یک حدیث بیاورد و به سبب آن، با حدیث اعتراف ابوبکر معارضه کند؛ لیکن کجا چنین حدیثی یافت می شود؟!

ثالثاً: درستی احتجاج هم مذهبانش را به احادیث ساخته شده، برای هماوردی در برابر شیعه امامیّه، نشان دهد.

شگفتا که دهلوی وجود احادیث بسیاری را ادّعا می کند؛ ولی جز یک حدیث - که میزان دلالتش بر مدّعا نشان داده شد! - نمی آورد. ای کاش او برای معارضه با حدیث تشبیه، تنها یک حدیث، اگر چه از آثار اهل سنّت، نقل می کرد که فقط پنج خصلت یاد شده در حدیث تشبیه را برای شیخین در بر می داشت.

بله، در این باره، خبر واحدی هست که دانشمندان اهل تسنّن خود به ساختگی بودنش اعتراف کرده اند. سیوطی در ذیل «الموضوعات» می نویسد:

ابن عساکر: ابومحمّد اکفانی، از عبدالعزیز بن احمد، از اسحاق بن ابراهیم بن محمّد قرمینی، از عمر بن علی بن سعید، از یوسف بن حسن بغدادی، از محمّد بن قاسم، از ابویعلی احمد بن علی بن مثنّی، از محمّد بن بکار، از پدرش، از ثابت، از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أحَبَّ أنْ یَنْظُرَ إلی إبْراهیمَ فی خُلَّتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی أبی بَکْرٍ فی سَماحَتِهِ؛ وَ مَنْ أحَبَّ أنْ یَنْظُرَ إلی نُوحٍ فی شِدَّتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ فی شَجاعَتِهِ؛ وَ مَنْ أحَبَّ أنْ یَنْظُرَ إلی إدریسَ فی رِفْعَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عُثْمانَ فی رَحْمَتِهِ؛ وَ مَنْ أحَبَّ أنْ یَنْظُرَ إلی یَحْیَی بْنِ زَکَریّا فی عِبادَتِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ فی طَهارَتِهِ.

ص:۳۷۰

هر کس دوست می دارد که خدا دوستیِ ناب ابراهیم را ببیند، جوانمردی ابوبکر را بنگرد؛ و هر کس دوست می دارد صلابت نوح را بنگرد، دلیری عمر بن خطّاب را نظاره کند؛ و هر کس دوست می دارد بلند قدری ادریس را نظاره کند، مهربانی عثمان را ببیند؛ و هر کس دوست می دارد که بندگی یحیی بن زکریّا را ببیند، پاکیزگی علی بن ابی طالب را بنگرد.

ابن عساکر گفته است: این حدیث، تماماً، شاذّ است و در زنجیره راویانش، چند راوی مجهول به چشم می خورد .»

۴- اشکال و پاسخ - ۴ (نسبتی ناروا به صوفیّه)

اشاره

دهلوی می نویسد: «به همین سبب، محقّقان صوفیّه گفته اند: شیخین حامل کمالات نبوّت بوده اند و امیر حامل کمالات ولایت بوده است.»

بر اهل دانش پوشیده نیست که هدف مهمّ دهلوی از این سخن، فرو کاستن از قدر و مرتبت امام علیه السلام [و نفی کمالات نبوی از آن حضرت] است و یادکرد کمالات ولوی، به عنوان ویژگی حضرتش - بر خلاف دهلویِ پدر - جز برای فریفتن و هلاک کردن توده ها نیست.

اهل فضل به خوبی، می دانند که شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری - که از مشایخ صوفیّه است - حدیث تشبیه را در یکی از سروده هایش تضمین و حکیم سنایی در شعری، امیر مؤمنان علیه السلام را به نوح تشبیه کرده است.

نیز برخی از بزرگان صوفیّه، همچون سیّد علی همدانی و امیر ملّا در شمار راویان حدیث تشبیه اند و حتّی سیّد علی همدانی حدیثی را روایت کرده که نشان می دهد امام علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را - که در کسی غیر از او جمع نشده - در خود گرد آورده است.

همچنین حافظ ابونعیم اصفهانی - که از پیشوایان صوفیّه است و این امری است روشن - و طالقانی از کسانی اند که حدیث تشبیه را با ذکر سند، در کتابهایشان آورده اند. شگفت آنکه دهلوی چنین سخنی را به محقّقان صوفیّه نسبت می دهد؛

لیکن نامی از آنان نمی برد. اینان مشایخ و پیشوایان صوفیّه اند که حدیث تشبیه را روایت و ثبت کرده اند.

سخنان اهل سنّت بر شیعیان حجّت نیست.

وقتی ثابت و محقّق شد که امیرالمؤمنین علیه السلام به روایت دانشمندان بزرگ اهل تسنّن و پیشوایان مشایخ صوفیّه آنان، کمالات نبوی همچون دانش و بردباری و تقوا و زهد و دلیری و... را در خود فراهم آورده، قطعاً ما بدانچه دهلوی از خودش ساخته و به محقّقان صوفیّه نسبت داده است، گوش نمی کنیم. علاوه بر این، الزام امامیّه به سخنان هیچ سنّی مذهبی، خواه مفسّر باشد یا محدّث، خواه متکلّم باشد یا فقیه، خواه صوفی باشد یا عارف، روا نیست. زیرا:

اوّلاً: هر گاه اقوال سنّیان بر شیعیان حجّت باشد، ناگزیر، اقوال شیعیان نیز بر سنّیان حجّت خواهد بود.

ثانیاً: احتجاج دهلوی به سخنی از سخنان هم مذهبانش، با تعهّد وی در آغاز کتاب تحفه، مبنی بر نقل روایات و اقوال شیعیان برای الزام ایشان، سازگار نیست.

ثالثاً: دهلوی در دیباچه تحفه، تصریح کرده که هر گروهی می تواند به احادیث گروه دیگر، اطمینان نکند و ناگزیر، باید هر گروه را با احادیث همان گروه - که در کتابهایشان (به ویژه کتابهایی که نزدشان معتبر است) آمده است - به پذیرش قولی وا داشت.

رابعاً: دهلوِی پدر در «قرّه العینین» به روشنی، گفته است که روا نباشد شیعیان امامی و زیدی را با احادیث اهل سنّت، حتّی احادیث صحیحین، به پذیرش سخنی وادار کرد.

خامساً: شاگرد دهلوی، رشیدالدین دهلوی، تصریح می کند که هر گروه حق دارد در احادیث گروه دیگر - که استدلال طرف مقابل به آنها می انجامد - خدشه کند و بدانها گردن ننهد.

بنابر همه اینها، در بحث و مناظره با شیعیان، احتجاج به سخنان صوفیان سنّی

مذهب روا نیست. همچنین، اهل سنّت از پذیرش احادیثی که شیعیان برای اثبات مطلوبشان به کار می برند، چاره ای ندارند؛ چرا که دانشمندان سنّی خود این احادیث را در آثار مورد اعتمادشان آورده اند؛ احادیثی همچون: حدیث طیر، حدیث ولایت، حدیث مدینه العلم، حدیث تشبیه و مانند اینها. از اینجا روشن می شود کسانی از قبیل: دهلوی و کابلی و ابن حجر مکّی و ابن تیمیّه و امثال اینان که این گونه احادیث را نمی پذیرند و رد می کنند، بی هیچ مجوّزی، با قوانین بحث و مناظره ناسازگاری می کنند و این جز به سبب تعصّب شدید و سرسختی دشمنانه نیست. پناه بر خدا از این خویهای ناپسند!

۵- اشکال و پاسخ - ۵ (دعوی صدور وظایف پیامبران از شیخین و ناروایی آن)

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، از شیخین کارهایی سر زده است که از پیامبران سر می زند؛ مانند: جهاد با کافران و... .»

اگر مقصود دهلوی جهاد آن دو تن در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است، حقیقت آن است که آنچه از اینان سر زده، جز گریز شرم آور از میدان جنگ نبوده و این بر کسی که از اخبار جنگهای خیبر و حنین و احد آگاه باشد، روشن است و اینها اموری است مشهور که نیازی به بیانش نیست.

و اگر مقصودش کشور گشایی هایی است که در عصر آن دو رخ داد (با چشم پوشی از اینکه در زمان خلیفه سوم، فتحی رخ نداد و پس از دو خلیفه نخست، کشورگشایی ها مربوط به عصر معاویه است، آنچه دهلوی مدّعی ثبوتش برای شیخین است، برای عثمان و معاویه و حتّی یزید بن معاویه و سلاطین پس از او، اثبات می شود؛ چرا که در زمان آنها نیز کشورگشایی انجام شده است.) می گوییم: مجرّد کشورگشایی، دعوی دهلوی را اثبات نمی کند. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

إنَّ اللّهَ یُؤَیِّدُ هذَا الدِّینَ بِالرَّجُلِ الْفاجِرِ.

به راستی، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می رساند.

إنَّ اللّهَ يُؤَيِّدُ هذَا الدِّينَ بِأقْوامٍ لا خَلاقَ لَهُمْ.

بی شکّ، خدا این دین را با مردمانی که هیچ بهره ای از رستگاری نخواهند داشت، نیرومند می کند.

إنَّ اللّهَ لَيُؤَيِّدُ الْإسْلامَ بِرِجالٍ ما هُمْ مِنْ أهْلِهِ.

بی گمان، خدا اسلام را با مردان نامسلمان توان می بخشد.

بخاری، مسلم، ترمذی، طبرانی و دیگران، این احادیث را نقل کرده اند.

شیخ عبدالرئوف مناوی در «فیض القدیر» می نویسد:

مقصود از دین، دین محمّدی است؛ زیرا در حدیث بعدی آمده است: «خدا این دین را به سبب مرد تبهکار یاری می رساند.» (لام در «الرجل الفاجر» یا برای عهد است - که در این صورت، معهود همان مرد یاد شده است - یا برای جنس.)

این حدیث با حدیث «ما از هیچ مشرکی کمک نمی گیریم» که مسلم آن را نقل کرده، هیچ ناسازگاری ندارد؛ چرا که این حدیث ویژه زمان صدورش است و دلیل نسخ آن حضور صفوان بن امیّه مشرک، در جنگ حنین است.

ابن منیر می گوید: «هر گاه پیشوا یا سلطان تبهکاری از اسلام پشتیبانی کند، نباید پنداشت که او را در دین، به سبب تبهکاری اش، رانده اند و می توان بر او شورید و از جایگاهش پایین کشید؛ چرا که اوّلا: خدای متعال دین خود را به وسیله او یاری رسانده است و ثانیا: تبهکاری او به زیان خود اوست. از این رو، باید در برابر او شکیبایی کرد و در غیر گناه، فرمانبردارش بود. از همین جاست که برخی دعا برای یاری و نیرومندی سلطان را با وجود ستمش، روا دانسته اند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را در جنگ حنین فرمود. وی وقتی مردی را دید که دعوی مسلمانی دارد و به سختی می جنگد، گفت: «این مرد دوزخی است.» پس آن مرد زخمی شد و از شدّت درد، خود را کشت. و نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله او را بدین گونه یاد کرد. نیز ممکن است مراد از تبهکار، فاسقی باشد که در راه خدا جهاد می کند.

طبرانی این حدیث را از عمر بن نعمان بن مُقَرّن مزنی روایت کرده است.

ابن عبدالبرّ درباره او می نویسد:

«وی در شمار صحابه است و پدرش نیز همین طور. نعمان در سال بیست و یکم هجری، در جنگ نهاوند، شهید شد. هنگامی که خبر مرگش به عمر رسید، وی به مسجد آمد و بر منبر نشست و به آواز بلند، خبر کشته شدن او را رساند و گریست.»

ظاهر کار مصنّف نشان دهنده آن است که این حدیث در هیچ یک از صحیحین نیامده و این غفلتی ناپسند و سهوی شگفت است؛ چرا که حافظ عراقی گفته است:

«همگان بر آن اند که این حدیث با عبارت إنَّ اللّهَ تَعالَی یُؤَیِّدُ هذَا الدِّینَ بِالرَّجُلِ الْفاجِرِ ؛ در شمار احادیث ابوهریره است.» و بخاری آن را در بابهای «القدر» و «غزوه خیبر» روایت کرده است. مسلم نیز این حدیث را به طور مفصّل، از ابوهریره نقل کرده است. ابوهریره می گوید:

«ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ حنین حاضر بودیم. حضرتش درباره مردی از کسانی که دعوی اسلام می کنند، فرمود: "این مرد دوزخی است." چون آن مرد به میدان نبرد آمد، به سختی جنگید و زخمی شد. مردمان گفتند: "ای پیامبر، آیا مردی که هم اکنون کشته شد، دوزخی است و حال آنکه او امروز به سختی، نبرد کرد و از دنیا رفت؟!" حضرتش فرمود: "او در آتش است." چیزی نمانده بود که برخی از مسلمانان به تردید بیفتند. در حالی که آنان در چنین وضعیّتی بودند، گفته شد: "او نمرده، بلکه به سختی، زخمی شده است." چون شب فرا رسید، آن مرد در برابر جراحتش تاب نیاورد و خود را کشت. مردمان پیامبر صلی الله علیه و آله را از کار او با خبر کردند. آن حضرت فرمود: "اللّه اکبر! گواهی می دهم که من بنده و فرستاده خدایم." سپس بلال را فرمود تا ندا سر دهد: "جز مسلمان کسی به بهشت نمی رود و بی گمان، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می رساند."»

همچنین، این حدیث از احادیثی است که ترمذی به گونه مرفوع، در علل، از انس، روایت کرده است. ترمذی پس از نقل این حدیث می نویسد: «از بخاری درباره این حدیث پرسیدند، گفت: حدیث حسنی است که محمّد بن مثّنی برای ما روایت کرده است.» بنابراین، نسبت دادن این حدیث تنها به طبرانی، کاری است که

محدّثان آن را نمی پسندند؛ چه رسد به کسی که مدّعی اجتهاد است. (۱)

نیز مناوی می گوید:

إنّ اللّه لیؤیّد ؛ یعنی: نیرو می بخشد و یاری می کند. یؤیّد از ریشه «أید» به معنای نیروست. گویا کسی چیزی را که بر آن چیره است، با دست خود می گیرد. آوردن «ید» برای مبالغه در تحقّق وقوع است. الإسلام برجال ما هم من أهله ؛ یعنی: در شمار اهل دین نیستند؛ چرا که کافر و منافق و تبهکارند. این رخداد بر اساس نظام و قانونی است که خدا آن را در ازل، تدبیر کرده و استوار ساخته است تا سببی باشد برای بازداشتن توانا از ناتوان؛ برای آنکه هستی را بر پایه این نظام و بنیادی که بنا نهاده است، نگاه دارد.

ممکن است مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن، مردانی باشند که در زمان حیات او می زیستند و نیز احتمال دارد که حضرتش از آینده نزدیک خبر داده باشد که در این صورت، این حدیث از معجزات اوست؛ چرا که اخبار از غیبی است که در جهان خارجی رخ داده است. احتمال نخست با سبب آتی سازگار است. برخی گفته اند که معنای نزدیک تر همان احتمال دوم است؛ زیرا ملاکْ عموم لفظ است.

طبرانی این حدیث را از ابن عمرو بن عاص نیز نقل کرده است. هیثمی می گوید:

در خبر ابن عمرو، عبدالرحمن بن زیاد بن انعم در شمار راویان است که راوی ضعیفی است؛ لیکن در این حدیث دروغی وجود ندارد. (۲)

صالحی می نویسد:

محمّد بن عمر می گوید: در جنگ حنین، برخی از مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

در حنین مردی هست که به شدّت، جنگید تا آنکه زخمهای سختی برداشت. آن حضرت فرمود: «هر آینه، او دوزخی است.» از این سخن، برخی از مردم به شکّ افتادند و در دلهای بعضی شان چیزی پدید آمد که خدای متعال بدان داناتر است.

۱- ۱) . فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۲ / ۲۵۹.

۲- ۲) . همان.

هنگـامی که زخمهـای آن مرد، تـاب و تـوانش را فرسود، تیر پهنی از ترکش خود بر گرفت و خود را بـا آن کشت. در پی این عمل او نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله بلال را فرمان داد تا ندا دهد: «آگاه باشید! جز مؤمن کسی به بهشت نمی رود. بی گمان، خدای متعال این دین را با مرد تبهکار یاری می رساند.» (۱)

ابن حزم در «المحلّی» می نویسد:

فرسـتاده خـدا صـلی الله علیه و آله فرموده است: «به راستی، خدا این دین را به سـبب مردمانی که بهره ای از خیر ندارند، یاری می کنـد.» همچنین، عبـداللّه بن ربیع، از محمّد بن معاویه، از احمد بن شـعیب، از ابوالیمان عمران بن بکار بن راشد، از شـعیب (ابن ابی حمزه)، از زهری، از سـعید بن مسیّب، از ابـوهریره، نقـل کرده است که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمـود: «بی گمان، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می کند.»

نیز عبـداللّه بن ربیع، از محمّـد بن معاویه، از احمد بن شـعیب، از محمّد بن سـهل بن عسـکر، از عبدالرزّاق، از رباح بن زید، از معمر بن راشـد، از ایّوب سـختیانی، از ابوقلابـه، از انس بن مالـک، روایت کرده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «به یقین، خدا این دین را به وسیله مردانی که هیچ بهره ای از رستگاری ندارند، یاری می رساند.» (۲)

غزّالی می گوید:

اگر بگویی: رخصت در مناظره، فایـده بخش است و فایـده اش تشویق مردم به آموختن دانش است؛ چرا که اگر حبّ ریاسـت نبود، دانش از میان می رفت؛ خواهم گفت: سـخن تو از جهتی درست است؛ لیکن مفیـد نیست. زیرا اگر وعده توپ و چوگان و بازی با گنجشـکان نبود، کودکان به مدرسه، رغبتی نمی داشتند و این نشان می دهد که علاقه مند شدن به مدرسه، پسندیده است. امّـا اینکه اگر حبّ ریـاست نبود، دانش از میـان می رفت؛ نشان دهنـده آن نیست که فرد ریاست طلب مردم را از فتنه ها رهایی می بخشد؛ بلکه او در شمار کسانی است که نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله درباره شان

۱- ۱) . سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد ۵ / ۳۳۳.

۲- ۲) . المحلّی ۱۱ / ۱۱۳.

فرمود است: «بی گمـان، خـدای متعـال این دین را بـا مردمانی که بهره ای از خیر ندارنـد، یاری می رسانـد.» و نیز: «به راستی، خدایْ تعالی این دین را به سبب مرد تبهکار، توان می بخشد.»

از این رو، فرد ریـاست طلب، فی نفسه، اهل هلاکت است؛ ولی گاه می شود که دیگران به سـبب او به صـلاح آینـد؛ به شـرط آنکه، آنان را به ترک دنیا فرا خواند. این ویژگی در کسانی هست که در ظاهر، به دانشـمندان پیشین می مانند؛ ولی جاه طلبی شان را پنهان می کننـد. داسـتان اینان داسـتان شـمعی است که خود می سوزد؛ لیکن دیگران از او روشـنی می گیرنـد و بـدین سان، صـلاح دیگران در هلاکت اوست. امّا اگر چنین کسـی دیگران را به دنیا طلبی فرا خواند، داسـتانش همچون آتش شـعله وری خواهد بود که خود و دیگری را خاکستر می کند. بنابراین، دانشمندان سه دسته اند:

۱. تباه کننده خود و دیگران؛ همانان که آشکارا به دنیا طلبی فرا می خوانند و خود به دنیا روی می آورند.

۲. سعادت بخش خود و دیگران؛ همانان که به خدایْ عزّ و جلّ می خوانند و در آشکار و پنهان، از دنیا رویگردان اند.

۳. تباه کننـده خود و سـعادت بخش دیگران؛ همانان که دیگران را به آخرت فرا می خوانند و خود ظاهراً دنیا را رها کرده اند؛ لیکن در نهان، روی به سوی آن دارنـد تا بـدین گونه، مردمان را به گرد خویش جمع کننـد و برای خود، جایگاهی دست و پا کنند. (۱)

گذشـته از همه اینها، دهلوی در تحفه، پنداشـته است که مجرّد فتـح خیبر به دست علی علیه السـلام هیچ برتری و بزرگی ای را در پی ندارد. (۲)

پس هر گاه فتح خیبر، فضیلتی را برای علی در پی نداشته باشد، آیا فتح شام در

ص:۳۷۸

۱- ۱) . احیاء العلوم ۴ / ۴۳۳.

۲- ۲) . التحفه الاثنا عشریّه / ۲۱۶.

عصر شیخین، فضیلتی برای آن دو خواهد بود؟

واقدی می نویسد:

ابوبکر صدّیق - رضی اللّه عنه - هر روز برای گرفتن اخبار، به پشت مدینه می رفت. روزی در همین احوال، عبدالرحمن بن حمید جمحی وارد شهر شد. چون عبدالرحمن نزد مردمان آمد، صحابه به سویش شتافتند و گفتند: از کجا می آیی؟ گفت: از شام. مردم ابوبکر را به سبب این خبر و اینکه خدا مسلمانان را یاری فرموده است، مژده دادند و ابوبکر سجده شکری گزارد. عبدالرحمن پیش آمد و وی را گفت: درود بر تو، ای جانشین پیامبر! سرت را بالا بیاور؛ چرا که خداوند چشمت را به وسیله مسلمین، روشن گردانید. ابوبکر سر از سجده برداشت و عبدالرحمن نامه ای را به خطّ ابوعبیده - رضی اللّه عنه - بدو داد. خلیفه نامه را آهسته خواند و چون از محتوایش آگاه شد، به آواز بلند، آن را برای مردمان بخواند.

بدین گونه، آنان گرد هم آمدند و این خبر در مدینه پیچید و مردم به درگاه مسجد شتافتند و ابوبکر برای بار سوم، آن نامه را خواند.

اهل مدینه از یکدیگر شنیدند که خدا با دستان مسلمین، شام را فتح کرده است و ایشان دارایی فراوان به دست آورده اند. پس به قصد خروج از مدینه و به انگیزه ثواب و سکونت در شام، با همدیگر پیمان بستند. این اخبار به مکّیان رسید و بزرگانشان با اسب و شمشیر و لباس رزم، به مدینه روی آوردند که نخستین کسان ابوسفیان، صخر بن حرب، و عیداق بن هاشم و افرادی از این دست بودند. آنان نزد ابوبکر رفتند و از او اجازه سفر به شام را خواستند.

عمر بن خطّاب سفر آنان را به شام، ناپسند داشت و به ابوبکر گفت: بی شکّ، این مردمان در حال کفر، در دل نسبت به ما نفرتها و کینه ها داشتند و کوشیدند که نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ ولی خدا جز آنکه نور خود را کامل کند، چیزی نمی خواهد. سپاس و ستایش خدای را؛ زیرا آیین اوست که برتر است و آیین کافران بسی فروتر است. ما در آن زمان می گفتیم: با خدای یگانه، خدایان دیگری نیستند؛ و آنها می گفتند: بی گمان، با او خدایان دیگری وجود دارند. پس چون خداوند دین

ما را عزّت بخشید و آیین ما را یاوری فرمود، اینان از ترس شمشیر، مسلمان شدند؛ و حال که شنیدند سپاهیان خدا بر رومیان پیروز شده اند، نزد ما آمده اند تا به سوی دشمنان گسیلشان داریم تا با مهاجران پیشتاز و انصار، شریک شوند؛ لیکن کار درست آن است که ما خواسته شان را اجابت نکنیم.

ابوبکر در پاسخ گفت: هر آینه، با سخنی از سخنان تو مخالفت نمی کنم و در هیچ کاری، از دستورت سر نمی پیچم.

سخنان عمر به مکّیان رسید. آنان همگی، به سوی مسجد و نزد ابوبکر صدّیق - رضی اللّه عنه - رفتند. وی را در حالی یافتند که علی بن ابی طالب در دست راست و عمر بن خطّاب در سمت چپ او جای داشتند و مسلمانان گرداگردش را فرا گرفته بودند و درباره فتحی که خدا بدیشان ارزانی فرموده و بر مشرکان پیروزشان گردانیده بود، سخن می گفتند. قریشیان به ابوبکر صدّیق - رضی اللّه عنه - روی کردند و او را درود گفتند و پیش رویش نشستند و بار دیگر، سخن پیشین خود را بر زبان راندند.

نخستین کسی که لب به سخن گشود، ابوسفیان، صخر بن حرب، بود. او به عمر بن خطّاب رو کرد و گفت:

ای عمر، در عصر جاهلیّت، کینه جوی و دشمن ما بودی و با ما تندی می کردی و ما نیز با تو تند می بودیم. چون خدای ما را به اسلام رهنمون شد، آنچه از تو در دل داشتیم، از میان رفت؛ زیرا ایمان، شرک و کینه و نیرنگ را نابود می کند؛ لیکن پس از آن روز، هنوز تو با ما دشمنی می کنی و کینه می ورزی. آیا ما برادران مسلمان و پسرعموهای شما نیستیم؟ پس این ستیزه جویی کهنه و تازه تو با ما از سر چیست؟ آیا کینه و دشمنی با ما را از دلت نمی شویی؟ بی گمان، ما می دانیم که تو از ما برتری و در ایمان و جهاد، پیشرو هستی. ما با این امر آشناییم و آن را انکار نمی کنیم.

عمر بن خطّاب خاموش ماند و هیچ نگفت و آزرمگین شد؛ بدان گونه که عرق شرم فراپوشاندش. وی پس از لختی گفت: به خدا سوگند، مقصودم از آنچه گفتم، تنها زدودن شرّ و حفظ خون مسلمانان بود؛ زیرا تعصّب جاهلی هنوز در سرهایتان است و شما به سبب قوم و قبیله تان، بر مسلمانان پیشتاز گردن فرازی می کنید.

ابوسفیان در پاسخ عمر گفت: شما مردم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را گواه می گیرم که من نفس خود را در راه خدا، به زندان افکندم. سران مکّه نیز چنین سخنی گفتند و از این رو، امام عمر بن خطّاب - رضی اللّه عنه - از آنان خشنود شد.

پس ابوبکر گفت: خدایا، آنان را به بهترین چیزی که امید می دارند، برسان و نیکوتر از کردارشان، به آنان پاداش ده و پیروزی بر دشمنانشان را روزی شان گردان و دشمن را بر آنان چیره مساز. (۱)

هنگامی که خروج صحابه از مکّه به مدینه برای طلب اذن و رفتنشان به جهاد، نزد عمر بن خطّاب پذیرفته نیست، چگونه تلاش آنها و کشورگشایی شان نزد شیعیان مقبول باشد؟ اینها همه، نسبت به جهاد شیخین است.

امّا درباره دعوی قیام آن دو به نشر احکام شریعت و اصلاح امور امّت - با چشم پوشی از اینکه دهلوی خلیفه سوم را از بحث خارج کرده است - باید گفت:

شایسته بود دهلوی چنین امری را دستاویز نسازد؛ چرا که این سخن نفی آنچه را برای علی علیه السلام یاد کرده است، در پی دارد و همه اینها با واقعیّت نمی سازد و با حقیقت برخورد می کند؛ زیرا رجوع شیخین، به ویژه عمر، به علی علیه السلام در کارهای دشوار و مسائل مشکل، امری است مشهور و مخالفان بدان معترف اند. چه بسیار که عمر بن خطّاب می گفت:

لَوْلا عَلیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ.

اگر علی نمی بود، قطعاً عمر هلاک شده بود.

و چه فراوان بر زبان آورد که:

قَضیَّهٌ وَ لا أباحَسَنٍ لَها.

مباد که قضاوتی پیش آید و کسی همچون ابوالحسن برای حلّ آن نباشد.

و نیز سخن مشهور و پر آوازه او که می گفت:

۱- ۱) . فتوح الشام ۱ / ۶۱ .

أعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُعْضِلَهٍ لَيْسَ لَها أبُوالْحَسَنِ.

به خدا پناه می برم از کار دشواری که ابوالحسن برای حلّ آن نباشد.

اینها همه، علاوه بر این است که شیعه امامیّه خلافت شیخین را بر نمی تابد و این بدان معناست که هر کاری که آن دو، به زعم دهلوی، از جهاد و نشر احکام شریعت و اصلاح امّت، انجام داده اند، دست اندازی ناروایی است که شایسته ستایش نیست.

۶- اشکال و پاسخ - ۶

دهلوی می نویسد: «و آنچه بیشتر از حضرت امیر روایت شده، اموری است که مربوط به اولیاست؛ مانند: آموزش طریقت و... ».

دهلوی این سخن را از برخی صوفیان نقل کرده است؛ جز اینکه آن را به روایات نسبت داده تا دیگران بر او خرده نگیرند که وی با پدرش مخالفت کرده است. زیرا دهلویِ پدر در «قرّه العینین» شیخین را در آموزش طریقت و برانگیختن مردمان برای به دست آوردن الگوهای اخلاقی نیکو و هراساندن آنان از اوصاف تباه و بد، بر دیگران برتری داده است.

۷- اشکال و پاسخ - ۷

اشاره

(استدلال به وجود ملکات نفسانی، به سبب افعالی که برخاسته از آنهاست.)

دهلوی می گوید: «خرد حکم می کند از افعالی که ویژه ملکات نفسانی خاصّی است، به وجود آن ملکات نفسانی در فاعل آن افعال پی برده شود.»

این سخن درست است. باید به کارهایی که از شیخین سر زده است بنگریم تا بر پایه آنها به ملکات نفسانی موجود در آن دو، راه یابیم. آیا از این دو تن، کارهای انبیا سر زده است تا بدین سبب، به وجود کمالات نبوی در اینان حکم کنیم؟ اگر دهلوی چنین دعوی می کند، باید اثباتش کند و بدون این، چنین سخنی بی ثمر است.

وی در ادامه، می افزاید: «مثلاً از پایداری کسی در میدانهای گوناگون، در برابر هماوردان و فرود نیزه ها و شمشیرها، به دلیری او پی می بریم.»

ص:۳۸۲

بله! لیکن همگان ناپایداری شیخین و خلیفه سوم را در میدانهای جنگ و نبرد، می دانند و گریز آن دو از میدان نبرد، قضیّه ای ضرورری گردیـده است که حتّی دختران با آن آشـنایند، چه رسد به مردان؛ بلکه در گذر روزگاران، به گریز آن دو از میدان جنگ، مثلها زده اند.

سپس می نویسد: «و حالِ سایر ویژگیهای درونی، همچون حبّ و بغض و خوف و رجا، همین گونه است.»

آری! هر آینه، شـیخین به کارهایی دست زده اند که پرده از حقایق احوالشان بر می دارد. ماجرای آنان با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دهنده کینه آن دو به پیامبر و اهل بیتش و جاه طلبی و ریاست دوستی آنهاست؛ جز آنکه سـخن دهلوی در اینجـا بـا گفتار او در جاهای دیگر مبنی بر اینکه «عزم و نیّت از امور قلبی است و هیـچ کس را جز خـدایْ عزّ و جلّ، یارای آن نیست که از آنها آگاهی یابد» ناسازگار است.

دهلوی این سخن را در پاسخ به یکی از مطاعن عمر بن خطّاب - که همان آذر آوردنش برای به آتش کشیدن درِ خانه فاطمه زهرا علیها السـلام است - بر زبان رانده و این کار او را بر ترسانیدن صـرف، حمل کرده و گفته که عمر هرگز بر سـر آن نبوده است که گفته اش را عملی کند. لیکن سـخن درست همان است که اینجا گفته است؛ چرا که فریاد بر آوردن که آتش آورید و جمع کردن مردم در کنار در و دیگر قرائن و نشانه ها، از عزم درونی و قصد واقعی وی حکایت می کنند.

وی پس از این می نویسـد: «از این راه، به ویژگیهای درونی افراد پی می برند؛ تا بفهمند که ویژگیهای ایشان از گونه کمالات انبیاست یا کمالات اولیا.»

این سـخن با آنچه دهلوی در جاهای پر شمار دیگر یاد کرده که عزم و نیّت از امور درونی است و جز خدا کسی نمی تواند از آنها آگاه شود، نمی خواند.

استدلال به حدیثی صحیح و حمل آن بر معنایی باطل

دهلوی می گویـد: «بر گوناگونی صـفات شـیخین و امیر، حـدیثی که شـیعیان در کتابهایشان روایت کرده اند، دلالت می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

ص:۳۸۳

یا علی، هر آینه، همان گونه که من بر اساس تنزیل قرآن با مردمان جنگیدم، تو بر اساس تأویل آن با ایشان خواهی جنگید.»

دعوی دلالت این حدیث شریف به تفاوت میان کسانی که دارای صفات نبوّت باطنی اند با آنهایی که واجد اوصاف ولایت باطنی هستند، در غایت سستی و ضعف است و حدیث، آشکارا، نشان دهنده خلاف این مدّعاست؛ چرا که معنای آن یکسانی دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله و دشمن سرورمان علی علیه السلام است و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن علی علیه السلام را به دشمن خود تشبیه فرموده است؛ و پیشتر گذشت که تشبیه، برابری را می رساند.

بنابراین، نتیجه معنای حدیث این است که: بی گمان، همان گونه که جنگ با نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله کفر بود، جنگ با علی علیه السلام نیز کفر است و همان سان که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برای بلند گردانیدن آیین خدا جنگید، علی نیز برای همین هدف خواهد جنگید؛ پس هر که با علی علیه السلام بجنگد، مانند کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدند، کافر است. لذا امام علیه السلام دارای کمالات نبوّت خواهد بود و چون به انجام کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان پرداخته، برخاسته، مناسب است که عصر خلافت او بخشی از عصر پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آید.

رشیدالدین دهلوی در «الإیضاح» اعتراف کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام تنها برای بلند گردانیدن نام و آیین خدا و در راه او، به دریای جنگها فرو شدو به سختی کارزار کرد.

دهلوی در ادامه، می نویسد: «این حدیث به همین حقیقت اشاره می کند؛ زیرا همه جنگهای شیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده است. پس گویا دوره آن دو باقی مانده زمان نبوّت و عصر خلافت امیر، سرآغاز دوران ولایت شده است.»

در پاسخ می گویم: اوّل برادری ات را ثابت نما، سپس ادّعای میراث کن! زیرا ادّعای اینکه جنگهای شیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده، پس از اثبات جنگیدن آنهاست و همگان بدون خلاف، می دانند که آنچه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از این دو سر زد، تنها شکست و گریز بود و پس از حیات نبی صلی الله علیه و آله حضور هیچ یک از آن دو (و

همچنین خلیفه سوم) در جنگی از جنگها، نقل نشده است و این دو در واقعه ای از وقایع حاضر نشدند؛ چه رسد به جنگ و جهاد. و هر گاه مقصود از جنگ و جهاد و یاری دین و نشر آیین، تنها آماده سازی و بر انگیختن مردمان به جهاد باشد، پیشتر گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «بی تردید، خدا این دین را یاری می رساند؛ هر چند به سبب مرد کافر.»

همچنین، در جای خود در مجلّدی از مجلّدات همین کتاب، آمد که جنگ خلفا، به فرض ثبوت و وقوعش، نه بر اساس تنزیل بوده است و نه بر پایه تأویل؛ و دلیل این دعوی سخنی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که نسائی و حاکم نیشابوری و دیگران در آثارشان آورده اند. آن حضرت به اصحاب خود فرمود:

بی گمان، در میان شما کسی هست که بر اساس تأویل قرآن می جنگد، همان گونه که من بر پایه تنزیل آن جنگیدم.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آیا من آن شخص هستم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله : نه.

عمر پرسید: ای پیامبر، آیا او منم؟

حضرتش فرمود: نه؛ بلکه او همان است که اکنون، به کفش پینه می زند. (۱)

بنابراین، اگر جنگ شیخین، به فرض ثبوتش، بر پایه تنزیل یا تأویل قرآن می بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ پرسش آن دو، نمی فرمود: نه. بی شکّ، جنگ بر پایه تأویل، ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ همو که بر اساس تنزیل نیز به کارزار پرداخت و او همان کسی بود که در آن وقت، کفش نبی صلی الله علیه و آله را پینه می زد؛ با اینکه وی چیزی را که آن دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، نپرسید.

امّا اینکه دهلوی می گوید: «گویا دوره آن دو باقی مانده زمان نبوّت است»، نشانه کوتاه آمدن وی از دعوی پیشین است؛ چرا که وی ادّعا کرده بود شیخین دارای صفات پیامبری اند. و اگر قصدش از آوردن واژه «گویا» کوتاه آمدن از دعوی پیشینش

۱- ۱) . الخصائص / ۱۳۱ ؛ المستدرک ۳ / ۱۲۳ ؛ مسند احمد ۳ / ۳۳ ؛ و مصادر بسیار دیگر.

نیست و مقصودش برابری است، دچار دوگانه گویی شده است؛ چرا که وی پیشتر برداشت برابری را از تشبیه، رد کرده بود.

به تحقیق، شایسته تر آن بود که دهلوی نخست ثابت کند که شیخین بر اساس تنزیل قرآن و رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیده اند و سپس بگوید که دوره آن دو دنباله عصر نبی است. همچنین، اگر مجرّد وقوع کشورگشایی در زمان کسی، دلیل آن باشد که دوره او امتداد زمان پیامبر و عصر نبوّت است، دوره معاویه و یزید و سلاطینی که پس از آن دو آمدند و شهرها در روزگارشان فتح شد، دنباله دوران نبوّت خواهد بود.

این سخنی است که همگان بر ناروایی اش همداستان اند؛ بنابراین، گفتار بالا از اساس باطل است.

دهلوی سپس می افزاید: «عصر خلافت امیر، سرآغاز دوره ولایت شده است.»

مقصود وی از این سخن، نفی کمالات نبوی از علی علیه السلام و سپس فریب امامیّه است به اینکه زمان خلافت امام علیه السلام دوره اوست و دوره او روزگار ولایت و امامت است. لیکن امامیّه با چنین سخنی فریب نمی خورد؛ چرا که ثبوت کمالات نبوی را برای علی علیه السلام و وجود آنها را در او می بینند.

۸- اشکال و پاسخ - ۸

اشاره

(استدلال به اینکه همه سلسله های صوفیّه به امیرالمؤمنین علیه السلام می انجامد.)

دانستی که شماری از بزرگان اهل تسنّن - که سنّیان آنان را به عنوان مشایخ عرفان و تصوّف، باور دارند - هر آنچه را از کمالات نبوّت و ولایت، هر دو، برای پیامبر ما و پیامبران پیشین، ثابت شده است برای امیر مؤمنان علیه السلام اثبات کرده اند؛ و جز ناصبیِ ستیزه جوی کینه ورز، شهامت نفی آن را ندارد. سخن سیّد علی همدانی را در شرح شعر ابن فارض، به اینها می افزایم. ابن فارض سروده است: لَهَا الْبَدْرُ كَأْسٌ وَ هِيَ شَمْسٌ يُديرُها هِلالٌ وَ كَمْ يَبْدُو إذا مُزِجَتْ نَجْمُ

باده را ماه شب چارده، جام است؛ در حالی که آن خورشیدی است که هلال ماه آن را می گرداند. و چون باده را با آب بیامیزند، ستارگان بسیاری آشکار می شوند.

سیّد علی همدانی می گوید:

«مراد از بدر، همان روح محمّدی و مقصود از هلال، علی است که ساقی جامهای شراب محبّت خداست و تشنگان آرزومند را به وصال خدا می رساند. زیرا او کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّش فرموده است:

أنا مَدینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلیٌّ بابُها.

من شهر دانش هستم و علی درِ آن است.

و از آنجا که هلال از بدر جدا نمی شود و بلکه جزء آن به شمار می رود، هر آنچه را سرور انبیا دارد، سرور اولیا نیز داراست. در حدیث آمده است:

خُلِقْتُ أنا وَ عَلیٌّ مِنْ نُورٍ واحِدٍ؛ عَلیٌّ مِنیّ وَ أنا مِنْهُ.

من و علی از یک نور آفریده شده ایم؛ علی از من و من از او هستم.

و از آمیختن احکام شریعت مصطفوی و حقایق بلند آوازه مرتضوی، ستارگان مشارب اذواق اولیای سرشناس، روشن می شوند. و این همان سخن سرور پیامبران در حقّ سرور برگزیدگان است که فرمود:

أنا وَ أنْتَ أبَوا هذِهِ الْأُمَّهِ.

من و تو دو پدر این امّت هستیم. (۱)

این حدیث به همین معنا اشاره می کند؛ چرا که علی علیه السلام سرچشمه اسرار معارف توحید و مطلع انوار نشانه های حقیقت است و بی گمان، رسیدن به کمال درجات رموز [عرفان] برای اهل کشف و شهود، در گذشته و اکنون و آینده، تنها از چشمه هدایت او بوده است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده است:

أ نَا الْمُنْذِرُ وَ بِکَ - یا عَلیُّ - یَهْتَدِی الْمُهْتَدُونَ.

من بیم دهنده هستم و ای علی، راه یافتگان به سبب تو راه می یابند.

ص:۳۸۷

---

۱ - ۱) . راغب اصفهانی در معنای «أب» می نویسد: «هر که سبب ایجاد چیزی یا صلاح و ظهور آن باشد، «أب» نامیده می شود.» و سپس به حدیث متن اشاره می کند. (مترجم)

حال که این راز برایت آشکار شد، بدان که طوالع انوار حقایق، برای هر ولیّ ای از اولیا، تنها از مشکات ولایت علی بر گرفته می شود و بی شکّ، با وجود امام راهنما، جز فرد احول (دو بین)، از غیر او پیروی نمی کند.»

لاهیجی نوربخشی نیز در «شرح گلشن راز» چنین سخنانی دارد و همان گونه که مشهور است، همدانی و لاهیجی از سرشناسان صوفیّه اند.

دهلوی در ادامه، می نویسد: «و به همین سبب است که تمامی سلسله های فرق اولیای خدا به او (حضرت امیر علیه السلام) می انجامد.»

این اعترافی است از دهلوی به یکی از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام و کمالات ویژه حضرتش؛ گر چه هدف او از این سخن، نفی وجود صفات پیامبران علیهم السلام در آن حضرت است. حتّی دهلوی در جایی از کتاب «التحفه» می گوید که مقام امامت و ولایت در طریقت، از هر مقامی برتر است. وی در باب دوازدهم این کتاب، در مکیده هشتاد و پنجم می نویسد:

شیعیان بر اهل سنّت و جماعت، خرده می گیرند که آنان مذهب ابوحنیفه و مذهب شافعی و مذهب مالک و مذهب احمد را بر می گزینند و مذهب ائمّه را وا می نهند؛ حال آنکه ائمّه به چند دلیل، به پیروی شایسته ترند:

نخست : امامان جگر پاره های رسول اند و در دامان او پرورش یافته اند و احکام شریعت را از کودکی، آموخته اند و مشهور است که: أهل البیت أدری بما فی البیت (اهل خانه بدانچه در خانه است، آگاه ترند).

دوم : همگان در حدیث صحیح - که نزد اهل تسنّن هم معتبر است - به پیروی از امامان، فرمان یافته اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

إنیّ تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی؛ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.

هر آینه، من دو چیز گران ارج را در میان شما می گذارم که اگر به آن دو چنگ در زنید، پس از من گمراه نخواهید شد؛ آن دو چیز ارزشمند کتاب

ص:۳۸۸

خدا و خویشاوندان من، اهل بیتم، هستند.

همچین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

مَثَلُ أهْلِ بَیْتی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفینَهِ نُوحٍ؛ مَنْ رَکِبها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقَ.

مثل خاندان من در میان شما، همچون مثل کشتی نوح است که هر کس در آن بر نشست، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، غرق شد.

سوم : شیعه و سنّی در بزرگی و دانش و تقوا و زهد اهل بیت، همداستان اند؛ لیکن درباره دیگران، چند دستگی رخ داده است و بی شکّ، کسانی که همگان آنان را به اوصاف یاد شده آراسته بدانند، از کسانی که اتّصافشان به این صفات مورد اختلاف است، به پیروی شایسته ترند.

پاسخ این نیرنگ آن است که: امام جانشین پیامبر است و جانشین پیامبر، صاحب شریعت است نه صاحب مذهب؛ چرا که مذهب روشی است برای فهم احکام شریعت؛ بدان گونه که صاحب مذهب بر اساس خرد خود، قواعدی را بنیاد می نهد و بر پایه آنها مسائل شرعی را از مآخذش استنباط می کند و از همین روست که مذهب، درست و نادرست، هر دو را در بر دارد؛ امّا چون امام معصوم است و حکم پیامبر را دارد، انتساب مذهب بدو روا نیست و به همین سبب است که انتساب مذهب به خدا و جبریل و فرشتگان و پیامبران و حتّی فقهای صحابه – که به یقین، نزد اهل سنّت از ابوحنیفه و شافعی برترند – کمال بی خردی است.

در حقیقت، حکمت نصب امام اصلاح جهان و زدودن فساد از آن است؛ از این رو، امام کاستیهای فنون را بر طرف می کند و هر آنچه درست باشد، بر حال خود، باقی می گذارد تا تحصیل حاصل و فرو گذاردن امور ضروری، پیش نیاید.

بنابراین، امامان در روزگار خود، به مهم ترین امور که بنیاد نهادن مقدّمات سلوک و طریقت است، می پردازند و پرداختن به شریعت را بر دوش یاران و دمسازان خود می نهند و به عبادت و ریاضت و تزکیه درون و خواندن اذکار و ادعیه و نمازها و تهذیب اخلاق و آموزش اسرار سلوک و رهنمونی مردمان به حقایق و معارف کتاب

و سنّت، روی می آورند و عزلت و گوشه نشینی را بر می گزینند. (۱)

اوّلاً: سخن دهلوی صریح است در آنکه راهنمایی مردم به حقایق باطنی و ارشاد آنان به معارف معنوی، از استنباط احکام شرعی و بیان وظایف ظاهری، مهم تر است؛ و بی شکّ، هر آن کس که به امر برتر می پردازد، از کسانی که توانایی پرداختن بدان را ندارند و در نتیجه به اموری دیگر مشغول می شوند، برتر است.

ثانیاً: دهلوی تصریح می کند که امامان اهل بیت، حکم پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند و معصوم اند؛ و بی گمان، این امر برتری ایشان را از غیر معصومان در پی دارد.

ثالثاً: دهلوی در تفسیرش (ذیل آیه حَمَلْناکُمْ فِي الْجارِيَهِ: شما را در آن کشتی سوار کردیم (۲)) می گوید که امامان اهل بیت در عصمت و حفظ و مردانگی و جوانمردی با جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله برابرند و آنان مظاهر کامل ویژگیهای نبی هستند و این سرّ انجامیدن همه سلسله های اولیای خدا به ایشان است.

دعوی دهلوی پدر به انجامیدن سلسله های طریقت به شیخین

اینها سخنان دهلوی است در جای جای مباحثش؛ لیکن آیا او می داند که این سخنان همچون ردّ صریح گفتار پدرش به شمار می آید؟! زیرا دهلوی پدر (در کتاب «قرّه العینین») پنداشته است که این شیخین اند که مرجع اولیای خدا هستند و آن دو بودند که اصول طریقت و سلوک را بنیاد نهادند و اینکه ابوبکر نخستین صوفی است و اوست که احیاگر طریقه صوفیّه است. به راستی، دهلوی پدر برای اثبات این پندارها، بسیار کوشیده است؛ لیکن سخنان فرزندش آنها را بسان گیاهی خشک که بادها آن را می پراکنند، در آورده است.

ابن تیمیّه انجامیدن سلسله های طریقت را به علی علیه السلام انکار می کند.

ولی اللّه دهلوی نخستین کسی نیست که علاوه بر دانش شریعت، علم طریقت را

۱- ۱) . التحفه الاثنا عشریّه / ۷۲.

۲- ۲) . حاقّه (۶۹) / ۱۱.

نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نفی کرده؛ و بی گمان، ابن تیمیّه در این میدان، بر او پیشی گرفته است. علّامه حلّی رحمه الله می نویسد: امّا دانش طریقت بدو منسوب است؛ چرا که صوفیان همه، خرقه را به وی منسوب می کنند. ابن تیمیّه در پاسخ می گوید: در جواب می توان گفت:

اوّلاً: اهل معرفت و حقایق ایمان که در میان امّت، به راستگویی نامبردارند، همگی بر پیش بودن ابوبکر [از علی] و اینکه او در حقایق ایمانی و احوال عرفانی، بزرگ ترین فرد امّت است، همداستان اند. آن که عارفان او را در حقایقی که نزدشان برترین امور به شمار می رود، برتر می دانند کجا و کسی که پوشیدن خرقه بدو نسبت داده می شود، کجا؟ در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

بی گمان، خدا به ظاهر و به دارایی های شما نمی نگرد؛ بلکه او تنها به دلها و کردارتان نظر می کند.

حقایق دلها کجا و پوشش تنها کجا؟

ثانیاً: خرقه ها پر شمارند که پر آوازه ترین آنها دو خرقه است: خرقه ای منسوب به عمر و خرقه ای منسوب به علی. خرقه عمر به دو کس منسوب است: اویس قرنی و مسلم خولانی؛ و امّا خرقه منسوب به علی به حسن بصری نسبت داده می شود و پسینیان آن را به معروف کرخی می رسانند؛ چرا که جنید – رضی اللّه عنه – ملازم سَری بود و سَری بی تردید، ملازم معروف کرخی بوده است.

امّا نسبت خرقه از جهت معروف کرخی، گسسته است. زیرا گاهی می گویند:

معروف ملازم علی بن موسی الرضا بوده است. این سخن قطعاً نادرست است؛ چرا که نویسندگان تاریخ معروف کرخی، مانند ابونعیم و ابوالفرج، ابن جوزی – در کتابی که در فضائل معروف نگاشته است – به اسنادی استوار و پیوسته، از این ماجرا یادی نکرده اند. معروف روزگارش را در شهر بلخ، سپری کرده است؛ امّا علی بن موسی را مأمون ولیّ عهد خویش قرار داد و نشانه خود را جامه سبز گردانید. سپس از آن بر گشت و نشانه اش را جامه سیاه قرار داد. معروف هرگز، در شمار کسانی که با علی بن موسی بوده اند، نیست و فرد ثقه ای نقل نکرده است که وی با علی بن

موسی همراهی کرده و چیزی از او فرا گرفته باشد؛ بلکه معلوم نیست این دو همدیگر را دیده باشند. معروف دربان علی بن موسی نبوده و به دست وی مسلمان نشده است. اینها همه، دروغ است.

اسناد دیگر همان است که درباره اش می گویند: «هر آینه، معروف کرخی ملازم داوود طایی بوده است.» این سخن نیز اصلی ندارد و در گزارشهای تاریخی مربوط به معروف، نیامده است که وی چیزی از داوود طایی اخذ کرده باشد و تنها آمده که او از بکر بن خنیس، عابد کوفی، اموری را فرا گرفته است.

همچنین در اسناد خرقه آمده که داوود طایی ملازم حبیب عجمی بوده است.

این گفته نیز از حقیقت تهی است. نیز آمده که حبیب عجمی، حسن بصری را همراهی کرده است. این سخن درست است؛ چرا که حسن همراهان و یاران پر شماری داشته است؛ کسانی همچون: ایوّب سختیانی، یونس بن عبید، عبداللّه بن عون، محمّد بن واسع، مالك بن دینار، حبیب عجمی، فرقد سنجی و دیگر عبّاد اهل بصره.

در اسناد خرقه منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتّفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا آنها همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید و خرقه را از یاران علی، همچون احنف بن قیس، قیس بن عباد و دیگران دریافت کرد. صاحبان صحیح چنین روایت کرده اند.

اسنادهای خرقه را نگاشتم - چرا که ما را در آنها اسانیدی است - و آنها را بیان کردم تا حقّ از باطل، باز شناخته شود.

آنها اسناد سومی هم دارند که به جابر منسوب است. این نیز جدّاً گسسته است.

زیرا به نقل متواتر، روشن شده است که صحابه مریدان خود را خرقه نمی پوشاندند و موهای آنها را نمی بریدند. تابعان نیز این گونه نبودند؛ بلکه این کاری است که برخی از مشایخ واپسین مشرق زمین انجام داده اند.

و همین گونه اند اصحاب معاذ بن جبل که [طریقت را] از عبداللّه بن مسعود و دیگران فرا می گرفتند؛ و یاران ابن عبّاس که از ابن عمر و ابوهریره و غیر این دو، اخذ

می کردنـد؛ و دمسازان زیـد بن ثابت که از ابوهریره و دیگران بر می گرفتنـد و کسانی که خـدا بـدین وسـیله آنها را بهره مند کرده، از هر یک از آنان بهره برده اند.

اینـان همه، یک دین و یک طریقت و یک راه داشـته انـد؛ خـدا را می پرستیدنـد و فرسـتاده اش محمّـد صـلی الله علیه و آله را فرمان می بردنـد و هر چه را راسـتگویان از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل می کردنـد، می پذیرفتنـد و هر کس چیزی را - که قرآن و سنّت بـدان دلالت کنـد - از قرآن و سنّت بدیشان می آموخت، بر می گرفتند و هر آن کس را که به امر خیری - که خـدا و رسول دوست می دارنـد - فرا می خوانـدشان، پاسـخ می گفتنـد. هیچ یک از آنان شـیخ خود را خداوندی که بدو پناه بَرَد، به شـمار نمی آورد؛ نه وی را همچون معبودش که از او درخواست کنـد و به درگاهش زاری نماید و او را بپرسـتد و بدو توکّل کنـد و در حـال زنـدگی و مرگ، از او فریاد بخواهـد، بر می شـمرد و نه وی را بسان نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله که فرمانبرداری از او در هر چه فرماید واجب است، محسوب می کرد.

بیشتر مسلمانان، در خاور و باختر زمین، چیزی از علی فرا نگرفتند. زیرا او - که خدا از وی خشنود باد - در مدینه می زیست و اهل مـدینه، آن گونه که به کسانی همانند او مثل عثمان - که عمر در رخدادها با آنان رایزنی می کرد - نیازمند بودند، نیازی بدو نداشتند.

همچنین، هنگـامی که وی به کوفه رفت، کوفیـان پیش از آنکه او به سوی آنـان برود، دین را از کسـانی همچون سـعد بن ابی وقّاص و عبداللّه بن مسـعود و حذیفه بن یمان و عمّار بن یاسـر و ابوموسـی اشـعری و دیگرانی که به کوفه فرستاده شده بودند، فرا گرفته بودند. مردم بصـره نیز دین را از عمران بن حصـین و ابوبکر و عبدالرحمن بن سمره و انس بن مالک و دیگر صحابه، آموخته بودند و شامیان دین را از معاذ بن جبل و عباده بن صامت و ابودرداء و بلال بن رباح، بر گرفته بودند.

نیز عابـدان و زاهدان این سـرزمینها، دین را از صـحابه ای آموختند که آنها را دیدند؛ پس چگونه رواست که گفته شود: آیین زهـد و تصوّف تنها به علی پیوسـته است؟ حال آنکه کتابهای نوشـته شـده درباره زهـد، ماننـد: «الزهـد» امام احمـد بن حنبل و «الزهد» عبداللّه بن مبارک و «الزهد» وکیع بن جراح و «الزهد» هنّاد بن سری

و آثار پیرامون تاریخ زهّاد، مثل: «حلیه الأولیاء» و «صفوه الصفوه» و... که گزارشهای فراوانی از صحابه و تابعان را در بر دارند، در دسترس اند؛ لیکن در این کتابها، مطالب مربوط به علی از مطالب مربوط به ابوبکر و عمر و معاذ بن جبل و ابن مسعود و ابیّ بن کعب و ابوذرّ و ابودرداء و ابو امامه و صحابه ای نظیر اینان، بیشتر نیست. (۱)

این سخنان پر از بیهوده گویی است و دهلوی خود در سخن صریحی که نشان می دهد همه سلسله ها و طریقتها به امیرالمؤمنین علیه السلام می انجامد، آن را رد کرده است؛ و همین ما را بسنده است. از این بالاتر، ابن تیمّیه کسانی را که امام علیه السلام را در علم باطن، نسبت به ابوبکر پیشتاز بر شمرده اند، ملاحده (بی دین، از دین برگشته) خوانده و گفته است: «ملاحده، مانند: ابن سبعین و ابن عربی و تلمسانی و امثال اینان، به تصوّف منتسب اند و اگر چه خلفای سه گانه را بزرگ می دارند، امّا به تشیّع گرایش دارند. عموم اینان علی را یا به طور مطلق و یا در علم باطن، از ابوبکر برتر می دانند؛ همان گونه که ابوالحسن جزلی و گروهی از هم مسلکیهای او چنین کرده اند. پس حقیقت الحاد در تشیّع نیز هست.»

بنابراین، دهلوی که امیر مؤمنان علیه السلام را در علم باطن، از شیخین برتر دانسته و بدین گونه، خوش اعتقادی خود را نزد عوام آشکار کرده است، بر پایه سخنان ابن تیمّیه، به رفض و الحاد متّهم خواهد شد!! همچنین، آن گونه که گذشت، با آنکه وی سخت به پدرش معتقد است، با او نیز به ناسازگاری برخاسته است!!

ردّ مولوی حسن زمان بر ابن تیمّیه و دهلوی پدر

علّامه مولوی حسن زمان، به نیکویی، سخنان ابن تیمّیه را رد کرده است.

مناسب است که در اینجا، گفتار وی را از کتاب «القول المستحسن فی فخر الحسن» با همه بلندی اش، بیاوریم:

«چون سخن در پژوهش از امکان دیدار حسن بصری با علی و حدیث شنیدنش

۱- ۱) . منهاج السنّه ۸ / ۴۳ - ۵۰ .

از وی - که چیزی نمانده است به حدّ وجوب برسد - و یادکرد میسّر بودن آوردن نام او در شمار پیشوایان حفّاظ و محدّثان بیداری - که خدا از آنان خشنود باد - که محمّد، مشهور به فخرالدین، ثبت کرده، به پایان رسید، فخرالدین خواسته است به مردمی که وی را انکار کرده اند، اشارتی کند. وی پس از بررسی و جستجو، گروه اندکی از پیشینیان و مشتی از پسینیان را یافته است. دسته نخست کسانی اند که می گویند: حدیث شنیدن حسن از علی، به اثبات نرسیده است.

سیوطی در «زاد المسیر» می نویسد: «حافظان در حدیث شنیدن حسن بصری از علی - رضی اللّه عنهما - چند دسته اند. گروهی، مانند بخاری و یحیی بن معین، آن را ثبت نکرده اند.»

نیز در «إتحاف الفرقه» از «تهذیب التهذیب» ابن حجر نقل شده است: یحیی بن معین گفت: «حسن بصری از علی بن ابی طالب، حدیث نشیند.» وی را گفتند: «بلکه او از عثمان سخنی نشنید.» یحیی گفت: «مردمان از حسن نقل می کنند که می گفت:

"عثمان را در حال سخنرانی دیده ام." و کسان متعدّدی گفته اند که حسن از علی - رضی اللّه عنه - سخنی نشنید.» از ابوزرعه پرسیدند: آیا حسن از اصحاب بدر حدیث شنید؟ پاسخ داد: «وی کسانی از ایشان را همچون عثمان و علی، دیده است.» گفتند: آیا از آن دو، حدیثی شنید؟ گفت: «نه.» بزّار می گوید: «حسن از علی بن ابی طالب - رضی اللّه عنهما - حدیث روایت کرده؛ لیکن از شخص او چیزی نشنیده است و میان آن دو قیس بن عباد و ابن الکوّاء قرار دارند و سماع او از احدی از بدریّان، اثبات نشده است.»

می گویم: نزد دیگر پیشوایان فنّ، به وجوهی استوار، حدیث شنیدن حسن از عثمان، زمانی که او و علی در مکانی گرد هم آمده بودند، صحیح است. همچنین، حسن پس از مدّتی، همراه مرتضی شد و - همان گونه که در مقدّمه گذشت - بی گمان، دانشهای فراوانی از او بیاموخت. برای ردّ ابن معین و پیروانش، روایت همراه و دمساز او ابویعلی، که بنابر شرط ابن معین نیز صحیح است، بسنده می باشد و سخت گیری این دانشمندان در اسناد روایات و اعتماد آنان به کاوشهای

بسیارشان، امری است روشن که نیازی به بیان ندارد.

ذهبی در رساله ای که پس از نگارش «میزان الاعتدال» نوشته است، پس از نقل سخن ابن معین درباره امام شافعی، می گوید: «ابن معین با این سخن، خود را آزرده است. هیچ کس به گفته او درباره شافعی و گروهی از دانشمندان مورد اطمینان، اعتنا نمی کند.» سخن بخاری نیز در شأن پیشوایانی همچون شیخمان عبدالواحد و فقیهمان ابوحنیفه، همین گونه است. امّا بزّار، ابواحمد حاکم درباره اش گفته است: «وی در اسناد و متن حدیث، خطا می کرد. نسائی وی را جرح کرده است.» حمزه سهمی از دارقطنی نقل می کند: «بزّار ثقه بود؛ لیکن بسیار خطا می کرد و به حافظه خود اعتماد می نمود.» ابوالشیخ نیز پس از ستایش وی می نویسد: «احادیث غریب و متفرّدات وی فراوان است.»

با این همه، چگونه می توان نفی اینان را به طور مطلق، پذیرفت؛ به ویژه آنکه دانشمندان بسیار موثّقی با دلایل روشن، با این سخن آنان مخالف اند.

بعضی دیگر از آنان، مانند ترمذی، می گویند: «سماع حسن را از علی - کرّم اللّه وجهه - نمی دانیم و نمی شناسیم.» لیکن عدم ثبوت چنین امری نزد ایشان یا نا آشنایی شان با آن، عدم تحقّق آن را در عالم وجود، در پی ندارد. بنابراین، آنها در نداستن خود معذورند.

برخی دیگر کسانی اند که راه متعصّبان را می پویند و بدون پژوهش و جستجوی سخن فاضلان، به گزاف، می گویند: «بی گمان، همراهی حسن بصری با علی و حدیث شنیدنش از او، هر دو، به اتّفاق دانشمندان مهمّ، نادرست است.» ابن تیمیّه حنبلی، نابغه روزگارش - که خدایش بیامرزاد - و نویسنده «القرّه» (۱) از این دسته اند.

برخی از سخنان ناروای ابن تیمیّه و نظر دانشمندان درباره آنها

شیخ الاسلام، امام، حافظ ابوالفضل، ابن حجر عسقلانی در «الدرر الکامنه» در شرح حال ابن تیمیّه، پس از یادکرد خصال نیک او به ویژگیهای ناشایست وی،

۱- ۱) . مقصود وی «قرّه العینین» ولی اللّه دهلوی است.

مانند اعتقاد به حرام بودن زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازد.

نویسنده «القرّه» در «الحجّه» (۱) در این سخن، ابن تیمیّه را پیروی کرده است. وی می نویسد: نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: «بار سفر را [جز به سوی سه مسجد: مسجدالحرام و مسجد الاقصا و مسجد من،] نبندید.» او پس از یادکرد حکمت این سخن - که به زعم وی، جلوگیری از فساد و پرستش غیر خداست - می گوید: «سخن حق نزد من آن است که قبر و جایگاه عبادت ولیّ ای از اولیای خدای متعال و «طور» همه در این نهی، یکسان اند.» سپس در بحث مناسک، هیچ حدیثی از احادیث زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد نمی کند؛ حال آنکه در آنجا، متعهّد شده است که این احادیث را بیاورد. بنابراین، بی گمان، وی پیرو و همراه ابن تیمیّه است. شگفت آنکه دهلوی با این همه، درباره حدیث زیارت قبور می نویسد: «از آن نهی شده است؛ چرا که باب پرستش قبور را می گشاید. امّا پس از آنکه اصول اسلامی استوار شد و دلهای مسلمانان به حرام بودن عبادت غیر خدا آرام گرفت، زیارت قبور روا داشته شد.»

از دیگر ویژگیهای ناروای ابن تیمیّه، قول به نادرستی اسلام علی مرتضی - کرّم اللّه وجهه - بدان سبب که وی در گاه اسلام آوردن، کودک بوده است، و حمله بدو و به نسل پاک پیامبر صلی الله علیه و آله با اعتراضات پست و مردود است. ولی اللّه دهلوی در این سخنان نیز با تلویحاتی که به تصریح نزدیک است و اشاراتی که به سخن روشن می ماند و با اندک تغییر آنچه ویژه ناصبی هاست و با یادکرد علی مرتضی - کرّم اللّه وجهه - با نام «مرتضی» در هر جا که ذکری از وی آمده، از ابن تیمیّه تقلید کرده است.

وی همچنین در کتاب خود «إزاله الخفاء عن خلافه الخلفاء» مطالبی را آورده و آنها را زدودن خلافت و هدایت از به پایان رساننده خلافت و آغازگر ولایت، نام نهاده است که ما یادکرد هیچ یک از آن سخنان را روا نمی داریم. این دو کتاب اکنون در میان مردمان است؛ و در ردّ گفته هایی همین گونه در آنها، سخنان فرزند او در

۱- ۱) . مقصود «حجّه البالغه» اثر ولی اللّه دهلوی است.

«التحفه الاثنا عشريّه» و دیگران بسنده است. از خدا سلامت و پاکدامنی می طلبیم.

جاحظ درباره درستی اسلام مرتضی، در سنّ کودکی، می گوید: «درستی اسلام او از اینکه وی بر همان [اسلام دوران کودکی] پابرجا بماند، به دست می آید.» شیخ قاسم بن قطلوبغای حنفی نیز در «تخریج أحادیث الاختیار» می نویسد: روشن تر از این، روایت ابن سعد در «الطبقات» است: اسماعیل بن ابی اویس، از پدرش، از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، نقل کرده است: «بی گمان، رسول اللّه صلی الله علیه و آله علی را در حالی که نه ساله و یا کوچک تر بود و به سبب خردسالی اش هیچ بتی را نپرستیده بود، به اسلام فرا خواند.» اگر اسلام آوردن او پذیرفته نبود، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله او را بدان فرا نمی خواند.

آن گونه که از کتابهای حدیث به دست می آید، نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله گروه اندکی از کودکان صحابه را نیز به اسلام خوانده و اسلام آوردن آنان را پذیرفته است. آن حضرت با عبداللّه بن زبیر و جعفر بن زبیر و عبداللّه بن جعفر بیعت فرمود؛ حال آنکه اینان هفت ساله بودند. این را ابونعیم و ابن عساکر و دیگران، روایت کرده اند.

طبرانی به سندی بسیار نیکو، از امام محمّد باقر نقل می کند: «هر آینه، پیامبر صلی الله علیه و آله با حسن و حسین و عبداللّه بن عبّاس و عبداللّه بن جعفر، در حالی که آنان کودکانی بودند که به بلوغ عقلی و جسمی نرسیده بودند، بیعت فرمود. وی با هیچ کودکی جز کودکان ما، بیعت نکرد.» معیار در همه اینها عمومیّت حکم نسبت به فهم [دعوت شدگان] است. روشن تر از همه اینها در درستی اسلام مرتضی در حال کودکی، سخنی است که در مقام برتری دادن او بر دیگران آمده است که وی نخستین کسی است که مسلمان شد.

از دیگر سخنان ناروای ابن تیمیّه نسبت مال دوستی به امیرالمؤمنین عثمان بن عفّان - رضی اللّه تعالی عنه - است.

دیگر کار ناشایست وی ردّ احادیثی است که در کتابهای سنن آمده است؛ چرا که ردّ احادیثی که در این کتب آمده، اگر ضعیف هم باشند، بدین سادگی نیست.

ولی اللّه دهلوی در این کار نیز از ابن تیمیّه پیروی کرده؛ بلکه از وی پیش افتاده و

مجموعه های اسلامی جز کتابهای پنجگانه و «الموطّأ» و مسند احمد، همه را رد کرده است.

نکوهشهای دانشمندان اهل تسنّن در حقّ ابن تیمیّه

ابن حجر از چند دستگی دانشمندان درباره ابن تیمیّه، یاد می کند و می گوید: ما به عصمت او قائل نیستیم؛ بلکه در مسائل اصلی و فرعی، با او اختلاف داریم.

همو در «لسان المیزان» در شرح حال ابن مطهّر رافضی می نویسد: «وی کتابی در فضائل علی - رضی اللّه عنه - نگاشت که شیخ تقی الدین، ابن تیمیّه، در کتاب بزرگی به نقض آن پرداخت. شیخ تقی الدین سبکی در ابیات مشهوری به این ماجرا اشاره می کند و می گوید: ابن مطهّر سخنی بر خلاف کتابش آشکار نکرد؛ امّا ابن تیمّیه ردّی بر او نوشت و بدو پاسخهایی کامل و فرا گیر داد. (۱) سبکی در ادامه اشعارش، به عقایدی از ابن تیمیّه اشاره می کند که به سبب آنها نکوهش می شود. من ردّ یاد شده را خواندم و آن را - همان گونه که سبکی گفته است - فرا گیر یافتم؛ ولی آن را در ردّ احادیثی که ابن مطّهر آورده است - هر چند که بخش اعظم آن احادیث ساختگی و سست اند - به غایت، غرض ورزانه دیدم؛ به گونه ای که وی در کتاب خود، احادیث نیکوی پرشماری را رد... و در خوار داشت سخن یک رافضی، آن قدر زیاده روی کرده که گاه به کاستن شأن و مرتبت علی انجامیده است. این ترجمه گنجایش شرح آن و یادکرد نمونه هایش را ندارد.»

با این همه، ابن حجر بسان ذهبی در «میزان الاعتدال»، در «لسان المیزان» نامی از ابن تیمیّه نمی برد؛ با اینکه کسان دیگری که از این دو شکوهمندترند، در آثار خود

---

۱ - ۱) . اصل ابیات - که نشان دهنده کینه های پنهان سراینده آن است - در «الدرر الکامنه» این گونه آمده است: وَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ لَمْ تُطَهَّرْ خَلائِقُهُ داعٍ إلَی الرَّفْضِ غالٍ فی تَعَصُّبِهِ وَ لِابْنِ تَیْمیَّةَ رَدٌّ عَلَیْهِ لَهُ أجادَ فِي الرَّدِّ وَ اسْتیفاءِ أضْرُبِهِ ابن مطهّر که اخلاقش پاک و طاهر نگشت، فرا خواننده به رفض و در تعصّبش زیاده روست. ابن تیمیّه ردّی بر او دارد که در آن، به نیکی، وی و همه همانندانش را پاسخ گفته است.

وی را یاد کرده اند و این از شگفتیهای روزگار است.

امام ابوعبداللّه ذهبی - رحمه اللّه - با آنکه روشن است در موارد پر شماری از ابن تیمّیه پیروی کرده است، در تاریخش، پس از آوردن سخنانی مانند آنچه در بالا نقل شد، می نویسد: «او بشری بود و گناهان و خطاهایی داشت.»

نیز امام یافعی و دانشمندان متعدّد دیگر، درباره ابن تیمّیه، چنین سخنانی دارند.

بنابر نقل علّامه، محدّث برنسی در «إتحاف أهل العرفان برؤیه الأنبیاء و الملائکه و الجانّ»، علّامه ابن حجر مکّی در «الجوهر المنظّم فی زیاره القبر المکرّم» نوشته است:

«ابن تیمّیه کیست تا بدو بنگرند و در چیزی از امور دین، تکیه گاهش بر شمارند؟! آیا او همان گونه که گروهی از پیشوایان، مانند عزّالدین، ابن جماعه، سخنان تباه و استدلالهای ناروای او را پی گرفتند و پرده از لغزشهای فاحش و پندارها و غلطهای زشت او برداشتند، جز بنده ای که خدا او را به سبب بسیاری دروغ زنی و بر بافتن - که پستی اش را به دنبال داشت و سزاوار نومیدی اش کرد - گمراه و تباه کرده و جامه خواری بر تنش پوشانده و هلاک و نابودش نموده، چیزی دیگر است؟! شیخ الاسلام و دانای مردمان، کسی که همگان شکوهمندی و اجتهاد و صلاح و پیشوایی اش را پذیرفته اند، تقی سبکی - که خدا روانش را پاک سازد و مدفنش را نورانی کند - در کتابی جداگانه، به ردّ او پرداخته و در آن بهره بخشیده و به نیکویی و درستی، سخن گفته و راه راست را با روشن ترین دلایل، نمایانده است. خدا کوشش وی را پاداش دهد و باران مهر و خشنودی اش را همی بر او ببارد.

از شگفتیهای روزگار آنکه برخی از شریفان حنبلی مذهب، نسبت بدو گستاخی کرده و بر رخسار پرده نشینان نکو روی او - که پیش از وی دست هیچ آدمی و پری بدانها نرسیده است - خاک پاشیده و کاری انجام داده که نشان دهنده نادانی او بوده و کودنی و بی مایگی اش را آشکار کرده است... .

ابن تیمّیه با اعتراضات پستِ مشهور، به برخی از صحابه، به ویژه خلفای راشدین، حمله ور شده و با سخنانی که گوشها از شنیدنش بیزار و سرشتها از آنها

گریزان است، چنین خرافاتی را بافته و بر زبان رانده است.»

علّامه، حافظ شامی - که از یاران و همراهان سیوطی است - در سیره اش به نام «سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد صلی الله علیه و آله » می نویسد:

«مشروعّیت سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله : شیخ تقی الدین سبکی و شیخ کمال الدین،ابن زملکانی، و شیخ داوود ابوسلیمان ، صاحب کتاب «الانتصار» و ابن جمله و دیگر پیشوایان، در این باره کتابهایی نگاشته اند و سخنان شیخ تقی الدین ابن تیمیّه را رد کرده اند؛ چرا که او در این باره، چنان سخن زشتی گفته است که همه دریاها نمی توانند آن را بشویند.»

از پیشوایان معاصر ابن تیمیّه که بر او ردّیه نوشته اند، علّامه محدّث، محمّد بن یوسف زرندی مدنی، در «بغیه المرتاح إلی طلب الأرباح» است.

در همه اینها پاسخ نیکویی است بدانچه برای قاری (۱) پیش آمده است؛ چرا که وی به تأویل این مذهب پرداخته و طیّ مراحلی، آن را به سخنانی دور از مقصود بر گردانده و پنداشته که از اولیای خداست. لا حول و لا قوّه إلّا باللّه!

شیخ علّامه،

شهاب الدین ابوعبداللّه احمد برنسی مالکی شاذلی

، معروف به زرّوق، در «شرح حزب البحر» می نویسد:

«اگر بگویی که ابن تیمیّه این گروهها را انکار و به زشتی، آنها را رد کرده است؛ پس پاسخ چیست؟ خواهم گفت: ابن تیمیّه مردی است که حفظ و اتقانش پذیرفته است؛ لیکن وی را به سبب عقایدش نکوهیده اند و بر او عیب کم خردی نهاده اند، چه رسد به اینکه صاحب عرفان باشد. از شیخ امام تقی الدین سبکی درباره او پرسیدند، گفت: وی کسی بود که دانشش از خردش افزون بود.»

نتیجه این سخن آن است که تنها باید به منقولات ابن تیمیّه اعتماد شود؛ نه به سخنانی که از جانب خود، در دانش گفته است. بلکه شایسته است به نقل او نیز فقط در مواردی که از تعصّب و کج روی، رهایی یافته است و نه به طور مطلق،

۱- ۱) . مقصود شیخ علی بن سلطان قاری است.

اعتماد شود. آنچه شیخ برنسی از سبکی نقل کرد، این را روشن می کند.

برخی از دانشمندان ظاهر بین در نکوهش ابن تیمیّه زیاده روی کرده و گفته اند:

هر کس ابن تیمیّه را شیخ الاسلام بنامد، کافر است. سستی این سخن آشکار است؛ از این رو، ابن ناصرالدین شافعی بر ضدّ آن کتاب «الردّ الوافر» را نگاشته است که من تا کنون بدان دست نیافته ام.

در مجموع، خشم و سخت گیری فقیهان و عارفان نسبت به هیچ یک از اهل دانش، مانند آنچه درباره ابن تیمیّه روا داشته اند، نیست و ستایش دانشمندانی که وی را ستوده اند - بر اساس آنچه ابن ناصرالدین در تبیان آورده است - بخشی به علم او باز می گردد و بخش دیگر، ناشی از نا آگاهی از رسوایی ها و زشتیهای اوست.

دنباله بحث جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام در طریقت

ابن تیمیّه در «منهاج السنّه» می نویسد: «رافضی می گوید: و امّا دانش طریقت بدو منسوب است؛ چرا که صوفیان همه، خرقه را بدو نسبت می دهند. پاسخ این سخن آن است که: اوّلا: اهل معرفت و حقایق ایمان که در میان امّت، به راستگویی نامبردارند، همگی بر پیش بودن ابوبکر [از علی] و اینکه او در حقایق ایمانی و احوال عرفانی، بزرگ ترین فرد امّت است، همداستان اند.»

همداستانی اهل معرفت بر پیش بودن ابوبکر از علی - رضی اللّه عنهما - در طریقت و دانش حقیقت - که ابن تیمیّه آن را نقل کرده است - هیچ اصلی ندارد.

جنید - رضی اللّه تعالی عنه - می گوید: «پیشوای ما در این امر - که بدانچه دلها در بر می گیرد اشارت کرده و پیرامون حقایق قلب و ریشه های آن سخن گفته - پس از پیامبرمان صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب - رضی اللّه عنه - است؛ چرا که وی کسی است که علم لدنّی به او داده اند (مقصودش دانش تصوّف است).» همو گفته است: «اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جنگها فراغت یافته بود، بی گمان، به اندازه ای از این دانش (یعنی علم حقایق و تصوّف) از او برایمان نقل می شد، که دلها تاب نگهداری آن را نمی داشت.»

ص:۴۰۲

حافظ، امام ابوعبدالرحمن سلمی صوفی، شیخ حاکم و بیهقی و مانند آنان، این دو سخن را از جنید روایت کرده و شیخ محمّد بخاری و سپس مدنی، معروف به خواجه پارسای حنفی در «فصل الخطاب» آنها را از او نقل کرده است.

ا مام، محدّث، فقیه حنفی، علی بن عثمان بن علی جُلّابی غزنوی صوفی، در «کشف المحجوب» می نویسد: «سرور طائفه، جنید – رضی اللّه عنه – گفته است:

شیخ ما در اصول و بلا، مرتضاست. مقصود وی این است که پیشوای ما در دانش طریقت و داد و ستدش، علی مرتضی – کرّم اللّه وجهه – است؛ چرا که اهل طریقت، دانش طریقت را اصول و همه داد و ستدهای آن را بلا می نامند.»

ابن تیمیّه در ادامه می گوید: «آن که عارفان او را در حقایقی که نزدشان برترین امور به شمار می رود، برتر می دانند کجا و کسی که پوشیدن خرقه بدو نسبت داده می شود، کجا؟ در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «بی گمان، خدا به ظاهر و به دارایی شما نمی نگرد؛ بلکه او تنها به دلها و کردارتان نظر می کند.» حقایق دلها کجا و پوشش تنها کجا؟»

این سخن وی مردود است. زیرا حقیقت پوشیدن این خرقه افتخار آمیز، آنی نیست که او فهمیده است؛ بلکه پوشیدن خرقه به ولایت باطنی اشاره دارد. مانند اینکه هر گاه پادشاهان ظاهری کسی را به ولایت بگمارند، از سرِ گرامی داشت آنان و آگاهانیدن مردمان به ولایت ایشان، ارزشمندترین جامه ها را بدانان می پوشانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن گاه که فرمود:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ.

هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

عمامه خود را بر سر علی نهاد. تحقیق کامل این معنا را که از آموزشی افتخار آمیز و علوی و لدنّی فرا گرفته ام، خواهم آورد. إن شاء اللّه العزیز القویّ.

ابن تیمیّه می افزاید: «ثانیاً: خرقه ها پر شمارند که پر آوازه ترین آنها دو خرقه است: خرقه ای منسوب به عمر و خرقه ای منسوب به علی. خرقه عمر به دو کس

منسوب است: اویس قرنی و مسلم خولانی.»

خرقه خولانی مانند خبر شاذّی است که هیچ کس آن را نمی شناسد و در نزد عموم اهل معرفت و صوفیان، یادکردی از آن وجود ندارد و تنها کسان انگشت شماری از آن سخن گفته اند. همچنین، روشن است که نسبت خرقه اویسیّه به حضرت علوی در نزد اهل آن - که صوفیّه اند - از نسبت آن به حضرت عمری، مشهورتر است و همراهی اویس با علی بیش از همراهی او با عمر بوده است و روایت اویس از علی، از روایت او از عمر، شناخته شده تر و آشکارتر است.

و سپس می گوید: «خرقه منسوب به علی به حسن بصری نسبت داده می شود.»

اسناد هر دو خرقه کمیلیّه و شریحیّه، بدون هیچ شبهه ای در اتّصال آن، به حضرت علوی خاصّتاً، از امور مشهورِ مذکور و نزد مخالفان، معلوم است. بالاتر از همه اینها، طریقه حسنیّه و حسینیّه است که به هر یک از آن دو، سلسله ذهبیّه گفته می شود و شمار فراوانی از سلسله های صوفیّه، در این سلسله ها جای می گیرند.

بنابراین، نمی دانم آنچه ابن تیمیّه را وا داشته است که بر خلاف خرقه اویسیّه مرتضویّه، از این خرقه ها یادی نکند، جهل او بدانهاست یا تنها تعصّب زشت؟ ولی اللّه دهلوی نیز - همان گونه که گذشت - در این کار، جا پای ابن تیمیّه نهاده است.

پس بهوش باش!

همچنین، نزد سیره شناسان و دانایان به اخبار، استوار و مکتوب است که جهانی از اولیای خدا که از فراوانی به شماره در نمی آیند؛ بلکه اولیای سراسر آفاق به طور مطلق، مانند: چشتیّه و شعبه های آن و مکّیه و شعبه های آن و قشیریّه و شعبه های آن و هرویّه و شعبه های آن و احمدیّه غزّالیّه و شعبه های آن و محمّدیّه غزّالیّه و شعبه های آن و شطاریّه و شعبه های آن و رفاعیّه و شعبه های آن و قادریّه و شعبه های آن و مدنیّه و شعبه های آن و سهروردیّه و شعبه های آن و یسویّه و شعبه های آن و کبرویّه و شعبه های آن و اکبریّه و شعبه های آن و شاذلیّه و شعبه های آن و نقشبندیّه و غالب شعبه های آن و شریحیّه با سلسله ها و شعبه هایش و سلسله هایی دیگر، به خرقه های علویّه و طریقتهای مرتضویّه استناد می کنند و از

آنها می آموزند. در مقابل، تنها اندکی هستند که به غیر خرقه های علوی و طریقتهای مرتضوی منسوب اند؛ مانند: باب کبار و خوخه کوچک مدینه و مکّه. پس انصاف بده و ستم مکن!

ابن تیمیّه سپس می افزاید: «و پسینیان آن را به معروف کرخی می رسانند.»

وی طریقی را که پیشینیان بدان، خرقه را به معروف کرخی می رسانند، یاد نکرده است. اینک آن طریق: امام ما ابراهیم بلخی، از امام فضیل، از امام عبدالواحد، از امام حسن بصری - رضی اللّه عنه. این طریق، بی گمان، نزد اهلش، پیوسته است. دوری از خطا تنها به دستگیری خدا میسّر است!

ولی اللّه دهلوی پس از نقل این سخنان درباره سلسله مرتضویّه، می گوید: چون این مقدّمات روشن شد، لازم است که سلسله های صوفیّه را به جهات بسیاری، [از انتساب به علی] بر کنار بدانیم. مثلاً: ابراهیم و فضیل، سفیان را همراهی کردند و تهذیب نفس را از او به دست آوردند و سفیان این را از اعمش که از یاران ابن مسعود بود، فرا گرفت.

سبحان اللّه! آیا او از جانب خود سند می بافد؟! بدون اینکه نزد کسانی که این روایات را به کار می برند، اصلی وجود داشته باشد؟! آیا اسناد سازی معنایی جز این دارد؟! طرفه آنکه به یاد نمی آورد که خود گفته است: شایسته است که در مطالب نقلی، وقوع و نه امکان، ذکر شود. و خدا یاری دهنده است!

ولی اللّه دهلوی می گوید: این سخن از گفتار ایشان مبنی بر اینکه فضیل این فن را از عبدالواحد بن زید، و او از حسن، و حسن از امیرالمؤمنین علی - رضی اللّه عنه - فرا گرفته، راست تر و درست تر است؛ زیرا در کتابهای حدیث و طبقات صوفیّه، انتساب فضیل به سفیان از انتساب او به عبدالواحد، روشن تر است.

در پاسخ می گویم: کتب حدیث جای نقل داستان فراگیری دانش باطن، توسّط صوفیان از مشایخشان نیست تا چنین چیزی در آنها یاد شود و آنچه با آن سازگار نیست، انکار شود. همچنین، کتابهای طبقات صوفیّه ای که نویسندگان آنها مانند قشیری و هروی، طریقت را به فضیل نسبت نداده اند - چه رسد به اینکه به روایت

او از کسی آگاهی داشته باشند – و سخنی از اسناد ابراهیم از فضیل و اسناد عبدالواحد از حسن به میان نیاورده اند، حجّت نیستند؛ با اینکه این نویسندگان چنین چیزی را نفی هم نکرده اند و حقیقت آن است که اثبات کننده بر نفی کننده، مقدّم است.

صاحب «قرّه العینین» پس از سخنان بالا، گفتار خود را همین گونه و در غایت نادرستی و خطاکاری، ادامه می دهد. از آنچه نا خشنودی حق را در پی دارد، بدو پناه می بریم.

ابن تیمیّه سپس می نویسد: «چرا که جنید – رضی اللّه عنه – ملازم سَری بود و سَری بی تردید، ملازم معروف کرخی بوده است. امّا نسبت خرقه از جهت معروف کرخی، گسسته است. زیرا گاهی می گویند: معروف ملازم علی بن موسی الرضا بوده است.»

از این سخنان، رایحه نسبت دروغ بافی به اولیای برگزیده – که ناشی از پریشانی رأی است – می وزد؛ لیکن نسبت چندگانه این خرقه و هر نسبت چندگانه دیگری، به سبب اسناد متعدّد است؛ ولی بیماری کودنی همراه با سخت شدن در سرپیچی از حقّ و ستیزه جویی، درمانی ندارد. از خدای بی نیازی که همگان نیازهایشان را نزد او برند، دوستی و مهروزی نسبت به اولیایش را به همراه یاری برای استواری در این راه، خواستاریم.

و سپس می گوید: «این سخن قطعاً نادرست است؛ چرا که نویسندگان تاریخ معروف کرخی، مانند ابونعیم و ابوالفرج، ابن جوزی – در کتابی که در فضائل معروف نگاشته است – به اسنادی استوار و پیوسته، از این ماجرا یادی نکرده اند.»

در پاسخ می گویم: هر چند نویسندگان یاد شده، این قضیّه را روایت نکرده اند، لیکن نفیش هم ننموده اند و همچنین، سخن کسانی که رخدادی را اثبات می کنند بر آنهایی که همان را نفی می نمایند، مقدّم است و کسی که واقعه ای را حفظ و نقل می کند بر کسانی که آن را ثبت و روایت نکرده اند، حجّت است. علاوه بر همه اینها، ادّعای ابن تیمیّه از بنیاد، باطل است. کجا دانش و حافظه او بر تمامی کتابهای

نگاشته شده درباره اخبار مشهور معروف کرخی، احاطه دارد تا بتواند چنین دعوی ناروایی کند؟!

امام و حافظ و ناقد، ابوعبدالرحمن سلمی نیشابوری، معاصر ابونعیم، بلکه بزرگ تر از وی - که هجده سال پیش از او در گذشته - و امام و محدّث و مدقّق، حافظ ابوالقاسم قشیری، یار ابونعیم و سلمی نیشابوری و از مشایخ خطیب بغدادی - که در آشنایی با تاریخ افرادی همچون معروف کرخی، از کسانی مانند ابن جوزی، مهم تر به شمار می روند - هر دو، این ماجرا را همراه با سند آن، در اخبار غیر واحد کتابهایشان، آورده اند.

امام قشیری می گوید: «معروف کرخی از یاران علی بن موسی الرضا - رضی اللّه عنهما - بود. شنیدم که محمّد بن حصین - رحمه اللّه - می گفت: از محمّد بن عبداللّه رازی شنیدم که می گفت: شنیدم که علی بن محمّد دلال می گفت: از محمّد بن حسین شنیدم که می گفت: شنیدم که پدرم گفت: معروف کرخی را پس از مرگش، در خواب دیدم. گفتمش: خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید. پرسیدم: به سبب زهد و پرهیزکاری ات؟ پاسخ داد: نه، بلکه به سبب پذیرش پند ابن سمّاک و همراهی با فقر و دوستی فقیران. پند ابن سمّاک همان است که معروف خود چنین از آن یاد کرده است: از خیابانهای کوفه می گذشتم. نزد مردی که او را ابن سمّاک می نامیدند، ایستادم. او مردمان را پند می داد. در میان سخنش چنین گفت: هر کس کلّاً از خدا رویگردان شود، خدا هم کاملاً از او روی می گرداند؛ و هر که با دلش روی به سوی خدا برد، خدا با رحمتش بدو روی می کند و با همه گونه های آفریدگانش، به سوی او می رود؛ و هر که گاه گاه روی به سوی خدا برد، خدا هم گاه گاه بر او رحمت می آورد. گفتار ابن سمّاک بر دلم نشست و بدین گونه، روی به سوی خدا بردم و جز خدمتگزاری مولایم علی بن موسی الرضا، از هر چه بدان مشغول بودم، دست کشیدم و سخن ابن سمّاک را برای مولایم باز گفتم؛ حضرتش فرمود: اگر پند پذیر باشی، همین یک پند تو را بس است.

این حکایت را محمّد بن حسین برایم نقل کرد و گفت: آن را از حافظ

عبـدالرحیم بن علی، در بغـداد، شـنیدم و او آن را از محمّد بن عمر بن فضل، از علی بن عیسـی، از سَـِری سـقطی شـنیده بود و سری می گفت: این حکایت را از معروف شنیدم.»

ابن تیمیّه می گوید: «معروف روزگار خود را در شهر کرخ سپری کرده است.»

معنی ایـن سـخن آن است که معروف نزد مردمـان نمی رفت و هیـچ گـاه، از کرخ پـای بیرون نمی نهـاد. این ادّعـایی است بی دلیل؛ از این رو، پذیرفته نیست؛ هر چند که به سبب آنچه پیشتر گذشت، از بنیاد باطل است.

سپس می افزاید: «امّا علی بن موسی؛ مأمون وی را ولیّ عهد خود قرار داد.»

این سـخن چه ربطی به موضوع بحث دارد؟! زیرا امام علیّ رضا، آن گونه که دانشـمندان سـیره و تاریـخ یاد کرده انـد، حـدود یک سال پیش از شـهادتش، به ولایت عهـدی مرو از شـهرهای خراسان، گمارده شـد؛ و این دلیل نمی شود که ایشان در تمام مـدّت حیـاتش، هیـچ گـاه با معروف دیـداری نداشـته است. همچنین، صوفیّه بر آن انـد که همراهی معروف کرخی با رضا در سالهـای پایانی عمر معروف بوده است؛ چرا که معروف در سال ۲۰۰ (سال ۲۰۱ هم گفته انـد؛ ولی قول درست همین است) و پیش از داستان ولایت عهدی، از دنیا رخت بر بسته است.

ابن تیمیّه می نویسد: «... و نشانه خود را جامه سبز گردانید. سپس از آن بر گشت و نشانه اش را جامه سیاه قرار داد.»

ذکر این سخن نیز در اینجا بی ربط است.

سپس می گوید: «...معروف هرگز، در شمار کسانی که با علی بن موسی بوده اند، نیست.»

سخنی تکراری و بی فایده و بازگویی گفته ای که سودی در پی ندارد!

و می گویـد: «... و ثقه ای نقـل نکرده است که وی با علی بن موسـی همراهی کرده و چیزی از او فرا گرفته باشـد؛ بلکه معلوم نیست این دو همدیگر را دیده باشند.

معروف دربان علی بن موسی نبوده و به دست وی مسلمان نشده است. اینها همه، دروغ است.»

نقد پاره ای از این سخنان گذشت و نقد بخشهای دیگر آن - إن شاء اللّه العلیّ القویّ - خواهد آمد.

وی سپس می افزاید: «اسناد دیگر همان است که درباره اش می گویند: «بی گمان، معروف کرخی ملازم داوود طایی بوده است.» این سخن نیز اصلی ندارد و در گزارشهای تاریخی مربوط به معروف، نیامده است که وی چیزی از داوود طایی اخذ کرده باشد.»

این گفتار به سبب آنچه با سندی نیکو و راست، در روایت حدیث مسلسل تلقیم (۱) گذشت، نارواست. امام قشیری در «الرساله» در باب همنشینی می نویسد:

«استاد ابوعلی می گفت: این طریق را از نصر آبادی فرا گرفتم. نصر آبادی آن را از شبلی، و شبلی آن را از جنید، و جنید از سری، و سری از معروف کرخی، و معروف آن را از داوود طایی بر گرفته است.»

ظاهر این سخن نشان می دهد که هر یک از اینان از شیخ خود چنین شنیده که شیخ، طریقت را شخصاً از استادش فرا گرفته است؛ بنابراین، هر یک از آنان روزگاری را همراه شیخ خود بوده اند و همگی، با آنکه اهل ولایت و هدایت اند، بر خلاف صوفی نماهای سست، پژوهندگانی اهل روایت و درایت اند. از همین رو، نویسنده «مجمع الأحباب» - که شرط اعتماد او به خبری، معلوم است - بدین خبر اعتماد کرده است. نیز در طبقات شیخ الاسلام و الحفّاظ، هروی، آمده: «معروف داوود طایی را همراهی کرده است.»

اگر گفته شود: امام رضا در یازدهم ماه ربیع الاوّل سال ۱۵۳ (ماه شوّال و سال ۱۵۶ نیز گفته اند؛ لیکن درست ترین تاریخ (۲) همان است که آمد) زاده شده است و

۱- ۱) . تلقیم به معنای خورانیدن است. مرحوم میر داماد در «الرواشح السماویّه / ۱۵۸» درباره سبب نامگذاری حدیثی به این نام می نویسد: «و منه المسلسل بالتلقیم؛ لتضمّنه فعل التلقیم و قول کلّ واحد: لقّمنی فلان بیده لقمه: سبب نامیدن حدیثی به المسلسل بالتلقیم، آن است که حدیث در بردارنده فعل تلقیم و سخن هر یک از راویان است که: فلانی با دست خود مرا لقمه ای خورانید.» (مترجم)

۲- ۲) . سال تولّد امام رضا علیه السلام در کتب شیعه، ۱۴۸ است. ر.ک: کافی ۱ / ۴۸۶ ؛ ارشاد ۲ / ۲۴۷. (مترجم)

محمّد بن عبداللّه بن نمیر - در قولی که هروی ترجیحش داده - سال مرگ داوود را ۱۶۵ یاد کرده است و برخی سال در گذشت او را - در قولی که ابن حجر برگزیده - ۱۶۰ نوشته اند و برخی دیگر سال ۱۶۱ و دیگران سال ۱۶۲؛ و ابوداوود طیالسی گفته است که اسرائیل و داوود در روزگاری نزدیک به هم در حالی که من در کوفه بودم، از دنیا رفتند و ابونعیم و قعنب بن محرّر گفته اند که اسرائیل در سال ۱۶۰ در گذشت و دبیس و دیگران آن را ۱۶۱ یاد کرده اند و برخی دیگر - در قولی که بیشترین قائل را دارد - مرگ او را در سال ۱۶۲ ذکر کرده اند و بنابر همه اینها، قول راجح در تاریخ مرگ داوود سال ۱۶۰ یا ۱۶۱ یا ۱۶۲ است و در این صورت، سنّ امام رضا در زمان در گذشت داوود ۸ یا ۹ یا ۱۰ سال بوده است و لذا چگونه ممکن است که معروف کرخی به دست ایشان مسلمان شده باشد و سپس نزد داوود رفته و بدو استناد کرده باشد؛ خواهم گفت:

چه چیز شگفت و دور از عقلی در این نهفته است؟! حال آنکه، از روایت ابن جوزی و دیگران، چنین به دست می آید که خدای متعال معروف کرخی را در روزگار کودکی، فرا خواند و برگزید. حتّی وی سخن معلّمش را که درباره خدا بدو گفت: پدر و پسری که یکی از سه تاست؛ رد کرد و گفت: این چنین نیست، بلکه خدا یگانه و چیره است؛ خدا یکی است؛ خدا یکی است. و چون معلّم او را کتک زد، گریخت و دو سال پنهان شد. پس چگونه نمی توان تصوّر کرد که معروف به گزینشی الاهی و با هوشمندی پرتو گرفته از نور خدا، دانسته باشد که خدای متعال در سنین کودکی به امام رضا دانش و حکمت، عطا فرموده است و دریافته باشد که امر او به دست ایشان، شکفته و کامل می شود؟ آیا ممکن نیست، همان گونه که خدایْ تعالی پیش از آن، توحید را بدو الهام کرده بود، این را نیز به وی الهام کرده باشد و بدین گونه، نزد امام رضا رفته و اسلامش را به دست او استوار ساخته، سپس در هنگام بازگشت، امام داوود را دیدار کرده و چیزهایی را از وی فرا گرفته و موعظه برخی از

اصحاب داوود و پند ابن سمّاک را شنیده و پس از آن، نزد امام رضا باز گشته و به خدمتگزاری او پرداخته و بهره ها برده و به لطف خدای هادی، به مقصود و ارشاد و رشد رسیده باشد؟

ابن تیمیّه در ادامه آنچه از وی نقل شد، می نویسد: «... و تنها آمده که معروف از بکر بن خنیس، عابد کوفی، اموری را فرا گرفته است.»

در رساله قشیریّه آمده است: «معروف کرخی گفت: برخی از اصحاب داوود طایی مرا گفتند: مبادا عمل را وا نهی.» نیز روشن است که گفتار ابن تیمیّه، نقل مستقیم و بدون واسطه معروف را از داوود، نفی نمی کند.

وی سپس می افزاید: «همچنین در اسناد خرقه آمده که داوود طایی ملازم حبیب عجمی بوده است. این گفته نیز از حقیقت تهی است.»

جهل ابن تیمیّه بدین حقیقت، حجّت نیست! در ادامه، در پژوهش پیرامون خرقه، درستی راستین این امر بر اساس «مسند الدنیا» اثر حافظ ابوطاهر سلفی و سخنان ابوبکر بن زرّاد محدّث و دیگر محقّقان و نیز بر پایه سخنان پیش گفته، نشان داده خواهد شد. همچنین باید دانست، کسی که این ماجرا را ذکر کرده بر کسی که از آن یادی نکرده، حجّت است؛ به ویژه آنکه، کسی که به یادکرد آن نپرداخته، سخنی در نفی آن نگفته است. ولی اللّه دهلوی در «الانتباه» همه اینها را صحیح دانسته و در «قرّه العینین» در انکار آنها، چه درباره نفی دیدار و چه درباره امکان همراهی، سخنی بر زبان نیاورده؛ لیکن دست گل دیگری به آب داده است که در ادامه، آن را خواهیم آورد و به یاری خدای صمد، ردّش خواهیم کرد.

ابن تیمیّه چنین به خرده گیری خود ادامه می دهد: «نیز در این اسناد، آمده که حبیب عجمی، حسن بصری را همراهی کرده است. این سخن درست است؛ چرا که حسن همراهان و یاران پر شماری داشته است؛ کسانی همچون: ایوّب سختیانی، یونس بن عبید، عبداللّه بن عون، محمّد بن واسع، مالک بن دینار، حبیب عجمی، فرقد سنجی و دیگر عبّاد اهل بصره.»

لیکن بدین درازگویی، هیچ نیازی نبود! وی می افزاید: «در اسناد خرقه منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتّفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا آنان همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید و خرقه را از

یـاران علی، همچون احنف بن قیس، قیس بن عبـاد و دیگران دریافت کرد. صاحبان صـحیح چنین روایت کرده انـد. همچنین، حسن بصری در دو سال مانده به پایان خلافت عمر، زاده شد و در هنگام کشته شدن عثمان، در مدینه بود.»

در اینجا باید گفت: در این صورت، علیّ مرتضـی کجا بوده است؟ آیا او و حسن در مدّت خلافت عثمان – رضی اللّه عنه – به شهری دیگر کوچ کرده بودند؟! ابن تیمیّه در پاسخ این پرسش، ناگزیر باید بگوید: علی – رضی اللّه عنه – در مدینه طیّبه بوده است و او و حسن در زمان خلافت عثمان – رضـی اللّه عنه – به شهر دیگری نرفته بودند. در این صورت، از او می پرسیم: حال کـه چنیـن اسـت، چـه چیز مـانع همراهی آن دو اسـت؟ بی گمـان، وی چـاره ای نـدارد جز اینکه پس از چنین و چنـان گفتن، بگوید: شـکّی نیست که ایشان هر روز پنج نوبت، همدیگر را در مسـجد می دیده اند و سـخنانی این چنین – که در گذشته نیز از او نقل شد – بر زبان آورد.

شگفتا از او! چگونه در اینجا به تحقیق درباره اینکه علی – رضی اللّه عنه – در این مدّت، در کدامین شهر بوده، نپرداخته و این ماجرا را زمانی که حسن به بصره کوچیده، نکاویده است.

وی می گوید: «مادر حسن کنیز امّ سلمه بود و هنگامی که عثمان کشته شد، حسن را به بصره بردند.»

عبارت «بردند» نشانه فریبی است شگرف. اندیشه کن!

و سپس ادامه می دهد: «و علی در کوفه بود.»

ردّ این سخن بارها بیامد.

و می افزاید: «حسن در زمان علی، کودکی از کودکان بود که کسی او را نمی شناخت و آوازه ای نداشت.»

نویسنده «قرّه العینین» پس از نقل سخن مذکور، می نویسد: «افراد ثقه ای که از تابعان اهل مدینه پیروی کردند، قطعاً دارای این مرتبت هسـتند؛ از این رو، به شـمار نیـاوردن سلسـله های آنان و بسـنده کردن به سلسـله های شـماری از اهل عراق و خراسان، گونه ای از ستم است.»

سبحان اللّه! آیا اثبات آنچه از دانشمندان مورد اطمینان، به طور متواتر و متظافر، نقل شده، ستم است یا نفی آن و تلاش برای اثبات آنچه چیز قابل ذکری نبوده است؟ چگونه اینان اسنادی را می سازند که مستندی برایش یافت نمی شود؟!

ولی اللّه دهلوی ادامه می دهد: «به نظر می رسد که اصل این خطا به سبب برخی از سخنان ابوطالب مکّی باشد؛ چرا که کتاب او بنیاد تصوّف است و این مسئله در میان صوفیان، مشهور و آشکار است و گرچه وی در این طریقت رکنی به شمار می رود، ولی در دانش حدیث، سهل انگاری های بی شماری دارد و از او چنین بر نمی آید که در روایت، دانشی گسترده و چیره دستی داشته باشد تا بخواهد درباره چگونگی جمیع سلسله ها سخن بگوید.»

در پاسخ دهلوی می گویم: خرده گیری از ابوطالب مکّی، پیشتر رد شد؛ علاوه بر اینکه، این نمونه در شمار دانش حدیث و روایت نیست؛ بلکه از جنس دانش باطن است و به صاحبان این دانش باز می گردد و ابوطالب مکّی در شمار اهل این فنّ است. همچنین، بی مهارتی در علمی، عدم تبحّر در علم دیگر را در پی ندارد و افزون بر این، امام و محدّث، ابوبکر بن ابی اسحاق کلاباذی بخاری در «التعرّف» ابوطالب مکّی را در این سخن، پیروی کرده است و «التعرّف» کتابی است که مشایخ - آن گونه که در «فصل الخطاب» آمده است - درباره اش گفته اند: اگر «التعرّف» نبود، تصوّف شناخته نمی شد.

کلابادی درباره رجال صوفیّه می نویسد: «از کسانی که از دانشهای آنان دم زدند و از مواجید آنها سخن راندند و گفتار ایشان را پراکندند، پس از علی و حسن و حسین و بعد از صحابه، علی بن الحسین، زین العابدین، و پسرش محمّد بن علی باقر و فرزند او جعفر بن محمّد صادق - رضی اللّه عنهم أجمعین - و اویس قرنی و حسن بن ابی الحسن بصری و... از مردم خراسان و جبل: ابویزید، طیفور بن عیسی بسطامی هستند... و از کسانی که علوم اشارت را با کتابها و رساله ها، نشر دادند، ابوالقاسم، جنید بن محمّد بن جنید البغدادی... و ابوبکر شبلی اند. و از کسانی که در معاملات صوفیان آثاری نگاشتند، ابومحمّد، عبداللّه بن محمّد انطاکی، و ابوعبداللّه،

احمـد بن عاصم انطاکی، و حارث بن اسـد محاسبی و ابوعبداللّه، محمّد بن علی ترمذی، و ابوعبداللّه، محمّد بن فضل بلخی، و ابوعلی جوزجانی و ابوالقاسم، اسحاق بن محمّد حکیم سمرقندی اند. اینان همان سرشناسان یاد شده و پر آوازه ای هستند که همگان به فضل آنان معترف اند.»

بـا ایـن همه، نویسـنده «قرّه العینین» می گویـد: «فقیر در این بـاب، آنچه را برایش معیّن شـده، می نگـارد؛ گر چه بر شـماری از معاصران - که تنها مشهورات قوم را گرد آورده اند - سخت آید؛ چرا که حق به پیروی، شایسته تر است.»

گویا مقصود وی امام مصنّف - قدّس سرّه الفرید - است.

ولی اللّه دهلوی می افزاید: «سلسله تهذیب نفس در میان مردم مدینه، به پیشوایان تابعانِ تابعان می انجامد که بزرگ ترین آنان امـام مالـک است. وی مشایـخ پرشـماری داشـته و بیشـتر بهره منـدی اش از نـافع، از ابن عمر، بوده است و ابن عمر بـا اینکه به شرافت صحابی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و پرورش یافتن توسّط آن حضرت، دست یافته است؛ پدر خود را نیز همراهی کرده است.»

وای بر تو! مالک کجا در مـدینه طیّبه، در تهذیب نفس، بزرگ ترین کس به شـمار می رفت؛ حال آنکه پیشوای مسالک، امام سرشـناسان و چشـمه جوشـان معـارف و حقـایق، جعفر بن محمّـد صادق، در آن شـهر می زیست؟! و آیا جز این است که امام مالک در شـمار خدمتگزاران حضور والا و از ملازمان آستان بلند او بود؟ و آیا سلسله او سلسله ای زرّین که آن را پدر از پدر تا مرتضی، فرا گرفته اند نیست؟ همچنین صادق به ابوبکر صدّیق نیز نسبتی می رساند.

گویا صاحب «قرّه العین» از حال امام عبیداللّه بن عمرِ عمری بی خبر است؛ چرا که یحیی بن سعید و امام احمد و عمرو بن علی فلاس، او را بر مالـک، در [روایت از] نافع، از جهت ثبت و حفظ و فزونی نقل، برتری داده انـد و ابن مهـدی را که سـخنی بر خلاف این گفته است، رد کرده انـد. زهری نیز امام عبیـداللّه را بر مالک پیشـی داده و بر گزیـده؛ زیرا نزد او کتابی را خوانـده است. ابوبکر، ابن منجویه، می گوید: امام عبیداللّه بن عمر در فضل و دانش و بندگی و شرف و حفظ و اتقان، از بزرگان مردم

مدینه و از اشراف قریش بود.

همچنین، گویـا ولی اللّه دهلوی با احوال امام، حافظ و فقیه، عبـداللّه بن عبـدالعزیز عمری صوفی آشـنا نیست. سـفیان بن عُیَیْنَه، سفیان ثوری، عبدالرزّاق صنعانی، (بنا بر روایت صحیحی که از آنان نقل شده است) و طحاوی و دیگران، وی را بر امام مالک برتری داده انـد و چنین می اندیشـده اند که برای آموختن حدیثی از او، می ارزد که بر پهلوهای شتر بکوبند و رنج سـفر همی برند.

عبـداللّه بن عبدالعزیز نامه ای به امام مالک نوشت و او را به گوشه گیری، تشویق کرد. امام مالک در پاسخ وی نوشت: «هرگز گمان نمی کنم به کاری دست زنم که تو در آن وارد نشده باشـی. امیدوارم همه ما به راه خیر باشیم. و بر هر یک از ما واجب است که بـدانچه خـدا روزی اش کرده است، خشـنود باشد.» همچنین، گر چه امام مالک پس از این، به زهد گرایید، لیکن در این طریقه، پیشوای آنان نگشت و اینان در طریقت، بزرگ تر از او به شـمار می رونـد. راستی! نمی دانم که عبیداللّه بن عمر و عبداللّه بن عبدالعزیز عمری از چه کسانی فیض گرفته اند!

ولی اللّه دهلوی را وا می نهیم و به سخنان ابن تیمیّه باز می گردیم. او می گوید:

«سلسله مکّیان به اصحاب ابن عبّاس می انجامد.»

چرا اینجا نگفت که ابن عبّاس با آنکه به شرف همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست یافت، در شمار اصحاب مرتضی نیز هست و به دست او پرورش یـافت و دانش ظـاهر و باطنِ درخشان را از او آموخت؟ این حقیقتی است که پیشوایان، بزرگی به نقل از بزرگی، روایت کرده اند؛ بدان گونه که ستیزه جو را نرسد که آن را انکار کند.

وی می افزاید: «سلسـله کوفیان، مانند داوود طایی، به پیشوایان تابعانِ تابعان می انجامد که بزرگ آنان سفیان ثوری است. وی طریقت را از اعمش و او آن را از اصحاب عبداللّه بن مسعود فرا گرفته است.»

سبحـان اللّه! بی گمان، داوود از اقران ثوری و انباز او در مشایخش است و همه حـدیث آموزی اش از تابعان بوده است. ذهبی در «تذهیب التهذیب» در شرح حال داوود می نگارد: «وی فقیه، زاهد و از سرشناسان بوده و از عبد الملک بن عمیر و

هشام بن عروه و اسماعیل بن خالد، روایت کرده است.» ترک دنیای داوود از سخنی که امام ابوحنیفه، از اساتید او در فقه، بدو گفت، آغاز شد؛ لیکن نویسنده «قرّه العین» این حقیقت را یاد نکرده است. بر پایه آنچه اهل این فنّ و معرفت باز گفته اند، داوود دانش باطن را تنها از امام حبیب راعی و امام حبیب عجمی بیاموخت. صاحب «قرّه العین» در «الانتباه» این حقیقت را بر زبان آورده است؛ ولی گویا هیچ به گوشش نخورده است که علی - کرّم اللّه وجهه - روزگاری در کوفه زیست تا آنکه به شهادت رسید و در این مدّت، گروههایی از خداوندان ولایت، همچون کمیل، از وی بهره ها بردند. نویسنده «قرّه العین» در «الانتباه» این را پذیرفته است.

بنابراین، سلسله کوفیان نیز به مرتضی می انجامد.

ابن تیمیّه می گوید: «سلسله بصریان به حسن و ابن سیرین پایان می پذیرد.»

ابن تیمیّه نمی گوید که این دو تن، طریقت را از که بر گرفته اند! اگر حسن طریقت را از مرتضی فرا نگرفته باشد، بی گمان، آن را از یاران او، همچون کمیل بن زیاد و قیس بن عباد آموخته است. حال ابن سیرین نیز همین است.

و سپس می نویسد: «سلسله شامیان به ابودرداء می رسد.»

چرا نمی گوید که در فرو دست ابودرداء چه کسانی اهل این سلسله اند؟ چرا که قطعاً بدون این، به وجود آمدن سلسله مشکل است. بله! بر کسی پنهان نیست که سلسله شامیان به امام ابراهیم بن ادهم و سپس به مرتضی می انجامد.

و ادامه می دهد: «سلسله اهل یمن به طاووس می رسد و او آن را از ابن عبّاس بر گرفته است.»

و ابن عبّاس طریقت را از مرتضی فرا گرفته است!

ولی اللّه دهلوی در اینجا، به جز دو مطلب ابن تیمیّه، سخن تازه دیگری نیز دارد.

وی می گوید: «پس از همه اینها، شکّی نیست که ظاهر [دعوت] رسول خدا صلی الله علیه و آله در بر دارنده احکام شریعت بوده و طریقت، ناپیدا و پنهان بوده است و توجّه کلّی حضرتش در آشکارا و در هنگام آموزش و نشر دین و برانگیختن مردم بدان و بازداشتن ایشان از ناسازگاری با آن، تنها به احکام شریعت معطوف می شده و در

این میان، به طریقت اشاراتی ضمنی می رفته است. بیشتر آیات و احادیث، به گونه روشن و مفصّل، به شریعت می پردازند و برخی از آنها، به گونه اشارت و اجمال، طریقت را اثبات می کنند. پس فضیلت این امر آشکار و روشن - که توجّه کلّی بدان بوده - کلّی است و فضیلت اموری جز آن، هر چند که ارزشمندتر و والاتر و گرانبهاتر باشند، جزئی است.»

شگفتا! هر آینه، این اهتمام به شریعت، تنها از آن رو که شریعت وسیله ای است به سوی طریقت، صورت گرفته است تا کسانی که توان رسیدن به معرفت حقیقی را - که علّت غایی و فرجام آرزوست - دارند، بدان دست یازند. بنابراین، فضیلت کلّی از آن طریقت و نه از آن شریعت که وسیله است، می باشد. در غیر این صورت، مقصود حقیقی - که نزدیکی به ذات خدای متعال است - طفیلی خواهد شد و چه سخنی گزاف تر از این؟! خدا به مراتب، از چنین گفتاری والاتر است.

علاوه بر این - همان گونه که خواهی دید - دانشمندان در برتری بخشی شیخین بر علی در دانش شریعت، چند دسته اند؛ و آن گونه که آثار برگزیده نشان می دهند، حقّ آن است که علی در آموزش شریعت و در غزوات و بر انگیختن مردمان شریک آن دو بوده است. بله این دو تن، به ویژه ابوبکر صدّیق، در نشر اسلام و یاری نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت، ویژگی دارند؛ همان سان که مرتضی نیز در این امر ویژگی دارد. نمونه اش ماجرای فتح خیبر است؛ همان هنگام که کار بر همگان دشوار شد. فتح همدان و نشر احکام اسلام در شهرهای پر شماری مانند یمن و عراق و دیگر سرزمینها نیز از این دست است.

مرتضی پس از درگذشت پیامبر، در عهد خلفای سه گانه، در کارهای مربوط به جهاد و داوری، یار این سه تن بود و پرده از هر شبهه ای بر می داشت و هر دستوری را نمایان می ساخت؛ حقیقتی که فاروق خود بدان معترف بود و به همین سبب، در دوران خلافتش، وی را نزد خود نگاه داشت و به فرماندهی هیچ سپاهی نگماشت.

ابن حجر در «الإصابه» در شرح حال مرتضی می نویسد: «او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره به پراکندن دانش می پرداخت و هنگامی که عثمان کشته شد،

مردمان با او بیعت کردند و سپس وقایع جمل و صفّین و نهروان و بر انگیختن مردم به نبرد با سرکشان، پیش آمد.»

محدّث و فقیه، تاج الاسلام، محمّد بن محمّد بن طاهر بن محمّد بن حافظ ابراهیم بن حمزه خدابادی بخاری در «الأربعین» ش، حدیث چهارم را به مرتضی اسناد می دهد. حدیث چنین است:

الْأنبیاءُ قادَةٌ وَ الْفُقَهاءُ سادَةٌ وَ مُجالَسَتُهُمْ زیادَةٌ.

پیامبران رهبر و فقیهان سرورند و همنشینی با آنان، فرونی بخش است.

وی پس از نقل این حدیث می نویسد: «راوی این حدیث کسی است که پیشینه ای پسندیده دارد؛ همو که ریزه کاریهای دانش را نمایاند و پرده از حقایق توحید، بر گرفت.»

از امام اعظم، ابوحنیفه، روایت کرده اند: «اگر برخوردهای علی - رضی اللّه عنه - با سرکشان و خوارج و داوریها و دستورهای او درباره آنان رخ نمی داد، ما هرگز با احکام اسلام درباره سرکشان و خوارج آشنا نمی شدیم.»

و این سخنی است پرآوازه و مشهور و در کتابهای بسیاری یاد شده است.

ابن تیمیّه پس از سخنان یاد شده پیرامون اسناد خرقه ها، می نویسد: «اینها همه، دروغ است.»

امام یافعی در «مرآه الجنان» در شرح حال امام معروف کرخی می نویسد: وی از یاران علی بن موسی الرضا بود. پدر و مادر او نصرانی بودند. آنان او را در کودکی، نزد معلمّی فرستادند. معلّم بدو می گفت: بگو که خدا یکی از سه تاست؛ لیکن معروف پاسخ می داد: نه! بلکه او خدای یکتا و چیره است. به همین سبب، روزی معلّم او را کتک سختی زد. از این رو، معروف از معلّم خود گریخت. پس از این ماجرا، پدر و مادر وی می گفتند: ای کاش او نزد ما باز گردد! با هر دینی که خود بپسندد. ما با او در آن دین، سازگاری خواهیم کرد. سپس معروف به دست علی بن موسی الرضا، مسلمان شد و نزد پدر و مادرش بازگشت. چون به خانه رسید، در را

کوبید. گفتند: کیست که در می زند؟ گفت: معروف! پرسیدند: بر چه دینی؟ پاسخ داد: بر اسلام. و پدر و مادرش نیز مسلمان شدند.

این داستان را به همین شکل، امام قشیری از استاد خود، امام پر آوازه در سرزمینها، همو که صحیح بخاری و کتابهای دیگر را نزد ناقدان خوانده است، ابوعلی دقّاق نقل کرده است. ابن خلّکان و دیگر اهل فنّ در یادکرد این ماجرا، از امام قشیری پیروی کرده اند. همچنین، این داستان در «المجمع» به عنوان تکمله، از «الصفوه» ابن جوزی نقل شده است.

عبداللّه بن صالح گفته است: خداوند معروف را در کودکی فرا خواند و برگزید.

پدرم یاد می کرد که عیسی برادر معروف، می گفت: من و برادرم معروف، نصرانی بودیم و در دبستانهای نصاری درس می خواندیم. معلّم به کودکان چنین می آموخت: پدر و پسر. و بردارم معروف فریاد می زد: خدا یکی است، خدا یکی است. به همین سبب، روزی معلّم او را به سختی کتک زد و معروف گریخت. مادرم هماره می گریست و می گفت: سوگند که اگر خدای متعال پسرم را به من باز گرداند، او را در هر دینی که پذیرفته باشد، پیروی خواهم کرد. معروف پس از چند سال، نزد مادرم آمد. مادر بدو گفت: پسرم! تو چه دینی داری؟ وی گفت: اسلام. مادر گفت:

گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و گواهی می دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست. بدین ترتیب، من و همه افراد خانواده، مسلمان شدیم.

علّامه محدّث، ابن حجّر مکّی در «الصواعق المحرقه» در شرح حال امام علیِ رضا - رضی اللّه عنه - می نویسد: معروف کرخی، استاد سری سقطی، در شمار یاران او بوده و به دست وی مسلمان شده است.

معاصر ابن حجر، شیخ مشایخ ما در حدیث، امام عبدالوهّاب شعرانی در طبقاتش، در شرح حال معروف می گوید: وی از یاران علی بن موسی الرضا - رضی اللّه عنه - بود و داوود طایی - رضی اللّه عنه - را همراهی کرد.

حرالی و مناوی نیز چنین سخنانی دارند و تصریح کرده اند که معروف از مولایش امام رضا اموری را فرا گرفته است. پنهان نیست که یافعی و مکّی، هر دو، در طبقه ای

پس از ابن تیمیّه جای می گیرند و وجه استناد استاد بدان دو، با عدم وجود کتابهای پیشینیان نزد او، تنها این است که آن دو به وجود آنچه ابن تیمیّه یادی از آن نکرده است در نزد امامان پیشین و دست یافتن ایشان بدان، یقین داشته اند و این نشان می دهد که تکیه گاه همان سخن نخستین است و هر مطلبی به جز آن، درخور توجّه نیست.

امّا آنچه در طبقات شیخ الاسلام آمده که پدر معروف مولا و دربان امام رضا بوده و به دست وی مسلمان شده و اینکه روزی، امام بر مردم نمایان شد و آنان گرد حضرتش جمع شدند و به سبب فراوانی مردم، پدر معروف زیر پای آنها افتاد و جان سپرد، نزد عموم دانشمندان شهرتی ندارد؛ لیکن مانعی نیز از پذیرش آن نیست. و اللّٰه اعلم.

دیگر آنکه مولا در اینجا، به معنای آزاد شده نیست؛ بلکه به معنای کسی است که به دست دیگری، مسلمان شده است. این برداشت بر اساس حدیثی است که طبرانی و ابن عدی و دارقطنی و بیهقی و دیگران، از ابوامامه نقل کرده اند. حدیث چنین است:

مَنْ أسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ فَلَهُ وِلاءٌ.

هر که کسی به دست او اسلام آورد، دارای ولایتی است.

متن حدیث در روایت بخاری در تاریخش، و ابوداوود و طحاوی از تمیم داری، این گونه است:

هُوَ أوْلَى النَّاسِ بِمَحْياهُ وَ مَماتِهِ.

او سزاوارترین مردمان به زندگی و مرگ اوست.

در روایت دیگری، به جای « بمحیاه و مماته » « بحیاته و مماته » آمده است. تفاوتی نمی کند که مقصود از ولاء، ولای ارث یا ولای دوستی و یاری باشد. این همانند سخن ابن حبّان درباره آن راهب نصرانی است که شرافت گرامی داشت سر امام شهید، حسین، نصیبش شد و در پی آن، کرامتی از آن سر دید و مسلمان شد و

مولای حسین – رضی اللّه تعالی عنه – گشت.

ابن تیمیّه سپس می نویسد: «در اسناد خرقه منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتّفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا ایشان همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید.»

نویسنده «قرّه العینین» بارهای بار، خشنودی خود را از این سخن نمایانده است.

سبحان اللّه! این دروغی است بزرگ! زیرا پیشتر از دو پیشوای این معرفت، علی بن مدینی، شیخ بخاری، و ابوزرعه رازی، استاد مسلم، نقل شد که آن دو گفته اند:

حسن در مدینه طیّبه، علی را دیده است. روایت بخاری قوی است و روایت صحیح ابویعلی موصلی، به روشنی، نشان دهنده حدیث شنیدن حسن از علی رضی الله عنه است. همچنین روایت حافظ ابونعیم – که تکیه گاه و معتمَد ابن تیمیّه است – آشکارا، بسیاری سماع حسن را از علی – رضی اللّه عنه – بازگو می کند.

به جز اینها، سخن امام ضیاء در «المختاره» در گزینش اثبات سماع حسن از علی و ردّ نفی آن و صحیح شمردن حدیث وی از علی نیز سزاوار اندیشه است و خود دلیلی به شمار می آید.

حافظ شامی در «سبل الهدی و الرشاد» در ردّ سخنی که ابن تیمیّه در انکار برقراری پیوند برادری میان مهاجران و انصار توسّط پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه، برادری میان آن حضرت و علی مرتضی، بر زبان رانده است، پس از آوردن روایت امام ضیاء در این باره، می نویسد: «ابن تیمیّه تصریح می کند که احادیث «المختاره» از احادیث «المستدرک» درست تر و استوارتر است.»

اگر ابن تیمیّه خود را به زینت انصاف آراسته و از تعصّب و ستیزه جویی دست برداشته بود، همداستانی پیشوایان حفّاظ سراسر آفاق را در برابر آنچه خود اتّفاق دانشمندان نامیده است، نقل می کرد. این سخن او تنها به ردّ احادیث مسندی که در آثار معتمَد و مشهور آمده است و نسبت ساختگی و دروغی دادن بدانها توسّط وی می ماند. او در همین «منهاج السنّه» می نویسد:

«بی گمان، ترمذی و احمد در مسندش، حدیث موالات را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل

کرده انـد. بنا بر نقل آن دو حضـرتش فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ : هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» امّا به یقین، آنچه در پی آن افزون آمـده که: « اللّهمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ و... : خـدایا، هر که او را دوست بـدارد دوست بـدار؛ و هر که بـا او دشـمنی کنـد، دشـمن بـدار و... .» دروغ است. اثرم در سـنن خود، نقل کرده است که عبّاس از امام احمد درباره حسین اشقر پرسید و دو حدیث برای وی بخوانـد و در یکی از آنها گفت: خـدایا، هر که او را دوست بدارد دوست بـدار؛ و هر که با او دشـمنی کنـد، دشـمن بـدار. پس وی با قاطعیّت، انکار کرد و بی هیـچ شکّ و تردیـدی، آن دو حدیث را دروغین خواند.»

لیکن امام احمد این روایت را با رعایت شرط خود در نقل حدیث – که ساختگی و ناشناخته نبودن و بلکه تهی بودن از ضعف شدید به نظر اوست – نقل کرده است.

تحقیق این سـخن در مقـدّمه گـذشت؛ پس بیندیش و هشیار باش! ولی اللّه دهلوی خود بدین حقیقت اعتراف کرده است. وی در «الحجّه البالغه» در یادکرد طبقه دوم از طبقات کتب سنّت می نویسد:

«نزدیک است که مسـند احمد از کتابهای این طبقه به شـمار رود؛ چرا که امام احمد آن را اصـلی نهاده است که به سـبب آن، درست و نادرست از یکدیگر باز شناخته شوند. وی گفته است: هر حدیثی که در مسند نبود، نپذیرید. ضمناً حدیث موالات را عبداللّه فرزند امام احمد و دیگران به طرق صحیح دیگری که نام اشقر در آنها نیست، نقل کرده اند.»

ولی اللّه دهلوی در حـالی چنین می گویـد که بخـاری دربـاره احمـد گفته است: بایـد دربـاره او انـدیشه کرد؛ نزد او احـادیث ناشـناخته ای که افراد غیر ثقه نقل کرده اند، وجود داشـته است. و ابوزرعه او را منکَر الحدیث (۱) و عقیلی وی را شیعه ای که باید حدیثش را فرو نهاد، خوانده اند. ابوحاتم و نسائی و دارقطنی درباره وی گفته اند: او [در حدیث] قوی و اسـتوار نبود. ابن عدی نیز گفته است: شماری از راویان ضعیف

ص:۴۲۲

۱– ۱) . آن که روایاتش احادیث ناشناخته ای است که افراد غیر ثقه نقل کرده اند. (درایه الحدیث / ۶۹) (مترجم)

روایات خود را نزد او می آوردنـد؛ از این رو، در حدیثش کاستیهایی وجود دارد. همو بنا بر آنچه در «تنزیه الشـریعه» از «لسان المیزان» آمـده است، می گفت: در نزد من، مصـیبت در حـدیث احمد از جانب اشـقر پدید آمد. لیکن در «لسان المیزان» آمده که ابن عـدی ضـمن شـرح حال احمـد، حـدیثی به نقل محمّـد بن علی بن خلف عطّار از احمد، آورده و گفته است: وی منکر الحدیث بود و در نزد من، مشکل از جانب خود او بود نه از جانب حسین اشقر.

خطیب در «الکفـایه» از ابراهیم بن عبـداللّه بن جنیـد ختلی نقـل می کنـد: شـنیدم که یحیی بن معین حسـین اشـقر را یـاد کرد و گفت: وی از بزرگ غالیان شیعه بود.

پرسـیدم: حـدیث او چگـونه است؟ پاسـخ داد: کـاستی ای در آن نیست. گفتم: او راسـتگو بـود؟ گفت: بله؛ من از او احـادیثی نوشتم؛ از ابوکدینه و یعقوب عمّی. نسائی بدو احتجاج کرده و ابن حبّان او را موثّق شمرده و حاکم در مستدرک، روایت او را صحیح دانسته و امام احمد – که جز از راوی ثقه حدیث نقل نمی کرد – در مسند، از وی حدیث روایت کرده است.

ابن تیمیّه خود در کتابی که در ردّ بکری نگاشـته، بـدین موضوع تصـریح کرده و گفته است: «قائلان به جرح و تعدیل در میان دانشـمندان حدیث، دو گونه اند: برخی تنها از راویان ثقه ای که نزد آنان بوده اند، روایت کرده اند. مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل در این دسته جای دارند.»

ابن تیمیّه بـا این سـخن، زحمت اثبـات حـدیث احمـد را از دوش ما برداشت. در این صورت، جایی برای خرده گیری از احمد نمی مانـد و آنچه اثرم نقل کرده، سـخنی است بی ارزش و پس از کاوش کامل، برای این بنـده روشن شد که بخش اعظم این دست حکایاتی که اثرم از احمد نقل کرده، نزد دانشـمندان، پذیرفته نیست. نیز از چیزهایی که نشان دهنده وثاقت احمد است، مسند اوست که نزد همگان مورد اعتماد است. و اللّه اعلم.

همچنیـن، کـدیمی و محمّـد بن مثنّای زمن و احمـد بن عبـده و عبـدالرحمن بن محمّـد بن منصـور حـارثی و شـماری دیگر از پیشوایان، از اشقر روایت کرده اند و

ص:۴۲۳

سخن پیشینیان و پسینیان به شیعه بودن خودش و نه روایتش، باز می گردد. بنابراین، هر که او را دروغگو شمرده، خود دروغ گفته است. امّا سخن جوزجانی درباره وی که گفته است: فردی غالی که از برگزیدگان بدگویی می کرد، گمانی است نا پذیرفته و ناسازگار با سخن پیشوایان؛ و بیشتر خرده گیریهای او بر کوفیان، به سبب دشمنی سخت و کج روی اوست. داستان اتّهام دروغگویی اشقر از جانب ابومعمر هذلی نیز چنین است.» (۱)

بنابراین، سخنان سست ابن تیمیّه و پیروانش، مانند نویسنده «قرّه العینین» - که همان دهلوی پدر است - بر اساس گفتار فرزند او و گفته های مولوی حسن زمان که بخش بسیاری از آن گذشت، باطل شد.

۹- اشکال و پاسخ - ۹

یادآوری سخن دهلوی: «تمامی سلسله های فرق اولیای خدا به او می انجامد و مانند سرچشمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، از وی سرچشمه می گیرد.»

دهلوی سرچشمه گرفتن سلسله های طریقت را از امیرالمؤمنین علیه السلام به سرچشمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، تشبیه کرده است؛ تشبیهی که شکوهمندی این مرتبت و سترگی مقامی را که دهلوی آن را بر خلاف پدرش نویسنده «قرّه العینین» و دیگر نواصب، ویژه امام علیه السلام و نه شیخین، گردانیده است، نشان می دهد.

همین فضیلت شیعه امامیّه را برای اثبات افضلیّت امیر مؤمنان علیه السلام و ردّ وسوسه های مخالفان و باطل آرایی دهلوی و پیشینیان متعصّبش، بسنده است.

۱۰- اشکال و پاسخ - ۱۰ (دعوی انجامیدن سلسله های فقیهان به شیخین)

دهلوی می نویسد: «...همان گونه که همگی سلسله های فقیهان و مجتهدان شریعت به شیخین و نایبان این دو، مانند عبداللّه بن مسعود و ... می رسد.»

دعوی انجامیدن سلسله فقیهان به کسانی که دهلوی از آنان نام برده و نه

۱- ۱) . پایان سخنان مولوی حسن زمان.

سرورمان امیر مؤمنان علیه السلام نه گواهی دارد و نه دلیلی. همچنین، این دعوی نشان دهنده انحراف همه فقیهان و مجتهدان از اهل بیت وحی و نبوّت است؛ با اینکه نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی صحیح و متّفق علیه و بلکه متواتر میان شیعه و سنّی، فرمود است:

إنیّ تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ ما إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی - أحَدُهُما أعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ - کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی أهْلَ بَیْتی.

هر آینه، من دو چیز گران ارج را - که یکی از دیگری بزرگ تر است - در میان شما می گذارم که اگر به آن دو چنگ در زنید، پس از من، گمراه نخواهید شد؛ آن دو چیز ارزشمند کتاب خدا و خویشاوندان من، اهل بیتم، هستند. (۱)

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله امّت را فرمان می دهد تا به قرآن و عترت بیاویزند و به آنان هشدار می دهد که هر کس در احکام و امور، با این دو ناسازگاری کند، گمراه خواهد شد و هر چه از ایشان و برگرفته از اینان نباشد، باطل است و وانهادن و رویگردانی از آنان، بیراه و تباه شدن را در پی دارد.

این معنای حدیث ثقلین است و دهلوی خود در هر جا از کتاب «التحفه» که این حدیث را یاد کرده، همین گونه تفسیرش نموده و حتّی گاه دعوی کرده است که تنها اهل سنّت اند که به قرآن و عترت چنگ در زده اند.

لیکن اهل سنّت - که دهلوی در شمار آنان است - از این فرمان نبوی سر می پیچند و هنگامی که بر اساس گفتار و اعتراف خود، به پذیرش این حقیقت وا داشته می شوند، خویش را نقض می کنند و هر گاه سخنی که افضلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام را - که امامت بی فاصله حضرتش را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در پی دارد - نشان می دهد یاد شود، به این گفته دست می آویزند که خلفای سه گانه از امامان معصوم، داناتر بودند و سلسله فقیهان و مجتهدان به آنها می انجامد. از این رو، به

۱- ۱) . مجلّدات اوّل تا سوم همین کتاب را ببینید.

خلفا متمسّک می شونـد و عترتی را که فرمان یافته انـد بـدان و به قرآن چنگ در زننـد، وا می نهند و چون بر اساس برهانهای چیره و دلایل روشن، به وجوب پیروی از عترت و دست آویختن به ریسمان استوار اهل بیت، وا داشته می شوند، می گویند:

نه تنها ما به آنان متمسّکیم؛ بلکه خلفای سه گانه هم در شمار متمسّکان بدیشان اند.

گویا نمی دانند و در نمی یابند که میان تمسّک و اقتدا و متابعت و پیروی با فرمان دادن به سـتم و پیشـی گرفتن و زورگویی و برتری طلبی، نسـبتی وجود ندارد. آری! خداست که توفیق بخش رسیدن به راه راست و نگهدارنده از لغزشهای زشت و تباهی ستیزه جویی است.

نصراللّه کابلی در «الصواقع» در پاسخ حدیث ثقلین می نویسد:

«حدیث: «مَثَلُ أهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَهِ نُوحٍ؛ مَنْ تَمَسَّکَ بِها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ : مثل خاندان من در میان شما، مثل کشتی نوح است که هر کس بـدان بیاویخت، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، هلاک شد.» نیز بدین مدّعا دلالت نمی کند. شک نیست که رستگاری به دوستی و یاری و پذیرش رهنمونی آنان و نابودی به رویگردانی از ایشان، بستگی دارد و از همین روست که خلفا و صـحابه در حلّ مسائل مشـکل به نزد برترین آنان می رفتنـد. این بـدان سـبب است که دوستی و یاری ایشان واجب و راهنمایی آنان راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

می نگریـد که کابلی در مقام پاسخ به حدیثی از فضائل اهل بیت، به رجوع خلفا و صـحابه به برترین فرد خاندان نبی صـلی الله علیه و آله برای حلّ مسائل مشـکل، اعتراف می کند. آیا این اعتراف با انجامیدن سلسـله فقیهان به خلفا سازگار است؟! آیا این اعتراف اعلمیّت امام علیه السلام را از آنان نشان نمی دهد؟!

همچنین، هر گاه راهنمایی ایشان راهنمایی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله باشد، آنان وارثان کمالات و حالات و اوصاف آن حضـرت خواهنـد بود و لـذا این سـخن ردّی بر دهلوی خواهـد بود که منکر وجود کمالات پیامبری در علی علیه السـلام است. بدین گونه، ناروایی سخن دهلوی از گفتار یکی از پیشینیان او ثابت شد.

۱۱– اشکال و پاسخ – ۱۱ (امامت باقی مانده در فرزندان امام، همان قطبیّت است.)

دهلوی می گوید: «و معنای امامتی که در فرزندان امام باقی مانده است، تنها قطبیّت در امر ارشاد و منبعیّت در فیض ولایت است.»

هدف از این سخن، نفی خلافت و جانشینی، به معنای مصطلح آن در میان دانشمندان، از این خاندان پاک علیهم السلام است؛ لیکن در حقیقت، لغزاندن سخن از جایگاهش و حمل کلام بر معنایی است که گوینده خود بدان راضی نیست. دهلوی به کدامین دلیل یا قرینه ای ادّعا می کند که امامت درباره اهل بیت، از معنای مصطلحش به معنای قطبیّت - که در دانش کلام و امامت مورد بحث قرار نمی گیرد - تغییر یافته است؟!

برخی از اهل تسنّن درباره حدیث غدیر، چنین ادّعایی کرده اند و پس از آنکه دلالت آن حدیث را به امامت، گردن نهاده اند، امامت را به امامت مصطلح در نزد صوفیان و عارفان بر گردانده اند. ما این دعوی را با دلایل متعدّد ابطال کرده ایم. برای مشاهده این بحث، مجلّد حدیث غدیر را ببینید.

اینها همه بدون در نظر گرفتن سخن دهلوی در باب یازدهم کتاب «التحفه» است.

وی می نویسد:

«تعصّب سیزدهم: شیعیان می گویند که اهل سنّت در دشمنی حضرت علی و نسل پاک او، زیاده روی می کنند (ابن شهرآشوب چنین سخنی گفته است). به همین سبب، شیعیان اهل سنّت را نواصب می خوانند؛ حال آنکه خود در آثارشان از کتب اهل سنّت، به ویژه بیهقی و ابوالشیخ و دیلمی، نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هیچ کس ایمان نمی آورد؛ مگر اینکه من و خاندانم نزد وی محبوب تر از خود او باشیم.

نیز از ابن عبّاس روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

خدای را برای نعمتهایی که ارزانی تان کرده است دوست بدارید و با من به سبب محبّت خدا و با خاندانم به دلیل محبّت به من، دوستی بورزید.

و احادیثی دیگر از این دست. نیز مشهور است که مردی از قریش در پیش سعید بن

مسیّب بود که علی بن الحسین نزد او آمد. مرد قرشی به سعید گفت: ای ابوعبداللّه، این کیست؟ سعید گفت: این کسی است که هیچ مسلمانی را نرسد که او را نشناسد؛ این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی اللّه عنهم أجمعین - است.»

اگر امامت سرورمان علی بن الحسین علیه السلام - همان گونه که دهلوی به پیروی برخی از ستیزه جویان، پنداشته - به معنای قطبیّت بود، شناخت وی واجب نمی بود؛ تا جایی که سعید بن مسیّب - در روایتی که از او مشهور است - بگوید: این کسی است که هیچ مسلمانی را نرسد که او را نشناسد.

خدای را سپاس؛ چه اینکه ناروایی دعوی دهلوی بدانچه خود بدان استناد کرده و در کتاب تحفه اش جای داده است، روشن شد.

۱۲- اشکال و پاسخ - ۱۲

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، نقل نشده است که ائمّه اطهار تمام خلق را بر این امر وادار کنند.»

گویا دهلوی در اینجا، احتیاط می کند و این امر را با استواری و قاطعیّت، نفی نمی کند؛ بلکه می گوید: «نقل نشده است...»! اگر هدف او از این نفی و انکار، الزام شیعه باشد، ناروایی آن به غایت، روشن و آشکار است و اگر مقصودش روایت نشدن این سخن در آثار اهل سنّت باشد، بدیهی است که سنّیان چنین خبری را نقل نکنند! با این همه، کتابهای ایشان از روایاتی که نشان دهد اهل بیت علیهم السلام این حق را مطالبه و وجوب پیروی و فرمانبرداری از خود را بر همه مردم، اثبات می کردند، تهی نیست. برای نشان دادن این حقیقت، فتوای (۱) شخص دهلوی بسنده است. وی در پاسخ به پرسشی پیرامون حدیثی که شیخ کلینی (از دانشمندان شیعه) در «الکافی» درباره مطالبه فدک از مهدی عبّاسی توسّط موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده، گفته است:

۱- ۱) . اصل این فتوا نزد مولوی عبدالحیّ، جانشین مولوی عبدالحلیم سهالی لکنهوی است و نسخه ای از آن به خطّ برخی از فضلای اهل سنّت، در کتابخانه علّامه میر حامد حسین نگهداری می شود.

اصـل این مـاجرا - که در کتب اهـل سنّت آمـده - چنین است که مهـدی عبّاسـی روزی از سـر شوخی، به امـام موسای کاظم گفت: همه دعوی شـما بر زیان ما فدک است؛ بیایید تا آن را به شـما باز گردانم. امام فرمود: حدّ نخست آن سـمرقند و دومین حـدّش آفریقا و حـدّ سومش کناره دریای شور از طرف عـدن تا دورترین نقطه یمن است. هـدف وی از این پاسـخ آن بود که دعوی ما با شما بر سر خلافت است؛ نه فدک تنها.

دهلوی در ادامه اشکال پیشین می افزاید: «بلکه تنها برخی از یاران خاصّ و برگزیده خویش را به این فیضِ ویژه، مشرّف کرده اند و به هر یک از آنان به اندازه استعدادشان، این عطای بزرگ را بخشیده اند.»

دهلوی خود می دانـد که تحریف معنـای امـامت به قطبیّت اهـل بیت، بـا حقیقت و واقعیّت نمی سازد. از طرف دیگر، در پیش روی خود، احادیث پر شـماری را می بیند که به روشـنی، وجوب شـناخت امام را نشان می دهند؛ از این رو، برای جبران آنچه پیشتر بر زبان رانـده است، می گویـد: امامان امامت خویش را تنها بر یاران خاصّ و برگزیـده خویش، واجب گردانیده و دیگر مردمان را بـدان فرا نخوانـده انـد؛ لیکن این سـخن نیز باطل است. زیرا هر که آثار و نوشـته ها را بکاود و سـخنان پژوهشـگران سرشناس را بجوید، در خواهد یافت که ائمّه علیهم السلام در هر فرصت مناسب که از بدخواهی و فتنه انگیزی دشمنان و ستیزه جویـان ایمنی داشـتند، بـا یـادکرد آیـات قرآن و سـخنان روشن پیـامبر صـلی الله علیه و آله - که نشان دهنـده امامت راستین و ولایت فراگیر ایشان بوده است - امامت خود را عرضه کرده و آن را برای همه مردم آشـکار نموده و جمیع مسـلمانان را بـدان فرا خوانده اند.

وی در ادامه می نویسـد: «لیکن این گروه نـابخرد (شـیعه) تمـام این اشارات را به ریاست عمومی و شایسـتگی تصـرّف در امور مربوط به فرمانروایی و اموال، فرو کاسته اند و در نتیجه، به پرتگاه گمراهی سرنگون شده اند.»

این سـخن سـزاوار شخص دهلوی و پدر اوست؛ چرا که پیشتر سخنی از وی بیامد که نشان می داد امامت همان ریاست عامّه و شایستگی تصرّف در امور و

وجوب پیروی و فرمانبری در همه احکام حلال و حرام، و جانشینی فرا گیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. همچنین، از سخنان پیشین و تحقیق او در تفسیرش و گفتار پدر دانشمندش، دریافتیم که نصوص امامت از ائمّه اطهار روایت شده و هر یک از ایشان، دیگری را جانشین خود قرار داده است. این نصوص - که آشکارا به امامت دلالت می کنند - واژه «امامت» را در بر دارند و بر خلاف پندار دهلوی، اشاراتی محض نیستند.

بنابراین، در نزد شیعه، امامت امیرالمؤمنین و فرزندان پاکش با احادیث متواتر و روایات مستند پر شماری که در همه طبقات راویانی ثقه و مطئمن دارند، ثابت و استوار است؛ از این رو، ایشان جانشینان خدا در زمین و حجّتهای درخشان او در میان جهانیان اند. نیز به همین گونه، امامت کسانی که از ائمّه پیشی گرفتند، باطل و نارواست. این حقیقتی است که نزد شیعه همچون روشنی بامداد و درخشش آفتاب نیمروز است و روایات پر شمار و احادیث بسیار از طریق اهل سنّت، مطلوب آنان را تأیید و اعتقادشان را اثبات می کند؛ به گونه ای که در میان ایشان، این اعتقاد از بدیهیّات و ضروریّات گشته است که هیچ شبهه ای بدان راه نمی یابد و هیچ تشکیکی دامان آن را نمی آلاید.

سخن دهلوی به گفتار کافری می ماند که می گوید: محمّد نه دعوی پیامبری؛ بلکه همچون پادشاهان و سلاطین، ادّعای ریاست ظاهری بر مردمان را داشته است و این مسلمانان بی خردند که سخنان او را به پیامبری حمل کرده و در گمراهی افتاده اند. پناه بر خدا!

۱۳- اشکال و پاسخ - ۱۳

دهلوی سپس می نویسد: «بر اساس آنچه گفتیم، همه امّت، امیر و فرزندان پاکش را بسان مشایخ و مرشدان طریقت، باور دارند و امور تکوینی را بدیشان مستند می دانند.»

چنین باوری افضلیّت اهل بیت علیهم السلام را از خلفای سه گانه در پی دارد. با

چشم پوشی از این، ابن تیمّیه فریادخواهی از شیخ و گرایش بدو را عبادت و کفر نام نهاده است و روشن است که گفتار دهلوی مصداق سخن اوست؛ در نتیجه؛ همه امّت کافر خواهند شد! یا اینکه دست کم، سخن شیخ الاسلام ابن تیمّیه کفر دهلوی را در پی خواهد داشت.

وی سپس می افزاید: «و به ایشان، درودها و صدقه ها و نذرها تقدیم می دارند و این در میان آنان، امری است رایج.»

بله! تنها برای ایشان و نه برای دیگران، چنین می کنند؛ چرا که میان ایشان و دیگران، فاصله بسیار است.

و سپس می نویسد: «لیکن هیچ کس نام شیخین را در این امور نمی برد و در هیچ یک از آنها، آن دو را شرکت نمی دهد و امور تکوینی را بدانها منتسب نمی کند.»

این اعترافی است از دهلوی به اینکه تمامی امّت، شیخین را از داشتن چنین فضائلی محروم می دانند.

و ادامه می دهد: «هرچند همگان، همان گونه که فضل و کمال پیامبرانی همچون ابراهیم و موسی و عیسی را باور دارند، فضل و کمال آن دو را باور دارند. این بدان سبب است که کمالات آن دو، بسان کمالات پیامبران، بر اساس کثرت و تفصیل و مغایرت است.»

گویا دهلوی این سخن را پس از تصریح به همداستانی امّت بر اختصاص این امور شریف به ائمّه اطهار، برای خشنودی اهل سنّت بر زبان آورده؛ لیکن فراموش کرده است که شیخ الاسلام ابن تیمّیه و پدر دانشمندش این گفته را بر نمی تابند. زیرا نزد آن دو، تشبیه کسی از مردم به پیامبران، نارواست و تشبیه شیخین به موسی و عیسی علیهما السلام بی هیچ سخنی، باطلِ باطل است.

دهلوی می افزاید: «و کمالات اولیا ناشی از وحدت و جمع و عینیّت است.

بنابراین، اولیا آینه افعال و بلکه صفات الاهی اند و پیامبران و وارثان کمالات آنها، در نظر مردم، تنها دلبستگان عبودیّت و صاحبان رسالت اند.»

نتیجه این سخن، اتّحاد میان خدای - تبارک و تعالی - و اولیاست و این دعوی

مطلقاً و ضرورتاً باطل است؛ ولی نزد اهل سنّت، اتّحاد مقام بزرگی است و برای ایشان، اعتقاد بدان رواست. با این همه، شگفتا که دهلوی شیخین را از این مقام شگرف می راند و خود را آماج سرزنش و نکوهش قرار می دهد.

ملحق حدیث تشبیه

اشاره

به نام خدای مهر گستر مهربان

ستایش خدای را، خداوندگار جهانیان؛ و درود و سلام بر محمّد و خاندان پاکش؛ و نفرین خدا بر همه دشمنان ایشان، از پیشینیان و پسینیان.

زمان بدان اندازه فراخ نبود تا من بتوانم همه مآخذ را برای یافتن روایات و راویان دیگری از حدیث تشبیه بکاوم؛ لیکن از آنجا که برخی از دانشمندان ستیزه جوی اهل سنّت بر شماری از اسنادهای یاد شده در کتاب خرده گرفته اند، سزا دیدم پیرامون این اسنادها، به پژوهش بپردازم و سخن آنان را درباره رجال آنها بررسی کنم تا درستی این نقلها روشن و اعتراضهای معترضان بر طرف شود. از این رهگذر، حال معترضان و غایت تعصّبشان بر ضدّ اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نمایان می شود.

این حدیث شریف را شماری از صحابه بزرگ و دیگران، نقل کرده اند؛ مانند:

۱. عبداللّه بن عبّاس؛

۲. ابوسعید خدری؛

۳. انس بن مالک؛

۴. ابوالحمراء، غلام پیامبر صلی الله علیه و آله ؛

۵ . ابوهریره؛

۶ . حارث اعوَر همْدانی، یار امیرالمؤمنین علیه السلام .

۱- نقل ابن عبّاس

حدیث تشبیه به نقل ابن عبّاس، چنین است که ابن بطّه عکبری می گوید:

ابوذرّ، احمد بن محمّد باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی نهدی، از شریک، ابن اسحاق، از پدرش، از

۲- ابن عبّاس

، نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حِکْمَتِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیٍّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

حافظ گنجی شافعی نیز این حدیث را با سند زیر روایت کرده است:

ابوالحسن بن مقیّر بغدادی، از مبارک بن حسن شهرزوری، از ابوالقاسم بن بسری، از ابوعبداللّه عکبری، از ابوذرّ... .

۳- نقل ابوسعید خدری

ابن شاهین در «کتاب السنّه» می نویسد:

محمّد بن حسین بن حمید بن ربیع، از محمّد بن عمران بن حجّاج (۱)، از عبیداللّه بن موسی، از ابوراشد حبرانی، از ابوهارون عبدی، برای ما از ابوسعیدخدری ، نقل کردند:

پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب به سوی ما آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگاه خود را به او دوخت و سپس فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نوُحٍ فی حُکْمِهِ وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی هذا.

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت (یا داوری) نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، به این مرد بنگرد.

۱- ۱) . در مأخذ این گونه آمده است.

۴- نقل انس بن مالک

حافظ و فقیه، ابن مغازلی واسطی می گوید:

احمد بن محمّد بن عبدالوهّاب، از حسین بن محمّد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمّد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از ابان بن فیروز، از انس بن مالك ، برای ما روایت کردند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلى عِلْمِ آدَمَ وَ فِقْهِ نُوحٍ، فَلْيَنْظُرْ إلى عَلىِّ بْنِ أبى طالِبٍ.

هر که می خواهد علم آدم و فهم ژرف نوح را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

عاصمی، صاحب «زین الفتی» می نویسد:

حسین بن محمّد بستی، از عبداللّه بن ابی منصور، از محمّد بن بشر، از محمّد بن ادریس حنظلی، از محمّد بن عبداللّه بن مثنّای انصاری، از حمید، بر ما نقل کرده است که انس گفت: در یکی از حجره های مکّه درباره علی گفتگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و فرمود:

أ يُّهَا النّاسُ، مَنْ أرادَ أنْ يَنْظُرَ إلى آدَمَ فى عِلْمِهِ وَ إلى نُوحٍ فى فَهْمِهِ وَ إلى إ بْراهيمَ فى حِلْمِهِ وَ إلى موسى فى شِدَّتِهِ وَ إلى عيسى فى زَهادَتِهِ وَ إلى مُحَمَّدٍ وَ بهائِهِ وَ إلى جَبْرَئيلَ وَ أمانَتِهِ وَ إلَى الْكَوْكَبِ الدُّرِّىِّ وَ الشَّمْسِ الضَّحِىِّ وَ الْقَمَرِ الْمُضىِّ، فَلْيَتَطاوَلْ وَ لْيَنْظُرْ إلى هذَا الرَّجُلِ.

ای مردم، هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپرهیزی عیسی و جمال محمّد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نور افشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد.

۵- نقل ابوهریره

عبدالرزّاق از مَعمَر، و او از زُهری، و وی از سعید بن مسیّب، روایت می کند که ابوهریره نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در انجمنی از یاران خویش

نشسته بود، فرمود:

إنْ تَنْظُرُوا إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نوحٍ فی هَمِّهِ وَ إبراهیمَ فی خُلْقِهِ وَ مُوسی فی مُناجاتِهِ وَ عیسی فی سُنَنِهِ وَ مُحَمَّدٍ فی هَدْیِهِ وَ حِلْمِهِ، فَانْظُرُوا إلی هذَا الْمُقْبِلِ.

اگر می خواهید دانش آدم، همّت (یا اندوه) نوح، خوی ابراهیم، نیایش موسی، روش و آیین عیسی و سیرت و بردباری محمّد را ببینید، به کسی بنگرید که به سویتان می آید.

مردمان همه، [برای دیدن آن مرد] گردن فراز کردند. آن مرد علی بن ابی طالب بود.

احمد حنبل نیز این حدیث را از عبدالرزّاق، از مَعمَر، از زهری، از سعید بن مسیّب، از ابوهریره، نقل کرده است.

۶- نقل ابوالحمراء

حاکم نیشابوری در تاریخش آورده است:

محمّد بن احمد بن سعید رازی، از محمّد بن مسلمه بن واره، از عبیداللّه بن موسی، از ابوعمر ازْدی، برای ما از ابوراشد حبرانی نقل کرد که ابوالحمراء می گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حُکْمِهِ وَ یَحْیَی بْنِ زَکَریَّا فی زُهْدِهِ وَ مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

حافظ خوارزمی نیز همین روایت را با سند زیر نقل کرده است:

شیخ زاهد، حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از شیخ القضات اسماعیل بن احمد واعظ، از احمد بن حسین بیهقی.

وی پس از نقل حدیثی با سند یاد شده می گوید:

«و به همین اسناد از همین احمد بن حسین، از حافظ ابوعبداللّه در تاریخش، از ابوجعفر... برای ما روایت کرده اند... .»

عاصمی نیز حدیث تشبیه را با سند خود از شیخ حاکم، ابوجعفر رازی نقل کرده است. وی می نویسد:

«محمّد بن ابی زکریّای ثقه، از ابوالحسین محمّد بن احمد بن جعفر جوری (۱)، از ابوجعفر محمّد بن احمد بن سعید رازی؛ و نیز استادم، احمد بن محمّد، از ابواحمد ابراهیم بن علی همدانی، از ابوجعفر رازی... .»

شهردار دیلمی نیز این حدیث را با سند زیر روایت کرده است:

پدرم، از [مکّی] بن دکین قاضی، از علی بن محمّد بن یوسف، از فضل کندی، از عبداللّه بن محمّد بن حسن - هم پیمان (یا غلام) بنی هاشم در کوفه - از علی بن حسین، از محمّد (۲) بن ابی هاشم نوفلی، از عبداللّه بن عبیداللّه بن موسی، از علاء (۳)، از ابواسحاق سبیعی، از ابوداوود نفیع (۴)، از ابوالحمراء... .

۷- نقل اعوَر همْدانی

ابن مَرْدَوَیْه حدیث تشبیه را از اعور همدانی و خطیب خوارزمی آن را از ابن مردویه نقل کرده است. خطیب می نویسد:

شهردار به طریق اجازه، برای ما روایت کرد: ابوالفتح، عبدوس بن عبداللّه بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، از شریف، ابوطالب، مفضّل بن محمّد بن طاهر جعفری در اصفهان، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اصفهانی، برای ما نقل کرد: محمّد بن احمد بن ابراهیم، از حسین بن علی بن حسین سکونی [سلوی] ، از سوید بن مسعر بن یحیی بن حجّاج نهدی، از پدرش، از

۱- ۱) . در نقل مرحوم میر حامد حسین، «خوری» ضبط شده بود. (مترجم)
۲- ۲) . در نقل مرحوم میر حامد حسین، «احمد» آمده بود. (مترجم)
۳- ۳) . در نقل مرحوم میر حامد حسین، به شکل «کامل ابوالعلاء» آمده بود. (مترجم)
۴- ۴) . در نقل مرحوم میر حامد حسین، به شکل «از ابوداوود، از نفیع» آمده بود. (مترجم)

شریک، از ابواسحاق، از حارث اعور، پرچمدار علی بن ابی طالب، روایت کرد که وی گفت: این خبر به ما رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحاب خود فرمود:

أُریکُمْ آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحاً فی فَهْمِهِ وَ إبْراهیمَ فی حِکْمَتِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

اندکی بعد، علی سر رسید. ابوبکر گفت: یا رسول اللّه! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الاهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر گفت: خدا و فرستاده اش داناترند که او کیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب، است.

ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برای تو یافت می شود؟

۸- پژوهش پیرامون این اسنادها

شماری از دانشمندان سرشناس این حدیث را به گونه ارسال مسلّم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل و گروهی آن را با ذکر سند، روایت کرده اند؛ برخی شان با یک سند و برخی دیگر با اسنادی افزون تر.

با نقل عبدالرزّاق - که احمد حنبل نیز از او روایت کرده است - از ابوهریره و راویان آن و صحّت سندش آشنا شدیم.

نقل دیگر روایت حاکم نیشابوری در «تاریخ نیشابور» به از نقل ابوالحمراء است.

اینک شرح حال راویان این روایت:

«محمّد بن احمد بن سعید رازی» : وی همان ابوجعفر رازی، شیخ حاکم و از یاران ابن واره است.

«ابن واره» : محمّد بن مسلمه بن واره، از کسانی است که نسائی از آنان روایت کرده است. دانشمندان زیر به شرح حال وی پرداخته اند:

- ابن ابی حاتم در الجرح و التعدیل ۸ / رقم ۳۳۲؛

- خطیب در تاریخ بغداد ۳ / ۲۵۶؛

- ابن جوزی در المنتظم ۵ / ۵۵؛

- ذهبی در تذکره الحفّاظ ۲ / ۵۷۵؛

- ابن حجر در تهذیب التهذیب ۹ / ۴۵۱.

ابن ابی حاتم درباره او گفته است: از وی حدیث شنیدم. او راستگو و ثقه بود.

نسائی نیز می گوید: وی ثقه و حدیث دان بود.

ابن حبّان او را در شمار راویان ثقه آورده است.

خطیب می نویسد: او استوار و دانشمند و حافظ و فهیم بود.

ابن حجر درباره اش گفته است: ثقه و حافظ.

راوی دیگر در این سند، عبید اللّه بن موسی عبسی است. وی در شمار کسانی است که صاحبان صحاح از او روایت کرده اند. (۱)

راوی دیگر ابوعمر ازدی است که درباره اش سخن خواهیم گفت.

راوی بعدی « ابوراشد حبرانی » است. او نیز از راویان صحاح است. (۲)

امّا « ابوعمر ازدی »؛ ابن جوزی در «الموضوعات» می نویسد:

حدیث بیستم: در تشبیه به پیامبران: زاهر بن طاهر، از ابوبکر بیهقی، از ابوعبداللّه حاکم، از محمّد بن احمد بن سعید رازی، از محمّد بن مسلمه بن واره، از عبیداللّه بن موسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء نقل کرده است: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ نُوحٍ فی فَهْمِهِ وَ إبراهیمَ فی حُکْمِهِ وَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا فی زُهْدِهِ وَ مُوسَی بْنِ عِمْرانَ فی بَطْشِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی عَلیِّ بْنِ أبی طالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن

١- ١) . تقريب التهذيب ١ / ٥٣٩ .

٢- ٢) . تقريب التهذيب ٢ / ٤٢١.

زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث ساختگی و ابوعمر راوی متروکی است. (۱)

این از سخنان بی دلیل ابن جوزی است؛ چرا که اگر یک راوی از راویان حدیثی، متروک باشد، آن حدیث ساختگی نخواهد بود؛ چه رسد به اینکه این راوی متروک نیست. در «تهذیب الکمال» در شرح حال ابوراشد حبرانی، عبدالرحمن بن عائذ ازدی در شمار کسانی که از ابوراشد روایت کرده اند، بر شمرده شده است. (۲) در شرح حال عبدالرحمن بن عائذ ازدی نیز نام ابوراشد حبرانی در شمار اساتید اوست. (۳)

این دو تن، هر دو، شامی و حِمصی اند. ازدی همچنین از راویان سنن چهارگانه از صحاح ششگانه است. نویسندگان سنن او را توثیق کرده اند و حتّی احتمال داده اند که وی در شمار صحابه باشد. بنابراین، این سخن که «وی متروک است» از کجا آمده است؟

بله، ممکن است به سبب اختلاف در کنیه اش، اشتباهی درباره او رخ داده باشد؛ چرا که در حدیث تشبیه، کنیه او ابوعمر و در کتب تراجم ابوعبداللّه آمده است و ابوعبیداللّه نیز گفته اند. (۴)

همچنین حافظ سیوطی پس از یادکرد سخن ابن جوزی، گفتار وی را چنین پی می گیرد: حدیث تشبیه طریق دیگری نیز دارد. دیلمی می گوید: پدرم، از علی بن دکین قاضی، از علی بن محمّد بن یوسف، از فضل کندی، از عبداللّه بن محمّد بن حسن - هم پیمان بنی هاشم در کوفه - از علی بن حسین، از محمّد بن ابوهاشم

۱- ۱) . الموضوعات ۱ / ۳۷۰.

۲- ۲) . تهذیب الکمال ۳۳ / ۲۹۹.

۳- ۳) . تهذیب الکمال ۱۷ / ۱۹۸.

۴- ۴) . این احتمال را سخن علّامه محمودی در حاشیه «العسل المصفّی فی تهذیب زین الفتی» از کتاب «عیون الأخبار» شریف ابوالمعالی، محمّد بن علی بن حسین بغدادی، تأکید می کند. وی می نویسد: ابوعلی، ابن شاذان، از احمد بن ابراهیم بن جعفر زعفرانی، از اسحاق بن محمّد بن هارون بن عیسی بن بریه هاشمی، از جدّش، از عبیداللّه بن موسی، از ابوعثمان ازدی، از ابوراشد، از ابوالحمراء... .

نوفلی، از عبیداللّه بن موسی، از علاء، از ابواسحاق سبیعی، از ابوداوود نفیع، این حدیث را از ابوالحمراء روایت کرده است. همچنین، از ابوسعید نقل شده که ابن شاهین در «السنّه» گفته است... . (۱)

لیکن ابن جوزی عادت دارد که در کتابش حدیث را تنها با یک سند آن بیاورد و به سبب نادرستی پنداریِ سندی که یاد کرده، به ساختگی بودنش حکم کند؛ و این از جمله انتقادهایی است که حافظان متعدّد بدو داشته اند:

- ابن صلاح : وی با اشاره به ابن جوزی و کتابی که درباره احادیث ساختگی نگاشته است، می نویسد: آن که در این عصر، در دو مجلّد، به گردآوری احادیث ساختگی پرداخته و روایات بی شماری را بدون هیچ دلیلی بر ساختگی بودن آنها، در کتاب خود جای داده، زیاده روی کرده است. (۲)

- ابن کثیر : شیخ ابوالفرج، ابن جوزی، کتاب فربهی پیرامون احادیث ساختگی نوشته، جز آنکه احادیث غیر ساختگی را نیز در آن جای داده است. (۳)

- ابن حجر : وی پس از نقل حدیثی از مناقب امیر مؤمنان علیه السلام می گوید: ابن جوزی این حدیث را در شمار احادیث ساختگی آورده و آن را از عِداد احادیث سعد بن ابی وقّاص و زید بن ارقم و ابن عمر (با نقل تنها برخی از طرق نقل شده از اینان) بیرون رانده و با یادکرد برخی از سخنانی که درباره راویان آن گفته اند، بر آن خرده گرفته؛ لیکن اینها گردی بر دامان این حدیث نمی نشاند؛ چرا که طرق بسیاری برای آن یاد شده است. (۴)

- سیوطی : بدان که روش حافظانی همچون حاکم و ابن حبّان و عقیلی و دیگران، این است که تنها از جهت سندی ویژه، به بطلان حدیثی حکم می کردند؛ لیکن ابن جوزی این را در نیافته و به طور مطلق، به ساختگی بودن متن حدیث حکم کرده

۱- ۱) . اللّآلی المصنوعه ۱ / ۳۵۵ - ۳۵۶.

۲- ۲) . علوم الحدیث / ۲۱۲.

۳- ۳) . الباعث الحثیث فی شرح الفیّه الحدیث / ۷۵.

۴- ۴) . القول المسدّد فی الذبّ عن المسند / ۱۹.

و احادیث بسیاری را به نام حدیث ساختگی، در کتاب خود آورده است؛ ولی این روشی شایسته نیست و دانشمندانی که آخرین ایشان حافظ ابن حجر است، او را بدین سبب نکوهیده اند.

این از جهت سند حدیث است؛ از این رو، حافظ سیوطی خود دو طریق دیگر برای این حدیث یاد کرده و سخنی در نقد آنها بر زبان نیاورده است. این دو طریق عبارت اند از:

- نقل شهردار دیلمی، با سند خود از ابوالحمراء؛

- نقل ابن شاهین، با سند خود از ابوسعید خدری (بررسی اش خواهد آمد).

بر اساس آنچه یاد کردیم، سخن ابن کثیر درباره این حدیث، باطل می شود. وی در شمار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

حدیثی دیگر: محمّد بن مسلم بن واره، از عبیداللّه بن موسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابو الحمراء نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... .

این حدیث جدّاً ناشناخته است و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله درست نیست. (۱)

اکنون به نقل این حدیث توسّط ابن بطّه عکبری - که حافظ گنجی همین را به سند خود روایت کرده است - می پردازیم. اینک شرح حال راویان این روایت:

« ابوالحسن، ابن مقیّر »: ذهبی در تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۴۳۲ و سیر أعلام النبلاء ۲۳ / ۱۱۹ و العبر فی خبر من غبر ۵ / ۱۷۸ و دیگر آثارش، به شرح حال او پرداخته است. البتّه شرح حال او در کتابهای دیگری نیز یافت می شود.

ذهبی می نویسد: ابن مقیّر، شیخ مسند نیکوکار، همو که در روزگارش برای فرا گرفتن دانش به سویش کوچ می کردند، ابوالحسن، علی بن ابی عبیداللّه ازجی مُقری حنبلی نجّار: حافظ تقی الدین عبید درباره اش گفته است: وی شیخ صالحی بود که بسیار به تهجّد و عبادت و خواندن قرآن می پرداخت و نسبت به اهل حدیث، شکیبا بود. حافظ عزّالدین حسینی نیز گوید: او از بندگان شایسته خدا بود؛

۱- ۱) . البدایه و النهایه ۷ / ۳۵۷.

بسیار قرآن می خواند و به خود مشغول بود. وی در سال ۶۴۳ در گذشت.

« مبارک بن حسن شهرزوری »: ابن جوزی در المنتظم ۱۰ / ۱۶۴ و سمعانی در الأنساب ذیل شهرزوری و یاقوت در معجم الأدباء ۱۷ / ۵۲ و ذهبی در تذکره الحفّاظ ۴ / ۱۲۹۲ و العبر ۴ / ۱۴۱ و سیر أعلام النبلاء ۲۰ / ۲۸۹ شرح حال او را نوشته اند.

- سمعانی: وی شیخی صالح و دیندار و خیّر، بر پای دارنده کتاب خدا، آشنا به اختلاف روایات و قرائات، نیکو سیره و با دانشجویان، خوش رفتار بود و روایات والایی نقل کرد.

- ذهبی: نسبتهای بلند در قرائات بدو می انجامد. وی در سال ۵۰۵ از دنیا رفت.

« ابوالقاسم بن بسری »: خطیب در تاریخ بغداد ۱۱ / ۳۳۵ و سمعانی در الأنساب، ذیل بسری و ابن اثیر در الکامل ۱۰ / ۱۲۲ و ابن جوزی در المنتظم ۸ / ۳۳۳ و ذهبی در تذکره الحفّاظ ۳ / ۱۱۸۳ و العبر ۳ / ۲۸۱ و سیر أعلام النبلاء ۱۸ / ۴۰۲ به شرح حال او پرداخته اند.

- خطیب: از او احادیثی نوشتم. وی مردی بسیار راستگو بود.

- سمعانی: وی شیخی نیکو و دانشمند و ثقه بود... و در سال ۴۷۴ در گذشت.

« ابوعبداللّه عکبری »: وی همان ابن بطّه است که شرح حالش پیش از این گذشت. زندگی نامه او در تاریخ بغداد ۱۰ / ۳۷۱ ؛ طبقات الحنابله ۲ / ۱۱۴ ؛ تاریخ ابن کثیر ۱۱ / ۳۲۱ ؛ العبر ۲ / ۳۵ و سیر أعلام النبلاء ۱۶ / ۵۲۹ آمده است. ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» او را امام، پیشوا، عابد، فقیه، محدّث و شیخ عراق نامیده و درباره تاریخ مرگش نوشته است: «عتیقی می گوید: ابن بطّه - که مستجاب الدعوه بود - در ماه محرّم سال ۳۳۷ چشم از جهان فروبست.»

« ابوذرّ باغندی »: ابوذرّ احمد بن ابی بکر، محمّد بن محمّد بن سلیمان بن باغندی، حافظ، فرزند حافظِ فرزند حافظ و متقن و پیشواست. ذهبی در سیر أعلام النبلاء ۱۵ / ۲۶۸ او را این گونه ستوده است. شرح حال وی را در کتابهایی همچون:

تاریخ بغداد ۵ / ۸۶ ؛ الوافی بالوفیات ۸ / ۱۲۵ و آثاری دیگر می توان یافت.

ذهبی درباره پدر وی - که نامش در سند حدیث تشبیه آمده است - می نویسد:

باغندی، محمّد بن محمّد بن سلیمان بن حارث، امام و حافظ کبیر، محدّث عراق، ابوبکر، فرزند ابوبکرِ محدّث ازدی واسطی باغندی، از پیشوایان حدیث در بغداد بود که به گردآوری حدیث و نگارش کتاب پرداخت. وی روزگاری دراز زیست و یگانه عصر خود شد و سرانجام در سال ۳۱۲ از دنیا رفت. (۱)

« مسعر بن یحیی نهدی »: درباره اش سخن خواهیم گفت.

« شریک »: وی شریک بن عبداللّه نخعی کوفی از راویان صحاح است. (۲)

« ابواسحاق »: او ابواسحاق سبیعی کوفی است. وی نیز در شمار کسانی است که نویسندگان صحاح از آنان حدیث نقل کرده اند. نام او عمرو است. (۳)

پدر ابواسحاق - که نامش در زنجیره راویان حدیث تشبیه آمده - عبداللّه نام دارد.

امّا اینکه پدر عبداللّه چه نام داشته، مورد اختلاف است. دسته ای عبداللّه بن علی، دسته ای دیگر عبداللّه بن عبید و دیگران عبداللّه بن یحمد گفته اند. به هر حال، بی هیچ سخنی، وی در شمار تابعان است.

باری، محلّ بحث در این سند، مسعر بن یحیی نهدی است. من نام او را در کتابهایی که از دانشمندان اهل سنّت، درباره راویان ضعیف و کسانی که بر آنان خرده گرفته اند، در دست داشتم، به جز در «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتم. ابن حجر نیز در این باره، در «لسان المیزان» از ذهبی پیروی کرده و سخنی بر سخن او نیفزوده است.

ذهبی می نویسد: «مسعر بن یحیی نهدی»: من او را نمی شناسم. وی حدیث ناشناخته ای نقل کرده است؛ بدین گونه که: ابن بطّه گفته است: ابوذرّ، احمد بن باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی، از شریک، از ابواسحاق، از پدرش، از ابن عبّاس، برای ما نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱- ۱) . سیر اعلام النبلاء ۱۴ / ۳۸۳.

۲- ۲) . تقریب التهذیب ۱ / ۳۵۱.

۳- ۳) . میزان الاعتدال ۳ / ۲۷۰.

مَنْ أرادَ أنْ یَنْظُرَ إلی آدَمَ فی عِلْمِهِ وَ إلی نُوحٍ فی حِکْمَتِهِ، وَ إلی إبْراهیمَ فی حِلْمِهِ، فَلْیَنْظُرْ إلی علیّ. (۱)

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، علی را بنگرد.»

خواننده گرامی! دانستی که راویان این سند، پیشوایانی سرشناس اند. ابن مقیّر «از بندگان نیکوکار خدا» و شهرزوری «شیخ صالح دیندار خیّر و آشنا به اختلاف روایات و قرائات» و ابن بسری «شیخی نیکوکار و دانشمند و ثقه» و ابن بطّه «امام و پیشوا و عابد و مستجاب الدعوه» و ابوذرّ «پیشوا و حافظ و متقن» و پدر او که این حدیث را از مسعر روایت کرده «در شمار پیشوایان فنّ حدیث» بوده است.

این چنین راویانی این حدیث را از مسعر نقل کرده و هیچ ناشناسی ای در او ندیده اند و این ذهبی است که با سخن «وی حدیث ناشناخته ای نقل کرده» به روشنی، نا آشنایی اش را با این مرد نمایانده است.

در مجموع، بی گمان، روایت این پیشوایان صالح از این راوی، توثیق او به شمار می رود. همچنین در این حدیث هیچ امر ناشناخته ای نیست؛ جز اینکه درباره فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است! و روایت ابن بطّه حکم روایت حاکم را دارد و بی شکّ، همه اشکالاتی که بر ابن جوزی وارد شده، بر ذهبی نیز وارد است؛ بنابراین، فریفته شدن به سخن این دو درباره حدیث تشبیه، روا نیست.

امّا روایت ابن شاهین؛ گر چه سکوت حافظ سیوطی درباره اش بسنده است؛ ولی لازم است که رجال آن بررسی شوند:

« محمّد بن حسین بن حمید بن ربیع »: وی ابوطیّب لخمی کوفی است. خطیب در تاریخش به شرح حال او پرداخته و از ابویعلی طوسی نقل کرده که وی ثقه و خردمند بوده است. حافظ ابن سفیان نیز بنا بر نقل خطیب، درباره اش گفته است:

وی مردی ثقه بود و مذهبی نیکو داشت و به معروف امر و از منکر نهی می کرد و از

۱- ۱) . میزان الاعتدال ۴ / ۹۹.

کسانی بود که دیگران آنان را به گواهی می طلبند و آنان خودداری می ورزند. خطیب پس از اینکه حکایت می کند که ابن عقده نسبت به ابن ربیع خرده گیری کرده است، می نویسد: سخنان ابن عقده محلّ اندیشه است. وی در سال ۲۴۰ زاده شد و در سال ۳۱۸ در گذشت. (۱)

امّا شیخ او؛ آنچه در کتابها از «کتاب السنّه» ابن شاهین آمده، آن است که وی محمّد بن عمران بن حجّاج است؛ لیکن نزد من به قرائنی، محقّق گشت که این نام تصحیف شده «محمّد بن عمر بن هیّاج» کوفی است. وی در شمار راویان ترمذی و نسائی و ابن ماجه است. ابوجعفر مطیَّن و ابن حبّان و بزّار وی را توثیق کرده اند و ابن حجر وی را «صدوق» خوانده است. (۲) وی در سال ۲۵۵ از دنیا رفته است.

شرح حال عبیداللّه بن موسی و ابوراشد حبرانی که گذشت؛ امّا ابوهارون عبدی همان عماره بن جوین و از راویان ترمذی و ابن ماجه و کتاب «خلق أفعال العباد» بخاری است. برخی از دانشمندان اهل سنّت به سبب تشیّع و نقل مطاعن دشمنان آن (مانند اینکه وی از ابوسعید روایت کرده است: عثمان در حالی که به خدا کافر بود، درون گورش شد) بر وی خرده گرفته اند.

آری، روشن شد که حدیث تشبیه طرق معتبری دارد که طرق ضعیفِ آن را تقویت می کند. اگر ما مجال افزون تری داشتیم، این موضوع را بیش از این، پی می گرفتیم؛ لیکن آنچه یاد کردیم برای کسانی که در جستجوی رهنمونی و هدایت اند، بسنده است. و خداوند پاک توفیق بخش است. و فرجامین نیایش ما این است که خدای یکتا، خداوندگار جهانیان را سپاس و درود خدا بر محمّد و خاندان پاک و پاکیزه اش.

ص:۴۴۶

۱- ۱) . تاریخ بغداد ۲ / ۲۳۶.

۲- ۲) . تهذیب الکمال ۲۶ / ۱۷۸ ؛ تقریب التهذیب ۲ / ۱۹۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹